

تاریخ ادیان و مذاهب جهان

جلد دوم

نویسنده: عبدالله مبلغی آبادانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
نگردیده است.

دین مانی

مانی؟

«مانی» یا «مانس» از پدر و مادری ایرانی در «بابل» به سال «215» میلادی متولد شد. پدر و مادر او با خاندان اشکانی خویشاوندی داشتند. نام پدر مانی «فَتَکْ» بود و نام مادرش «نُوشیتْ» یا «پُوسیتْ» یا «مریم» و از خانواده «کمرکان» بود. «مانی» بی شک ایرانی بوده است. ولادت او در «بابل» دلیل بیگانه بودن او نیست، زیرا که در آن روزگار منطقه بابل و پیرامون آن جزء شاهنشاهی ساسانی بود. برخی تصور کرده اند که نام «مانی» سریانی است، ولی این قطعی نیست. احتمال دارد که «مانگ» به معنی «ماه» باشد؛ زیرا در لهجه ایرانی «سنگسری» به ماه «مانگ» گفته می شود.

تصویر خیالی موجود از مانی با هلالی احاطه شده که قرینه ای بر صحت این ادعا است. هر چند آثار مانی به زبان سریانی نوشته شده، ولی او ایرانی است. باید دانست که زبان سریانی تا حدی جنبه زبان علمی در ایران باستان داشته است.

دین مانی یکی از شاخه های دین زرتشت بود و عقیده به دوگرایی مسلما از دین زرتشت اقتباس شده بود، ولی از گنوز یا عرفان ترسائی هم تاءثیر پذیرفته بود. مبلغان دین مانی هر جا می رفتند، دین مانی را با مقتضیات محلی تطبیق می دادند؛ در شرق خود را زرتشتی و در غرب ترسائی معرفی می کردند. به این دلیل در جهان غرب مانی به عنوان یکی از بدعت گذاران مسیحی معرفی شده است.

مانی آئین زرتشت را مطالعه کرد و خود را مصلح آن شناخت، هند را سیاحت کرد و با عقاید بودائی آشنا شد، سپس به ایران بازگشت و به تبلیغ دین

جدید پرداخت و آن را با ادیان زرتشتی و بودائی و مسیحی مطابقت داد. سپس تحت تعقیب روحانیون زرتشتی قرار گرفت و محکوم گردید و در سال 276 میلادی در سن شصت سالگی مصلوب شد: روز یکشنبه 20 مارس 242 میلادی در شهر تیسفون روز جشن بود، روز تاجگذاری شاه جدید، «شاپور اول» فرزند «اردشیر بابکان» که 16 سال پیشتر بر خاندان اشکانی چیره شده بود و دودمان ساسانی را پی افکنده بود.

در این روز مرد جوانی به نام «مانی» در کوچه و بازار شهر اعلام کرد که پیامبر آئین نوی است. در سال 242 میلادی «مانی» جوانی 26 ساله بود. ولی هنگامی که «بهرام» نوه «شاپور» او را به قتل رسانید، شصت سال داشت. «بهرام» دستور داد تا پوست او را کنند و پیر از کاه کردند و به یکی از دروازه های شهر «جندی شاپور» در شرق «شوش» آویزان کردند. این دروازه تا چند سده بعد به نام «دروازه مانی» نامیده می شد. «بهرام» نه تنها «مانی» را کشت، بلکه کوشش کرد که دین او را یکسره از بیخ و بن براندازد. ولی کوشش او بی نتیجه ماند و مانی گری در نتیجه تعقیب و زجر شکنجه، آئین زیرزمینی شد. مانی آثاری از خود به یادگار گذاشت که فهرست آنها چنین است:

1- شاپورگان، به زبان پهلوی.

2- انجیل زنده یا جاویدان.

3- گنجینه زندگی.

4- پراگماتیا (کتاب اعمال).

5- کتاب رازها.

6- کتاب دیوها.

بیشتر این کتابها یا رساله ها به زبان سریانی و یا زبان آرامی خاوری نوشته شده است.⁽¹⁾

پیروان مانی کتابهایی جعل کرده و به او نسبت دادند، مانند کتاب کفالایا (فصول) که به منظور ترویج دین مانی نوشته شده بود و آثار دیگر از قبیل نیایش ها و مواعظ و تاریخ های جامعه مانوی و یا عبارات خستوانی و غیره؛ ولی هیچکدام از این نوشته ها پایه های اصلی دین وی را متزلزل نکرده اند. روزگاری دراز تنها منبع اطلاعات موجود درباره مانی، نوشته های مخالفان دین وی بود که به منظور رد و جرح عقاید مانی نوشته شده بود. ولی کشفهای بسیار مهم سالهای آخر سده 19 و آغاز سده 20 میلادی که در منطقه «تورفان» و ترکستان چین، و در «کان سو» و در غارهای نزدیک «تُون - هُونگ» و نیز نوشته هایی که در «فیوم» (1931 م) در «مدینه مادی» بدست آمد، مدارک بسیار استوار و اصیل در اختیار پژوهندگان گذاشت. این مدارک که عبارت از کتابها و نوشته های پوسیده با تجلید و نقاشی های زیباست، هنوز کاملاً خوانده نشده است. بخش مهمی از این نوشته ها به زبان اصلی نویسندگان آن بدست ما نرسیده، بلکه بیشتر ترجمه هایی است به زبان «چینی» یا «ایغوری» یا به یکی از زبانهای ایرانی (سغدی، پارتی، پارسی) در ترکستان و یا به زبان «قبطی» در مصر. نوشته های مانی به چندین زبان تاءلیف و ترجمه شده است.⁽²⁾

واژه «مانی» را که در منابع اروپائی «مانیکه» یا «مانیخه» خوانده می شود، بعضی ها تحریف «مانی حی» دانسته اند؛ ولی این احتمال بعید به نظر می رسد. در پاره یی از نوشته های کهن گفته شده که «مانی» لنگ بوده است. این تهمت معاندین دین مانی است؛ زیرا که او پیوسته در سفر بوده و تبلیغ می کرده است و وجود چنین نقضی در او احتمال بسیار ضعیفی است.

زادگاه مانی ظاهراً «بابل» بوده، ولی ریشه خاندان وی از «همدان» بوده و در سال 216 میلادی بدنیا آمده؛ یعنی در روزگار پادشاهی «اردوان اشکانی». «پوئش» بعید نمی‌داند که «مانی» با اینکه در سالهای نخستین دوران ساسانی خود را مبعوث دانسته و دین خود را آشکار کرده است، از تاءثیر دوران پادشاهان اشکانی که یونانی منش بودند و به دین زرتشت دلبستگی کمی داشتند برکنار نمانده و در صدد برآمده باشد تا دین نوی به جهانیان عرضه کند...⁽³⁾ در متون مکشوفه قبطی و تو زمانی جریان اتهام و احضار مانی به دربار بهرام شاه چنین آمده است: «مانی حتی لحظه‌یی خود را ناتوان احساس نکرد، تا به هرمزد اردشیر رسید. سپس خواست تا راهی کشور کوشانها بشود؛ ولی راه را بر وی بستند.

در آنجا مانی با دلی سرشار از نومییدی و خشم بسوی شوش روانه شد... و سرانجام به تیسفون رسید. در طول سفر، مانی گاهی اشاره به مصلوب شدن خود می‌کرد و می‌گفت مرا ببینید تا از دیدار من سیر شوید. تن من بزودی از شما دور خواهد شد. سپس دستورهای دقیقی به همراهان خود داده، گفت: مراقب کتابهای من باشید، از نزدیکان و وابستگان من پرستاری کنید...

مانی چون به درگاه «بهرام» رسید... شهریار بر سر سفره بود... و درباریان خبر دادند مانی آمده و در ورودی کاخ منتظر است. شاه فرمود که به مانی بگوئید که منتظر ایستاده باش که من خود پیش تو می‌آیم... بهرام گفت: شما به چه درد می‌خوردید؟ نه به جنگ می‌روید و نه به شکار، شاید وجود شما به عنوان پزشک شفابخش سودمند باشد، ولی همین کار نیز از شما ساخته نیست.

خدایگان در پاسخ گفت: از من هیچ زبانی به شما نرسیده، من به شما و خاندانتان خدمتها کرده ام، من بسیاری از خدمتگزاران شما را از شر افسونگران و دیوان رها کرده ام و گروهی دیگر را که بیمار بودند، شفا بخشیدم و... بهرام با لحنی استهزاآمیز از وی پرسیده بود: چه کسی به تو گفته است که کارهای تو مهمتر از کارهای این جهان است؟

خدایگان مانی در پاسخ گفت: از همه بزرگان و اشراف که در اینجا حضور دارند پرس تا به تو بگویند درباره من چه می دانند، من استادی ندارم و دانش خود را از هیچ آموزگاری فرا نگرفته ام... آموزگاران من خدا و فرشتگان اند، من حامل پیامی هستم که خدا بر من فرستاده...

شهریار گفت: چرا ایزد بزرگوار تو را به عنوان آورنده پیام خود برگزیده است، در حالی که سرور و دارنده این سرزمین ماییم نه تو...

خدایگان در پاسخ گفت: فرمان و نیرو از آن یزدان است، نه تو... هر نظری درباره من داری از آن نمی گریزم...

شهریار فرمود که زنجیر به دست و پای خدایگان نهادند و وی را به زندان بردند. (4)

آئین، کلیات

ترکیبی از دیگر معتقدات

دین مانی ترکیبی است از معتقدات مردم بابل و ایران و اصول بودائی و مسیحی. در نظر وی رستگاری همگانی و متحد ساختن تعالیم و آداب و رسوم قدیم است. در نظر مانی دو نیکی و بدی در مقابل یکدیگر قرار دارند. نیکی و نور و روح در یک طرف، بدی و تاریکی و جسم در سمت دیگر است. جهان ترکیبی از نیک و بد است. مانند انسان که هم دارای جسم است و هم روح دارد،

در نتیجه اتحاد نیکی و بدی در آن هویدا است. روح در زندان بدن بسر می برد و باید از طریق تعالیم مانوی آن را آزاد ساخت. چون ارواح پاک شدند و جای طبیعی خود را در آسمان نور بدست آوردند، انقلاب عمومی بوجود می آید و پایان عمر کنونی جهان یا جهان کنونی اعلام می گردد. به عقیده مانی، کتاب عهد قدیم متعلق به امیر تاریکی است و نوشته های پولس رسول بی ارزش است. عیسی پیامبر راستین نور است و زندگی جسمانی و مرگ او صورت ظاهر است. مانی همان روح القدس است که ظهور او را حضرت عیسی قبلا خبر داده است و وظیفه دارد در تکمیل ادیان بکوشد. پیروان مانی دو دسته اند: گروه اول «برگزیدگان» یا مردم بسیار نیکوکار که ازدواج نمی کردند و گوشت (بجز ماهی) و شراب نمی خوردند. گروه دوم: «شنوندگان» که زندگی معمولی داشتند و ازدواج می کردند، ولی باید از مال پرستی و دروغگویی دوری کنند و گرد آن امور نگردند. در دین مانی روزه گرفتن و نماز خواندن برای خورشید و ماه و منبع نور معمول بود و نیز آدابی بشرح زیر است:

1- مراسم وارد ساختن مردم به دین.

2- تعمید یا نام گذاری.

3- اتحاد یا تقدیس برادرانه غذای مشترک.

مرگ نیز گاهی عنوان تسلی و تسلیت داشت.⁽⁵⁾

الف: جهان بینی

«مانی در راه بهره گیری از منطق بودائی گری فراتر هم رفت، به حدی که تولید مثل را بر خود و گروه برگزیدگان مانوی حرام کرد و احتراز از زناشویی را بر ازدواج برتر دانست... مانی از «زرتشت» اندیشه تقسیم نیروهای جهانی را به دو مبداء نیکی و بدی که «دوئین» نامید، اقتباس کرد و «روشنایی» را مظهر

«نیکي» و «تاریکی» را مظهر «پلیدی» دانست. بعدها مانی این تعبیر را بدین صورت درآورد که «خدای» ترسایان، خدای نیکي هاست و «یَهوَه» خدای تورات، خدای بدی هاست.

«بورکیت» مؤلف کتاب «آئین مانی» (به انگلیسی) می گوید: «مانی به عقیده خودش، پاسخ پرسشی را که از روزهای نخستین آفرینش در دل های آدمیان در حال خلجان است داده بود. آن پرسش این بود که: اگر خداوند بزرگ که این جهان را در مدت شش روز با شتابزدگی آفرید و بخشنده مهربان نیز هست و هر چه در این جهان است ساخته و پرداخته دست اوست، چگونه و برای چه شر را آفریده و این چند روزه مهلت آدمی را با هزاران بیم و خطر و ناراحتی تَوّام ساخته؟ غالب دین های موجود، پاسخ این پرسش را یا اصلا نداده اند و یا مثلا آفرینش شیطان را پیش کشیده اند و وجود او را مایه آزمایش آدمیان دانسته اند. در حالی که سرشت آدمیان برای سازنده آن ناشناخته نبوده تا نیازی به آزمایش مجدد و ملاحظه ابلیس داشته باشد. گروه دیگر معتقدند که کارگاه آفرینش مانند دستگاه پیچیده ای است که بشر نمی تواند بر همه رموز و اسرار گردشش پی ببرد. آنچه که در اندیشه ناسازگار و در فکر کوتاه ما شر پنداشته می شود، خیری است که راز آن بر ما و عقل نافرجام ما پوشیده است. هر رنج و راحتی که در زندگی پیش می آید و ما از دلایل آن بی خبریم، حکمتی دارد و ساخته و پرداخته دست توانای خداست.

اما مانی معتقد است که خیر و شر هر دو قدیم اند و قائم بذات ؛ جهان از روز ازل مرکب از دو منطقه بکلی مجزا بوده است: منطقه تاریکی و منطقه روشنایی. منطقه تاریکی، منطقه بدیها و پلیدیهاست و منطقه روشنایی، منطقه نیکي مطلق. در گذشته این دو قلمرو یعنی روشنایی و تاریکی از هم جدا بودند.

ساکنان منطقه تاریکی، روشنائی را می دیدند و به زیبائی آن پی می بردند، ولی امید دسترسی به آن را نداشتند و همه در پلیدیها و پستیها غوطه ور بودند. روزی اتفاقی افتاد و در اثر آن خدای بدیها توانست بخشی از نیکی یعنی روشنائی را به چنگ آورد، و در نتیجه نیکی و بدی یا تاریکی و روشنائی بهم آمیخته شد؛ جهان موجود، نتیجه این پیش آمد و این آمیختگی است. مانی می گوید: سازنده این جهان (جهان ما) خدای تاریکی است، یعنی بدیها؛ ولی جزئی از روشنائی به اجزاء جهانی که ساخته است، آمیخته شده و در نتیجه، جهان بر اثر آمیزش تاریکی و روشنائی بوجود آمده است. خدای نیکی، جنگ افزار برای پیکار با بدی ها ندارد و نمی تواند وضع گذشته را بازگرداند؛ روشنائی را از تاریکی جدا کند. آمیزش روشنائی و تاریکی پدیده بی برگشتی است.

ب: ایدئولوژی انسان

وظیفه انسان در دین مانی این است که بخش روشنائی را که در کالبد وی اسیر تاریکی است، تا می تواند آزاد کند؛ یعنی از گسترش جهان مادی جلوگیری کند، از آوردن فرزند و زناشوئی که باعث رشد و پهناور شدن قلمرو اهریمن است خودداری کند، و به نابودی و انحطاط عالم هستی یعنی آزاد ساختن روشنائی از زندان تاریکی، در حدود امکان خود کمک کند.

«انسان نخستین» هنگامی که آفریده شد، پنج عنصر درخشان برای وی همچون پوشش یا زرهی بود که بر تن پوشیده بود... از این عنصرهای پنجگانه، چهار عنصر باد و خاک و آتش و آب بود... عنصر پنجم فروهر یا اثیر بود. هنگامی که انسان نخستین زره های پنجگانه مذکور را پوشید، به کمک فرشته ای که افسار پیروزی را در دست داشت کوشید تا سرور جهان تاریکی را

هزیمت دهد؛ ولی نتیجه، نامیمون و نومیدی بخش بود و «انسان نخستین» در میدان جنگ بیهوش افتاد و پادشاه تاریکی ها پنج عنصر روشن را بلعید.

این جنگ در «سرنوشت بشر» اهمیت بسیار داشت. در این مرحله، انسان نخستین با اینکه پنج عنصر روشن را از دست داده بود، خود در خطر نبود و با پلیدی نیامیخته بود و بدین دلیل توانست به ژرفنای گرداب تاریکی ها برود و ریشه های پنج عنصر شب (یا ظلمت) را آنچنان ببرد که از بالیدن باز ماند. یعنی انسان دوباره با کمک خدای بزرگووار به میدان کارزار برگشت و نیروهای تاریکی را اسیر گرفت. اشغال سرزمینی روشنی به دست عوامل تاریکی متوقف شده بود. ولی معنای پیروزی این نیست که همه آسیب ها و تیره روزیهای آدمیزاده جبران شده باشد. فرشته های تاریکی شکست خورده و اسیر بودند، ولی عنصرهای پنجگانه درخشان را بلعیده بودند و قلمرو روشنائی که محروم از پنج عنصر اصلی شده، با همه پیروزی پریشان و ناتوان افتاده بود.

آشوب در جهان امروزی پیش آمد که فرمانروای تاریکی ها توانست بخشی از قلمرو نور و روشنایی را تصرف کند.

انسان نخستین «آدم» نیست، بلکه چیزی است شبیه «پروتوس آنتروپوس»؛ جزئی از «خدا» که با «خدا» از یک ریشه است.

خدا

مانی اساس دوگانگی «جوهر هستی» را در دین خود حفظ کرد، ولی تعبیرات دور و دراز و عجیب و غریبی برای آن قائل شد. مانی می گفت که «خدای روشنائی» در کاخی با شکوه و جلال که متناسب با جوهر وجودش است جای دارد، در حالی که تاریکی در محلی زشت جای دارد. و او را نیز درخت مرگ گویند. در نظر او همه دنیا مرکب از این دو جوهر است ولی سه

چهارم فضا یعنی خاور و باختر و شمال، جزو قلمرو درخت زندگی است و درخت تاریکی فقط در بخش نیمروزی جهان ریشه دوانیده است.

خدای بزرگواریها پنج نشیمن دارد: «حس»، «وجود»، «اندیشه»، «تخیل» و «اراده». این پنج نیرو لازمه وجود یک فکر سالم و استوار است.

«خدای» مانی خدایی است غیر از «یهوه» کتاب عهد عتیق، «خدای» مانویان «خدای روشنائی» است و مظاهری که به نام مادر زندگی، انسان نخستین و پیامبر و چیزهای دیگر در آئین مانی آمده، چیزی جز ظهور نیروی روشنائی نیست.

این مظاهر جاودانی نیستند، زیرا که به نظر می رسد موجودیت آنها نتیجه نیازی است که به مناسبتی بوجود آمده؛ مانند ظهور فرشته خدا در بخشهای نخستین عهد عتیق. مانی تضادی بین خدا و آفریده های او نمی دید، تضاد برای او در قلمرو روشنائی و تاریکی مجسم بود.

نتیجه

جهان بینی مانی و سازمانی که او برای عالم قائل است، مانند بسیاری از داستان های مذهب جنبه رمزی دارد و اگر این قصه و نظائر آن توجیه نشود، مجموع گفته های مانی افسانه هایی بی سر و ته به نظر می رسد. با این همه، این افسانه میلیونها نفر را در مدتی بیش از هزار سال بخود مشغول ساخته است. افسانه پیدایش و دیگر افسانه های مربوط به آسمان و زمین، همه از یک سرچشمه منشاء می گیرند که در اصل یکی هستند.

پیروی از اصول عقاید مانی که پایه آن تقسیم نیروهای کیهانی بر دو اصل روشنائی و تاریکی است، آنچنان در نهاد بشر به صورت غریزی نهفته است که

حتی فیلسوفان بزرگ و ژرف اندیش امروزی مانند «کارل یاسپرس» نیز از تاءثیر آن برکنار نیستند.

«یاسپرس» در کتاب «فلسفه من» می گوید:

حقیقت، جهان ناشناختنی است، ولی آنچه ما می بینیم از دو حال خارج نیست: جهان یک جنبه منطقی و یک جنبه غیرمنطقی دارد.

یاسپرس جنبه منطقی را آئین روز و جنبه غیرمنطقی را سودای شب می نامد. روز روشن است و شب تاریک و پر از پرسشهای بی پاسخ.

وی می افزاید: جهان منطقی، یعنی قلمرو روشنائی پر از گرفتاری ها و دشواریهایی است که جهان لامنطق بوجود می آورد. تاریکی از همه سو در روشنائی رخنه می کند و با طوفانهای دیوانه وار و آشوبی که بوجود می آورد، همه ما را بسوی ژرفنای عدم و نیستی راهنمایی می کند. با این همه، آئین روز یعنی منطق روشنائی می کوشد تا به اندیشه های ما سامان بخشد و از راه دانش و خرد زندگی را زیباتر کند، ولی سودای شب کورکورانه بناهای آباد را ویران می کند و با همه نیروی خود، بی آنکه هدف و قصوری داشته باشد، بر موجودات می تازد و جهان هستی را در هم می ریزد. کشمکش میان آئین روز و سودای شب در درون خود انسان هم جریان دارد؛ یعنی از یک سو خود ما را براه نیکی می خواند، ولی غرایز طبیعی ویرانگری را به ما تلقین می کند. ما می توانیم راه خود را برگزینیم، ولی راه سودای شب و تاریکی مخرب هم برای ما باز است و این دو گرایش مانند همزادانی هستند که پیوسته در درون ما ناظر و مراقب یکدیگرند. انسان نمی تواند از آثار جوهر اشیاء در امان بماند، جوهری که ماهیت آن برای ما الی الابد ناشناخته خواهد ماند و هر لحظه ما را با مخاطرات اسرارآمیز و مجهول مواجه خواهد ساخت.⁽⁶⁾

عقاید اصول اساسی

«احکام خرد و روش های نیکوکاری، همه، یکی پشت سر دیگری، با نظم و ترتیب از طریق پیکهای ایزدی برای ما فرستاده شده. آورنده این پیام برای مردم روزگاری از هندوستان بود و «بودا» نام داشت، روز دیگر «زرتشت» بود که از سرزمین ایران برخاسته بود. زمانی هم «عیسی» بود که روشنائی خدا را به باختر زمین ارمغان آورد؛ واپسین پیامبر آخرالزمان من هستم یعنی «مانی» که از مرز و بوم بابل می آیم.»

«مانی. کتاب شاپورگان»

«ای منادی بزرگ! تو روان مرا از خواب بیدار کردی.»

«از نوشته های تورفان»

آئین مانی سه جنبه دارد: نخست اینکه آئین وی جهانی است، بحدی که مانی معتقد بود که آئین وی تنها آیینی است که خواهد توانست همه جهانیان را زیر بیرق خود گرد آورد. در نظر مانی، آیینی که وی پیامبرش بود، شکل نوی از وحی هایی است که بر پیامبران نازل شده و مانی پیامبری است که به نوبه خود پیوند میان خدا و آدمیان را تاءمین می کند.

مانی می گوید که وی آخرین حلقه زنجیر وحی ها و پیامبر آخرالزمان است. در کتاب شریعات مانی که به زبان چینی ترجمه شده، مانی خود را پیامبر هزاره حوت می داند که آخرین هزاره عمر جهانیان است.

مانی خود را «پاراکلت» یا «فارقلیط» می خواند و معتقد بود که دانش وی دانش کامل است.. تعالیم مانی حاوی همه تعالیم گذشته است، ولی از همه آن تعالیم در راه شناسائی جهان دورتر می رود. آموزش های مانی مانند آموزش های پیشین بر اثر وجود مرزهای جغرافیایی محدود نمانده است. مانی می گفت

که اخگر امیدی که در گفته های وی موجود است، خاور و باختر را روشن خواهد کرد و پیام وی در همه جا و با هر زبانی شنیده خواهد شد...

جنبه دوم دین مانی جنبه جهانی و جنبه تبلیغی آن است. مانوی گری خود را تنها دین راستین همه جهانیان فرض می کرد، و تبلیغ و ترویج آن را وظیفه دائمی هر مانوی می دانست. مانوی پیوسته در سیر و سفر بود و خود را خدمتگزار دین خدا و پیشوای دعوت به زندگی و دعوت به رهایی می دانست. از این رو شاگردان مانی با پیروی از استاد، همه پیک و پیامبر بودند. هر مرد مانوی سخنران و خطیب خستگی ناپذیری بود که باید همیشه و همه جا مردم را به بیداری و رهایی دعوت کند...

آرمان مانویان سیر و گشت و گذار و تصرف جهان است. در کتاب «جامع مانویک» به زبان چینی آمده است: «کسانی که بدون احراز ضرورت در گوشه بی تنها می نشینند، گروه بیماران اند.» مانی بالعکس از گروه برگزیدگانی که نمی خواهند همیشه در یک محل مقیم باشند و می خواهند دائماً در حال راه پیمائی باشند، تجلیل می کند. می گوید این دسته که جز ایمان استوار خود، جنگ افزاری ندارند، باید همه جا بروند تا جانوران درنده و دشمنان کینه توز خود را وادار کنند که به کنامهای خود پناه برند و از سر راه آنان دور شوند.

جامعه راستی یعنی «جامعه مانوی» را مانی بر روی هفت «کتاب» بنیاد کرده است. و همو گفته است که متن کتاب های وی قطعی است. هیچ دبیر و نسخه بردار نباید هیچگونه تغییری در آن بدهد. مانی در این کتاب ها در کمال وضوح و روشنی دانش جهانی کامل و عاری از هر گونه ابهامش را به ودیعت سپرد. از مجموع این نوع نوشته ها تصور می شود که دین مانی یک دین ترکیبی بوده است. خود مانی گفته است که: «نوشته ها و عقاید خردگرایانه و مکاشفات و

رمزها و سرودهای جامعه های مقدم بر من، همه در آیین خردی که من پیامبرش هستم گرد آمده، آن چنان که چشمه ها و جویبارها به سوی رودی سرازیر می شوند که همه آب ها را بر می گیرد. کتاب من همه نوشته های کهن را حاوی است. «مانی از بودا «تناسخ»، از زرتشت «دوگرائی» و از ترسایان «ظهور فارقلیط» و نقش عظیم مسیح را به وام گرفته. با این همه، نظام اندیشه مانی، تلقین ادیان مختلف نیست. آنچه مانی می خواست، دست یافتن به حقیقتی بود که مجرد و کلی باشد، تا جایی که بتوان آن حقیقت را به اشکال گوناگون بیان کرد و با اوضاع محیطها و تعالیم دور از یکدیگر تطبیق داد؛ به نحوی که وحی را که بر وی نازل شده، بتوان به قالب های مختلف ریخت بی آنکه ماهیت اصلی آن خدشه دار شود. به این ترتیب، عناصر هندی و ایرانی و ترسایی در دین مانی به منزله اجزاء ترکیب کننده دین وی می باشند و سیمای جامعه یی را پیدا می کند که پیامبر آن، با تعمق و ژرف بینی اندیشه ها، خود را با آن پوشانده است.

«پوئش» عقیده دارد که برای تعریف مانوی گری واژه «گنوس» از هر واژه دیگر مناسبتر است. مانی دوران جوانی خود را در میان گروه گنوسی های معتلسه (تن شویان) گذرانده، خود وی اذعان داشته که با عقاید دو تن از گنوسی های بزرگ آشنا بوده و به مکاشفه گنوسی نیکوته دسترسی داشته است. اندیشه های مانی با جنبه عرفانی (گنوسی) ارتباط داشته و وی را باید از گنوسیان شمرد... مانوی گری مانند همه فرقه های عرفانی (گنوسی) زاییده دلهره یی است که وضع انسان در جهان، در بردارد. انسان اندیشمند در می یابد که وضعی که آدمی در آن قرار گرفته، عجیب و تحمل ناپذیر و بی شک بد است. انسان درک می کند که روح انسان اسیر جسم است و جسم اسیر جهان

است که همه پدیده های آن با بدی آمیخته شده است ؛ بدی ای که آدمی را پیوسته تهدید می کند و آلوده اش می سازد. با این همه، انسان دنبال رهایی است. ولی اگر انسان می تواند این نیاز را یعنی نیاز رهایی را درک و می خواهد روزگاری که خودش به خودش تعلق داشت و از اصل خود دور نیفتاده بود، دوباره بیابد و آزاد بشود و به حد کمال پاکی برسد، باید نتیجه گرفت که آدمی بالاتر از محیطی است که در آن زندگی می کند و با اندام خود و زمان خود و جهان خود بیگانه است... حال که انسان خود را شناخته و دریافت که در این جهان بیگانه است، ناچار در می یابد که خدا نیز در این جهان بیگانه است.

آری خدا، خدایی که سراسر نیکی و راستی است، مسلماً این جهان پر از رنج و دروغ را نساخته و نخواسته است و مسئول وضع این جهان و موجودات مادی آن نیست. مانی با این مقدمات ناچار است بگوید که: بساط آفرینش را که ما می بینیم، موجود دیگری که پست تر از خدای بزرگوار است و شاید هم دشمن و معارض خدا است، بوجود آورده است. مانی مانند همه نویسیها به مرحله وجود «دُؤْبُنْ» می رسید: یک «بُنْ» خدای بزرگ است که سراسر نیکی است و «بُنْ» دیگر که قادر قاهر و آفریننده و سازنده بساط زندگی است. و باز مانند همه گنوسی ها، مانی به این نتیجه می رسد که شناختن خود و خدا متضمن رهایی است. شناخت خدا عبارت از باز شناخت خود است. یعنی جستن و یافتن و بدست آوردن «مَنْ» واقعی که نتیجه آمیخته شدن با جعل که نتیجه آمیخته شدن جسم با ماده است، می باشد.

در آئین مانی شناخت خود عبارت است از تصاحب بخشی از نوری که در نهاد آدمی است، نوری که ریشه آسمانی دارد و با اینکه اکنون به حال زاری افتاده، پیوند خود را با جهان بالا نبریده است. مانی معتقد است که خدا و روان

هر دو از یک اصل هستند و روح یا روان بخشی از خدا است. یعنی جزیی از خدا به زین آمده و با جسم و ماده و کالبد تیره بدن و پلیدی هایش آلوده شده. با این حال، خدا بخش های الهی را که اکنون اسیر است و رنج می برد، فراموش نکرده است و روزی خواهد رسید که خدا بخش نور را به خود خواهد خواند و انسان به مرحله اتحاد خواهد رسید. به این ترتیب، رهائی انسان در واقع رهائی خدا است. یعنی خدا روزی رهانده و رهاینده خواهد شد، و انسان در این نقش شریک خواهد بود. آن بخش از انسان که باید نجات یابد، «روان آدمی» است و رهاینده «هوش و خرد» آدمی است. این بخش از آدمی بخش برین آدمی است که شناسائی از آن حاصل می شود و مظهر آن فرستاده های «روح القدس» اند و به سخن دیگر، «خرد» آدمی، خدا با جنبه های فعال و روشنگر و رهاینده اش است. ⁽⁷⁾

خلاصه: مانی پیش آهنگ صلح و آشتی بود و بکار بردن جنگ افزار و جنگاوری را جایز نمی دانست... ⁽⁸⁾

عقاید مانی رنگی از یأس و بدبینی داشت. وی جهان را وادی اشک و خون و بشر را مرغی آشیان گم کرده می دانست که به اسارت و سرگردانی و بی خانمانی محکوم است. مانی بساط آفرینش را شایسته دوام و بقا نمی دانست و منتظر روزی بود که کبوتری که از بلندیهای آسمان به زمین آمده، دوباره به جایگاه اصلی برگردد و نی ای که از نیستان بریده شده، دوباره به نیزار بیوندد. این عقاید، همه کوششهای انسان را بیهوده می ساخت و متضمن محکومیت بی برگشت سازمان ها و طبقه حاکم یعنی فرمانروایان و روحانیون بود. در نظر «مانی»، فرمانروایان مبعوثان اهریمن اند که بر حسب سرشت خود محکوم به تبهکاری هستند، و دوزخیانی هستند که هر کدام بر گوشه ای از دوزخ فرمان

می رانند. آن چنان که روحانیون هم افسونگرانی هستند که با افسون ها و وعده های رایگان، توده را تخدیر می کنند و رنجهای امروزی را به امید فردای موهوم پر از شادکامی و سرور، قابل تحمل می سازند. در نظر مانی زندگی سیلی است که سراسر، «زنده ها» را به گرداب «فنا» می برد، و هر بنایی که در گذر این سیل ساخته شود، خلل پذیر است و دیر یا زود ویران خواهد شد.⁽⁹⁾

عقاید مانی با سازمان جامعه های انسانی معارض بود و ناچار مانی و پیروان و گفته ها و نوشته هایش بی امید برگشت به راه نیستی رفتند...⁽¹⁰⁾

مانی کتاب «شاپورگان» را ظاهراً به فارسی (پهلوی) نوشته است و به «شاپور اول» تقدیم داشته است. در این کتاب از مسائل مربوط به این جهان و جهان دیگر بحث شده و ضمناً مطالبی هم درباره رویدادهای زندگی مانی دربردارد. «انجیل جاویدان» که در دست نیست، از آثار دیگر او است. ابوریحان بیرونی جمله ای را از این کتاب نقل کرده است: «من فارقلیط هستم و واپسین پیامبران». کتاب دیگر او «کنز الحیوة» نام دارد که فقط چند جمله از آن در کتابهای دیگران نقل شده است. «پراکاماته یا» اثر دیگری است از مانی که در دست نیست. نام کتاب نشان می دهد که فرهنگ یونانی در مانوی گری تاءثیر داشته است. «سر الاسرار» یادگاری دیگر از مانی است که از «دیصانی گری» بحث کرده ولی چیزی از آن در دست نیست. «کتاب سفر» ششمین کتاب شناخته شده از مانی است.⁽¹¹⁾

تعالیم و احکام

مانویان مردمی با عفت و پرهیزکار بودند و به این دلیل حتی در عقاید مربوط به جهان بینی و آغاز آفرینش، سخن از وصلت و نزدیکی و آمیزش نمی رود. در نظر مانی تولید مثل چیز خوبی نبوده و وظیفه هر مانوی این بود که بخش

روشنایی را که در تن های موجودات زنده زندانی است آزاد کند، و با تولید مثل، حادثه ناگوار روزگار آغاز پیدایش جهان آفرینش را تکرار نکند. مانویان هرگز نان را نمی شکستند، زیرا اعتقاد داشتند با این کار بخش نوری را که در درون آن نهفته است، می آزارند. ⁽¹²⁾ این گروه مانند درویشان و صوفیان راستین از نبرد و رزم پرهیز داشتند و احکام سرنوشت را بی مقاومت و ستیزه جوئی می پذیرفتند. از آزار مردم و جانوران پرهیز داشتند و خوردنی برای یک روز و رخت و کاپال برای یک سال ذخیره می کردند. ⁽¹³⁾ در دین مانی روزه گرفتن و نماز خواندن برای خورشید و ماه و منبع نور معمول بود و نیز آدابی بشرح زیر داشت: 1- مراسم وارد ساختن مردم به دین. 2- تعمید یا نام گذاری. 3- اتحاد یا تقدس برادرانه غذای مشترک. ⁽¹⁴⁾ مانویان در نیمروز، یک وعده غذا می خوردند و مرده ها را عریان به خاک می سپردند. نوشته های خود را بر روی چوب حک می کردند. در معابد عود ناب می سوزاندند و «آگاریک» سرخ می خوردند.

بزرگان این گروه کلاه بنفش بر سر می نهادند و طیلسیان بر تن داشتند، زنان مانوی سربوش سیاه و جامه های سپید می پوشیدند. زن و مرد با هم دست می دادند و چیزی از یکدیگر نمی خواستند. ⁽¹⁵⁾ مانی می گفت که تولید مثل باید محدود باشد، از کشتار یکدیگر باید پرهیز کرد و از کشتن جانوران اجتناب ورزید. مانی معتقد به بزرگداشت عوامل طبیعت بود؛ و «اهریمن» را فرمانروای زمین می دانست. ⁽¹⁶⁾

«آثار و شعائر ظاهر دین مانی ساده بود و عبارت بود از نماز و غنا (که مانویان آن را دوست داشتند و موسیقی نزد آنها جزو ثوابات بود و آن را هدیه ای از آسمان می شمردند) و روزه و افطار برگزیدگان و نشان دادن «مشت» به

عنوان «رمز» و «بوسه صلح» و «سلام برادرانه» و «اقامه عید بما» یعنی حضور مؤمنین در پای تخت گاه عیسی که مانی بر آن جلوس کرده است. مؤمنان مانوی مذهب بر پنج درجه تقسیم می شوند که درجه پائین تر آنها در عربی «سماعین» (به فارسی: نغوشاک) و بالاتر از آن «صدیقین» یا «مجتبین» و یا «برگزیدگان» (به فارسی: خروهخوان، یا «آردا» و یا «یزدآمد» یعنی واعظ) خوانده می شوند و بعد در مراتب بالاتر (قسيس) (به فارسی: مهستک) یا «مان سارار» (360 نفر، و «شمس» یا «اسقف» (به فارسی: ایسپسگ) که 72 نفر بوده اند و «معلم» یا «رسول» (به فارسی هموزاک یا موژک) که بالاترین درجات مراتب مانوی بعد از «امام» (به فارسی: دین سارار یعنی خلیفه مانی) بودند و عدد آنها محدود به دوازده نفر بوده است. یک درجه بالاتری هم در برخی مآخذ به اسم سریانی «کفلیالا» ذکر شده که فقط پنج نفر از آنها در دنیا می توانست وجود داشته باشد. «صومعه» مانوی مرکب از پنج تالار بوده که یکی اختصاص به «کتب و تصاویر» داشته و دیگری برای «روزه و خطابه های مذهبی» و دیگری برای «عبادت و اعتراف» و دیگری برای «تعلیمات مذهبی» و دیگری برای «مؤمنین» (ظاهر برگزیدگان) بوده است. مانویان مشترکا در آن جا زندگی و سکنی می کنند تا با اهتمام و شوق کامل به طریقه عالی مذهبی خود عمل کنند.

آنها نباید بناهای مخصوصی جدا جدا با مطبخ ها یا مخزن های جداگانه بر پا کنند و باید هر روز غذای غیر حیوانی بخورند. ⁽¹⁷⁾

مانی شناسان، «دین مانی» را با «دین ماندائی» مرتبط می دانند ... ماندائیان از ارواحی که مظهر روشنائی هستند، یاری می طلبند و هرگز به ارواحی که مظهر تاریکی است، متوسل نمی شوند. ⁽¹⁸⁾

مانویان در هر ماه نصف روز روزه می گرفتند و در 24 ساعت چهار مرتبه نماز می خواندند. برای نماز، وضو می گرفتند و اگر آب نبود، با خاک تیمم می کردند. در هر نماز، 12 مرتبه سجده می کردند. یکشنبه و دوشنبه روز مقدس بود.

صدقه دادن واجب بود. دادن آب و نان به کفار جایز نبود، زیرا موجب پلید شدن ذرات نور نهفته در آن می شد.⁽¹⁹⁾

قلمرو و سیر تاریخی

جامعه مانوی با مرگ وی درهم ریخت، ولی عقاید او از میان نرفت. راهبان مسیحی در جهان باختر آنچنان تحت تاءثیر مانی قرار گرفتند که تورات را تحریم و مانویان را پاکان می نامیدند.⁽²⁰⁾ مانی گری بزودی در شبه جزیره بالکان و ایتالیا و فرانسه و مصر هم راه یافت...⁽²¹⁾ سرنوشت مانوی گری و تولد و مرگ مکرر آن از شگفتی های تاریخ بشر است. دین مانی در زادگاه خود ایران بزودی خفه شد، سپس در ترکستان و چین و منطقه تورفان زندگی از سر گرفت، زمانی هم در شمال آفریقا، مصر، تونس، روم و... گسترش یافت.

در کشورهای مسلمان، مانویان به نام زندیق و قرمطی و غیره در لایه های ناپیدای اجتماع زندگانی زیرزمینی داشتند، و مانند نخجیر که صیادان سر به دنبالش نهاده باشند، با وضع دردناکی زندگی می کردند و پس از آن که سالها در مقابل فشارها مقاومت کردند، سرانجام از میان رفتند. در سده های 11 و 12 میلادی در آناتولی و بالکان گروهی به نام بوگومیل دوباره پرچم این سپاه شکست خورده را برافراشتند...⁽²²⁾

گسترش مانی گری بر اثر وجود مرزها و موانع سیاسی و مذهبی و زبانی متوقف نشد و در طول چهار سده در جهان لاتین شیوع یافت و نه سال تمام

(364-373 م) سنت آگوستین پیرو دین مانی شد. سنت آگوستین از قدیسان دین ترسائی است. او پس از قبول دین مانی مطالبی درباره آن نوشت. به گفته ابن ندیم در الفهرست: نخستین گروه ایرانیانی که بغیر از سامانیان در ماوراءالنهر مستقر شدند، مانویان بودند.⁽²³⁾ مانویان ایران خاوری در سده پنجم جامعه مستقلی داشتند و «مارشاد اورمزد» از آنان حمایت می کرد. مانویان در تورفان نیز اجتماع کرده بودند.⁽²⁴⁾ در سده های هشتم و نهم میلادی از پادشاه یکن خواسته شد تا به مانویان اجازه بنای معبد در برخی شهرهای چین دهد. نخستین باری که در نوشته های چینی از مانی گری یاد شد، در سال 694 م بود.⁽²⁵⁾

از سال 804 وقتی قرقیزها «ایغوز» را اشغال کردند، پادشاهان آن کشور را که دین مانوی داشتند آزار دادند.⁽²⁶⁾ در سالهای 981 تا 984 در منطقه «دوقورراغور» معبدهای مانوی و دین مانی پا بر جا بوده است.⁽²⁷⁾

در ایران پس از اسلام، شکنجه و کشتار مانویان ادامه داشت. در سالهای 166 تا 170 هجری این کشتار به نقطه اوج خود رسید.⁽²⁸⁾ «ابن جوزی» در کتاب «المنتظم» در ضمن حوادث سال 31 هجری می گوید: در نیمه رمضان در «باب العمامه» تصاویری از «مانی» و چهار بسته بزرگ از کتب مانویان و زناده را در آتش ریختند...⁽²⁹⁾

آخرین نیایش مانی

ای داور همه جهان و جهانیان گوش فرادار، و دعای مردی پاکدل را بشنو!
ای پدر یتیمان و بیوگان و مردان داغیده...
ای سرور دادگستر...

به ندای این ستمدیده توجه کن.
ای رهاننده من، ای ابر مرد، ای انسان کامل، ای دوشیزه رهایی!
روان مرا از این ورطه رهایی بخش و بسوی خود فراخوان.
ستمگران را کیفر ده
شما مرا بدین کار... فرستادید.
تو به من فرمان دادی و تو مرا اینجا فرستادی...
شتاب کن و این زندانی را آزاد کن.
روان مرا بسوی خویش فراخوان...
هنگامی که پیکر او در آنجا بر روی خاک افتاده بود...
هنگامی که دیدگان او آرام و بی حرکت شده بود...
سه تن از زنان آشنای راز او
با یکدیگر... به سوی او آمدند، بر کنار او نشستند و بر وی گریستند...
هر سه، دستها را بر روی چشمان او نهادند و چشمانش را بستند...
ای آفتاب! تو گواه ستمی باش
که بر من روا می دارند و با من
بدین طرز شوم آور رفتار می کنند. (30)

دیدگاهها

گریستن سن می گوید: مانی از نجبای ایران بوده و مادرش از خاندان اشکانی است. پدرش فاتک نیز از همین خاندان بوده است. مانی عقیده به تناسخ داشته که از هندیان و بودائیان متأثر شده است.

جکسن می گوید: تناسخ یکی از ارکان عقاید مانوی بوده است، تناسخ در عقاید مانوی کیفر بدکارانی است که پس از مرگ دوباره به این دنیا باز می گردند تا عقاب یابند. اما نیکوکاران و برگزیدگان از این بازگشت معاف هستند.

کریستن سن می گوید: مانوی در ادبیات و زبان پارسی اصلاحات مهمی بعمل آورد. او به جای خط پهلوی، خط سریانی را رواج داد. او الفبای مانوی را پدید آورد. پیروان مانوی آثار او را به زبانهای ایرانی ترجمه می کردند.⁽³¹⁾

در منابع اسلامی نام پدر مانوی «فتق بن بابک بن ابی برزام» یا «فاتق بن مامان» یا «قوتق» و «فاتک» نیز آمده است. نام مادر وی «نوشیت»، «پوسیت»، «تافیم»، «رامیس» و «مریم» ضبط شده است. در منابع رومی و یونانی نام مانوی را «مانیکوس» و «کوپریکوس» ضبط کرده اند. در منابع مسیحی لاتین «قوریقوس» نوشته اند. مانوی ظاهراً در سال 216 میلادی بدنیا آمد و در سال 230 میلادی مردم را به دین خود دعوت کرد. در بازگشت از سفر خراسان و سند به هنگام تاجگذاری شاهپور اول در حدود سال 242 میلادی به وسیله «فیروز» برادر «شاپور» به دربار راه یافت و عقاید خودش را به شاه در «تیسفون» عرضه داشت. شاه از او حمایت کرد. «مانی» به سفر پرداخت و دوباره به ایران و بابل آمد و به خوزستان «شوش» نزد شاپور برگشت.

در زمان حکومت «هرمز» مانوی در بابل بود. پس از هرمز، «بهرام» جای او نشست. مانوی به اهواز رسید. در آنجا بر اثر تحریکات موبد موبدان زرتشتی که کینه مانوی را در دل داشت، او را زندانی کردند. پس از 26 روز مانوی در زندان درگذشت. گویا محرک قتل مانوی، موبد «کریتر» یا همان «تسنر موبد اردشیر» بوده است.⁽³²⁾

مرگ یا قتل مانی در سال 277 میلادی بوده است.

مورخان اسلامی اکثراً از حالات مانی مطالبی در دست داشته و ارائه کرده اند. «ابن ندیم» در «الفهرست» اطلاعات نسبتاً دست اولی از مانی ارائه کرده است. «مسعودی» و «یعقوبی» و «طبری» نیز به نوبه خود اطلاعاتی داده اند.

مورخان اسلامی از گسترش دین مانی سخن گفته اند و قلمرو آن را تا مصر و مغرب و... دانسته اند.⁽³³⁾ مؤلف بیان الادیان مانی را صورتگری معرفی کرده است که در این فن استاده بوده است.⁽³⁴⁾

در منابع کلام شیعی آمده است که: «مانویه قوم دیگری از مجوس می باشند که ایشان را مانویه خوانند. اینان می گویند جهان را دو صانع است: یکی نور و دوم ظلمت و هر دو زنده اند.»⁽³⁵⁾

آئین مزدک

مزدک در اشعار فردوسی

ظهور مزدک

پیامد یکی مرد، مزدک بنام	سخنگوی با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش	قباد دلاور بدو داد گوش
بنزد جهاندار دستور گشت	نگهبان آن گنج و گنجور گشت

زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام

ز خشکی خورش تنگ شد در جهان	میان کهان و میان مهان
ز روی هوا ابر شد ناپدید	بایران کسی برف و باران ندید
مهان جهان بر در کیقباد	همی هر کس آب و نان کرد یاد

مزدک در رابطه با مردم و قباد و تبیین نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی

بدیشان چنین گفت مزدک که شاه	نماید شما را بامید راه
دوان اندر آمد بر شهریار	چنین گفت کای نامور شهریار
بگیتی سخن پرسم از تو یکی	گراید ونک پاسخ دهی اندکی
قباد سراینده گفتش بگوی	بمن تازه کن در سخن آبروی
بدو گفت آنکس که مارش گزید	همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پای زهر	گزیده نیابد ز تریاک بهر
سزای چنین مرد گوئی که چیست	که تریاک دارم درم سنگ بیست؟
چنین داد پاسخ ورا شهریار	که خونست این مرد تریاک دار
بخون گزیده بیایدش کشت	بدرگاه چون دشمن آمد بمشت

آغاز قیام، انقلاب اجتماعی، عصیان توده ها

چو بشنید برخاست از پیش شاه	بیامد بنزدیک فریادخواه
بدیشان چنین گفت کز شهریار	سخن کردم از هر دری خواستار
بپاشید تا بامداد پگاه	نمایم شما را سوی داد راه

تسخیر تیسفون

برفتند و شبگیر باز آمدند	شخوده رخ و پرگداز آمدند
--------------------------	-------------------------

تسلیم شاه

چو مزدک ز در آن گره را بدید	ز درگه سوی شاه ایران دوید
چنین گفت: کای شاه پیروز بخت	سخنگوی و بیدار و زیبای تخت
سخن گفتم و پاسخش دادیم	پیاسخ در بسته بگشادیم

شرح مظالم اشرافیت ساسانی و فقر و گرسنگی رعایای ایرانی

گرایدونک دستور باشد کنون	بگوید سخن پیش تو رهنمون
بدو گفت: برگوی و لب را مبند	که گفتار باشد مرا سودمند
چنین گفت: کای نامور شهریار	کسی را که بندی بیند استوار
خورش باز گیرند زو تا بمرد	بیچارگی جان و تن را سپرد
مکافات آن کس که نان داشت او	مرین بسته را خوار بگذاشت او
چه باشد بگوید مرا پادشا	که این مرد را نابد و پارسا

قباد، به مصادره اندوخته های درباریان راضی می شود!

چنین داد پاسخ که: میکن بنش	که خو نیست ناکرده بر گردنش
----------------------------	----------------------------

پیروزی

چو بشنید مزدک زمین بوس داد خرامان بیامد ز پیش قباد

گشودن انبارها و دستکرت های اشراف ایرانی و درباریان ساسانی

بدرگاه او شد با نبوه گفت: که جائی که گندم بود در نهفت

دهید آن بتاراج در کوی و شهر بدان تا یکایک بیاید بهر

دویدند هر کس که بد گرسنه بتاراج گندم شدند از بنه

مصادره اموال شاه و درباریان

چه انبار شهری چه آن قباد ز یک دانه گندم نبودند شاد

جاسوسان خبر از مصادره اموال قباد دادند

چو دیدند رفتند کار آگهان بنزدیک بیدار شاه جهان

که تاراج کردند انبار شاه بمزدک همی بازگردد گناه

قباد مزدک را فراخواند و علت را پرسید

پاسخ مزدک به قباد

قباد آن «سخن گوی»⁽³⁶⁾ را پیش

خواند

چنین داد پاسخ کَانُوشَه بُدی خرد را بگفتار توشه بُدی

سهن هَرْچِ بشنیدم از شهریار بگفتم بیازاریان خوار خوار

بشاه جهان گفتم از مار و زهر از آن کس که تریاک دارد بشهر

بدین بنده پاسخ چنین داد شاه که تریاک دارست مرد گناه

اگر خون این مردِ تریاک دار	بریزد کسی نیست با او شمار
چو شد گرسنه نان بود پای زهر	بسیری نخواهد ز تریاک بهر
اگر دادگر باشی ای شهریار	بانبار گندم نیامد بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد	که انبار را سود جانش نبرد
ز گفتار او تنگ دل شد قباد	بشد تیز مغزش ز گفتار داد
وز آن پس پیرسید و پاسخ شنید	دل و جان او پر ز گفتار دید
ز چیزی که گفتند پیغمبران	همان دادگر موبدان و ردان
بگفتار مزدک همه کز گشت	سخنهای ز اندازه اندر گذشت

تعالیم و فرامین مزدک: برابری، تقسیم عادلانه ثروت، عدالت اجتماعی

برو انجمن شاه فراوان سپاه	بسی کسی به بیراهی آمد ز راه
همی گفت: هر کو توانگر بود	تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فزود	توانگر بود تار و درویش پُود
جهان راست باید که باشد بچیز	فزونی توانگر چرا جست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است	تهی دست کس با توانگر یکی است
من این را کنم راست با دین پاک	شود ویژه پیدا بلند از مغاک
هر آن کس که او جز برین دین بُود	زیزدان و زَمَنَش نَفَرین بُود

عدالت اجتماعی مزدک و محو طبقات

بُیْدَ هَر کُ درویش با او یکی	اگر مرد بودند اگر کودکی
از این بَسْتَدی چیز و دادی بدان	فرومانده بُد زان سخن بخردان

محو اشرافیت ساسانی؛ قباد، خود «مزدکی» شد!

چو بشنید در دین او شد قباد ز گیتی بگفتار او بود شاد
ورا شاه بنشانند بر دست راست ندانست لشکر که موبد کجاست
بر او شد آنکس که درویش بود و گرنانش از کوشش خویش بود

محبوبیت مردمی مزدک و قلمرو قیام او، نمایشی از پایگاه مردمی قیام

بگرد جهان تازه شد دین او نیازست جستن کسی کین او
توانگر همی سر زتنگی نگاشت سپردی بدرویش چیزی که داشت
چنان بُد که یک روز مزدک پگاه ز خانه پیامد بنزدیک شاه
چنین گفت کز دین پرستان ما همان پاکدل زیر دستان ما
فراوان زگیتی سران بردرند فرود آوری گرز در بگذرند
زمزدک شنید این سخنها قباد بسالار فرمود تا بار دارد
چنین گفت مزدک پُرمایه شاه که این جای تنگست و چندان سپاه
همانا نگنجند در پیش شاه بهامون خُرامد کُندُ شان نگاه
بفرمود تا تخت بیرون برند ز ایوان شاهی بهامون برند
بدشت آمد از مزدکی صد هزار برفتد شادان بر شهریار

هشدار مزدک به قباد در مورد فرزندش انوشه روان که آلت دست موبدان و

اشراف ساسانی است.

توصیه های مزدک به قباد: هر کس اقتصاد ندارد، اعتقاد ندارد.

چنین گفت مزدک بشاه زمین که ای برتر از دانش بآفرین
چنان داد که کسری نه بر دین ماست ز دین سرکشیدن وراکی سزاست

یکی خط دستش بیاید ستد که سرباز گرداند از راه بد
 بیچاند از راستی پنج چیز که دانا برین پنج نفزود نیز
 کجا رشک و کینست و خشم و نیاز بینجم که گردد برو چیره آز
 تو چون چیره باشی برین پنج دیو پدید آیدت راه کیهان خدیو
 از این پنج ما را زن و خواستست که دین بهی در جهان کاستست
 زن و خواسته باشد اندر میان چو دین بهی را نخواهی زیان
 کزین دو بود رشک و آز و نیاز که با خشم و کین اندر آید براز
 همی دیو پیچید سر بخردان بیاید نهاد این دو اندر میان

نگرانی شدید قباد از سرنوشت انوشیروان که در محاصره موبدان و اشراف

ساسانی است

چون این گفته شد دست کسری گرفت بدو ماند بد شاه ایران شگفت
 ازو نامور دست بستد بخشم بتندی ز مزدک بخواید چشم
 بمزدک چنین گفت خندان قباد که از دین کسری چه داری بیاد

قباد از مزدک می خواهد که توطئه را افشا کند، قباد فرزند را به دین مزدک

دعوت می کند.

چنین گفت مزدک که این راه راست نهانی نداند که بر دین ماست
 همانکه زکسری پیرسید شاه که از دین به بگذری نیست راه

آغاز توطئه علیه مزدک اتحادی از موبدان و فتودالها و اشراف ساسانی و

انوشیروان

بدو گفت کسری چو یابم زمان بگویم که کُست یکسر گمان
 چو پیدا شود کژی و کاستی درفشان شود پیش تو راستی

بدو گفت مزدک زمان چند روز همی خواهی از شاه گیتی فروز
ورا گفت کسری زمان پنج ماه ششم را همه بازگویم بشاه

اجتماع وفاداران به نظام طبقاتی طرح توطئه و تحریک قباد علیه مزدک

برین برنهادند و گشتند باز بایوان بشد شاه گردن فراز
فرستاد کسری بهر جای کس که داننده یی دید و فریادرس
کس آمد سوی خرّه اردشیر که آنجا بد از داد هر مزد پیر
زاصطخر مهر آذر پارسی پیامد بدرگاه با یارسی
نشستند دانش پژوهان بهم سخن رفت هر گونه از بیش و کم
بکسری سپردند یکسر سخن خردمند و دانندگان کهن

مجلس مناظره و محاکمه مزدک، و تحریک شاه علیه وی

چو بشنید کسری بنزد قباد پیامد زمزدک سخن کرد یاد
که اکنون فراز آمد آن روزگار که دین بهر را کنم خواستار
بآیین بایوان شاه آمدند سخن گوی و جوینده راه آمدند
دلارآی مزدک سوی کیقباد پیامد سخن را در اندر گشاد

اتهامنامه اشرافیت ساسانی علیه مزدک، دفاع از نظام ارزشی ساسان

چنین گفت کسری پیش گروه بمزدک که ای مزد دانش پژوه
یکی دین نو ساختی پر زیان نهادی زن و خواسته در میان
چه داند پسرکش که باشد پدر پدر همچنین چون شناسد پسر
چو مردم سراسر بود در جهان نباشد پیدا کهان و مهان
که باشد که جوید در کهتری چگونه توان یافتی مهتری
کسی کو مرد جای و چیزش کر است که شد کار جوینده با شاه راست

جهان زین سخن پاک ویران شود
همه کدخدایند و مزدور کیست
ز دین آوران این سخن کس نگفت
همه مردمان را بدوزخ بری
نباید که این بد بایران شود
همه گنج دارند و گنجور کیست
تو دیوانگی داشتی در نهفت
همی کاربد را بید نشمری

دگردیسی قباد و انفعال شاهانه

چو بشنید گفتار موبد قباد
بر آشفت و اند سخن داد داد

فرمان قتل عام

بکسری سپردش همانگاه شاه
بدو گفت هر کو برین دین اوست
بدان راه بد نامور صد هزار
که با این سران هرچ خواهی بکن
ابا هرک او داشت آئین و راه
مبادا یکی را بتن مغز و پوست
بفرزند گفت آن زمان شهریار
ازین پس زمزدک مگردان سخن

باغ سرخ مزدک نشان

بدرگاه کسری یکی باغ بود
همی گرد بر گرد او کنده کرد
بکشتندشان هم بسان درخت
بمزدک چنین گفت کسری که رو
نه از کاردانان پیشین شنید
که بینه مگر بر چمن بارور
برآمد بناکام زو یک خروش
همانکه که دید از تنش رفت هوش

اعدام مزدک

یکی دار فرمود کسری بلند فروهشت از داریچان کمند
نگون بخت را زنده بردار کرد سر مرد بی دین نگون سار کرد

زهر چشم شاهانه به ایرانیان

ازان پس بکشتش بیاران تیر تو گر باهشی راه مزدک مگیر

نظم گورستانی آرامش اشراف و روحانیون زرتشت

بزرگان شدند ایمن از خواسته زن و زاده و باغ آراسـته
همی بود با شرم چندی قباد زنفـرین مزدک همی کرد یاد (37)

بدا قی‌ها داپه مرچلله ۸۳۰هـ ق / ۴۹۱ هـ لایه م:

«... انبوه مردم، به دور مکعب سیاهی گرد آمده اند که آتشکده ای بسیار
بزرگ و بی در و پنجره است. همه نگاه ها به آنسوست. سپس مردم تکانی می
خوردند و پس می روند و تکه جایی در پای پلکان های آتشکده را، که شن
سفیدی آن را پوشانده، باز می گذرانند.

- ای مزدک!... آی!... آی!

آوایی که در یک زمان از هزاران سینه بیرون می آید، ناله ای آنچنان
دردآلود...

برده ها کودکی را کشان کشان می بردند، کتک و لگدش می زدند. همان
پسرک کولی برهنه ای بود که بر دروازه تیسفون، نگهبانان را آزار می کرد. پس
به درون شهر راه نیافته بود... سواری که نیمی از چهره اش پنهان بود، به اشاره
ای دستور داد که کودک را رها کنند. چنین می نمود که از دروازه دستکرت
بیرون آمد، «سوار» دیگری در راه منتظر او بود.

.... آنچه «موبد» برای گرسنگان میدان می گفت، باور نکردنی بود: در روز موبدان هفته پارسی، چنان انبوهی از مردم گرد می آمدن که رسیدن به آتشکده ناممکن می شد... اندوخته توانگران را بگیریم و به برابری بخش کنیم: این است پندار - گرائی همیشگی بی خدایان و این است شکوه جاودانه روان ایرانی که ماده میرا را به چیزی نمی گیرد...

آری! این همان پیام آوری بود که همه او را «مزدک»⁽³⁸⁾ می خواندند. ردای سرخ همیشگی را به تن داشت، به همان شیوه میدان آتشکده سخن می گفت و دست راست خود را به جلو تکان می داد...⁽³⁹⁾ ز گفتار او تنگدل شد قباد بشد تیز مغزش ز گفتار داد

مزدک؟

بنا به گفته «کریستن سن» ایران شناس دانمارکی، آئین «مزدک» یکی از شاخه های دین «مانی» است که در «رم» و در روزگار «دیو کلسین» (300 م) بوجود آمد. پایه گذار این آئین شخصی به نام «زرتشت» فرزند «خُرکان» بوده که «بُونْدُوس» نیز نامیده می شده است. پیروان این آئین خود را «درست دینان» می نامیدند. آوازه پیروان «زرتشت خُرکان» دو قرن بعد بلندتر شد.⁽⁴⁰⁾ به گفته همین ایران شناس «خُرکان» از مردم «فسا» (فارس) بوده و همو است که مؤسس آئین مزدک بوده است. «زرتشت» حامی «مزدک» بوده است. محققات زادگاه «مزدک» را شهر «پسا» یا فسا می دانند. زرتشت حامی مزدک در «خُودای نامَک» نیز مسطور است. بهر حال «مزدک» پسر «پوندس» به ایران سَفَر کرد و به دعوت مردم پرداخت. ایرانیان کیش او را «تون دارس شنون» یعنی دین خدای خیر می گفتند؛ چرا که او گفته بود خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب ساخت. پس باید خدای غالب را پرستید. این آئین

در زبان پهلوی به «درست دینان» مشهور است. منابع عربی و ایرانی که از «خُدای نامک» استفاده کرده اند، علی رغم اشکال در ضبط اسامی ایرانی (پهلوی)، نشان می دهند که دین مزدک همان آئین درست دینان است که بوندس آن را انتشار داد. بوندس مانوی بوده و از روم به ایران رفته تا عقایدش را تبلیغ کند، و این مبین اصالت ایرانی بوندس است. کلمه «بوندس» شباهتی به اعلام ایرانی ندارد، اما می توان گفت که این واژه «لقب» این شخص بوده است. «ابن ندیم» در «الفهرست» می گوید که «پوندس» مقدم بر «مزدک» بوده و در «خودای نامک» اسم او را «زرتشت» قید کرده اند. در کتاب منسوب به «استیلنسیس» (معاصر مزدک) همین اسم را برای فرقه مزبور ذکر کرده اند. تحقیقا می توان گفت که «بوندس» و «زرتشت» نام یک شخص بوده است. در یک کتیبه یونانی، نام بوندس (زرتشتی) آمده است که در آن سخن از اشتراک در اموال و زنان رفته است. زرتشت بنیان گذار آئین مزدک با پیامبر مزدیسنان هم نام بوده است.

از این اقوال می توان نتیجه گرفت که مزدک شعبه ای از آئین مانی است و در روم پایه گذاری شده و مؤسس آن یک ایرانی به نام زرتشت خرکان از اهالی پسا یا فسا (در فارس) بوده است. (41)

محققان معترف هستند که اطلاعات درباره مزدک بسیار اندک است. آنچه درباره او بدست آمده، مقرون به صحت نیست. در مورد زادگاه او نیز وضع چنین است. و خلاصه همان اطلاعات داده شده نیز با احتمال و تردید همراه است: شاید زادگاه او شهر «پسا» یا فسا باشد؟ شاید زرتشت همان «بوندس» باشد که از روم به ایران آمده است؟

طبری مورخ مشهور زادگاه مزدک را «مدریا» (احتالا: شهر فعلی کوت العماره در شمال شرقی دجله) می داند (?) برخی اسم «مزدک» و پدرش را «بامداد» می دانند (?) دینوری می گوید «مزدک» از مردم «استخر» بوده است. مؤلف «تبصرة العوام» او را اهل تبریز می داند (?)

بنابراین، درست دین که شریعت «بوندس» (زرتشت) و مزدک باشد، در واقع اصلاحی در کیش «مانی» محسوب می شده است.⁽⁴²⁾

در منابع عربی آمده است که: مزدک فرزند بامداد در سده پنجم میلادی در زمان پادشاهی قباد ظهر کرد. قباد از پیروان او گردید. در ترجمه طبری آمده است که چون ده سال از عهد قباد بگذشت، مردی به نام مزدک در خراسان و از شهر نسا ادعای پیامبری کرد...⁽⁴³⁾

بدون شک منابع عربی بنا به عادت دیرینه، در تحریف بیوگرافی و عقاید مزدک کوشیده اند و تا آنجا که توانسته اند، در تهمت بر مزدک و جعل مطالبی منسوب به او خودداری نکرده اند. بنابراین «چون تاریخ آن به دست دشمنان تدوین شده و چهره اش را قلم معاندان بر صفحه روزگار نقش کرده اند، نمی توان تصویر روشنی از گفته ها و نوشته هایش به دست داد؛ ولی آنچه مسلم است این است که مزدک یکی از پیشوایانی بود که اهمیت مسائل اقتصادی و مادی را در زندگی انسانها دریافته و راهی باز کرده که در صورت موفقیت، دگرگونی های ناپیوسته ای در جهان بوجود می آورد. آئین مزدک شاید نخستین دینی بود که امور اقتصادی و مذهبی را با هم آمیخته بود و گامی بود برای بهبود وضع طبقات محروم. این دین زودتر از دورانی که جبر تاریخ اجازه می داد، مطرح شده بود. مزدکی گری حاکی از جهش فکری عظیمی بود که در جامعه ای متعصب و خشک مغز، محال بود بوجود بیاید و ریشه بدواند.

آئین مزدک از یک سو پاسخ دهنده غریزه دستبرد و تصاحب مال غیر است که در دل هر کسی با شدت و ضعف در حال خلجان است، ولی معمولاً کسی جرأت ابراز آن را ندارد، و از سوی دیگر آرزوی ایجاد وضعی که عدالت اجتماعی را در جامعه تأمین نماید. مزدکی گری از میان رفت، ولی اندیشه عصیان علیه وضع موجود و بهم ریختن نظام جامعه را پس از آنکه در میان مردم پراکنده شد، به دشواری می توان از میان برد، و به همین دلیل در ایران مسلمانان، مزدکیان گاهی به نام خرم دینان و گاهی به نام بابکیه و یا نام های دیگر قیام می کردند و باعث آشوب های عظیم می شدند... ادیان دیگر از جمله دین مسیح فقط از رابطه میان آفریدگار و بندگانش سخن می گفت و کاری به کار امیران و پادشاهان نداشت... ولی مزدک به تنهایی روابط نوی میان بنده و خدا بوجود آورد، بلکه در امور اقتصادی هم سخنان تازه و عقاید جدیدی پیش کشید. وی برای بار اول در تاریخ، اعلام کرد که: و دارایی هر چه هست، از آن خداست و همه مردم در آن حق تصرف دارند و کسانی که اموال مورد نیاز مردم را جمع می کنند و وقت خود را با شمردن آن می گذرانند و از آن تقسیم آن تن می زنند، مانند کسانی هستند که نوش دارو را از بیمار دریغ می کنند و باید با آنها مانند آدمکشان رفتار کرد. «⁽⁴⁴⁾

دشمنی با مزدک و عقاید او تنها جنبه عربی - اسلامی ندارد، اشرافیت ایرانی نیز در این راه با تازیان همگام بوده است. در بخش زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام مزدک خواهیم دید که جامعه طبقاتی - اشرافی ایران چگونه «فقر» را در گستره جامعه عینیت بخشیده بود. ثروتمندان ایرانی در پگاه نخستین شعاع قیام مزدک، بر او شوریدند و موبدان و مغان زرتشتی کینه او در دل گرفتند و سرانجام در کنار تخت انوشه روان، شاهد قتل عام مزدکیان که

تعدادشان به سیصد هزار می رسید، بودند و قهقهه می زدند. و از آن پس نیز، وقتی ایران به اشغال تازیان درآمد، «رعایا» از دو سو تحت ستم مضاعف قرار گرفتند؛ از سوی فاتحان بدوی تازه بدوران رسیده و از جانب فتودال های ایرانی همدست خلیفه. آئین مزدک مشخصه روشنگرانی جامعه متمدن ایرانی است که با جهل و جور روحانیون و موبدان و شاهان مستبد در ستیز بود. مزدک گرایی فریاد اعتراض آگاهان جامعه علیه اشرافیت پلید طبقاتی و فقرافزایی سلطه سیاسی - اقتصادی بود. این فریاد نوخاسته، به خون کشیده شد و اندکی بعد در راستای قیامهای ملی و مردمی ایرانیان در قالب نهضت مقاومت ملی مردم ایران، علیه استیلای تازیان، حلقوم خلیفه عربی و سران قبائل مهاجم بدوی و متحدان فتودال ایرانیشان را فشرد. در چنین هنگامه ای از انقلاب، فقیهان و محدثان و متکلمان و مفسران و مورخان عرب و عرب پرستان به یاری خلیفه پرداختند و بیدادگاه شرعی او را به حجت فتاوی خویش آراستند و فدائیان جان برکف این مرز و بوم را مذبوح خویش کشاندند. و اوراق تاریخ را در تحریف و تهمت به آنان، سپاه کردند. بنابراین، منابع عربی عموماً غیر قابل اعتبار و اعتماد در این زمینه می باشد.

پس باید که بدنامان تاریخ دولتی را دوباره باز شناخت و توطئه ناجوانمردانه ای را که علیه این قهرمانان بزرگ ملی قرنهای گذشته، رسوا و خنثی کرد.

پیامد یکی مرد مزدک به نام سخنگوی و با دانش و رای و کام
 گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داد گوش
 به نزد جهاندار دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت (45)

«شاهنامه فردوسی» تنها مآخذ ایرانی است که ماجرای «مزدک» را به حماسه پرداخته است. بر خواننده محقق است که با شم تاریخی خود «حقایق»

را از حماسه بازشناسد. در این راه فقط کافی است بداند که «شاهنامه» محصول مبارزه تاریخی - فرهنگی شعوبه است و طبعا نقائص کار پوشیده ماند و این ضروریات زمان فردوسی بوده است.

قیام

زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

... مزدک دست راست خود را از شانه چپ برداشت و در هوا افراشت. گفت: درستی را با شمشیر نمی توان به کرسی نشاند. اگر پرستشگاه ها را ویران کنیم، آتشکده های دیگری پنهانی برپا خواهد شد.

باورهای نادرست استوارتر خواهد شد. چرا که ترس و فشار به دروغ دامن می زند. و هرگز نبوده که کشتن مردمان خوشبختی به بار آورد... زمانی بود که مردم لخت می گشتند و گوشت خام می خوردند. هوشنگ پادشاه آتش را به آنان شناساند و به آنان آموخت که پوست جانوران را تن پوش کنند. اما من می دانم که این نیکی ها را با زور به مردم پذیراند. اکنون سی سال است که من ستیزه های مردم را آشتی می دهم و می دانم که آدمی چه جانور کوتاه اندیشه ای است. هوشنگ هرگز وجود نداشته است.⁽⁴⁶⁾

شد این بندها را سراسر کلید	چو زین بگذری مردم آمد پدید
سرش راست بر شد چو سرو بلند	به گفتار خوب و خردکار بند
پذیرنده هوش و راء و خرد	مرا و را دد و دام فرمان برد
ز راه خرد بنگری اندکی	که معنی مردم چه باشد یکی
مگر مردمی خیره دانی همی	جز این را ندانی نشانی همی
ترا از دو گیتی برآورده اند	به چندین میانجی پیورده اند
نخستین فطرت، پسین شمار	تویی، خویشان را به بازی مدار ⁽⁴⁷⁾

قیام «مزدک» معلول دورانی است که تاریخ در ترسیم آن درنگ بخود راه نمی دهد: امپراطوری کهن سال ساسانیان، نظام اشرافی - طبقاتی، روابط و مناسبات بحرانی و پیچیده جامعه ایرانی، قطب های ممتاز دوازده گانه دربار شاهنشاهی، موبدان و... تزویر مذهبی و تخدیر توده ها، آوارگی و فقر روستائیان، هجوم گرسنگان به شهرها، ازدحام زنان و دختران در حرمسراها، تجارت برده و زن به دیگر سرزمینها، «دستکرت»⁽⁴⁸⁾ های بزرگ و بی انتها و تجلی تمام عیار فتودالیسم کهن سال و متمرکز در شاهنشاهی ساسانی و... مشخصه های بارز جامعه ایرانی عصر ساسانی است. تصاویر تاریخ از «تیسفون» بزرگ شهر شاهنشاه ایران از سال 491 میلادی شروع می شود: نمای کاخ پهناور شاه را آئینه های سیمین درخشان پوشانده است. این درخشندگی از آن است که در آخرین شب هر هفته، نمای آن با شن سفید فرات سائیده می شود. قوس نقره پوش طاق کاخ به رنگ سرخ خیره کننده ای می درخشد. دیوار «آفتاب» به چند بخش می شود و آسمان و زمین را در هم می آمیزد. پنج شاه نشین عظیم که هر کدام برجی را می سازد، در دل دیوار جا گرفته و هر کدام از آن ها خورشیدی را باز می تاباند. شیپورها بر روی پایه های بلند جای دارند و تا زیر گنبد سرکشیده اند. بر دهنه هر کدام از شیپورها دمه ای دیده می شود که «برده» ای لال و آبی پوش کنار آن ایستاده است. کاخ پادشاه ایران شب و روز رو به آسمان باز است و تنها در ته آن جایگاهی است که از قالی های سنگین پوشیده شده است. عود سوزهایی به شکل جانوران افسانه ای بالدار به دیوارها آویخته است. چشم جانوران از یاقوت است. بردگان برهنه حبشی دمه ها را می فشارند و شیپورها به غرش در می آیند.

«ساتراپ»ها و «شهرداران»، «کنارنگان» و «اسپهبدان» شمال و جنوب و خاور و باختر در چپ و راست به صف ایستاده اند. روحانیان دولتی و رسمی با ریشهای بلند و زمردنشان و ابروان پر پشت خط و خال نشان، بر دو پهلوی شاه شاهان ایستاده اند. «گاهنامک»⁽⁴⁹⁾ جزئیات تشریفات دربار را به تفصیل آورده است. در نزدیک پرده گاه، «سپهسالاران» و خویشان خدایگان جای دارند. دژخیمان شاه: «زرمهر قارنی بزرگ اسپهبد و شاهپور مهرانی بزرگ وزیرک در جای خود ایستاده اند.»

شیران درنده شاه در جای خود به زنجیر زرین بسته شده اند. اینجا جایگاه اخذ «خراج» است. فرّ پادشاهی در آن بالا، برفراز سر شاه جوان می درخشد. زنجیری که تاج ساسانی را برفراز تخت آویخته نگه می دارد، از طلای ناب است. سنگ های آبگون هندی، پرتو «آتش مقدس» را باز می تابانند. «موبد موبدان» در پس پرده سرخی پنهان است و آتش را در آتشکده بزرگ کاخ روشن نگاه می دارد.

در آنسوی «تیسفون» و بیلایهای پهناور «سپهسالاران» و «سپهبدان» و «موبدان» قرار دارد. اندکی آن طرف تر، در آنسوی دیوارهای بلند سنگ سفید، کومه ها و کوخ ها از چشم «تاریخ» پنهان است. شگفتا که در آستانه کاخ جسد مرده ای سراپا برهنه افتاده است که لاشخورها روده هایش را خورده اند. نه! این یک «جنایت» نیست، یک «سنت» است که ایرانیان مردگان را نجس می دانند. در حومه شهر وضع این چنین است. خدمتکاران دخمه که مردگان را به آنجا می برند، به گردآوری این همه مرده نمی رسند. یک ستون نظامی در حرکت است؛ رعایا به خاک می افتند. «این هفتمین سال قحطی در ایران است.»

اینجا مجلس ضیافت «اسپهدان» ایران است: میهمانی در کاخ بزرگ و سفید خاندان «قارن» که از هر بنای دیگری به کاخ پادشاه نزدیک تر است. در سر سفره رنگین: گندمهای سفید مرداب های هند، تکه های آبدار گوشت و ریشه های شیرین گیاه ویژه، در دهان آب می شد بی آنکه بر شکم سنگینی کند. کوهی از انگورهای سیاه و سفید، مغز بادام و میوه های گوناگون، شراب تند ارمنی که در بشکه های بلوط «توروس» کهنه شده بود، در میان بود. بردگانی آرام و بی صدا تنگ هایی از این شراب را می آوردند و جام جام سرکشیده می شد. شراب عادی را نیز بربروار در شاخ های زرین می نوشیدند. ایرانیان گرسنه همچنان از راه می رسیدند. اکنون از سرزمین ماد و از خوزستان می آمدند. سال گذشته «پیروز» انبارهای گندم بزرگان پارسی را به روی دهقانان تنگدست گشوده بود. «بلاش» نیز چنین کرد که همین مایه بدبختی او شد. (50)

در روستاهای اطراف «تیسفون» گندم کهنه دیده می شد؛ در اندرونی «دستکرت» (ویلاي) سپندات انبارهای بزرگی وجود داشت که پر از گندم و خم های روغن بود. دهقانان با برگدان به شهرها روی می آوردند. در چنین هنگامه ای بود که اُسُقُفِ «نصیبین» به اسقف مسیحیان «تیسفون» نامه ای نوشت که: «... ایران زمین سراسر دستخوش قحطی، بیماری و ناخشنودی همگانی است. آیا تجربه کلیسا به ما نیاموخته که بزرگان ایرانی برای گریز از خشم مردم به چه شیوه هائی دست می یازند...»

«در خوزستان مردم گرسنه «دستکرت مهرک» وابسته به شاخه کوچکتر خاندان «زیخ» را یک پارچه چپاول کرده و خود او را با داس کشته بودند. گندم، روغن و هر آن چیز دیگری را که در «دستکرت» بود، در دهکده ها پخش کرده و زنان و دختران او را نیز به روستاهائی که زن کم داشت، برده

بودند. سرکردگان شورش از دهقانان آزاد دهکده های پیرامون بودند. چند روز پیشتر «دستکرت مهر گودرز» که تنها در سه فرسنگی بالای «تیسفون» بود، به آتش کشیده شده بود. هزاران تن از گرسنگان در کوچه های تیسفون، جندیشاپور، استخر و نهاوند گرد می آمدند و دهقانان تهیدست نیز با آنان بودند.»

این گزارش استانداران به دربار و شاه بود. دبیران به چاره جوئی پرداختند؛ بزرگ اسپهبد فرمود که: «چاره این آشوبها «پل» است! باید پیل ها را در سه ستون رزمی، با پشتیبانی هزار گرگ سر، به سرکوب دهکده های شورش زده فرستاد و آنها را با خاک یکسان کرد.» روحانیون، موبدان و مغان به توجیه وضع موجود پرداختند که هر کس با فره ایزدی و سایه الهی و روح خدائی در آویزد، باید به جد کشته شود. این فرمان و فتوی مطاع می باید بود.

هزاران هزار دختر و زن جوان در پناه دیوارهای بلند حرمسرا در حسرت یک آغوش گرم می سوختند و در این سو، مردان و پسران جوان از تنهائی رنج می بردند.

کامجوئی و ارضاء غریزه عقوبتی سخت داشت، چرا که زنان و دختران در ردیف کالاهای، انحصاری می نمودند و در «مالکیت خصوصی» روحانیان، ارتشداران، دبیران و طبقات ممتاز جامعه بودند.

فرمان دبیران و فتوای موبدان یک بار در گذشته اجرا شده بود: در دوران «بلاش» زرمهر گاومیش پیلان را به جان روستاهای قفقاز انداخته بود. و اما اینک، مردم ایران شهر، امروز به دو گروه پرخواران و گرسنگان تقسیم می شوند. از این دو گروه، یکی همه چیز دارد و دیگری نمی تواند حتی زنی در بستر خود داشته باشد. اما ایران زمین تجربه کرده است که هر گاه به فقر کشیده

شدگان از ثروتمندشدگان «نان» و «داد» می خواهند، اینان خشم خود را با ریختن خون مردم فرو می نشانند. و این یک سنت استبداد سیاسی - مذهبی است که همیشه «زر و زور» در پناه «تزویر» قتل عام کرده است. دو سوم از مردم شهرهای ایران از بیگانگان بودند. پایان کار «ایران شهر» نزدیک است؛ ایران در آستانه یک انفجار عظیم، آتشی در زیر خاکستر...

و این سیره آریائی است که همچون آتشفشان ابتدا سرد و خاموش، ناگهان و بی خبر، در دل شب یا سحرگاهان، سکوت سیاه و سنگین استبداد را در هم شکسته است. و این حماقت تاریخی حاکمان خودی و بیگانه این مرز و بوم است که روان پیچیده و مرموز این قوم نجیب و صبور را هنوز نشناخته اند و همیشه غافلگیر شده و به «دخمه»ها ریخته شده اند. گرسنگی بر «تیسفون» چیره شده بود. هنگامی که «آزادان»⁽⁵¹⁾ از تیسفون بیرون می رفتند، مردگان زیر پای اسبان آنان افتاده بودند. توده گرسنگانی که از سراسر ایران شهر می آمدند، روز به روز بزرگ تر می شد. «اجساد» سراسر تپه ها و دشت را پر کرده بود. «کرکسان» سیمای تابناک آفتاب را پوشانده بودند و نسیم باله‌هاشان یال اسبان سلطنتی را تکان می داد. آوای شکستن استخوان مرده ها که مو به تن راست می کرد، شنیده می شد. در حومه «تیسفون» مردانی رنجور به زنجیر کشیده شده بودند. اینان دزدان و آدمکشان بودند که باید به جرم گناهشان در زیر زمین کاریز حفر کنند و در همانجا بمیرند. بر این مجرمان، «گرگخونان» یعنی پاسداران سلطه شب دیجور سلطنت حکم می راندند. در این هنگام مرد سیه چرده کوچک اندامی که تنش به لرزه درآمده بود، زنجیر خود را کشید و مرد کنار خود را به نیش گرفت. گرسنگی! بیداد، و...

قیام مزدک

تیسفون، شهر بیکرانه، مکعب ها و چهارگوش هائی از سنگ و گل تا بی نهایت، میلیونها آبراهه، کوی ها و کوچه های بیشمارش تا دل شب کشیده شده بود. شهر کاخ ها و آتشکده ها...

انبوه مردم، به دور مکعب سیاهی گرد آمده اند که آتشکده ای بسیار بزرگ و بی بی در و پنجره است. همه نگاهها به آن سو است. سپس مردم تکانی می خورند و پس می روند...

آی مزدک... آی! آی! آی!

آوایی که در یک زمان از هزاران سینه بیرون می آید... مردی سرخپوش پدیدار می شود؛ چشمان درشت کبودش با حالتی هوشمندانه و زیرکانه انبوه مردم را در می نوردد. مزدک خطاب به انبوه جمعیت می گوید:

«این اهریمنان ناپاک را دروغ و کینه و ویرانی زنده می کند. اما از این ها نیز بدتر، زردوستی و خواسته اندوزی است. همان گونه که الگ آسیابان پر از گندم و خس و خاشاک است که سرانجام از هم جدا خواهند شد، جهان امروز نیز آمیزه ای از روشنائی و تیرگی، خوبی و بدی است...»

مزدک در این هنگام با دست اشاره به مرده ای در میدان می کند:

«نان این مرد را که خورده؟ زنی را که آفریدگار برای او فرستاده بود، چه کسی از او گرفته؟»

مزدک در جمع موبدان و دبیران و اسپهبدان فریاد زد:

«... آئین ما به ما می آموزد که هر چه هست، از سه گوهر است که مزدا به مردم ارزانی داشته؛ این سه گوهر جاودان «آتش»، «آب» و «خاک» است. خداوندگار، در آفرینش گیتی، این سه گوهر را پخش نکرد تا از آن به یکی

اندک، و به دیگری بیشتر دهد؛ میوه های برآمده از این سه گوهر را نیز به همگان داد. شادی زیستن را به برابری به همه داد. نظم مزدا این است. هر چه جز این، آشفته گی و تیرگی است.

اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک سه بنیاد سترگ آئین مزداست. نیاز ما به روشنی تنها اندیشه است؛ سرودهای ما در بزرگداشت آتش، تنها گفتاری است و بس. کرداری که باید این دو بنیاد را در برگیرد، کجاست؟ مردم از گرسنگی می میرند، و انبارهای ما انباشته است، بستر مردان و زنان سرد است، و شبستانهای ما از زنان ما انباشته است. تنها به هم کیشان شکم سیر خود خوراک می دهیم و زنان خود را نیز برای گذران شب به آنان پیشکش می کنیم و فراموش می کنیم که سیری و شکمبارگی، به همان اندازه که گرسنگی و پرهیز، خون را سست می کند... نگهداشت آتش در آتشکده هایمان به چه کار می آید هنگامی که تیرگی بر روان هایمان چیره است؟... نباید به یک پنجم از اندوخته های خود بسنده کنیم، چرا که این اندک چیزی جز صدقه نیست و از صدقه چیزی زشت تر نیست؛ چرا که هم دهنده و هم گیرنده را به دروغ می آلود. باید درها و همه قفل ها گشوده شود. آنگاه است که روشنی مزدا، آنگونه که هست، در روان مردم افروخته خواهد شد. «

در اینجا «مزدک» به نمایندگی از سوی توده مردم ایران سخن می گفت. دولتیان سخنان او را به لبخند برگزار کردند. کره نای ها غریدند که: «قباد، پرستنده مزدا، خدایگان و شاه شاهان ایران و انیران، از نژاد خدایگان، فرزند پیروز پادشاه و خدایگان، سخنان شما رسته های ایرانی را شنید. «

انفجار توده ها

تیسفون شعله ور بود. پرستشگاهها، بیشه زاران، جزیره های پر از نخل و برج های بیشمار آن همه سرخ بود. باران مزدک، آزادان، همه شب را تاخته بودند. شب نیز سرخ بود. در چپ و راست آتش هایی می سوخت. کوه نشینان نیز بیدار مانده بودند. ستونهایی از دود سیاه با روشنایی بامداد در می آمیخت. مردانی سپید جامه با مشعل هایی پر دود در دست از هزاران راه و کوره راه به سوی شهر روان بودند. گرسنگانی صد صد و هزار هزار همچون توده ای فشرده سراسر زمین را پوشانده بودند. اسبان در دریای مردان شناور شدند.

مزدک در متن مردم: درستی کجاست ای مزدک؟

درستی در «نان» و «زن» است...

میدان سیاه در برابر کاخ تهی است. خروش کره نای ها زمین را می لرزاند.. مزدک میدان سیاه و تهی را می پیماید و هزاران مغ سرخ به سوی او می روند. آنچه اتفاق افتاده است، هرگز تاریخ ایران بیاد ندارد. مردم همه شگفت زده شده اند. شیران شاه هراسناک بر زمین می آرامند سراپرده سنگین پادشاهی از پهنای درازا به لرزه در می آید... هیبت و ابهت و عظمت و شوکت و خشونت شاهنشاهی فرو می ریزد. پیکر باریک ردا پوش موبدان موبد از بیم و هراس در هم می پیچد... مزدک در برابر تخت پادشاهی می ایستد. مشعل را بالا می برد. آنگاه خدایگان و شاه شاهان بر می خیزد، به شتاب دو گام پیش می نهد و دست راست خود را به نشانه کهن درود بر گیتی و بر زندگی بر می افرازد...

توده ها به میدان یورش بردند. سواران و سپاه جاویدان خود را کنار

کشیدند...

سرهای میلیونها تن، همچون تیغی آخته به سوی طاقی کاخ پیش می رفت...

سلطنت با یل و کوپالش در برابر اراده توده ها خلع سلاح شده بود و جنگاوران و پاسداران و تیغ داران و پیل سواران و... به مجسمه هائی تبدیل شده بودند. تنها مزدک، مشعل به دست، در برابر ایستاده بود و نمی جنبید. شاهنشاه که خود فرمانروایی و خدایگانی خود را به کناری نهاده بودن آن بالا کنار تخت، تنها بود. بزرگان خود را به دیوارها می فشردند... مزدکیان، سرخ جامگان با شمشیری راست بر کمر، بر همه جا مسلط بودند. مغ بزرگ، مزدک مشعل به دست، بر این جایگاه ایستاده بود و از پیروزی و درستی سخن می گفت:

جهان راست باید که باشد به چیز فزونی حرام است و ناخوب چیز زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهیدست کس با توانگر یکی است شب هنگام قفل از همه دستکرت ها گشودند، گرسنگان خود را روی گندم ها می انداختند، گندم را خام می خوردند و بسیاری از آنان همانجا در کنار دیوارهای انبار می مردند.

روز به، یاز مزدک، دبیران را فراخواند و به همه گفت که همه مردم در برابر قانون یکسان اند؛ هر کس بر اساس شایستگی خود دستمزد خواهد گرفت. دیگر دبیران به پنج رسته بخش نخواهند شد.

مزدک دستور داد که باید از همه دارایی دستکرت ها، به ویژه گندم انبارهای آنها، صورتی فراهم کنند. باید گرسنگی مردمی را که به تیسفون روی آورده اند، فرو نشانند، و سپس گندم همه دستکرت های محلی را میان همه دهکده ها پخش کنند... در سراسر آن شیب و فردا و فردا شب آن، گندم خشک و زرد و در دستمال ها می ریختند. زنان را از حرمسراها خارج ساختند. حرمسرای زرمهر گاومیش هفتاد و دو زن داشت. زندانها و سیاهچالهای ساسانی گشوده

شد. «گرگ خونان»، وفاداران نظام طبقاتی، از اوضاع آشفته سود می جستند و به دزدیدن زنان می پرداختند، دستکرت ها را می سوزاندند و مردم را می کشتند. دستکرت «ایران دبیر بدکریتر» نیز همه قفل هایش گشوده شده بود؛ از اثاثه کاخ و گندم و روغنی که میان گرسنگان پخش می شد، صورت بر می داشتند. دو کاروان بزرگ را که صد اشتر داشت، با بار کیسه و خم های سفید به «تیسفون» فرستادند. کار پخش زنان از همه آسوده تر بود. همان گونه که «مزدک» دستور داده بود، باید پذیرش آنان را می گرفتند. و همه بجز دو تن، پذیرفتند که آنان را میان خاندان دهقانان و خانواده های کشاورزان پخش کنند. گندم ها و زنان دستکرت «فرشید ورد» برادر «زرمهر گاو میش» تقسیم شده بود. او هشتاد و یک زن در دستکرت داشت. «مزدکیان» یا «درست دینان» در میان مردم آرد سفید سرخ شده در روغن شیرین، پخش می کردند. تکه های گوشت خشک گاو را به دوازده بخش می کردند، پنیر را با تیغ تکه تکه می کردند، زردآلو، خرما و انجیر را با کلاه پیمانه می کردند و...⁽⁵²⁾ بدین سان نکبت فقر، اندکی و مدتی کاهش یافت و لطافت برابری و عدل و داد بر «ایران شهر» مستولی شد. «قباد» به فرمان «مزدک» گردن نهاد و از جبروت جباریت سلطنت دست کشید و بسان مردم زیست. این قیام هر چند کوتاه و ناپایدار بود، اما در تاریخ ایران جاودانه ماند و الهام بخش نسلها در عصر گردید. اندکی بعد، دوباره گرگخونان غلبه یافتند و به دریدن گوسفندان پرداختند. انوشه روان ساسانی مزدک را بکشت، و مزدکیان سرخ جامه را در پهندهشت تیسفون تا گردن در زمین بکاشت و ستوران جاوید سپاه خویش را در آن باغ سرخ مزدک نشان به جولان آورد، و سیصد هزار مزدکی را این سان قتل عام نمود. باغ سرخ مزدک

در تاریخ این مرز و بوم، پاسخ کسانی است که پیشینه تاریخ شرق را استبدادی می بینند و ایرانیان را پذیرای نظام استبدادی!

و اما مردم این سرزمین که علی رغم ظاهری آرام و صبور که حکام مستبد را همیشه فریب می دهد، باطنی ناآرام و پر جوش و خروش دارند و همچون آتشی داغ نهفته در زیر خاکستری سرد، در انتظار وزش نسیمی اندک، لحظه شماری می کنند، شگفتا که تاریخ از اینان چه دیده است!

آنگاه که ستم سیصد ساله ساسانی مقهور ستم چند ده ساله تازیان بدوی شد و خلافت عربی، سیمای سیاه سلطنت را سپید کرد، همین مردم مزدک نشان، دوباره بیاد سلطنت سیاه ساسانی اشک ریختند و آه کشیدند:

کی باشد پیکری آید از هندوستان که آمد شاه بهرام از دوده کیان
با صد هزاران پیل بر همه پیلبان آراسته درفش دارد به رسم خسروان
مردی گسیل باید زیرک ترجمان که رود و بگوید به هندوان
که بر ما چه گذشت از ستم تازیان

رفت شاهنشاهی ما بدست ایشان ستانند پادشاهی از خسروان⁽⁵³⁾
براستی! تازیان چه ستمی بر این مردم روا داشتند که ستمکده شاهانه برایشان موعود شد و در اعاده آن چند قرن کوشیدند؟!

شگفتا که این مردم در چه مدار بسته ی گیر افتاده اند! اینان برای نفی خلافت به اثبات سلطنت پرداختند، از چاه به چاه و بالعکس! و جا دارد که آن شاعر معاصر بگوید: «ملت ما حافظه تاریخی ندارد.» و در این دور تاریخی اگر این بار چنان شود، منصفانه باید گفت که: «این ملت شعور تاریخی ندارد.» که هرگز چنان مباد.

دیدگاهها

دیدگاه کریستن سن

کریستن سن می گوید که از چگونگی رابطه مزدک با قباد شاه ایران اطلاعی در دست نیست. با استناد به شاهنامه فردوسی و چند منبع عربی، در قحط سالی، مزدک نزد قباد رفت و با سخنان مکرآمیز قباد را بر آن داشت که اعلان کند هر که نان را از مردم گرسنه باز دارد، سزایش مرگ است. و آنگاه مردم گرسنه را به غارت انبارها تحریک کرد و باعث تجری خلائق شد. در این روایت بعید نیست که حقیقتی تاریخی نهفته باشد. چه، اتوکیوس هم قصه قحط سالی را نقل کرده است. فقری که بر اثر این بلیه بوجود آمد، تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی به سود مقامات مؤثر و مقتدر که طبقه ممتاز بودند، برقرار کرد. ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جرات بیشتری داده و شاه را به اصلاحات جسورانه ای برانگیخته باشد. قباد پیرو مزدک شد و طبق دستور او عمل کرد. منابع معاصر قباد بر این قضیه هم - داستان اند. منابع بعدی بر این نکته تکیه دارند که قباد در رابطه با اشتراک زنان قوانینی را وضع کرد. استیلنس می گوید قباد فرقه زردشتگان را دوباره برقرار کرد، این فرقه هواخواه آن بودند که کلیه زنان باید در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرند.

اگر چه این قول با اقوال دیگران فرق دارد. معلوم نیست قوانین جدید قباد در رابطه با ازدواج چگونه بوده است. هیچ منبعی نمی گوید که قباد ازدواج را منسوخ کرده باشد؛ زیرا چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا می باشد. شاید او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد و شاید در بعضی از عناوین فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعضی از قیودات آن کوشیده باشد؛ چنان که بر طبق مقررات آن عصر، مرد می توانست زن یا یکی از

زنان و حتی زن ممتاز خود را به مرد دیگری که بدون تقصیر یعنی با وجود نداشتن مال به ازدواج محتاج باشد، بسپارد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. در هیچ یک از منابع دوره قباد ذکری از قوانین او در رابطه با اشتراک اموال به میان نیامده است. فقط در خودای نامک از چنین اقدامی سخن رفته است. اگر چه این امر ممکن است تا اندازه ای حقیقت داشته باشد، ولی این بدعتها آنقدر مهم نبودند که نظر ناظرین سریانی و بیزانس را جلب کند. ممکن است این اقدامات در رابطه با وضع مالیاتهای فوق العاده برای اغنیا و توانگران باشد در جهت بهبود زندگی فقرا و...⁽⁵⁴⁾

و نیز آمده است که چون در زمان قباد قحط سالی شد و اکثر مردم در مضیقه بودند، مزدک اجازه خواست که با قباد مذاکره کند و از او پرسید اگر فردی دارویی برای علاج بیماری داشته باشد و در اختیار بیمار نگذارد، چه مجازاتی دارد؟ شاه گفت باید کشته شود. روز بعد مزدک عده ای از مردم گرسنه را به اطراف کاخ قباد دعوت کرد و گفت بیائید تا من نیازمندی شما را چاره کنم. مزدک بار دیگر با قباد ملاقات کرد و سؤال دیروز را تکرار کرد و جوابی همسان شنید. مزدک نزد مردم آمد و گفت: بروید از هر مالی که می توانید مصرف کنید، زیرا همه فرزندان آدم در اموال با یکدیگر شریکند. مردم به منازل پول داران ریخته و غارت کردند. قباد مزدک را احضار کرد و علت را پرسید. مزدک گفت: به دستور شاه این کار را کردم. و پاسخ شاه را یادآور شد.⁽⁵⁵⁾

برخی منابع تاریخ مزدک را متهم به شعبده بازی و سحر کرده اند که او به این وسائل قباد را فریب داد.⁽⁵⁶⁾ «کریستن سن» در پاسخ به این اتهامات می گوید منابع تاریخی نشان می دهند که قباد از روی اعتقاد پیرو مزدک شد.⁽⁵⁷⁾ «نُلْدِکَه» تاءکید می کند که قباد پادشاهی نیرومند بود و سخت با اراده، او دو مرتبه در

شرایط بسیار بحرانی تاج و تخت از دست رفته اش را بدست آورد. او به امپراطوری روم ضرب شستی مهم نشان داد. بنابراین، به گفته «نلدکه» گرویدن قباد به آئین مزدک فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است. منابع تاریخی عصر قباد نشان نمی دهند که وی فردی مزور و دارای خصائل ماکیاولی بوده باشد. حتی دشمنان قباد اشاره به این خصائل منفی نکرده اند. منابع نشان می دهند که قباد از روی ایمان و اعتقاد به مزدک گروید. قباد تحت تأثیر مزدک اصلاحات مهمی در کشور کرد و به وضع فقرا رسیدگی نمود.⁽⁵⁸⁾

مورخان همگی بر این متفق اند که آنچه در دره قباد اتفاق افتاد، با نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی در تضاد مطلق بود. و کلیه عناصر امپراطوری از این انقلاب بی سابقه تاریخی ناراضی بودند. قباد قلبا به مزدک معتقد بود و در ظاهر از مزدکیان حمایت نمی کرد. او از سوی موبدان به الحاد متهم شد. قباد با آنهمه رنجی که کشیده بود، هم چنان بر اعتقاد مزدک بود. فرزند قباد، انوشه روان، به قتل مزدک و مزدکیان همت گماست.⁽⁵⁹⁾ در منابع عربی اتهامات بر مزدک به صورت شرم آوری مطرح شده است.⁽⁶⁰⁾ عبدالجبار می گوید: ویژگی مزدک گرائی نسبت به آئین عادی این است که مزدکیها معتقد بودند که «نور» با اراده کار می کند، در حالی که «ظلمت» کورکورانه در کوشش است. عناصر ترکیب کننده جهان، آب و خاک و باد و آتش است. بنظر مزدک آفریدگار جهان بوسیله حروف بر جهان فرمانروائی می کند و از این رو هر کس راز این حروف را دریابد، به بزرگترین نیروها دست می یابد و اسرار ازل را می فهمد... مزدک گرائی بشدت سرکوب شد. آئین مزدک در جهان اسلام مدتی به نامهای دیگر زنده بود... برخی فرقه های مذهبی در اسلام از اندیشه های مزدک سخت متاثر بوده اند.⁽⁶¹⁾

مزدک در منابع عربی

تحریفات موبدان در منابع عربی منعکس است: مزدک ادعای پیامبری کرد. او مادر و خواهر و دختر را بر مردم حلال کرد. مردم از این آئین استقبال کردند و گروه زیادی گرد او جمع شدند. این جریان به گوش قباد رسید. قباد مردی بلهوس و شهوت ران و زن دوست بود. از این مذهب خوشش آمد و به مزدک گروید. و مزدک را در گسترش این، تقویت و حمایت کرد، تا اینکه کیش مزدک رواج کامل یافت. جوانان، زنان مردم را در اختیار خود قرار می دادند. موبدان و روحانیون زرتشت نزد قباد رفتند و از زشتی و فساد این کیش با او سخن گفتند. قباد نپذیرفت و مزدکیان را تقویت می کرد و هر روز پیروان آن مذهب رو به فزونی بود و گروه زیادی از این اعمال نابخردانه و فسادآور در عذاب بودند و خلق فراوانی از اعمال پیروان مزدک بستوه آمدند. ⁽⁶²⁾ در تاریخ بلعمی نیز آمده است که مزدک مادر و خواهر و دختر را به زنی گرفتن حلال دانست. نکاح را از میان برداشت و عنوان مالکیت را بطور منسوخ و محکوم کرد و گفت: خداوند این جهان را میان مردم قرار داده و به کسی اندازه نداده و این سخن در میان درویشان و جوانان استقبال شد و... ⁽⁶³⁾ مزدک از اهالی نسا بود، او مردی بود که باعث ویرانی و سستی بنیان حکومت و عقل قباد شد. او شیطانی در لباس و شکل انسان بود. صورتی نیکو و سیرتی زشت و ظاهری پاک و باطنی ناپاک و زبانی شیرین و کرداری بد و تلخ داشت و با مکر و حيله به دربار قباد راه یافت و نظر او را جلب کرد. ⁽⁶⁴⁾ در فارسنامه ابن بلخی آمده است که در عهد قباد، مزدک زندیق پدید آمد و او اباحت پدید آورد و آن را مذهب عدل نام گذاشت. عبادت پروردگار از مردم گرفت و گفت: فرزندان آدم همه از یک پدر و مادرند و اموال و املاک جهان در میان آنان میراث است، گروهی با ستم آن را مال

خود می دانند و دیگران از اموال خدادادی محروم اند. او «زنان» و «اموال» توانگران را بر مردم مباح نمود و به حکم آنکه مردم جهان بیشتر درویش و تهی دست بودند و از نظر عبادت و بندگی خدا کاهل و ضعیف بودند، از مزدک پیروی نمودند. مزدک قباد را بفریفت و گمراه کرد و از قدرت پادشاه استفاده نمود و از اموال شاه و دیگران گرفته، به بینوایان می داد و زنان را رسوا می کرد و آنان را بدست زنود و مردم هرزه می داد. چون کار به اینجا کشید، دنیا از قباد روی برتافت و مردم بر او شوریدند و بزرگان فارس قباد را دستگیر و زندانی ساختند و سلطنت را به برادرش «جاماسب» دادند. مزدک نیز فرار کرد و به آذربایجان رفت و پیروان او (لعنهم الله) اطراف او گرد آمدند و قدرتی و عظمتی بدست آورد که احدی را توان مبارزه و مقابله با او نبود. عاقبت برای رهائی و نجات قباد، خواهرش کوشش فراوان کرده، «قباد» را از زندان خلاص کرد. «قباد» به طرف ترکستان رهسپار شد تا شاید بتواند راهی برای بازگشت به سلطنت پیدا کند. در بین راه با دختر «اسپهد» ازدواج کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید و چون خواست از آن محل بیرون رود، سفارش کرد اگر این زن باردار شد و فرزند او پسر بود، نام او را «انوشیروان» بگذارند.

پس از مدتی با یاران و حامیان فراوانی به کشور و پایتخت بازگشت، و بر برادرش جاماسب پیروز گردید و کاری کرد که مردم از او راضی شدند. چون کار «قباد» سامان یافت، پدر زن «قباد» انوشیروان را که به حد رشد رسیده بود، نزد پدر برد. در یکی از روزها «انوشیروان» پدرش «قباد» را تنها دید و گفت: ای پدر! با تو سخنی دارم، اگر اجازت فرمائی، گویم. «قباد» او را اجازت داد.

«انوشیروان» گفت: چرا در موقع حرکت از محل سکونت مادرم، درباره من آنگونه سفارش کرده بودی...؟ «قباد» گفت: برای حفظ نسل و بویژه نسل پادشاهی.

«انوشیروان» گفت: «در مذهب «مزدک» حفظ نسل بطور کلی مفهوم ندارد...» این گفته در دل «قباد» اثر عجیبی کرده، پس از مدتی حکومت و سلطنت را به «انوشیروان» واگذار کرد. «انوشیروان» چون به سلطنت رسید، محور اصلی حکومت خود را بر کیش مزدیسنی آئین زرتشت قرار داد و در میان سپاهیان اعتقادات را بسیار محکم نمود. بزرگمهر وزیر شاه بود. «انوشیروان» به سپاهیان گفت: این مزدک حکومت طلب و مقام خواه بود و قباد فریب او را خورده بود. داستان این مرد، مانند «مانی» زندیق است که جد من «بهرام بن هرمز» او را بکشت تا فتنه او فرو نشست. در این مورد نظر شما چیست؟ سپاهیان گفتند: «همه بندگانیم خسروپرست.» انوشیروان گفت: چون جمعیت فراوانی از مزدک حرف شنوی دارند، باید او را از طریق حيله و نیرنگ کشت و شما این تصمیم را نهفته دارید تا ما ترتیب این کار را بدهیم. آنگاه انوشیروان پیامی برای مزدک ارسال نمود و به او گفت: «بر ما روشن گردیده که تو بر حقی و پدر ما از تو متابعت می کرد. اکنون بجاست که شما نزد ما آئید. احترام فراوانی برای مزدک در نظر داشت تا که مردم نسبت به انوشیروان سوء ظن بردند... و چون کاملاً اعتماد او را به خود جلب کرد، به او گفت: من از دولت مردان خود دل تنگم و افرادی که تو داری و مورد اعتماد تو می باشند، به کاری که تو بگوئی می گمارم. مزدک حدود یک صد و پنجاه هزار نفر از مزدکیان را با خود نزد انوشیروان آورد و در اطراف کاخ گرد آمدند. سپاهیان را در آن روز که روز مهرگان بود، فرمان داد که در کاخ اجتماع کنند. به آنان گفته بود: چون مزدک و

یارانش آمدند، من با شمشیر برهنه بر سر مزدک می ایستم و چون اشاره کردم، شما نیز دست بکار شوید و پس از آنکه من مزدک را به قتل رساندم، شما نیز یاران او را تماما گردن بزنید. مجلس دعوت آماده گردید مزدک دو هزار نفر از یاران مخلصش را به همراه آورد و داخل کاخ شدند و گروه دیگری در خارج جمع بودند. خلاصه اینکه بر سر سفره غذا مزدک و یارانش نشسته بودند که شمشیر انوشیروان بر فرق مزدک فرود آمد و او را هلاک کرد، آنگاه اشاره به سربازان اطراف کاخ نمود. آنان به جای یاران مزدک که در خارج کاخ بودند، افتادند و آنها را قلع و قمع کردند. گروه زیادی از پیروان مزدک را در شهرها زندانی کردند و گروهی هم توبه کردند... پس از این جریان بود که «موبدان زرتشتی» به «انوشیروان» لقب «دادگر» دادند...⁽⁶⁵⁾

محققان بر این عقیده اند که «قباد» در ابتدا بنا به جهاتی از «مزدک» و مزدکیان جانب داری می کرد، به گونه ای که از یاران وی بشمار می آمد. همین مسئله باعث شد که در سال 496 یا 497 میلادی (سال نهم یا دهم سلطنت قباد) زندانی شد. «منابع عربی» این حادثه را در سال دهم سلطنت قباد می دانند. «فردوسی» این واقعه را در سن 16 سالگی و ایام اقتدار «سوفرای» وزیر می داند:

چنان بود تا بیست و سه ساله گشت به جام اندر آن باده چون لاله گشت در همین زمان بود که تصمیم به کشتن سوفرای وزیر گرفت. قتل وزیر باعث زندانی شدن قباد گردید. و این باید در سال هفتم یا هشتم سلطنت او صورت گرفته باشد. بعید به نظر می رسد که بزرگان و موبدان برای جلوگیری از آشوب موبدان موبد فتوی به حبس قباد داده باشند و جاماسب برادر او را به تخت نشانده باشند.

خواهر قباد که زن وی نیز بود، در اندیشه آزادی او برآمد و با وعده وصل و عیش، زندانبان را رام کرد و به درون زندان راه یافت و قباد را در مفرش پیچید و به خادمی از خدام خود داد و از زندان بیرون آورد و به زندانبان گفت: این رختخواب نجس گردید، برای تطهیر باید آن را ببرند. در مورد زندان قباد اختلاف است. در منابع عربی (طبری) آمده است: مزدکیان قباد را به جایی بردند که دسترسی به او ناممکن بود و برادرش جاماسب را به جای وی نشانند. به قباد گفتند تو در گذشته گناهکار شده ای و هیچ چیز گناه تو را نمی خرد مگر آنکه زنهایت را فدا کنی. آنان می خواستند قباد را بر آتش مقدس قربانی کنند. ولی «زرمهر» پسر «سوفرا» به دفاع از «قباد» مزدکیان را کشت و دوباره «قباد» بر تخت شاهی نشست و برادرش «جاماسب» را خلع کردند. مزدکیان «قباد» را علیه «زرمهر» اغوا کردند؛ قباد «زرمهر» را کشت. این گزارش با اختلافی اندک در منابع عربی از جمله «طبری»، «ابن طریق»، «ابن قتیبه»، «ابن اثیر» و «مسعودی» آمده است. ابن قتیبه می گوید: «مزدکیان چون قباد را به کشتن سوفرا واداشتند، پسر سوفرا علیه مزدکیان قیام کرد، و مزدک و بسیاری از پیروان او را کشته، قباد را دوباره به تخت نشانند.»⁽⁶⁶⁾

فردوسی و ثعالبی از یک ماءخذ بهره جسته اند و جریان خلع و زندانی شدن قباد را به گونه ای گزارش کرده اند که ارتباطی با کار مزدک ندارد. بنابراین ماجرای زندانی شدن و خلع قباد در این دو منبع، یک حادثه مستقل و جداگانه ای است.⁽⁶⁷⁾ کریستن سن دانمارکی می گوید تاریخ نگاران رومی گفته اند که گرفتاری قباد، نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود که از بدعت های او به تنگ آمده بودند و عاقبت قیام کردند.⁽⁶⁸⁾

قلع و قمع مزدکیان

این محقق دانمارکی عقیده دارد که جریان قلع و قمع مزدکیان در آخر سال 528 یا اوائل 529 میلادی اتفاق افتاده است. «قباد» فرزند کوچک خود «انوشیروان» را ولایت عهد خود کرد. «کاووس» فرزند ارشد قباد علیه این تصمیم به یاری مزدکیان که خود از آنان بود، آشوب کرد تا جای برادر را بگیرد و این حادثه قباد را عصبانی کرد. این گزارش «تئوفانس» است که در این رابطه نباید زیاد دقیق و درست باشد، اگر چه او و «مالالاس» گزارشهای خود را از یک ایرانی گرفته اند: «انجمنی از روحانیون آراستند و مزدکیان را فراخواندند. جمعی از پیروان سایر ادیان را نیز دعوت کردند تا در این مجلس مناظره حاضر شوند. قباد شخصا مجلس را اداره می کرد. خسرو انوشیروان که ولی عهد بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته بندی مزدکیان و کاووس می دید و کوشید تا بر مزدکیان ضربه ای بزند...

اگر چه «مالالاس» و «تئوفانس» دو مورخ رومی از فعالیت «انوشیروان» ذکری به میان نیاورده اند، ولی در «پشت 6/1» این جریان آمده است: چند نفر از روحانیون مقتدر به نامهای «پیرماه‌داز»، «ویه شاهپور»، «داذ هر‌مزد»، «آذر فروغ‌بغ»، «آذربد»، «آذر‌مهر»، «بخت آفریز»، «موبدان موبد» و دو نفر از اسقف‌های مسیحیان ایران به نم «گلونارس» و «بازانس» که در مخالفت با آئین مزدکیان با زرتشتیان همداستان شده بودند، در انجمن حضور یافتند. «بازانس» مورد توجه خاص «قباد» بود زیرا از علم، بهره ای داشت.

در این مناظره مزدکیان مجاب شدند. در این هنگام سپاهیان مسلح که در اطراف میدان بودند و انتظار فرمان می کشیدند، با شمشیر به جان مزدکیان افتادند...» (69)

«ابن ندیم» صاحب کتاب «الفهرست» می گوید: «مزدکیه و خرمیه دو دسته اند؛ خرمیه قدیمی که آنها را محمره گویند و در نواحی آذربایجان و ارمنستان و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و اهواز پراکنده اند. اینها در اصل مجوس بودند که بعدا مذهبشان معلوم گردید. این گروه را لقطیه گویند که رهبرشان مزدک است که ایشان را دستور داد به بهره بردن از لذت ها و دنبال کردن شهوات ؛ و در خوردن و آشامیدن عموم جامعه برابر باشند و ترک هر گونه ظلم و ستم بر یکدیگر. اینها در حرم خانواده و زنان مشارکت دارند و هر یک از اینان به زنان یکدیگر دست می اندازند و از این کار جلوگیری ندارند، در عین حال به کارهای نیک و ترک قتل و نیاززدن مردم اعتقاد دارند... در میهمانی روش خاصی دارند که هیچیک از ملل جهان ندارند؛ وقتی فردی را به خانه خود میهمان می کنند، او را از هر چیز که بخواهد و هر چه باشد منع نمی کنند. این مذهب را مزدک که در عصر قباد بن پیروز ظاهر شد، رواج داد. «انوشیروان» او و یارانش را به قتل رساند.

دو نفر در اعصار گذشته مزدک نام داشته و صاحب دعوت و فلسفه و مذهب بوده اند، یکی در اعصار باستان و دیگری در عصر سلطنت قباد بن پیروز، و هر یک از این دو، پیروان زیادی داشته اند. مزدک دوم را انوشیروان قلع و قمع کرد... (70)

«یعقوبی» می گوید: انوشیروان «مزدق» (مزدک) را که دستور می داد مردم در اموال و زنان متساوی اند، با «زرتشت بن خرکان» که در دین «مجوس» بدعت نهاده بودند، هر دو را بکشت. (71)

قضاوت صحیح درباره مزدک

در نگاه و وجدان تاریخ بشر، مزدک بنیانگذار یک فلسفه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی نوینی است که قبل از او در تاریخ حیات انسان سابقه نداشته است. او از تساوی حقوقی و برابری اجتماعی سخن گفته است. اباجیگری تهمت ناجوانمردانه روحانیون دولتی و اشراف و فئودالهای ایرانی است که حرمسراهای اختصاصی شان بخش بزرگی از زنان جامعه ایرانی را در خود جای داده بود. بدون شک تاریخ دوره ساسانی از سرنوشت سیاه زن ایرانی ورقها سیاه کرده است. تاریخ نشان می دهد که در جامعه ساسانی، زن به صورت کالا نگریسته می شد و مانند گندم و... در انبارها و ابنانها، در حرمسراها و دستکرت ها نگهداری (احتکار!) می شد. تاریخ شاهد است که در دوره ساسانی زن ایرانی به دیگر کشورها صادر می شد. تنها از یک منطقه مرزی سالی دوازده هزار زن به روم و... صادر می شد. نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جامعه ساسانی در دست هفت فامیل بزرگ اداره می شد. این هفت فامیل بر تمام کشور سایه ستم و تجاوز خود را گسترده بودند و به وسیله موبدان هر گونه ناروایی را بر جامعه تحمیل می کردند. ثروت یک کشور بزرگ که در حدود یک صد و چهل میلیون نفر را در خود جای داده بود، در اختیار چند طبقه ممتاز قرار گرفته بود. قوه مقننه و مجریه یکی شده بود. تجملات دربار شاهان حد نداشت. حداقل احتکارهای شاهانه در تاریخ ساسانی چنین است: سه هزار زن، چندین هزار دختر زیبای رومی، سه هزار نوکر و خدمه، هشت هزار و پانصد اسب سواری شخصی، هفتصد و شصت فیل اختصاصی، دوازده هزار استرباری و کوهپایی از طلا و جواهر و اشیاء گرانبها و... و... تمام عایدات کشور پهناور ایران به خزانه طبقات چندگانه ممتاز می رفت. طبعا در چنین هنگامه ای از بیعدالتی و فقر

مطلق اکثریت قریب باتفاق جامعه ایرانی، قیام مزدک انتظار می رفت. «ابن طریق» که در سالهای 263-328 هجری می زیسته، می گوید: اصول عقاید مزدک بر این اساس بود که خداوند ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود تقسیم نمایند، ولی مردم نسبت به یکدیگر ستم می کنند و تفوق و فرونی می جویند. ما می خواهیم در این کار نظارت داشته باشیم و مال فقرا را از اعیان و اشراف و توانگران بگیریم و به فقرا بدهیم. از هر کس که اموال و امتعه بیش از حد داشته باشد، از وی گرفته به بی چیزان می دهیم، تا مساوات برقرار شود. «⁽⁷²⁾ نظام الملک می گوید: مزدک می گفت مال بخشیدنی است میان مردمان، زیرا همه بندگان پروردگار و فرزندان آدم اند و چون احتیاج پیدا کنند، باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچ کسی ناتوان و نادار نباشد و همه متساوی المال باشند.⁽⁷³⁾ کریستن سن می گوید:

پیشوایان مزدکیه دریافتند که مردم عادی نمی توانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند مگر اینکه به آنها بدون مانع برسند. این فکر مبنای عقاید آنان شد. و چون دنبال این اصل را گرفتند، متهم به اباحه و ترویج فحشا و منکرات شدند، در صورتی که این کارها در آئین آنان راه نداشت و مباینت تام با زهد و پارسائی شان داشت. زرتشت و مزدک هر دو تاءکید می کردند که انسان مکلف به عمل خیر است...⁽⁷⁴⁾ منابع تاریخی بدرستی نشان می دهند که دامنه دعوت و قیام مزدک حوزه وسیعی را در بر گرفته بود. آئین مزدک در آغاز بدون شک جنبه دینی داشته و شخص مزدک به اصلاحات اجتماعی می اندیشیده است. او خواهان زندگی بهتر برای مردم ایران بود و افکار او به هیچ وجه مشوب به غرض نبوده است.

جنبه مذهبی این دعوت بر بعد سیاسی - اجتماعی آن برتری داشته است.⁽⁷⁵⁾

اگر چه آئین مزدک پی از ورود به طبقات پائین و سالفه اجتماع تدریجا صورت یک مسلک سیاسی - انقلابی بخود گرفت، ولی جوهره دیانتی آن باقی ماند. در زمان خلع قباد و دوره جاماسب مزدکیه ظاهرا چندان پیشرفتی نداشته است، مع ذلک افکار این فرقه رفته رفته در عامه رسوخ کرد و در ابتدا به آهستگی و سپس سرعت انتشار یافت...⁽⁷⁶⁾

مزدک انقلابی قربانی مورخان مزدور تاریخ

یک محقق هندی می گوید: بنظر می رسد مآخذ تاریخی درباره ظهور مزدک و آئین او از تعصبات شخصی و کینه توزی های سیاسی - دینی در امان نمانده است.

آئین مزدک در ردیف نهضت های انقلابی بزرگان جهان جای دارد. رینالد نیکلسون می گوید: بیشتر مورخان دوره ساسانی و پس از آن، عقیده مزدک را کاملا درک نکرده اند و با تعصب و جهل درباره او قضاوت کرده اند.⁽⁷⁷⁾ لکهارت می گوید: در این زمینه باید با اطمینان ادعا کنم که مزدک چیزی که درباره اشتراک زنان گفت، خلاف اخلاق انسانی نگفته است؛ منظور او این بود که زن و اموال در میان مردم، مانند آب و هوا مشترک باشد.⁽⁷⁸⁾ این سخن در دوره ای گفته شد که صدها هزار زن و دختر در اندرون حصارهای اشراف و حرمسراهای شاهان و شاهزادگان و درباریان و موبدان و... احتکار شده بودند و مردان و جوانان از تنهائی بشدت رنج می بردند. منظور مزدک از اشتراک زنان، فحشای عمومی آنگونه که منابع متعصب و کینه توز عربی و موبدان دولتی زرتشتی گفته اند نیست، یعنی که مردان و جوانان و زنان و دختران بی همسر که سخت رنج می بردند، با یکدیگر زناشوئی برقرار کنند. و از طرفی باید دانست که تاریخ دوره ساسانی بدست موبدان زرتشتی و درباریان نوشته شده است. از

تاریخ دولتی و مورخان مودور چیزی جز این انتظار نیست. این دو، در همیشه تاریخ، قهرمانان بزرگ را بد نام و تحریف کرده اند و نهضت های اصیل اجتماعی - سیاسی - مردمی را متهم به هراتهامی که می توانسته اند ساخته اند. رجال تاریخ سیاسی جهان عموماً و ایران خصوصاً بیشتر از رجاله ها و چهره های پلید و منفوری است که با گریم مورخان مزدور، به نسلها معرفی شده اند. گ باید که این ساختارهای سیاه را در هم ریخت و دنبال چهره های گمنام و بدنام تاریخ را گرفت و آنان را شناسائی کرد. چهره هائی که با فرامین شاه و خلیفه و فتاوی موبد و مغ و فقیه و محدث و متکلم و مورخ و... لکه دار و بایکوت شده اند. خوشبختانه دانش جدید توفیق این را یافته است که تا حدودی به این تزویر و تحریف بزرگ تاریخ پایان دهد و از اعماق سیاه تاریخ، چهره قهرمانان و مصلحان بزرگ اجتماعی را نشان دهد. کاری که در مورد مزدک شده است، نمونه روشنی از این توفیق است.

چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران عصر ساسانی نفاق افکنده بود امتیاز طبقاتی بسیار فاصله دار و خشن بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند. در درجه اول، هفت فامیل بزرگ اشراف و در درجه دوم، طبقات پنجگانه امتیازاتی داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند.

مالکیت در انحصار آن هفت فامیل بزرگ بود. از صد و چهل میلیون جمعیت ایران پهناور آن روزگار، تنها هفتصد هزار نفر از آنان که وابستگان هفت فامیل بزرگ بودند، حق مالکیت داشتند و بقیه مردم از همه چیز محروم بودند⁽⁷⁹⁾ ثروت افسانه ای شاهان ساسانی براسستی محیرالعقول است: آنان علاوه بر طلا و جواهر بسیار، هزاران زن و دختر و غلام و... در حرمسراهای شخصی داشتند.

(80)

ادیان مردم بین النهرین باستان

(بابلیان، اکدیان، آشوریان، حتان، فروکیان، فنیقیان، هامورایی یان)

ساکنین بین النهرین و آئین ها و تمدن کهن آن اقوام

بین النهرین یکی از مناطق پرسابقه و کهن آسیای غربی یا خاورمیانه است که مرکز ادیان گوناگون جهان بوده است. این ادیان با یکدیگر شباهت و هم رنگی بسیار داشته و این آئین ها تحت نفوذ یکدیگر بوده اند. این منطقه از قدیم مکان و محل برخورد بومیان و هند و اروپائیان و سامانیان بوده است. معمولاً بابلیان و آشوریان «سامیان شمالی» نام دارند. و فنیقیان و فلسطینیان و اسرائیلیان را سامیان غربی گویند و حبشیان و اعراب سامیان جنوبی را تشکیل می دهند. و ما اینک در اینجا ابتداء به معرفی آئین سومریان پرتمدن می پردازیم. آنگاه از جانشینان آنان یعنی آشوریان و بابلیان سخن به میان خواهیم آورد. و سپس از ادیان حتی ها و فروکیان که وارث آثار پیشینیان می باشند، گفت و گو می کنیم. و خلاصه اینکه بایان آئین فنیقیان این بحث را به پایان می رسانیم.

کشوری که در میان دو شط دجله و فرات قرار گرفته است، از پر سابقه ترین سکونت گاه های نوع انسان بشمار می آید. و از جهت قدمت تاریخی آن را هم عهد مصر قدیم گفته اند.

این سرزمین از سه هزار سال پیش از «م» تا حدود 500 سال قبل از «م» که ضمیمه ایران شد، چندین دولت پرقدرت و بزرگ بر آن حکومت کردند. آنان نفوذ آئین و تمدن و علوم خود را گسترده، بر اقوام خلف تحمیل کردند. در آن زمان در شمال قسمت سومر تا عرض جغرافیائی بغداد کشور «اکد» شمرده می شد و شهر بابل در آنجا قرار داشت. اکدیان که مردمی از نژاد سامی بودند، در حدود 2700 پیش از میلاد بر دولت سومری پیروز شدند. نخستین پادشاه

«اکدیان» شخصی بنام سارگون بود. سارگون سلطانی پرقدرت و با توان بود که توانسته بود قسمتی از مغرب ایران و شامات را به تصرف خود درآورد و آن را به کشور خود ملحق سازد. به فرمان «سارگون» رجال علمی کشور نوشته های دینی و اصول جادویی و ساحری و آثار علمی را مدون نمودند و در معبدی بایگانی کردند. در حدود 2500 سال قبل از میلاد دوباره سومریان به قدرت رسیدند و با اکدیان هم آهنگ شدند. رقیب بزرگی در این میان برای آنان بود که موسوم به دولت عیلام بود که در خوزستان و قسمتی از لرستان واقع و پایتخت آن شوش بود. مکرر در مکرر میان عیلام و آن دولت جنگ رخ می داد گاهی عیلام جزو متصرفات آنان می شد و زمانی عیلام بر دشمن پیروز می گردید.

تا اینکه در سال 2115 پیش از «م» ریم سین پادشاه پرقدرت خوزستان دو دولت سومر و اکد را برانداخت بطوریکه دیگر آنان استقلال خود را برای همیشه از دست دادند و قومیت آنان در میان دیگر طوائف منحل شد. سرانجام مردم آن کشور باطراف فرار کردند. گروهی به فنیقیه رهسپار شدند و بلاد آنجا را بنا کردند. و گروهی که پرستنده خدای آشور بودند به شمال بین النهرین کوچ نمودند و اساس و شالوده دولت آشور را ریختند.

مردم بین النهرین از اعتقادات و دین داری بدور نبودند ولی نظر به افزایش ثروت و سکنه و اختلاط نژادها و تصادم عقاید گوناگون مردم بابل در اواخر از حیث اخلاق و دیانت در مرتبه نازلی قرار گرفتند. و از طرف دیگر ایمان به خدایان متعدد و اعتقاد به سحر و جادو و فسق و فحشا باعث گردید که بابل با آن عظمت در برابر حمله ایرانیان خجل و سرافکنده شود.

مردم بابل «مردوک» را بعنوان خدای بزرگ شناخته بودند و چون کورش پادشاه ایران وارد بابل شد، روحانیون از وی استقبال نمودند و کورش برای خدای مردم بابل مردوک احترام فراوان در نظر گرفت.

کورش چون داخل شهر شد، در معابد خدایان بسیار دید. روحانیون به کورش گفتند این خدایان مربوط به شهرهای بابل است که یکی از پادشاهان کشور بابل آنان را به مرکز انتقال داده است. کورش دستور داد تا هر یک از آنان را به شهر خودش ببرند. این عمل باعث خوشنودی مردم شهرهای بابل گردید و مردم علاقه فراوانی به کورش پیدا کردند.

غیر از اعتقاد به خدای مردوک، در بابل ادیان و آئین‌هایی دیگر نیز وجود داشته است که به بعضی از آن ادیان اشاره می‌کنیم.⁽⁸¹⁾

آئین‌ها و ادیان و خدایان مردم بین‌النهرین

ساکنین بین‌النهرین همانند دیگر مردم اعصار پیشین خود دارای عقاید و آئین ویژه‌ای بوده‌اند و لذا در میان مردمان بین‌النهرین بقایای آئین توت‌م رواج فراوان داشته و آنان عقاب و گاو نر و شیر را مقدس می‌دانستند و جان پرستی در میان آنان احترام ویژه‌ای یافته بود.

مردم بین‌النهرین بر این باور بودند که ارواح بطور کلی در خورشید و ماه و ستارگان مکان و منزل دارند که بتدریج اینها برایشان همانند خدایان نمودار گردیدند.

هر یک از شهرها خدائی مخصوص بخود داشت و خدای محلی زن بود. از دریای مدیترانه تا خلیج بنگال و اهالی اژه و آسیا و دراویدیان سکه «رب النوع» (مادر همگانی) را محترم می‌داشتند. و تیامات الهه اقیانوس بود. نانا یا نینا به ایشتار خدای بابل شباهت داشت.

مردوک خدای آفریننده بر تیامات که ماده را تشکیل داده غالب گشت. در دین افسانه های سومریان در رابطه با پدید آمدن طوفان بزرگ گسترش یافت و یکی از خدایان بود که انسان را از خاک رس آفرید و جان را در آن پیکر دمید تا آئین خدایان را برقرار نماید و آنان را پرورش دهد.

پادشاهان فرزندان خدایان می باشند که طبیعت را حاصلخیز و پر رونق می سازند و آن فرزندان خدایان بر نباتات ریاست دارند و حکومت را در روی زمین اداره می کنند.

سومریان چون از کوههای سر به فلک کشیده عیلام سرازیر شدند و بر بین النهرین دست یافتند آن بلندی را ارج نهادند و آن را با ارزش تلقی نمودند و در نگهداری و حفظ آن کوشش فراوان نمودند.

سومریان افسانه ها و الهیات سامیان را برای خود به عنوان روش و مشی اخذ نمودند.

سامیان در عصر حکومت خود شهرها را دسته بندی می کردند و خدایان خود را در آن شهرها قرار می دادند: این خدایان خصلت و منش محلی مردم را در خود بایگانی و حفظ می کردند و اگر شهر آنان مرکز حکومت می گردید، خدایان شهر مرکزی بر دیگر خدایان شهرها برتری داشتند.

تعداد خدایان «بابل» و آشور فراوان و بسیار بود که در یکی از کتیبه های آشوریان مربوط به حدود 860 پیش از «م» قریب، هزار نام از خدایان و فرشتگان منقوش است.

مردم آن عصر این همه خدایان را موجوداتی آسمانی می پنداشتند و علامت و منشاء نهایی آنها را در کتیبه ها ستاره قرار داده بودند. مثلاً خدای بزرگ بنام

«آنو» را با یک ستاره نشان می دادند و دیگر خدای را با دو و یا سه ستاره معرفی می کردند.

در اعتقاد و باور این اقوام بود که پروردگاران هم همانند آدمیان خشم و آرزو دارند و دستخوش حوادث و احتیاج مادی اند. تنها فرق آنان با آدمیان در قدرت فوق العاده و حیات جاودانی آنان بود. ارواح بدکار از آدمیان تواناتر و از خدایان ناتوان تر بودند. ارواح بدکردار بصورت انسان و تن حیوان از قبیل افعی و اژدها و پلنگ برای آزار آدمیان در هر گوشه پنهان بودند. شاید این باور همان اعتقاد به تناسخ باشد که تا این زمان در میان بعضی از عقاید و باورها موجود است و حتی در بعضی از فرق اسلامی نیز دیده می شود و این از عقاید باطل می باشد.

شیطان از دیگاه سومریان و بابلیان عصر کهن

وجود شیطان و عقیده به این موجود نامرئی همیشه بر سر زبان ها بوده و مردم از او وحشت و ترس داشته اند. و قوم سومری و آشوری و بابلیان نیز از وی سخن به میان آورده اند. در یکی از کتیبه های قدیم اوصاف شیاطین را اینگونه گفته اند:

«اینان سمهای خدایانند. از دیوارهای بسیار ضخیم عبور می کنند. و از بامهای بلند فرود می آیند. گوئی طوفانند که از خانه ای بخانه ای می روند. هیچ دری جلو ورود آنان را نمی تواند بگیرد. و هیچ قفلی آنان را بر نمی گرداند. و همچون مار از زیر در خانه ها بدرون آن می آیند. و چون باد از زیر پاشنه در داخل می شوند.

زن را از آغوش شوهر و کودک را از بغل مادر می ربایند. و اینان هر کدام اسمی و کاری را بر عهده دارند: «لابارتو» قاتل کودکان خردسال است. و

«لاباسو» علت رعشه اندام است. و «احناسو» موجب سیاهی چهره و زردی رخسار است. »

موضوع پیدایش کرم که در یک کتیبه باستانی منقوش است، از آثار شگفت انگیز تاریخ به شمار آمده است و داستان آن بدینگونه ذکر شده:

چون «آمون خدای بزرگ آسمانها را بیافرید و آسمانها زمین را خلق کردند و زمین رودها را پدید آورد و رودها جدولها را آفریدند و جدولها مردابها را ایجاد کردند، از میان مردابها کرم بوجود آمد.

کرم به حضور خدایان رفته و گریه کرد. و گفت: به من چه می دهد. بخورم. و چه می دهی بنوشم؟ آکه یکی از خدایان بود گفت: به تو چوب معطر و استخوان خشک می دهم که غذای تو باشد.

کرم گفت: بارالها نه چوب معطر می خواهم و نه استخوان خشک. بلکه میل دارم غذا و نوشیدنی را در میان دندانهای آدمیان مقرر داری و منزل و مکان مرا در لثه دندان جای دهی تا از خون لثه سیراب شوم و قدرت و نیروی لثه را بگیرم.

دوگانه پرستی و تثلیث

پیدایش دو موجود در آغاز از دیدگاه سومریان و اکادیان در بابل

اقوام گذشته اساس باورهایشان بر یک سلسله عقاید خرافی بدور از عقل و خرد بود که بعضی از آنها تا امروز در میان بعضی از اقوام باقی مانده است. سومریان و اکادیان بر این باور بودند که هیچ موجودی ازلی نیست و در آغاز عدم مطلق بود و تدریجا در این عدم محض دو موجود پدید آمدند. یکی موجود نر بنام «آپیو» و دیگری موجود ماده بنام «تیامات» و این دو اصل تمام کائنات را بوجود آوردند:

«ایو» آب شیرین را و «تیامات» آب شور را. (82)

پیدایش عنوان تثلیث در جهان کهن

عنوان پرستش تثلیث را منتسب به پیروان حضرت عیسی علیه السلام می دانند و آنان را دارای مذهب تثلیثی تخت عنوان روح القدس اب و ابن گفته اند؛ در صورتی که تثلیث پرستی سابقه ای بس طولانی دارد.

در کتیبه ای که کشف شده اینگونه آمده است:

«آن هنگام که در بالا آسمان نامی نداشت و در پائین برای زمین اسمی نبود، آب - ایوی نخستین پدر و آب - تیامات مادر همه بود این دو با هم اختلاط و اتحاد یافته و خدایان در این هنگام خلق شدند و از آن دو موجود «لاح مو» و «لاحامو» پدیدار گردیدند. ولی این خدا قدرت موجود نمودن جهان نداشتند. و پس از زمانی نامعین از آن دو خدا انشیر و کثیر بوجود آمدند. و از این دو سه خدا موجود شد که مجموع آنها را تثلیث اول گفتند. و آنان از این قرار می باشند: 1- آنو 2- انلیل 3- آا. آنو خدای بزرگ نقاش آسمان و انلیل خدای هوا و زمین است. آا خدای اقیانوس نخستین است.

از اعصار گذشته بسیار کهن مردم خدای آنورا رب اعلی می گفتند و منزل و جایگاه آن را در اوج آسمان می دانستند و آن محل را آسمان آنو می خواندند. جایگاه او را دو تن از خدایان بنام «تموز» و «گیزیدا» پاسبانی می کردند. در برابر «آنو» عصا و تاج فرمانروائی قرار داشت.

و چون دریا طوفانی می شد همه خدایان هراسان به آسمان «آنو» پناه می بردند و مانند سگ در روی دیوار قصر «آنو» چمباتمه می زدند تا طوفان و خشم دریا و به پایان می رسید. ولی پس از انقراض دولت سومر و اکاد و پیروز

شدن حکومت بابلیان مقام و عظمت «آنو» پایان رسید.. و مقام عزیزترین خدایان بین النهرین به «مردوک» خدای بزرگ بابلیان منتقل گردید.

در بعضی از کتیبه ها آمده است که تاج و تخت «آنو» را به «انلیل» دادند و او را بنام «بل» گفتند و پیشه او بیشتر عنوان مستشاری خدایان بود و طوفان را وی بوجود می آورد و او بود که آدمیان را بدست سلاطین و پادشاهان داد تا آنان را در راه عدل رهبری و هدایت نمایند.

«آ» در لغت سامی یعنی خانه آب و این خدا مظهر و معرف آب است که بر زمین احاطه دارد. این «آ» است که انسان را از مستی گل سرخ بوجود آورد و از نفس خودش در او دمید و چون طوفان پایان یافت گروهی را نجات داد و صنایع و کارهای بسیاری را به آدمیان پیاموخت. این خدا به پادشاهان خرد و عقل می بخشید و روحانیان را در اجرای تکالیف دینی و مذهبی و کارهای جادوگری یاری می داد.

تثلیث دوم

تثلیث دوم عبارت بود از «سین» خدای ماه و دو فرزندش شمس خدای آفتاب و ایشتار خدای زهره. و سین خدای ماه در شهر «اور» یعنی شهری که طبق نوشته سفر پیدایش تورات، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از آنجا هجرت کرد سلطنت می کرد. سین اوقات و ازمنه را در اختیار داشت و گناهکاران را قرین آه و اشک می نمود. شمس یا خورشید خدای عدالت و قاضی بزرگ جهانیان بود که ظلم را از میان می برد و قوانین حقه را به حامورابی و دیگر پادشاهان دادگر تلقین می کرد.

ایشتار، خدای نیکخواه بود. گاهی او را دختر آنو و گاهی دختر سین و زمانی خدای جنگ و شهوت گفته اند. و کار این دختر گمراه کردن و عاشق نمودن

فرزندان آدم است، دیگر خدایان ماده که در بین النهرین بودند تماما در شخص ایشتار پنهان و جمع بودند.

ایشتار بصورت زنی پهلوان و جنگجو که بر پشت دو شیر ایستاده و تیری در دست دارد، نشان داده می شد در یک دست سلاحی منحنی و در دست دیگر گریزی با سر شیر گرفته است...

مردوک خدای خدایان، تکالیف دینی بابلیان و آشوریان

مردوک خدای بزرگ جهان در شهر بابل بود

همانگونه که در پیش اشاره شد مردوک خدای بزرگ و با عظمت مردم بابل محسوب می شد و او را خدای خدایان می خواندند. حتی کورش کبیر چون بر کشور بابل دست یافت در برابر مردوک تعظیم نمود و برای او احترام فراوان از خود نشان داد. چون دولت بابل بر همه بین النهرین دست یافت خدایان آن سرزمین تحت الشعاع خدای بابل، مردوک، قرار گرفتند و مردوک خدای همگان از کار درآمد و افسانه های آفرینش و طوفان نوح را به وی ارتباط دادند. تمام مناصب خدایان به مردوک انتقال یافت و عید روز اول سال همه خدایان بحضور مردوک شرفیاب می شدند و در برابر او زانو می زدند تا فرمان او صادر و سرنوشت کائنات در این روز سال جدید روشن و معلوم گردد.

مردم سال جدید را جشن گرفته و آن را مقدس ترین عیدها می شمردند.

بطور کلی باید گفت که مردوک خدای بزرگ قرن ششم پیش از «م» بود.

بخت نصر، مردوک را خدای واحد یکتای شخصی خودش می شناخت و هیچیک از پادشاهان در بین النهرین مانند بخت نصر یکتاپرستی را رواج نداده است و ایشان بودند که هنگام جلوس به سلطنت دعائی زیبا برای مردوک گفته است.

چگونه مردوک خدای خدایان شد؟

در رابطه با مردوک که از چه راهی به مقام خدائی خدایان دست یافت گفته اند: در ابتدای آفرینش «تیامات» الهه اقیانوس طغیان و سرکشی کرد و خدایان را به وحشت انداخت. آنها آنو را کاندید نمودند تا تیامات را هلاک کند، اما آنو در برابر تیامات نتوانست از خود قدرتی نشان دهد و از معرکه روی برگردانید. در این موقع بود که مردوک مرد میدان مبارزه با تیامات شد و قد برافراشت و بر تیامات پیروز شد و خدایان را نجات داد. وی برای دریا حدودی معین نمود و انسان را از خاک رس خلق کرد تا بنده باشد و خدایان را نگهداری نماید. آنو فرمانوای خدایان استعفا کرد و مقام او به مردوک رسید و مردوک شهریار خدایان شد و الواح قضا و قدر را که در دست انلیل بود، بدست گرفت. پیاس این پیروزی که نصیب مردوک شده بود، هر سال در بابل در موقع تجدید سال عید گرفته می شد و آن عید را «دوازک» می گفتند که گویا این عید منشاء عید نوروز ایرانیان قدیم است.

«آ» پدر مردوک نام خودش را بفرزندش داد و مردوک صاحب دانش پدر شد. و به این ترتیب همه مناصب خدایان تثلیث بمردوک انتقال یافت. (83)

اقوام آشور در حالی که خدایان دیگر را متحد می شمردند. دارای یک خدای اصلی بودند. این خدا که آشور نام داشت، مقام و عنوانی برابر با خدای بابلیان مردوک داشت.

آشوریان وظیفه دینی داشتند که کشورگشائی نمایند و مردم را به اطاعت خدای آشور درآورند. و هر چه بیشتر در تعذیب اسیران و شکنجه شکست خوردگان موفق می شدند. خود را ثواب کارتر و در نزد آشور خدای خود عزیزتر گمان می کردند. (84)

تکالیف دینی و وظیفه مذهبی مردم بابل و آشور

در تکالیف دینی و وظائف مذهبی از اعصار کهن و انسان بدوی ماقبل تاریخ و آدمیان عصر تاریخ یک سلسله دستورات و فرامین بعنوان دستور عملی وجود داشته که مردم آن ازمنه را وادار به انجام آن دستورات می کرده است. مردم بابل و آشور و نینوا نیز از این قانون مستثنی نبوده اند.

بابلیان و آشوریان سیاستشان بر پایه حکومت روحانیان استوار و برقرار بود. قدرت از خدا یا خدایان سرچشمه می گرفت و پادشاه نماینده خدا در زمین بود و وظیفه اش نگاهداری از خدایان بود.

در باور و اعتقاد مردم این سرزمین این بود که خدایان موجوداتی توانا و جاویدان و دارای صفات بشری و ساکن آسمانها و دور از دست آدمیان ولی محتاج بعبادت و خدمت و میزبانی مردم زمین هستند. و هدف خدایان از آفریدن آدمیان هم همین بود. برای هر شهری خدائی بود که آن خدا با زن و فرزندش در آن جا سکونت داشت و مردم شهر او را بعنوان خدای شهر خود به رسمیت می شناختند. زیرا اگر آن خدا در آن شهر اقامت نمی داشت اثری از آن شهر و مردمش باقی نمی ماند. نماینده خدا در زمین پادشاه بود که تکلیفش ساختن معبد و قربانی نمودن و کشورگشائی و بدست آوردن غنائم جهت تزیین معابد بود. جنگ میان دو شهر جنگ میان دو خدا تلقی می گردید و سربازان پیروز، خدای شهر مغلوب را با خود می بردند و مدتی او را در اسارت نگاه می داشتند. چنانکه خدائی از خدایان بابل در حدود یکهزار سال در کشور عیلام یا خوزستان اسیر بود. سرانجام آن خدای زندانی گناه بندگان را عفو کرد و قوای کلدی بر عیلام پیروز شدند و خدای خود را به بابل بازگردانیدند.

یکی از تکالیف واجبه بر آدمیان قربانی انسان در پیشگاه الهی برای جلب رضایت او بود. گر چه گاهی هم بجای آدمیان گوسفندی را قربانی می کردند. ماسون اورسل می نویسد که قربانی کار اساسی آئین است. حیوان قربانی، بدل و قائم مقام مؤمن است که خدا آن حیوان را بجای انسان می خورد. در یکی از اشعار مذهبی آمده است که بره جانشین و فدیة آدمی است ؛ وی (آدمی) بره ای را بجای جان خود بخشیده است و سر بره را بجای سر خود تقدیم به پیشگاه خدای خود کرده است.

یکی دیگر از تکالیف دینی بابلیان و کلا آدمیان و دیگر اقوام آن اعصار ساختن معابد بود. زیرا خدایان هم به خانه و معبد محتاج بودند. پس شاه یا یکی از روحانیان خوابی می دید و به ساختن معبدی مأمور می شد.

زن دادن مردم به خدایان خود

و نیز یکی دیگر از تکالیف مردم آن اعصار این بود که خدایان خود را زن بدهند. غالبا این زنان از فرزندان و دختران پادشاهان بودند. مانند دختر سارگون پادشاه پرقدرت و نیرومند آشور که او را به حباله نکاح یکی از خدایان درآوردند و آن دختر زیبا را در حجله ویژه ای بر محلی بسیار بلند خوابانند و بر این باور بودند که شب هنگام خدا به ملاقات همسر خود می آید. بنونید از طرف خدای شهر «اور» (این شهر زادگاه حضرت ابراهیم (علیه السلام) است) مأمور شد که زنی برای خدای شهر «اور» فراهم نماید. این پادشاه در یکی از کتیبه های بدست آمده اینگونه می گوید:

ابتداء در رابطه با دختران خاندان سلطنتی استخاره کردم بد آمد. بار دوم از خدای پرسیدم اگر یکی از دختران خودم را تقدیم بدارم چگونه است؟ در پاسخ

آثار مساعد پدیدار شد و جواب مثبت داده شد. پس دوشیزه را تقدیم کردم و در بالاترین برج معروف «زیگورات» حجله آماده شد. (85)

ادیان و آئین های حتیان فروکیان و فنیقیان

آئین حتیان

قوم حتیان همانند سومریان عنوان و ارزش مهمی در تاریخ خود دارند. اینان در گذشته بسیار دور پیش از تمدن فنیقیان امپراطوری پر قدرت و پر شهرتی را در آسیای غربی بویژه در «کارپاس» بوجود آوردند. و گرچه هند و اروپائیان در آنجا مردم آسیا را که امروز حتیان ابتدائی می گویند زیر سلطه خود درآوردند، ولی نام کشور را تغییر ندادند. و این امپراطوری در هزاره دوم پیش از «م» برقرار گردید. در این کشور (کشور حتیان) بقایان «کیش توت» رواجی فراوان داشت... گاوهای نر و مارهای مقدس مورد احترام مردم بود و «آرینا» خدای اصلی رب النوع خورشید «ملکه» حتیان اسم داشت و شوهرش طوفان خدا بود و قوم فروکیان وارث دینی حتیان شدند.

واما آئین فروکی

اقوام فروکی در آغاز قرن دوازدهم پیش از «م» یعنی در سال 1180 پ. م. پس از تسخیر «تراوا» در کشور «حتیان» حکومت را بدست گرفتند. قوم فروکیان از اروپا به آسیا آمدند و در محل کنونی «آنکارا» برای خود حکومتی برپا نمودند و برای تسلط بر شرق نزدیک مدتی با قوم آشور و مردم مصر رقابت می کردند. فروکیان در این سرزمین تازه بدست آورده «مادر خدائی» بنام «ما» را بخدائی خود برگزیدند. این نام را از روز نام کوه «کوبلا» بر وی نهادند و آن را بعنوان روح بزرگ زمین زراعت شده و نماینده همه نیروهای مولد

طبیعت می پرستیدند و به زن خدا خدمت می کردند و این خدمت از رهگذر زنان مقدّس شناخته شده بود.

مادر خدا که یک زن بود، همسرش آتیس یک مرد بود. مادر خدا آتیش را ناچار نمود که برای تعظیم وی «مادر خدا» خود را از مردی بیندازد و خصی کند. و بهمین سبب بود که روحانیان در مراسم عید خونین خود را اخته می کردند و عضو نرینگی خویش را می بریدند و در برابر مجسمه «مادر خدا» می انداختند. و آنگاه لباس زنانه در بر می نمودند و حرکات زنان را تقلید می کردند.

و اما آئین فنیقیان در اعصار گذشته

کشور فنیق در حوالی شام و در کنار و دنبال فلسطین قرار گرفته بود. سرزمین این قوم «فنیقیان» در کنار دریای مدیترانه و در شمال فلسطین بین کوه «کاسیوس» و «کارمل» واقع شده بود. قوم فنیقی هرگز زیر پرچم دولت واحدی نرفتند. بلکه باقتضای طبیعت ساحلی به چندین شهر خودمختار مستقل منقسم گردیدند که از شمال به جنوب از این قرار بودند: شهر آراد و شهر ویبیلوس و شهر بیروت و شهر صیدا و شهر صور و شهر آکر. در اواسط هزاره دوم قبل از «م» بنا در فنیقیه از قبیل صور و صیدا و ویبیلوس رونقی فراوان داشتند. اما در اواخر قرن نهم قبل از «م» گروهی از اشراف شهر صور محل سکونت خود را ترک نمودند و به ساحل آفریقا مهاجرت کردند و کارتاژ را بنا نهادند. فنیقیان چون از فلسطین آمده بودند، دین آنان ارتباط مستقیم با همسایه جنوبی یعنی فلسطین داشت. این ملت تاجر پیشه که با استفاده و کامرانی و لذت فراوان از زندگی سرگرم بودند، از خود مذهب و آئینی نداشتند و خدایانشان بخدایان کلدیه شباهت داشت. مراسم دین مردم فنیقیه بیشتر از کلدیه با خون خواهی تواءم بود.

زیرا در اینجا انسان را قربانی می کردند و بعضی اوقات پادشاهان نیز فرزندان خود را قربانی می نمودند. قربانیان را با شیپور و کرنا زنده در برابر خدا می سوزاندند و مادر کودک باید خود را به بهترین آرایش ها درآورد تا قتل فرزند خود را در میان شعله های آتش مشاهده نماید در موقع سوختن کودکان بانگ کوفتن طبل و آوازهای وسائل موسیقی به اندازه ای بود که فریاد کودکان را که در دامن خدا می سوختند به گوش نمی رسید. و باین ترتیب کار قربانی کودک پایان می پذیرفت. در میان تیره های سامی که در جنوب سوریه زندگی می کردند عادات و آدابی شبیه به آنچه در بالا گفتیم وجود داشت.

خلاصه اینکه خدایان فنیقیه بدو بخش نر «بعل» و ماده «بعله» تقسیم می شدند. بعل و بعله یک جفت را تشکیل می داند که آمیزش آنان فراوانی را در بر داشت.

هر شهری بعل مخصوص بخود داشت و آن را بنام های گوناگون می خواندند. مثلاً به بعل شهر صور ملکات گفته می شد. اینان خدایان مرد بودند. و در مقابل این خدایان خدایان زن نیز وجود داشت که آنها را بعله یا ملکه یا آستره می نامیدند و به آنان سنبل عشق و شهوت می گفتند. ایشتاریامیلتا در بابل بکارت دختران پرستنده خود را بعنوان هدیه و قربانی قبول می کرد. و گاهی زنان گیسوان خود را به وی تقدیم می داشتند یا خود را به نخستین مرد بیگانه ای که در معبد از آنان تقاضای هم خوابگی می کرد، تسلیم می کردند.

یکی دیگر از خدایان فنیقیان - مولوخ - یعنی شاه بود. مولوخ خدای خطرناکی بود که مردم فنیقی فرزندان خود را زنده زنده در برابر ضریح او بعنوان قربانی در آتش انداخته و می سوزاندند. و یک بار که شهر کارتاژ در محاصره

دشمن بود (در سال 307 ق از م) برای این خدای خشمناک 200 پسر از بهترین خانواده های شهر را به آتش انداختند.

در شهر «کارتاژ» خدای آنان از بعل و تانیت تشکیل می شد و شاید این اعتقاد از افریقای شمالی به شهر کارتاز راه پیدا کرده باشد. و نیز در کارتاز اشمون خدای روئیدنیها و مرگ و تجدید زندگی بسیار مورد احترام و پرستش بود. در کارتاز فحشاء مقدس وجود داشت که عمل جادوئی آنان باعث فراوانی محصولات زمین و چهارپایان و مردم می شد.

و در کلدانیان نیز بعضی از روزها را خوب و برخی را بد و شوم می گفتند و اولین روز هفته روز «تابو» بود که انجام کار در آن پلید و زشت بود و از این رهگذر بود که «یوم السبت» بوجود آمد. روزهای هفته دارای اسامی ستارگان مقدس بود. که مردم یونان و روم نیز این روش را بکار گرفتند. دوشنبه روز ماه بود. سه شنبه روز مارس و چهارشنبه روز عطارد و پنجشنبه روز ژوپیتر و جمعه روز اورانوس بود. حالات خداوند در روی کودکانی که در آن روز متولد می شدند مؤثر بود. کودکانی که در روز شنبه متولد می شدند، تحت تأثیر ماه قرار داشتند و بوالهوس می شدند و کودکانی که در روز سه شنبه بدنیا می آمدند، مردانی جنگجو و سلحشور می شدند.

علم تشریح و اخترشناسی

بابلیان دو دانش را بوجود آوردند که قبلاً مردم آن عصر با آن دو علم آشنائی نداشتند. یکی علم تشریح و دیگری علم اخترشناسی بود. روحانیان دین مردم بابل برای پیشگوئی و بدست آوردن اراده خدایان بابل گوسفندی را با انجام مراسم بسیار مذهبی در آغل می بستند و پس از مدتی که آماده می شد آن را سر می بریدند و در جگر آن تاءمل می کردند و راز نهان را کشف می

نمودند. و معتقد بودند که اسرار خلقت و آینده و اراده الوهیت در آن دیده می شود. از این عمل و مراقبت در اعضاء حیوان «علم تشریح» را آدمی بدست آورد.

و از رهگذر وسائل پیشگوئی و دقت در مطالعه افلاک جوی، علم نجوم و اخترشناسی را آدمی بدست آورد. از این راه بود که حساب خسوف و کسوف و ترتیب تقویم و تعیین روز شنبه برای تعطیل و دیگر احکام نجومی را بابلیان با حرکت سیارات و ثوابت بر بشر آن روز و امروز روشن و معلوم گردانیدند و با دقت نمودن در نجوم و ستارگان در آسمان نتایج فراوانی درباره جبر طبیعت بدست آوردند و مقیاس زمانی را بر خود آشکار کردند. (86)

موسی ؛ از آغاز تا آغاز

ولادت

اساطیر می گویند در یکی از روزها ستاره شناسی به حضور «فرعون» رسید عرض کرد که: من از طریق اخترشناسی بدست آورده ام که کودکی از طبقه محروم و پائین جامعه دنیا خواهد آمد و قبطیان⁽⁸⁷⁾ را سرنگون خواهد کرد.

«فرعون» از شنیدن این سخن ترسید و گفت که: ریشه بنی اسرائیل⁽⁸⁸⁾ را خواهم کند، و کوخ های آنان را به آتش خواهم کشید؛ دستور می دهم که شکم زنان باردار را پاره کنند و کودکان آنان را بکشند تا نسل اسرائیلیان از زمین چیده شود. روحانی بزرگ دربار گفته های منجم را تاءیید کرد.

فرعون در فکر چاره شد و از «هامان» کمک خواست. به «هامان» گفت که: رئیس انتظامات را دستور بده تا او نیز چاره ای بیندیشد، و در حفظ قدرت من بکوشد، به آنان دستور بده که هر بچه شیرخواری را بکشند و هر نوزادی را زنده نگذارند. فرعون دستور داد تا زنان قابله بکار گیرند و سازمان جاسوسی گسترده ای تدارک بینند و به معاینه زنان بنی اسرائیل پردازند. جاسوسان فرعون چنین کردند و از آن پس زنان بنی اسرائیل زیر نظر بودند. زنان باردار تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند تا سقط جنین کنند.⁽⁸⁹⁾ گویند تعداد زنان قابله و جاسوس فرعون کمتر از تعداد زنان بنی اسرائیل نبود، یعنی بر هر زن اسرائیلی، یک زن جاسوس گمارده بودند. اگر زنی سقط جنین نمی کرد، پس از وضع حمل اگر نوزاد پسر بود، کشته می شد. جاسوسان فرعون نوزاد پسر را در برابر چشمان پدر و مادر و بستگان سر می بریدند.⁽⁹⁰⁾

گویند که قربانیان فرعون معاصر موسی به مراتب بیش از جنایات دیگر فراعنه مصر بوده است. مورخان اسلامی نام فرعون معاصر موسی را ولید بن زیاد (!؟) نوشته اند.⁽⁹¹⁾

بنی اسرائیل وقتی چنین دیدند، چاره ای اندیشیدند و آن خودداری از زناشوئی بود تا زنان حامله نشوند. برای این کار نزد بزرگ خود «عمران» رفتند تا او وجه مذهبی این کار را بیان کند، و از او خواستند که خود نیز چنین کند. «عمران» در پاسخ آنان گفت: باید کارهای من طبق موازین شرع باشد. اگر چه شما از اعماق فرعون خسته شده اید، اما پروردگار از رنج و مصیبت شما آگاه است و شما را نجات خواهد داد. «عمران» به دعوت اعتصاب زناشوئی پاسخ منفی داد.⁽⁹²⁾

بنا به درخواست منجم دربار، فرعون از بنی اسرائیل خواست که از زناشوئی پرهیزند. او مردان را به زندان افکند.⁽⁹³⁾

فرعون در این اندیشه بود که شاید آن کودک موعود از نسل او باشد، زیرا «آسیه» همسر فرعون از بنی اسرائیل بود و فرعون امیدوار بود که این کودک شاید از آسیه باشد و باعث قوت و قدرت فرعون گردد.

فرعون فرمان داد که زنان و مردان بنی اسرائیل حق زناشوئی ندارند. عمران که از بنی اسرائیل و از نگهبانان دربار فرعون بود، در شبی از شبها در نزدیکی کاخ فرعون با همسرش یوکابد بخفت.⁽⁹⁴⁾ و چنین بود که آن کودک موعود پا به عرصه وجود گذاشت. در این هنگام عمران هفتاد سال داشت.

گویند که ولادت موسی روز سه شنبه هفتم ماه نهم پاری بوده است. ولادت و مراحل آن از چشم درباریان و جاسوسان فرعون مخفی نگهداشته شد و یوکابد سه ماه موسی را شیر داد. گویند که قابله فرعون که جاسوس بود،

دلباخته سیمای نورانی موسی گردید و به یوکابد قول داد که آن راز را در سینه
بدارد؛⁽⁹⁵⁾ لذا به دژخیمان گفت که: نه! چیزی نیست، این زن لکه خونی دیده و
خبری نیست.⁽⁹⁶⁾

مادر موسی که برای نجات فرزند خود در اندیشه بود، به فکرش رسید که او
را در صندوقی گذاشته و به امواج نیل سپرد. در نزدیکی خانه او مردی نجّار بود
که او را «حزقیل» می گفتند. نزد او رفت و از وی خواست تا برایش صندوقی
به اندازه بسازد. نجار به فراست دریافت که او را فرزند پسری است. نجّار که از
طایفه قبطیان بود، به دربار شتافت تا گزارش دهد، اما به امر خداوند لال شد.
درباریان او را مسخره ای یافتند که داد و فریاد می کند، لذا او را کتک زده،
بیرون انداختند. حزقیل چون از کاخ بیرون انداخته شد، زبانش باز شد و دانست
که در این راز حکمتی است. لذا او نخستین کسی بود که به موسی ایمان آورد و
صندوق را با اخلاص بساخت و نزد مادر موسی برد.⁽⁹⁷⁾ منابع تاریخی می
گویند که:

روایت اول:

«یوکابد» تابوتی از نی برای وی تعبیه کرد و آن را قیراندود نمود و کودک را
در آن نهاد و به نیل انداخت. امواج او را همی ببرند، دختر فرعون آن تابوت را
بدید، کودک را عریان و بسیار زیبا یافت، دلش بر او بسوخت. با خود گفت این
کودک از «عبرانیان» است. دختر فرعون موسی را به دایه ای سپرد که آن زن،
مادر موسی بود. او را «موسی» نام نهاد، یعنی «از آب گرفته شده». بدین سان،
موسی وارد خانه فرعون شد و در آنجا رشد کرد و کم کم به اصل شامی -
اسرائیلی خود پی برد. روزی مردی قبطی (مصری) را دید که یک مرد عبرانی را
که از قوم موسی بود، می زد.

موسی به خشم آمد و آن را قبطی را بکشت. روزی دیگر نیز چنین کرد اما قبطی را نکشت. وقتی فرعون شنید که موسی قبطی را کشته است، دستور قتل او را صادر کرد. موسی از مصر گریخت و به شبه جزیره «سینا» رفت و از آنجا به شهر «مدین» درآمد و به خانه «شعیب» پناه برد. «شعیب» او را به مدت ده سال شبان رمه خویش کرد و یکی از دختران خود را به نام «صفورا» به ازدواج او درآورد. پس از پایان قرارداد، موسی با زن و فرزند خود به طرف مصر حرکت کرد. چون به کوه «حوریب» که آن را «جبل الله» گویند رسید، فرشته پروردگار در شعله ای آتش از میان بوته یا درختی بر وی آشکار شد و به او گفت: «کفش از پای درآر که در سرزمینی مقدسی قرار گرفته ای.» «من» یَهْوَه پروردگار پدران هستم. خداوند او را دستور داد تا به مصر برود و قوم بنی اسرائیل را نجات دهد.

روایت دوم:

در این هنگام «انیسا» دختر فرعون سالها بود که به بیماری «بَرَص» مبتلا شده بود و پزشکان از علاج آن عاجز بودند و جادوگران نیز درمانده، تا که جادوگری گفت که باید صبح روز شنبه به هنگام طلوع آفتاب، موجودی شبیه انسان در میان رود نیل دیده شود. اگر آب دهان این حیوان به برص این دختر برسد، بیماریش خوب خواهد شد. انیسا جهت رفع مرض خود به ساحل رود نیل رفت. فرعون و آسیه او را همراهی می کردند. «انیسا» چشمش به صندوقی افتاد که در آب نیل شناور بود. انیسا فریاد کشید که: آه! مادر! انسان دریائی آمد و دوی درد مرا با خود آورد. آسیه گفت: نه دخترم، این هدیه الهی و مائده الهی است که پروردگار برای ما فرستاده است.

فرعون می گوید که: نه، آن یک بلیه است علیه من. لذا دستور می دهد که محافظان وی آن صندوق را گرفته نزد او آورند. ⁽⁹⁸⁾ انیسا می گوید: نه، این صندوق حاوی دوی مرض من است، باید گرفته شود تا از آن حفاظت کنم. ⁽⁹⁹⁾ محافظان و غواصان فرعون به نیل پریدند، صندوق را گرفته نزد فرعون آوردند. در صندوق کودکی زیبا روی بود. او را خفته یافتند. همه را مجذوب خود ساخت. انیسا گفت: مادر! این دوی درد من است. انیسا بوسیله آب دهان موسی شفا یافت. ⁽¹⁰⁰⁾

ابتدا فرعون قصد کشتن کودک را کرد و بعد منصرف شد. کودک را به کاخ آوردند و از زنان دربار برای شیردادن بهره جستند؛ ولی کودک از گرفتن پستان زنان دربار خودداری می کرد و هم چنان گرسنه بود. مریم دختر عمران، خواهر کودک وارد خانه فرعون شد و برادرش را دید که در دامن انیسا است. مریم پیش انیسا آمد و گفت: من زن شیرده خوب و سالمی را می شناسم، اگر اجازه دهی او را نزد شما آورم؟

هامان گفت: گمان می کنم بین این کودک و دختر قرابتی باشد، او را بگیرد. ⁽¹⁰¹⁾ آسیه گفت: فعلا وقت این کار نیست، باید کودک را از گرسنگی نجات داد. آسیه به مریم گفت: هر چه زودتر آن زن را پیش ما بیاور. مریم با شتاب به خانه رفت و به مادرش یوکابد گفت: مادر! آسیه در کاخ منتظر شما است. یوکابد از عمران اجازه خواست. عمران اجازه داد و سفارش کرد از غذای فرعون نخورد. ⁽¹⁰²⁾ یوکابد در کاخ فرعون، فرزندش را در دامن آسیه دید. آسیه به وی گفت: بیا این کودک را شیر ده، او تا کنون پستان هیچ زنی را نگرفته است. تا با تو چه کند؟ وقتی آسیه سر و وضع یوکابد را دید گفت: ای بیچاره تو لایق دربار ما نیستی از همان راهی که آمده ای برگرد. ⁽¹⁰³⁾ یوکابد در جواب

گفت: این درست، اما اجازه دهید پستان در دهان کودک گذارم، تا ببینم او چه عکس العملی نشان می دهد. یوکابد کودک را در بغل گرفت و گفت: ای موسی! جانم به قربانت، و او را به سینه چسبانید.

فرعون گفت: این زن از قوم بنی اسرائیل است و این بچه از آن او است و باید هر دو کشته شوند. آسیه مانع شد و فرعون از کشتن مادر و فرزند چشم پوشید. (104)

موسی پستان مادر را گرفت و شیر نوشید. آسیه و انیسا خوشحال شدند. سرانجام قرار شد یوکابد موسی را شیر دهد و او را با خود به خانه ببرد و هر چند روز یک بار کودک را نزد آسیه و انیسا آورد.

موسی تا دو سالگی در خانه پدر و مادرش بود و با خواهرش بازی می کرد. در این سن بود که آسیه دستور داد تا موسی را به کاخ آورند. ماءموران موسی را با تشریفات نزد آسیه بردند. (105)

روزی موسی در دامان فرعون عطسه زد و گفت: سپاس خدای عالمیان را. (106)

فرعون به غضب درآمد. موسی بر او سیلی زد و چند تار موی ریش بلند فرعون را کند و خندید. (107) فرعون این را به فال بد گرفت. بیاد حرفهای منجم افتاد. گفت که این همان کودک است. لذا تصمیم گرفت او را فوراً بکشد. آسیه گفت: طفلان شیرخوار رشد عقلی ندارند و اشتباهات آنان قابل گذشت است، اگر باور نداری او را بیازمای. فرعون گفت: چگونه؟! آسیه گفت: یک ظرف از آتش و یک ظرف از یاقوت سرخ و یک ظرف خرما حاضر کنید. اگر دست به خرما و یاقوت برد، او دارای عقل و خرد است و باید او را کشت. سفارشات آسیه انجام یافت. موسی را در میان ظرفهای آتش و یاقوت و خرما گذاشتند، موسی در ابتدا به سوی یاقوت رفت، ولی جبرئیل دست او را گرفت و به سوی

آتش کشاند، انگشت موسی سوخت و آن را بر دهان گذاشت ؛ زبانش نیز سوخت. از این جهت بود که در تلفظ حرف سین او فتوری روی داد. و در آنجا که می گوید پروردگارا! برادرم هارون از من فصیح تر و بلیغ تر است، به همین خاطر است.

فرعون از مشاهده این عمل از کشتن موسی چشم پوشید و او را به فرزندى پذیرفت. (108)

موسی پس از این آزمون، امنیت جانی مطلق یافت و کارش بالا گرفت ؛ تا آنجا که مصریان او را فرزند فرعون صدا می زدند. موسی به مدت چهل سال از پذیرایی فرعون و آسیه بهره گرفت و در طی این مدت بر همه اسرار و رموز کاخ مطلع گشت. او وقتی ده سال داشت، چهارصد غلام زیر رکاب داشت و تا سی سالگی با غلامان بسیار رابطه داشت. موسی به بهانه گردش از کاخ بیرون می رفت تا از حال مردم جويا شود. در یکی از روزها ناله مردی را شنید که از ستم و قساوت و جنایات فرعون زمان خود می نالید: کودکان شیرخواره ام را کشته اند، از فقر و گرسنگی درمانده ام و... ای خدای ابراهیم! موسای خود را بفرست، پشتیبان فقیران را بفرست، مرد مبارز خود را اعزام دار، ای خدای موسی بن عمران! دریای کرامت تو بی پایان است.

موسی از شنیدن این راز و نیاز و ناله مرد اسرائیلی اندوهگین شد و به کاخ بازگشت. او بار دیگر از کاخ و سپس از شهر خارج شد و سر به بیابان نهاد تا باز از حال و احوال زار مردم فرعون گزیده زمان خود مطلع شود. گروهی را در تاریکی شب دید که گردهم آمده اند و یک نفر در میان آنان می گوید: بزودی رهبر ما، موسای کلیم قیام می کند و همه بیچارگان را از زیر ستم فرعون می

رهاند. این موسی، فرزند عمران است، او دارای قدی بلند و صورتی گندمگون است. او مردی ضعیف نواز و مهربان است. (109)

موسی در جمع آنان شرکت کرد و گفت: من موسی بن عمران هستم. آنان از شنیدن نام موسی، خوشحال شدند و او را در آغوش گرفتند. موسی به کاخ بازگشت. فرعون در اندیشه بود که برای او همسری اختیار کند. دختران زیبا روی امراء و وزرا برایش توصیف شدند. موسی در سن سی سالگی ازدواج کرد. او با دختر دلخواه خود ازدواج کرد و دخترهای پیشنهادی درباریان را رد کرد. تا وقتی از مصر فرار کردن دو فرزند داشت. (110)

اندیشه قیام در ذهن موسی از دیر باز جولان داشت. او زمینه سازی قیام را می کرد. روزی «قانون» نانوی فرعون را دید که به استخدام گروهی از بنی اسرائیل پرداخته و از آنان بهره کشی می کند و شلاق شان می زند.

موسی از مشاهده این منظره اختیار از دست داد. ابتدا او را اندرز داد؛ اما چون از ستم دست برنداشت، با مشتی به حیات ظالمانه اش پایان داد.

موسی در عین حال از این کار پشیمان شد و در محضر خداوند اعتراف کرد و تقاضای عفو نمود. (111) روزی دیگر یکی از قبطیان را دید که به یک سامری زور می گوید. سامری کمک خواست، موسی جلو رفت، قبطی گفت: ای موسی می خواهی مرا مانند قبطی دیروز بکشی. موسی خود را کنار کشید و به کاخ بازگشت. جریان قتل قانون نانوی فرعون گروهی را شادمان ساخته بود، ولی فرعون از این بابت نگران بود. او تصمیم به قتل موسی گرفت. «حزقیل» مومن آل فرعون که در کاخ رفت و آمد داشت، از تصمیم فرعون آگاه شد. او همان نجاری بود که مادر موسی از او صندوقی خواسته بود. حزقیل تصمیم فرعون را به موسی گفت. موسی از «مصر» خارج شد و راهی مدین گردید. (112)

موسی پابرهنه و بدون توشه سِفَر به سوی مدین رفت، پای او مجروح شد و طاقتش تمام گردید. او هفت شبانه روز راه طی کرد تا به مدین رسید. او از علف بیابان تغذیه می کرد. گویند که آنقدر از علف بیابان خورد که پوست بدنش رنگ عوض کرد. برخی مدت مسافرت او را سه تا ده روز نوشته اند. (113)

موسی در مدخل شهر مدین، مردمی را مشاهده کرد که از چاه آبی، آب برمی داشتند. موسی زیر درختی پر شاخ و برگ که در نزدیک چاه قرار داشت، نشست. چوپانان برای گوسفندان خود از چاه آب می کشیدند. موسی دید که دو دختر با تعدادی گوسفند از راه رسیدند و در گوشه ای نگران ایستادند. چوپانان پس از این که گوسفندان خود را آب دادند، سر چاه را با سنگ بزرگی بستند و راه آبادی را پیش گرفتند.

موسی جلو آمده و به آن دختران گفت: چرا مظلومانه ایستاده اید؟ دختران گفتند: پدر ما پیر است و برادری هم نداریم، هفت خواهر هستیم، باید هر روز در کناری بایستیم تا مردم گوسفندان خود را آب دهند و ما از باقی مانده آب، گوسفندان خود را آب دهیم.

موسی بر سر چاه آمد و سنگ را برداشت و با دلولی که ده نفر با هم از چاه آب بالا می کشیدند، به تنهایی آب بالا کشید. دختران از قدرت خارق العاده او در شگفت شدند. گوسفندان آب گوارائی نوشیدند. زیرا هر روز باقی مانده آب گل آلودی را می نوشیدند.

موسی پس از آب دادن گوسفندان زیر درخت بازگشت و نشست. (114)
دختران شعیب گوسفندان خود را بر خلاف روزهای پیشین، زودتر به خانه آوردند. شعیب علت را پرسید. دختران جریان را به پدر گفتند. (115) شعیب دختر بزرگ خود صفورا را نزد موسی فرستاد تا او را به خانه راهنمایی کند. صفورا

پیش موسی آمد و گفت: پدرم از تو دعوت کرده تا مزد آب کشی تو را بدهد. موسی این دعوت را پذیرفت و راهی خانه شعیب گردید.

موسی بر شعیب وارد شد⁽¹¹⁶⁾ و خود را این گونه معرف کرد: من موسی پسر عمران، اهل مصر هستم، مادرم مرا پس از ولادت در رود نیل انداخت و آب مرا به خانه فرعون برد، و سالها در خانه فرعون زندگی کردم. من یکی از ستمگران آنان را کشتم. و چون فرعون قصد کشتن مرا داشت، از مصر فرار کردم تا به اینجا رسیدم. و بعد جریان ورود به شهر و دیدن دختران او را شرح داد و افزود که من این کار را برای رضایت خداوند نمودم و اجر و مزدی نمی خواهم. شعیب دستور داد تا سفره غذا را تدارک بینند. موسی از خوردن طعام امتناع کرد. شعیب گفت: این غذا مزد کار تو نیست، بلکه عادت ما بر این است که هر کس به منزل ما وارد می شود، با غذا از او پذیرایی می کنیم. موسی غذا خورد و با خاطری آسوده استراحت کرد. یکی از دختران شعیب (صفورا) به پدرش پیشنهاد کرد که او را به کارگری استخدام کند؛ چرا که او را مردی پر قدرت و زورمند و انسانی امانت دار و امین یافته است.⁽¹¹⁷⁾ شعیب به موسی پیشنهاد کرد که: یکی از این دخترانم را که می پسندی، به نکاح تو در می آورم و مهریه او این باشد که تو هشت سال برای ما کار کنی و اگر ده سال کار کردی، از بزرگی خودت سرچشمه گرفته است. موسی پیشنهاد او را قبول کرد و «صفورا» را برگزید و کارگر شعیب شد و ده سال در خدمت شعیب بود.⁽¹¹⁸⁾

موسی تصمیم به بازگشت به مصر گرفت. وی عصا در مشت راهی مصر شد. در منابع اسلامی آمده است که او از میان هفتاد عصای پیامبران گذشته که همه در نزد شعیب به ودیعه بود، عصای نوح و ابراهیم را برداشت.⁽¹¹⁹⁾ در راه بازگشت، صفورا که حامله بود، او را درد زائیدن گرفت؛ و موسی در بیابان راه

مصر را گم کرده بود. به خاطر سردی هوا خواست آتش افروزد تا خود و صفورا را گرم کند. اما نمی توانست آتش روشن کند، زیرا سنگ چخماق جرقه نمی زد. ناگهان آتشی توجه او را به خود جلب کرد، آتش از سوی کوه طور سوسو می زد. به همسرش صفورا گفت: تو در اینجا درنگ کن تا من از آن آتشی که می بینم، قبیسی بیاورم. ⁽¹²⁰⁾

موسی به سوی آتش رفت. به او چنین الهام شد که: نگران مباش! من پروردگار تو هستم، نعلین از پای درآور که در سرزمین مقدس طور گام می گذاری. ناگاه موسی همه چیز را فراموش کرد. زن باردار خود و گوسفندانش را نزد شعیب فرستاد. روایتی می گوید که خود این کار را کرد. موسی ماءمور شد تا مردم مصر را هدایت کند. موسی در پاسخ خداوند گفت که: من یک قبطی را کشته ام و ممکن است مرا بکشند و لذا می ترسم. بهتر است هارون برادرم را که از من فصیح تر سخن می گوید و تواناتر است، با من همراه کنی تا در این هدف مقدس مرا یاری کند، زیرا می ترسم که مردم مصر مرا تکذیب کنند. پروردگار گفت: تقاضای تو را قبول کردیم و با یاری برادرت تو را نیرومند و پر قدرت نمودیم و هرگز دشمن بر شما دست نخواهد یافت. خداوند به موسی فرمان داد که: به سوی فرعون شتاب که او طغیان کرده است. و موسی تقاضا کرد که: خداوندا! به من شرح صدر و قول استوار عطا کن و برادرم هارون را همراه و کمک کارم قرار ده. خداوند قبول کرد که چنین کند. و آنگاه خطاب به موسی و برادرش دوباره فرمان داد که به سوی فرعون روند که طغیان کرده است. ⁽¹²¹⁾ موسی و برادرش هارون وارد مصر شدند و به هدایت فرعون و قبطیان پرداختند. سرانجام، فرعون و فرعونیان در دریا غرق شدند.

موسی، فرزند عمران یا عمرام، فرزند یهر، فرزند قاهب، فرزند لاوی، فرزند یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم، فرزند تارخ.

ابراهیم از مردم شهر «اور» از شهرهای «بابل» در سال 2115 ق. م مهاجرت کرد. مهاجرت ابراهیم بخشی از مهاجرت جمعی مردم بابل است که پس از اشغال توسط پادشاه خوزستان، صورت گرفت. ابراهیم و خانواده اش به «فلسطین» مهاجرت کردند. مسیر حرکت ابراهیم از اور به فلسطین چنین است که از «اور» به «حران»، و از آنجا به «کنعان» و مصر و جزیره العرب و حجاز بوده است. ⁽¹²²⁾ ابراهیم در کهولت صاحب دو فرزند شد؛ «اسماعیل» از «هاجر» و «اسحاق» از «سارا» بود. نژاد پیامبر اسلام از اسماعیل شروع شده و نژاد موسی از اسحاق می باشد. «ابراهیم» در مصر مردم را به «یهوه» خدای یکتا دعوت نمود. ابراهیم با خرافات و جهل مردم مصر مبارزه کرد. او با قربانی کردن فرزندان برای خدایان که در میان قبائل رایج بود، مخالفت نمود. بنا به روایات تورات و آیات قرآن، ⁽¹²³⁾ ابراهیم به قوم خود گفت: پروردگار فرمان می دهد که یگانه فرزندم را قربانی کنم. او این مسأله را به مدت سه روز در میان مردم تبلیغ کرد و وقتی احساسات قومش را برانگیخت، در روز سوم بنا به روایت تورات اسحاق را و بنا به روایات اسلامی، اسماعیل را به قربانگاه آورد تا قربانی کند. در این هنگام گوسفندی ظاهر شد و ندا رسید که خداوند قربانی کردن انسان را دوست ندارد. و این کار باعث گردید تا به تدریج قربانی کردن فرزندان کنار گذاشته شود. پس از رحلت ابراهیم، ریاست موحدان قوم یهود به اسحاق بن ابراهیم رسید و پس از اسحاق به فرزندش یعقوب رسید. در زمان یعقوب این قوم در بیابانها و در اطراف کنعان و فلسطین زندگی می کردند. بطور کلی شیوخ قبائل عبری و یهود قبل از موسی و بعد از او، تا زمان داود و سلیمان

(قرن دهم قبل از میلاد)، پیشوایان مذهبی و سیاسی قوم خود بوده اند. از این رو در تورات از آنان «نبی» یاد شده است. اما موسی یکی از رسولان اولوالعزم (صاحب رسالت) می باشد، صاحب کتاب است و کتاب او تورات نام دارد. تورات شامل بخشهایی است که از اسفار خمسه یعنی سفر خروج، سفر اعداد و... و... تشکیل شده است. برخی گویند که سرگذشت موسی سیصد یا چهارصد سال بعد از دوران رسالت او نوشته شده است. (124)

قوم یهود در گذشته و حال نام های گوناگونی داشته است که از همه مشهورتر، نام عبری است (عبری یا عبرانی). این کلمه از ریشه عبور و عبر گرفته شده است. وجه تسمیه این است که گویند: ابراهیم جد اعلای این قوم که از شهر خود مهاجرت کرد، چون از رودخانه فرات عبور کرد، این قوم عبری یا عبوری نام یافتند. (!!!) (125)

در تاریخ انبیاء اولوالعزم آمده است: عبرانی از کلمه عابر گرفته شد که نام یکی از اجداد ابراهیم خلیل است و یا به معنای گذر از نهر یا مکانی است. (126)

قوم اسرائیل (قبل از سکونت در فلسطین) را عبرانیان قبل از زمان موسی می نامند. عقاید و آداب و عادات آنان به اعراب قبل از اسلام شباهت کامل داشت. عبرانیان قبل از موسی مردمی خانه بدوش و آواره بودند که در بیابانها زندگی می کردند و به پرورش حیوان سرگرم بودند. این قوم به قبائل فراوانی تقسیم می شدند و هر قبیله داریای «کلان»های متعدد بود.

«کلان»ها از خانواده ها تشکیل می شد. ارتباط نسب ابتدا از طریق زنان بود. کودکان در «کلان» مادران وارد می شدند. مادران قرون متوالی از حق انتخاب نام فرزندان برخوردار بودند. زن در نزد والدین خود می ماند و شوهر

موقتاً به دیدن وی می آمد. چادر به زن تعلق داشت. مرد حق داشت در نزد زن اقامت کند. (127)

زن سالاری کم کم جای خود را به مرد سالاری داد و زن جزء ثروت مرد به حساب می آمد. پدر می توانست فرزندان خود را محکوم و یا اعدام کند و یا به عنوان غلام و کنیز بفروشد. در میان این اقوام، آئین نفسائی رواج داشت. این اقوام معتقد بودند که در درختان نفوسی منزل و ماءوی دارند؛ و چشمه سارها نیز جایگاه نفوس است. این اشیاء و امکنه برای چادرنشینان بسیار مقدس بود. کوه آتشفشان نیز برای آنان قداست بسیاری داشت. در میان این اقوام سحر و جادو رواج داشت.

آنان به چشم زخم و لعن و تعویذهای جادوگرانه و اکسیر محبت و شراب مهر و عشق باور تام داشتند. در نظر آنان مردگان در دنیای شه ئول زندگی می کنند و در سرنوشت اعقاب و اخلاف خود مؤ ثرائند. گذشتگان به دفن اموات خود طبق همین باور سخت می کوشیدند و برای آنان خوردنی و نوشیدنی و سلاح قرار می دادند تا کینه زندگان را به دل نگیرند. زیرا به گمان آنها، مردگان دارای قدرت فوق العاده ای هستند.

در این عصر که بومیان فلسطین «بعل» را می پرستیدند، نیاکان یهودیان چادرنشین «الوهیم» را می پرستیدند.

آداب و رسوم پرستش آنان عبارت از حرکاتی بود که تا دوره «عصر تاریخی» باقی ماند. آنان وقتی با کوه آتشفشان روبرو می شدند، صورتشان را می پوشاندند که مبدا یکی از «الوهیم»ها بمیرد. (128) جان ناس و فلیسین شاله بر این نکته تأکید بسیار دارند که تحول در عقاید این اقوام از پرستش ارواح و ایمان به قوای طبیعی آغاز شد و به تعدد خدایان کشیده شد و سرانجام به توحید

و یکتاپرستی انجامید. هر یک از این اعتقادات در مراحل بعدی اثری از خود بجای گذاشت. احترام به سنگها در ابتدا باور عمومی داشته است. وضع فیزیکی احجار در طبیعت در شکل عقایدشان نقش داشته است. برخی سنگهای عظیم در روان آنان ایجاد ترس می کرده و نسبت به آن احترام بیشتری قائل می شدند؛ تقسیم خدایان موجود در طبیعت به نر و ماده، خوب و بد و... از نتایج همین تاءثیر است. افرادی که در ریگزارها زندگی می کردند، برای چاه ها، دره ها، چشمه ها و رودخانه ها چنین اعتقاد و احترامی قائل بودند. منتهی این پدیده های طبیعی بجای هول و هراس، ایجاد آرامش و رحمت در آنان می کرد. درختان سبز جایگاه ارواح غیبی بود و جنگلها اماکن مقدسی بودند. اما اگر حیوانات درنده و وحشی در این بیشه زارها دیده می شدند، مراکز شر و پلیدی بحساب می آمدند. وزش باد در درختان اصوات الهی بود که گوش را نوازش می داد. البته این عقاید از آن جادوگران بود. جانواران درنده و مارهای گزنده مورد احترام بودند. این جانوران دارای روح شیطانی بودند. عبریان این جانوران را «سرافیم» یعنی خدایان سوزنده لقب داده بودند. بطور کلی حیوانات درنده در ردیف خدایان اهریمنی قرار داشتند، پرندگان شکاری نیز در همین ردیف قرار داشتند. عبریان که از نژاد سامی هستند، در بیابانهای شمال عربستان پرورش یافته و قرن ها در آن دشت ها در حرکت بودند. اینان واحه نشینان بدوی جزیره العرب بودند و زندگی قبائلی داشتند. نظام حاکم بر قبیله بر آنان حاکم بود؛ یعنی هر قبیله یک شیخ داشت. افراد قبیله در شادی و غم یکدیگر شریک بودند. (129)

«عبریان» افراد کلان خود را هم خون می دانستند و خود را برادر یکدیگر می خواندند. برای پاک نگاه داشتن خون و نژاد ارزش فراوانی قائل بودند. شرط

دخول در کلان، ختنه بود تا جوان صلاحیت ازدواج پیدا کند. بنا به روایت تورات در سفر پیدایش باب چهارم: پسران یعقوب این مراسم را به شاهزاده کنعانی که می خواست با خواهرشان ازدواج کند، تحمیل کردند. ختنه در سن بلوغ و هنگام ازدواج انجام می شد، ولی بعدها در هنگام کودکی عملی می گردید. ختنه یکی از آئین های بسیار قدیمی و مربوط به قبل از عصر برنز بود. عبرانیان برای انجام آن از چاقوهای سنگی استفاده می کردند. ظاهراً عبریان این کار را از قبطیان آموختند تا مورد تحقیر مصریان قرار نگیرند. و این عمل کم کم به صورت یک قاعده درآمد. (130)

یک محقق ایرانی می نویسد: عبرانیان در حدود هزار و چهارصد سال قبل از میلاد مسیح پس از بیابان گردی های فراوان، از رود اردن عبور کرده، به سرزمین فلسطین وارد شدند. معنای کلمه عبرانی بر خلاف پندار معمول از ریشه عبر (عبور از آب یا رود فرات یا رود اردن) نیست. بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان، کلمه عبری و عربی هر دو از یک ریشه و به معنای بدوی و بیابانی است وجه تسمیه عبری همان بدویت این قوم است که از صحرای حجاز به فلسطین روی آوردند. در کتیبه های مکشوفه «تل العمارنه» مصر که مربوط به هزار و چهارصد سال قبل از میلاد است، از قبایل «عبیری» یا «هبیری» که فلسطین را تسخیر کرده اند، یاد شده است. در همین کتیبه ها به عقاید این قوم اشاره شده کهخدایان متعدّد را می پرستیدند و به قوای طبیعی و حیوانات درنده و پرندگان و احجار و اشجار اعتقاد خاصی داشتند. (131) نام دوم این قوم «اسرائیلی» یا «بنی اسرائیل» است، این نام از «یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» گرفته شده که لقب او «اسرائیل» بوده است. در قرآن و روایات اسلامی این قوم به هر دو نام «یهود» و «بنی اسرائیل» یاد شده است.

اسرائیل به معنای عبدالله است، «اسرا» در لغت عبری یعنی «عبد» و «ئیل» به معنای «الله» است. بر کلیه پیروان موسی بنی اسرائیل اطلاق می شود که در قرآن فقط یک قوم خاص یعنی قبائل دوازده گانه از پیروان موسی را شامل می شود.⁽¹³²⁾

در اساطیر مذهبی آمده است که یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم به «اسرائیل» ملقب بوده است. «اسرائیل» یعنی «اسیر خدا». و یعقوب دوازده فرزند پسر داشته که هر کدام قبیله ای را بوجود آوردند. آن دوازده قبیله را «اسباط دوازده گانه» گویند.

«موسی و هارون» از یکی از این دوازده قبیله اند؛ یعنی از فرزندان «لاوی». اعقاب «لاوی» غالباً ریاست احبار و کهنه را بر عهده داشتند. و یهودا (سبط دیگری از اسباط) امارت و حکومت را در اختیار داشت.⁽¹³³⁾ نام «یهودا» از «یهودا» گرفته شده است. «یهودا» یکی دیگر از فرزندان «یعقوب» بوده است. نام معروف این قوم در جهان امروز همین «یهودا» است. اما در قرآن فقط به پیروان دوازده گانه موسی اطلاق می شود.

یکی از مفسران اسلامی در وجه تسمیه یهود گفته است که: «یهودا» به معنای «هدایت یافته» است و علت آن توبه قوم موسی از گوساله پرستی است. و یا که به علت انتساب به «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب، «یهودا» نامیده شدند. یهود معرب هود است و لذا نقطه آن حذف گردیده است. و یا: چون یهودیان به هنگام قرائت تورات خود را تکان و حرکت می داده اند، به آنان یهود گفته اند.⁽¹³⁴⁾

برخی واژه یهود را عربی نمی دانند، بلکه آن را عبری دانسته که از «یهوه» گرفته شده است. برخی دیگر آن را عربی دانسته و یهود را به معنای: «هاد الرجل اذا رجع و تاب» گرفته اند.⁽¹³⁵⁾

یک خاورشناس آلمانی معتقد است که اقوام سامی عبارتند از: بابلی ها، آشوریها، کنعانی ها (آموری ها، عموئی ها، عبری ها، آرامی ها، عربها) که تا چهار هزار سال قبل از میلاد در جزیره العرب با هم می زیستند و به شبانی مشغول بودند. جزیره العرب در آن زمان سرزمینی باران خیز بوده است. بر اثر تغییرات جوی و جغرافیای طبیعی، مهاجرت از آن سرزمین آغاز شد. عبری ها به سوی فلسطین روی آوردند. بنابراین زبان کلیه این قبائل عربی بوده است که پس از مهاجرت تحول و تغییر یافته است.

این قوم که به یهود معروف است، پس از سرگردانی بسیار به سواحل مدیترانه رسیدند، جایی که امروز فلسطین نامیده می شود؛ و در آنجا اقامت گزیدند. ساکنان اصلی و بومی فلسطین سامی نژاد نبودند. آنان از سواحل دریای اژه به فلسطین آمده بودند. در واقع، فلسطین توسط یهودیان اشغال شد. ⁽¹³⁶⁾ محققان بر این نکته تأکید دارند که سرزمین اولیه نژاد سامی شبه جزیره عربستان بوده. و هجرت قبائل از آنجا آغاز شده است. روایات تورات نشان می دهد که هجرت یهودیان از قرن هشتم قبل از میلاد آغاز شد. تورات آغاز موجودیت یهود را پس از طوفان نوح و بعد از بنای شهر بابل می داند. منابع تاریخی پیشینه تاریخی این قوم را بیشتر در بی خانمانی و پراکندگی و بیابان گردی و... نشان می دهند و برای هجرت و پراکندگی شان علل مختلف و افسانه ای ذکر کرده اند. ⁽¹³⁷⁾

فلسطین در تاریخ

1- ساکنان اصلی:

تقریباً پنج هزار سال پیش، گروهی از یبوسی ها به اتفاق قبائل دیگر کنعانی از جزیره العرب به سرزمین فلسطین کوچ کردند و به رهبری ملک صادق در

گوشه ای از این سرزمین شهری به نام «یُبُوس» بنا نهادند و بعدها نام آن را به «اورسالم» تغییر دادند. در «تورات» آمده است که ساکنان اصلی اورسالم یبوسی ها بودند، و پس از تصرف آن بوسیله «یوشع» بار دیگر یبوسی ها در آنجا ساکن شدند.⁽¹³⁸⁾ پس از مرگ یوشع، بنی اسرائیل شهر را محاصره کردند و گروهی را کشته، شهر را به آتش کشیدند و به جنگ با کنعانیان مقیم اطراف پرداختند.⁽¹³⁹⁾ در عین حال یبوسی ها از شهر خارج نشدند و به زندگی ادامه دادند.⁽¹⁴⁰⁾ منابع عبری بر این نکته متفق اند که قوم یهود دو هزار سال پس از بنای اورسالم توسط یبوسی ها و کنعانی ها، از مصر به طرف سینا و فلسطین رهسپار شدند. پس از سالها سرگردانی و آوارگی و پس از مرگ موسی به رهبری یوشع بن نون به ساحل رود اردن رسیدند. آنان دست به کشتار ساکنان اصلی فلسطین زدند.⁽¹⁴¹⁾ تورات می گوید که بنی اسرائیل در سرزمین های مسکونی دیگری که در بین اریحا و اورسالم بود، کشتار نمودند؛ و مقاومت در اورسالم آغاز شد. تورات تحریف شده به توجیه جنایات یهود پرداخته و علت کشتار ساکنان اصلی فلسطین را اراده یهوه خدای یهود می داند: «چون یهوه خدایت امت های بسیار را (کنعانیان و یبوسیان) بدست تو تسلیم نماید، ایشان را بالکل هلاک کن.»⁽¹⁴²⁾ در این شهرها هیچ موجود زنده ای را زنده نگذاشتند «اما از شهرهای این امت که یهوه خدایت ترا به مالکیت می دهد، هیچ ذی نفسی را زنده نگذار، بلکه ایشان را تماما هلاک ساز.»⁽¹⁴³⁾

گویند داود هزار سال قبل از میلاد به اورسالم هجوم آورد و آنجا را تصرف کرد. پس از داود، فرزندش سلیمان به پادشاهی رسید و «هیکل» خود را در بالای کوه موربا بنا نهاد. قرن ها بعد از آن، اورسالم در دست فرزندان داود بود. هیکل سلیمان 424 سال بر پا بود. شقیق پادشاه مصر آن را غارت کرد. هیکل

سلیمان معبدی بود برای عبادت خداوند. برای ساختن آن ثروت زیادی صرف شد. یکصد و هفتاد و سه هزار کارگر مشغول کار بودند که سی هزار نفرشان از بنی اسرائیل بودند و بقیه از مردم کنعان بودند.⁽¹⁴⁴⁾ تورات به ویرانی این شهر و معبد سلیمان اشاره کرده است. فلسطین از آن پس دارای فراز و نشیب های فراوانی بوده است؛ غلبه رومی ها بر فلسطین و اشغال آن تا قبل از استیلای اسلام بر این سرزمین ادامه داشت. پس از گذشت پنج هزار سال، در سال پانزدهم هجری (636 میلادی) مسلمانان پس از فتح شام به طرف «ایلیا» روی آوردند و چون قبله نخستین مسلمانان در آنجا قرار داشت و مکان مقدسی بود، لذا آنجا را پس از مدت چهار ماه محاصره، فتح کردند.⁽¹⁴⁵⁾ خلیفه دوم عرب، عمر بن خطاب طی امان نامه ای از اموال و نفوس ساکنان اصلی فلسطین حمایت کرد و به آنان آزادی مذهبی داد: «این امان نامه ای است از عمر بن خطاب به مردم ایلیا؛ به جان و مال و کلیسا و صلیب و مریض و سالم و همه افراد آن امان می دهد و اجازه نمی دهد که کلیساهای آنان را اشغال کنند و آنها را ویران سازند و چیزی از آنها کم کنند. و هم چنین امان می دهد که کسی با صلیب و دارائی آنان کاری نداشته باشد و آنان در مسائل مذهبی آزاد می باشند... بر مردم ایلیاء است که مانند جاهای دیگر جزیه برای اداره امورشان بپردازند...

هر کس بخواهد از آنجا خارج شود، در امان است و یا بخواهد بماند، آزاد است.⁽¹⁴⁶⁾ عمر بن خطاب خود به ایلیا (فلسطین) آمد و «مسجد صخره» را در آنجا بنا کرد.⁽¹⁴⁷⁾

از آن پس فلسطین در قلمرو و خلافت عربی - اسلامی درآمد و ساکنان اصلی آن سرزمین آرامشی نسبی یافتند. ساکنان فلسطین با تازه واردان به

همکاری پرداختند و شهر بیت المقدس را تجدید بنا کردند. در سال 75 هجری خلیفه وقت ساختمان مسجدالاقصی را تجدید بنا و تکمیل کرد. مسیحیان نیز در ساختن مسجد همکاری کردند. نماینده خلیفه، عبدالله بن طاهر به تزئین مسجد صخره پرداخت که کتیبه هائی از آن دوران هنوز باقی است.

فلسطین در قلمرو شام بخشی از قلمرو خلفای اموی و عباسی بود تا که فاطمیان بر مصر دست یافتند و در حیطه قدرت آنان قرار گرفت. از آن پس سلجوقیان بر فلسطین سلطه یافتند. اندکی بعد به دلیل رفتار بد سلاجقه، مردم فلسطین به دولت فاطمی مصر تمایل نشان دادند.

با آغاز جنگ های صلیبی، بیت المقدس در معرض هجوم صلیبیان قرار گرفت. (148)

2- فلسطین و یهود

تاریخ یهود را می توان بشرح زیر خلاصه کرد:

الف: از ابراهیم تا ورود یوسف به مصر (430 سال). ب: از ورود یوسف به مصر تا خروج بنی اسرائیل از مصر (?). ج: از خروج از مصر تا بناء هیکل سلیمان در اورشالم (480 سال). د: از بناء هیکل تا اسارت در بابل (424 سال). ه: از اسارت تا میلاد مسیح (88 سال). و: از میلاد مسیح تا عصر حاضر (1990 سال)، که جمعا 3994 سال می شود. (149) تاریخ ورود قوم یهود به مصر مجهول است. برخی می گویند 1522 قبل از میلاد بوده که 210 سال در مصر اقامت داشته اند. روایات اسلامی نشان می دهند که حضور این قوم در مصر از زمان ورود یوسف به مصر بوده است. (150)

منابع تاریخی حضور قوم یهود در مصر را به زمان پادشاهان عرب نژاد هیگسها که با زور بر مصر مسلط شده بودند، می‌رسانند. این پادشاهان، قوم یهود را از نژاد خود می‌دانستند و با آنان رفتار خوبی داشتند. در اوائل قرن پانزدهم قبل از میلاد که سلسله هیگسها در مصر منقرض شد، مصریان، یهودیان را مورد حمله قرار دادند. بنابراین مدت اقامت قوم یهود در مصر 200 سال بوده است. پس از انقراض هیگسها، فراعنه مصر به قدرت رسیدند. فراعنه مصر در احیاء ملیت و فرهنگ مصری کوشیدند. مردم مصر به بنی اسرائیل که قومی بیگانه بود، به چشم خارجی می‌نگریستند. ⁽¹⁵¹⁾ برخی منابع دیگر علت ورود بنی اسرائیل به مصر را چیز دیگری می‌دانند: طوایف یهودی کشاورزان اطراف خود را مورد حمله قرار می‌دادند. مصریان در یکی از جنگهای مرزی بر آنان پیروز شدند و اسیرشان کردند و در شمال مصر محصورشان نمودند. موسی آنان را از این وضع نجات داد و لذا از مصر خارج شدند. ⁽¹⁵²⁾

در تاریخ آمده است که وقت هیکوسها به مصر تاختند، یهودیان با مهاجمین همکاری کردند. پس از انقراض هیکوسها، مصری‌ها قوم یهود را تا دره نیل تعقیب کردند. اسارت و آزار بنی اسرائیل توسط مصریان به خاطر همکاری آنان با مهاجمین بوده است. ⁽¹⁵³⁾

«طبری» مورخ اسلامی می‌گوید: «فرعون» معاصر موسی (قابوس بن مصعب بن معاویه) بود که زن او «آسیه» دختر مزاحم بن نجید بن ریان بن ولید (معاصر یوسف) بود. موسی در زمان قابوس چون یکی از قبطیان را کشت، از مصر خارج شد. در زمان ولید بن مصعب برادر قابوس که فرعون مصر بود، به اتفاق هارون به مصر بازگشت تا رسالت خود را با مصریان در میان گذارد. پس از مدتها مبارزه، بنی اسرائیل را از ذلت و اسارت نجات داد و به طرف فلسطین

رهسپار شدند. فرعون و طرفدارانش به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند. خداوند آنان را غرق کرد. ⁽¹⁵⁴⁾

3- عرب ها و فلسطین:

تاریخ نشان می دهد که در هزاره سوم یا چهارم قبل از میلاد گروهی عرب آموری و کنعانی به سوی شام مهاجرت کردند. کنعانی ها در فلسطین و آموری ها در شهرهای شام استقرار یافتند. ⁽¹⁵⁵⁾ مشهورترین قبیله کنعانی ها، قبیله ییوسی ها بودند که در منطقه فعلی بیت المقدس سکنی گزیدند و شهر یُوس (قدس) را بنا نهادند. ⁽¹⁵⁶⁾

ورود بهبودیان به فلسطین به هزار سال پیش از میلاد می رسد؛ در حالی که عربهای کنعانی سه هزار سال قبل از میلاد به فلسطین راه یافته اند.

موسی ﷺ در تورات

در تورات شرح کامل زندگی موسی نیامده است، فقط اشاراتی به خروج موسی از مصر و ورود او به مدین و هفت سال چوپانی و ازدواج با صفورا و رسالت او و بازگشت به مصر دارد. اما در یک تاریخ عبری به نام «سدر هدوروت» آمده است که موسی چون از مصر خارج شد، بر اثر نزاعی که با یک نفر مصری کرد، موجب کشتن او شد. در این موقع 20 سال از سنتش می گذشت. او از مصر به حبشه رفت و در آنجا به سپاه پادشاه پیوست و پس از مرگ پادشاه به خاطر لیاقت و استعدادی که داشت، به مدت چهل سال سلطنت کرد. وقتی فرزند پادشاه متوفی بزرگ شد، موسی قدرت را به او واگذار کرد. او در این هنگام هفتاد سال داشت. آنگاه عازم مدین شد و مدت هفت سال در خدمت شعیب بود. با دخترش صفورا ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. ⁽¹⁵⁷⁾

روشن ترین تصویر از موسی در قرآن کریم ارائه شده است. سوره های قصص و طه در قرآن کتاب آسمانی اسلام، ترسیم دقیق و روشنی از زندگی (ولادت، رسالت) موسی ارائه کرده اند. قرآن از جامعه سیاسی - اجتماعی موسی تصاویری دقیق ارائه داده ؛ فرعون و طغیان او، اسارت و ذلت بنی اسرائیل، قتل کودکان و شکنجه زنان و کشتن مردان، جریان ولادت موسی، به آب انداختن موسی، زن فرعون آسیه، شیر دادن موسی توسط مادرش، درگیری موسی با فرعون، خروج از مصر به سوی مدین، شبانی موسی، ازدواج با دختر شعیب، بازگشت و آغاز رسالت در کوه طور و سرانجام رسالت روشن و دقیق او، نابودی فرعون و باند فرعون، نجات بنی اسرائیل، و اذیت و آزار موسی توسط این قوم ناسپاس و ماجراجو و... اینها همه تصاویری است که در قرآن آمده است.

اما در تورات آمده است که یکی از فراعنه گفت: قوم بنی اسرائیل از ما مصریان زیاده تر شده اند و نیروی آنان زیاده تر است، بیائید با تدبیر با ایشان رفتار کنیم و هر پسری که زاده شد، به رودخانه افکنید؛ دختران را نگاهدارید، زیرا خطری ندارند. پس مردان از خاندان «لاوی» که یکی از دختران لاویان را به زنی گرفته بود، پسری زائید. مادر، نوزاد را سه ماه پنهان کرد و آنگاه تابوتی از نی برای او درست کرد. و آن تابوت را به قیر اندود و کودک را در آن نهاد و به نیل افکند. آب او را برد. دختر فرعون آن طفل را دید و چون او را زیبا یافت، دلش به حال او سوخت و گفت این کودک از عبرانیان است. دختر فرعون او را به دایه ای داد که بر حسب اتفاق مادرش بود و او را «موسی» نام نهاد، یعنی: «از آب برگرفته شده». موسی در کاخ فرعون رشد کرد و نیرومند شد و به اصل سامی خود پی برد. روزی مردی قبطی را دید که به مردی عبرانی زور می

گوید. موسی آن قبطی را کشت. فرعون فرمان قتل موسی را صادر کرد. موسی از مصر فرار کرد و به شهر مدین رفت و به خانه «تیرو» (به عربی یعنی شعیب) پناه برد. شعیب دختر خود «صفورا» را به عقد موسی درآورد و در عوض او را به شبانی خود گرفت. مدتی بعد، موسی به اتفاق زن و فرزند و گوسفندان خود راهی مصر شد. چون به کوه «حوریب» در صحرای «سینا» رسید، فرشته ای بر او نازل شد که در آتش نمی سوخت. موسی فرشته را در میان شعله آتش دید، در این هنگام ندائی از میان بوته برخاست و گفت: «ای موسی! جلو بیا، نعلین از پای درآر، زیرا در مکان مقدس هستی، من یهوه هستم خدای پدرانت.» و او را امر فرمود که به مصر برود و بنی اسرائیل را نجات دهد و به سرزمین موعود برسد. ⁽¹⁵⁸⁾ موسی یکی از اعقاب ابراهی است که در حدود 1400 سال قبل از میلاد ظهور کرد و کتاب آسمانی او تورات نام دارد. قوم موسی موحد بوده اند، لذا موسی برای نجات آنان آمد. در طی مأموریت نجات بنی اسرائیل بود که تورات نازل شد. خدای یهود، «یهوه» نام دارد. در تورات چند مرتبه از «یهوه» یاد شده است: «بشنو ای اسرائیل! یهوه خدای ما، خدای واحد است، پس یهوه خدای خود را با تمامی مال و جان خود دوست بدار...» در عین حال یهودیان این نام را بر زبان نمی آورند؛ زیرا این کلمه را مقدس می دانند که تلفظ آن جایز نیست. از دیدگاه آنان، انسان تحت اختیار و اراده یهوه است و «یهوه» در همه جا حیّ و حاضر و ناظر است. مبنای اعتقاد یهود به «یهوه» در ابهام است. محققان بر این عقیده اند که «یهود» خدای کنیست ها که در شبه جزیره سینا ساکن بودند، می باشد. حضرت موسی این اعتقادات را از آنان فرا گرفت. آثار مکشوفه نشان می دهد که «یهوه» خدای جو و مظهر حدوث طوفان و رعد و برق بوده و این از عقاید ادیان و مذاهب باستان و دوره ماقبل تاریخ است.

حرکت ابر و باد به فرمان یهوه بوده است. یهوه حاکم مطلق جهان است. این یهوه است که تورات را بر موسی فرستاد. تورات شامل اسفار خمرسه است: سفرِ تکوین، سفرِ پیدایش، سفرِ خروج، سفرِ لاویان، سفرِ اعداد، سفرِ تثئیه. در سفرِ تکوین پیدایش انسان و خلقت جهان، طوفان نوح و... مطرح است.

در تورات مبداء تاریخ، طوفان نوح بحساب آمده که وقوع آن را چهار هزار سال قبل از میلاد گرفته اند. یهوه در شش روز جهان را آفرید و روز شنبه (به عبری: شباط) به استراحت پرداخت. لذا روز شنبه، روز مقدس و تعطیل یهود است. در سفرِ تکوین علاوه بر خلقت جهان و انسان، داستان آدم و هبوط، داستان نوح و طوفان و داستان ابراهیم و پسرانش اسحاق و اسماعیل آمده است.

تورات جریان قربانی ابراهیم را به اسحاق نسبت می دهد؛ حال آنکه در روایات اسلامی موضوع قربانی اسماعیل بوده که بجای او گوسفندی ظاهر شد و ابراهیم آن گوسفند را قربانی کرد تا سنت جدیدی باشد برای انسان که فرزندان خود را قربانی نکند.

ده فرمان

در سفرِ خروج باب بیستم تورات آمده است که چون موسی در کوه طور (سینا) به حضور یهوه رسید، با او حرف زد و پیمان بست. علامت قوس و قزح در آسمان به منزله امضای یهوه در پائین قرارداد است. این قرارداد در همه جا بر لوح سنگی نوشته شد. در این الواح ده فرمان نگاشته شده است؛ یعنی فرامین دهگانه که در میان یهودیان احترام فراوانی دارد. فرامین دهگانه چنین است:

1- من یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر از خانه غلامی بیرون آوردم، خدایان دیگری غیر از من نباشد.

2- صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیرزمین است، برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه خدای تو می باشم، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانکه مرا دشمن دارند، می گیرم. و تا هزار پشت بر آنانکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می کنم.

3 نام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل ببرد، بی گناه نخواهد شمرد.

4- روز شنبه را یاد کن تا آن را تقدیس نمائی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. اما روز هفتمین، سَبْتِ يَهُوه، خدای تو است. در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد. زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست، بساخت و در روز هفتم آرام فرمود، از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود.

5- پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می بخشد، دراز شود.

6- قتل مکن.

7- زنا مکن.

8- دزدی مکن.

9- بر همسایه خود شهادت دروغ مده.

10- به خانه همسایه خود طمع موز و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.

(159)

در تورات آمده است که آنگاه خداوند به موسی گفت: دو لوحه سنگی مثل او برای خود بتراش و بامدادان حاضر شو و به کوه سینا بالا بیا و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست و هیچ کس با تو بالا نیاید و گله و رمه نیز در اطراف کوه چرا نکنند. موسی دو لوح سنگی از نو تراشید و بر قله کوه بالا رفت و خداوند را ندا در داد. یهوه خدای رحیم و رئوف و دیر خشم و کثیرالاحسان و با وفا و نگاهدارنده رحمت برای هزاران نسل و آمرزنده خطا و گناه است، و لکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت. (160)

برخی معتقدند که الواح و احکام دهگانه موسی متاثر از قانون حمورابی است و به نظر عده ای دیگر احکام دهگانه ای که بر موسی نازل شده، غیر از احکام ده گانه مذکور است. در تاریخ انبیاء آمده است که:

چون موسی از کوه طور سینا دیرتر از موعد مقرر بازگشت، گروهی از بنی اسرائیل به عبادت گوساله طلایی و زرینی که سامری ساخته بود، اقدام کردند و مذبح برای او بنا نمودند و اطرافش به رقص و پای کوبی پرداختند. لذا موسی پس از بازگشت، آنان را سرزنش نمود و از ثروت آنان کم نمود و از اموال، طلا و جواهرات را که برای ساختن تابوت از آنان گرفته بود، صرف تقویت تشکیلات و لشکری نمود که از فرزندان لایویان که از قوم خود موسی و از سار اسباط دیگر دلیرتر بودند؛ و دیگر این که اقدام به قتل عام گوساله پرستان نمود. قرآن به این موضوع اشاره کرده است. (161)

در تورات (سفر خروج) آمده است که:

چون موسی چهل روز و چهل شب بر روی کوه طور اقامت گزید، اعتماد بنی اسرائیل از وی سلب شد و درصدد برآمدند بتی پرستند. هارون برادر موسی زر و زیور زنان را خواسته، گوساله ای زرین ساخت. موسی پس از بازگشت از

کوه طور، چون به چادرها نزدیک شد، گوساله ای زرین یافت که بنی اسرائیل پایکوبان گرد آن می چرخند. موسی به خشم آمد و الواح سنگی را بر زمین کوفت و گوساله زرین را در آتش انداخت و خاکستر آن را در آب ریخت. آن گاه در جلوی چادرها ایستاد و گفت: هر کس که خود را از خدا می داند، نزد من آید. و سپس شناسان را بفرمود تا با شمشیر گوساله پرستان را از میان بردارند. ظاهراً این گوساله پرستی به تقلید از مصریان در رابطه با پرستش گاو بوده است. تورات می گوید: پس از این جریان، هارون برادر موسی از کار ناشایست خود توبه کرد و خداود به دعای موسی از گناه او درگذشت. (162)

قرآن ساختن گوساله را به شخص «سامری» نسبت داده ؛ و ساحت مقدس «هارون» که وزیر و وصی «موسی» بود، از این تهمت منزّه است.

نجات بنی اسرائیل

موسی کوشش فراوان نمود تا شاید بتواند قوم بنی اسرائیل را از مصر بیرون برده و به ارض موعود برساند؛ ولی نتوانست. زیرا مصریان به بهره کشی از بنی اسرائیل پرداخته بودند. موسی پس از سالها به مصر بازگشت، نزد فرعون رفت و از او خواست تا با خروج بنی اسرائیل از مصر موافقت کند. فرعون اجازه نداد. خداوند بلاهائی سخت بر مصریان نازل کرد. فرعون ترسید و اجازه خروج داد، ولی فوراً عقیده اش عوض شد. قرآن به این جریان اشاره آشکاری دارد. فرعون به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت. موسی و بنی اسرائیل از نیل عبور کرده بودند. چون سپاهیان فرعون خواستند از راهی که در میان آب برای موسی و همراهان او باز شده بود عبور کنند، امواج بهم برآمد لشکریان فرعون غرق شدند و بدین سان بنی اسرائیل مشمول لطف و رحمت خداوند گردیدند و از رنج و عذاب رهایی یافتند. (163)

آری! موسی به اتفاق برادرش سرانجام توانست بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد و از طریق صحرای سینا به طرف دریای احمر و به سوی فلسطین حرکت کرد. تاریخ این خروج بدرستی معلوم نیست. برخی آن را در اوائل سلطنت فرعون (مرن پناه سوم 1298-1232 ق.م) جانشین رامسس دوم، می دانند، و برخی دیگر آن واقعه را در زمان رامسس سوم (1232-1224 ق.م) می دانند. ⁽¹⁶⁴⁾ این تاریخ را سفر خروج تاءید می کند: «بنی اسرائیل از رعمیس (شهری که رامس دوم ساخته بود) به سکوت کوچ کردند و گروهی مختلف نیز همراهشان بیرون رفتند. توقف بنی اسرائیل در مصر 430 سال بود...» ⁽¹⁶⁵⁾ الواح مکشوفه از دوران رامسس دوم این مطلب را تاءید می کند. این کتیبه ها به جنگ رامسس دوم با قوم حیتی که در اطراف سوریه در سال 1227 ق.م اتفاق افتاده، اشاره می کند و در ضمن آن وقایع آمده است که رامسس دوم در آن جنگ پیروز شد و اسیرانی از آنها گرفت که از قوم اسرائیل نیز یاد شده است. ⁽¹⁶⁶⁾ «... سرزمین حیتیان آرام گرفت و کنعانیان به یغما رفتند و شر بر سر آنها فرو ریخت. بنی اسرائیل غمگین شد و دیگر تخمه او (نسل او) در جای نیست». ⁽¹⁶⁷⁾ این کتیبه ها نشان می دهند که در 13 قرن قبل از میلاد، بنی اسرائیل در کنعان مقیم و مستقر بودند، لذا می توان خروج بنی اسرائیل را از مصر در قرن سیزده پیش از میلاد دانست. و نیز عده ای از محققان از جمله هومل زمان خروج را سال 1320 ق.م. گرفته اند برخی سال 1312 ق.م را زمان خروج می دانند. ⁽¹⁶⁸⁾ و از دیدگاه ویل دورانت خروج بنی اسرائیل از مصر در حدود سال 1447 ق.م است. یک محقق ایرانی سال 1680 ق.م را زمان خروج می داند. ⁽¹⁶⁹⁾ و این اقوال نشان می دهد که تاریخ خروج این قوم از مصر کاملاً مبهم و مجهول است. مؤلف کتاب اورشلیم در رابطه با خروج اسرائیلیان می گوید:

پژوهشگران در مورد فرعون معاصر حضرت موسی نظرات و دیدگاههای گوناگونی دارند. در زبان عرب، فرعون یعنی لقب پادشاهان مقصر قدیم. و از نظر لغوی در زبان عبری به معنی خودخواه، متکبر و ستمگر است و تا کنون معلوم و مشخص نیست که کدامیک از فراعنه، معاصر حضرت موسی بوده است. برخی می گویند رامسس دوم بوده است، برخی دیگر می گویند فرزند رامسس دوم هم زمان موسی بوده است.

گروهی بر این عقیده اند که فرعون معاصر موسی توتمس سوم (1436 ق. م) بوده است. تورات به این مطلب اشاره دارد. اسناد مکشوفه از ویرانه های شهر اریحا، به 1400 ق. م می رسد. بهر حال اگر خروج قوم یهود را در زمان سلطنت رامسس دوم یا پسرش بدانیم، خروج بنی اسرائیل در حدود 1200 تا 1250 ق. م. بوده است. آثار بدست آمده از پسر رامسس دوم مربوط به سال 1229 ق. م. است. در این کتیبه آمده است که: «شاهزادگان از صلح سخن می گویند، وقتی که به علامت تسلیم بر زمین افتاده اند. از میان نه دیار، یکی هم بر جای نیست که سر برافرازد، لیبی ویران شده، خاکی آرام گشته، زمین کنعان از هر فساد پاک شده، «اشقلون» به اسارت رفته، جزیره تسخیر شده، مردم اسرائیل قلع و قمع شده اند، آنها دیگر خلقی ندارند، فلسطین برای مصر بیوه ای شده است و همه ممالک متحد شده، آرام گشته اند.»⁽¹⁷⁰⁾ از کتیبه مذکور بدست می آید که در سال 1299 ق. م. اسرائیل و اسرائیلیان قوم قدرتمندی بوده اند و اقامت طولانی در آنجا داشته اند، و این مربوط است به دوران توتمس سوم و خروجشان از مصر.

قبائل دوازده گانه که به اسباط معروف اند، از اعقاب حضرت ابراهیم بوده اند. یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ملقب به اسرائیل دوازده پسر داشت:

1- روبن، 2- شمعون، 3- یهودا، 4- یساکار، 5- زبولون، 6- بنیامین، 7- دان، 8- یوسف، 9- نفتالی، 10- گاد، 11- آشیر، 12- یوسف. اسباط دوازده گانه از اعقاب این دوازده فرزندانند. وقتی یوسف در مصر به قدرت رسید، یعقوب و دیگر فرزندان او که هفتاد نفر بودند، به کشور مصر رفتند و زاد و ولد کردند. موسی از اعقاب لوی (لاوی) می باشد. این اقوام، افرادی خودخواه بودند و بسیار لجوج و بهانه گیر. آنان با یکدیگر نمی ساختند و مرتب از موسی تقاضا می کردند. قرآن کریم به این خصائل منفی اخلاقی و بهانه جوئی های بیشرمانه شان تصریح کرده است. (171)

اصول سیزده گانه یهود

اصول دهگانه ای که در صفحات گذشته ملاحظه شد، در میان قوم اسرائیل رواج داشت و بعدها علماء یهود با استفاده از تورات و سایر کتب عهد عتیق اصولی برای ملت یهود و دیانت خود تدوین نمودند که مهمترین آن، اصول سیزده گانه ای است که بوسیله موسی بن شمعون در سال 1204 میلادی قرائت شد:

- 1- خداوند حاضر و ناظر است.
- 2- خداوند یکتا است.
- 3- خداوند جسم و شبیه کسی نیست.
- 4- خداوند قدیم و ازلی است.
- 5- هیچکس را جز او نباید عبادت کرد.
- 6- سرور است بر همه پیامبران.
- 7- نبوت حضرت موسی صحیح است.
- 8- بر افکار نوع انسان واقف است.

9- تورات از جانب خداوند است.

10- غیر قابل تغییر و تبدیل است.

11- خداوند، ظالم را مجازات می کند و عادل را پاداش نیک می دهد.

12- سلطان مسیح از نسل داود ظهور خواهد کرد.

13- مردگان مستعد زنده شدن می باشند. ⁽¹⁷²⁾

یهودشناسان معتقدند که احکام دهگانه دارای عباراتی متعلق به عهد پیدایش (سفر تثئیه) است. احکام دهگانه در قرن هفتم ق. م، در ادبیات اسرائیل وارد گردید، زیرا با توجه به مندرجات آن، عقاید آن دوره را منعکس می سازد. این عقاید نباید شخصیت موسی را تغییر دهد و او را به صورت موجودی الهی و افسانه ای درآورد. موسی حقیقت وجودی در تاریخ داشته است. نقش اساسی موسی نجات قوم اسرائیل و ایجاد وحدت ملی در میان آنان است. احکام دهگانه منسوب به موسی بخش زیبایی از ادبیات دین یهود را تشکیل می دهد. ⁽¹⁷³⁾

خیمه یهود و صندوق تورات

بهرحال، موسی پس از دریافت فرامین دهگانه به میان قوم خود بازگشت و سپس مذبحی در دامنه کوه با دوازده ستون به شماره دوازده سبط بنی اسرائیل بنا نهاد و عمل قربانی شروع گردید. موسی نصف خون حیوانات قربانی شده را گرفته، در لگن ها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید. و خون در لگن ها را بر قوم خود پاشید و گفت: اینک این خون عهدی است که خداوند این سخنان با شما بسته است.

پس از موسی دستور داد خیمه ای مخصوص عبادت بر پا کردند که آن را «خیمه عهد» می گفتند و هر وقت قبیله ای فرود می آمد، آن خیمه را با رعایت آداب و به احترام، خادمان مخصوص (که گویند از سبط لاوی بوده اند و از نسل

ایشان بعدها کهنه یهود بوجود آمد) در پیشاپیش اردوگاه برمی افراشتند و موسی بدرون آن می رفته و به سکوت و انقطاع تمام کلام یهوه را استماع می فرموده است.

روایات و اخبار قدیمه حاکی است که در اندرون آن خیمه صندوقی نیز می نهاده اند با محتوای دو لوح سنگی که بر روی آن نصّ میثاق الهی با قوم اسرائیل منقّش بوده است. و این همان تابوت عهد یا صندوق تورات است که در تاریخ قوم اسرائیل بعدها نقش مهم و آثار عطیه حیاتی داشته است و قوم اسرائیل هر وقت حرکت می کرده، آن صندوق را با حرمت فراوان در ارابه نهاده و پیشاپیش خود روان می داشته اند و حتی در هنگام جنگ ها آن را با خود برده و از آن فیض و امداد می جسته اند؛ و هیچ کس جز طبقه کهنه و ربانیون نمی بایستی آن را لمس کند. اگر کسی مرتکب چنین گناهی می شد، هر آئینه روحی قادر و توانا که درون آن نهفته بود، او را هلاک می ساخت. (174)

جان ناس می گوید: بزرگترین عملی که موسی انجام داد، برقراری ارتباط بین مومنین و خداوند بود. این ارتباط، بنا به برخی روایات در طور سینا یا در جبل هورب یا در دهنه خلیج عقبه و یا در جنوب بحرالمیت برقرار دشه است. آنچه را که موسی آورد، ده فرمان نام گرفت و بعدها آن را بسط داده، تورات پدید آمد. هر چند که معلوم نیست متن موجود تورات منطبق با اصل باشد. (175)

بر اساس علائم تورات تولد موسی در مصر به سال 1392 ق. م. رسالت او در صحرای سینا در سال 1312 ق. م. و مرگ او پس از 120 سالگی در نزدیکی مرزهای فلسطین اتفاق افتاد.

او ارض موعود را ندید؛ زیرا اگر قوم موسی مردمانی سلحشور می بودند، فتح شهرهای سر راه کار مشکلی نبود و برای رسیدن به نواحی شرق رودخانه

اردن این همه مدت لازم نبود، و لذا موسی به همین دلیل موفق نگردید که
سرزمین فلسطین را فتح کند. نشانی از قبر موسی تا کنون بدست نیامده است.

(176)

تورات، و دیگر کتب مذهبی یهود

عهد عتیق و تاریخچه آن

عهد عتیق یا تورات مجموعه ای است از نظم و نشر و دربردارنده احکام و سرودهای مذهبی قوم یهود است. عهد قدیم شامل داستانهای دوره بدوی و قانون الهی و تاریخ فلسطین است. این کتاب در قرن سوم ق. م. به یونانی ترجمه شد و بعدها و به زبان لاتین درآمد. کتب عهد قدیم به زبانهای آرامی و عبری نگاشته شده بود. تاریخ ترجمه عهد قدیم از زبان اصلی به زبانهای آرامی و عبری نگاشته شده بود. تاریخ ترجمه عهد قدیم از زبان اصلی به زبانهای یونانی و مصری و لاتینی و... به یکصد و پنجاه ق. م. می رسد که برای مردم مصر و یونان ترجمه شد. ترجمه عهد عتیق توسط هفتاد نفر مترجم صورت گرفت. قدیمی ترین نسخه خطی عبری که در دست است، از قرن دهم بعد از میلاد تجاوز نمی کند. ترجمه ای از تورات به زبان سریانی به نام روایت ساده در دست است که گویا به قرن دوم میلادی مربوط است. «تورات» کلمه ای عبری و به معنای «هدایت» است. در یونانی به «پنتاتوک» یعنی «پنج طومار» معروف است.

با افزودن صحیفه یوشع به «تورات» آن را در یونانی «هکراتوک» یعنی «أسفار ششگانه» گویند که نخستین بخش کتاب عهد عتیق را تشکیل می دهد. «تورات» شامل پنج کتاب بشرح زیر و منسوب به حضرت موسی است:

- 1- سفر پیدایش.
- 2- سفر خروج.
- 3- سفر اعداد.
- 4- سفر لاویان.

5- سفرِ تنبیه.

در ابتدای دوره مسیحیت، کتاب عهد قدیم شامل تورات، قانون و کتب انبیاء و احوالات اولیاء دین بود. کاهنان در این اندیشه بودند که از نابودی مذهب ملی خود جلوگیری کنند و پیامی از جانب خدا برای مردم بیاورند و آن را قانون شریعت گویند، و برای این که از یاری انبیاء برخوردار شوند، آنچه از عقاید آنان را که کمتر رنگ افراطی دارد در آن بگنجانند. لذا در سال هیجدهم سلطنت شاه «یوشب»، «حلقیال» کاهن به آن پادشاه اظهار داشت که در سجلات محرمانه معبد طومار عجیبی وجود دارد که در آن حضرت موسی به فرمان یهوه تکالیف و حل مسائل و مشکلات تاریخی و اخلاقی را که اسباب مجادله و اختلاف شدید میان انبیاء الهی شده، به صورت قطعی و برای همیشه روشن کرده است.

در سال 444 ق. م «عزرا» که یکی از کاهنان دانشمند بود، یهودیان را گرد آورد به اتفاق لاویان دستیار خود در مدت هفت روز محتوای آن طومارها را برای مردم خواند. در پایان کاهنان و پیشوایان قوم سوگند یاد کردند که به آن دستورات عمل نمایند. اگر چه درست معلوم نیست که آن سفر شریعت یا کتاب عهد، چه بوده است. شاید فصلهای 20 تا 23 «سفر خروج» باشد و یا «سفر تنبیه».

بهر حال «تورات» شامل بخش اعظم عهد قدیم بوده است. محققان در تاریخ ادیان تورات را کتابی ناقص و دست خورده و با تصرفات فراوانی شناخته اند.

(177)

در سال 1564 میلادی شورای ترانت هرگونه شک در آسمانی بودن تورات و انجیل را ممنوع اعلام کرد. لذا کنیسه های یهود و کلیساهای مسیحی این دو کتاب را وحی الهی می دانند. در مقابل گروهی فقط اخلاقیات و احکام مذهبی تورات و انجیل را از طرف خداوند می دانند. نخستین کسی که تناقضات تورات

را آشکار کرد، «اسپینوزا» فیلسوف یهودی مذهب هلندی بود که در قرن 17 میلادی می زیست.

دانشمندان عقیده دارند که «سفر تثنیه» ظاهراً بوسیله نویسندگان یا نویسندگان دیگری نوشته شده و آنرا با علامت «D» نشان می دهند. داستانهای آفرینش و فریب آدم و حوا و طوفان نوح از افسانه های بین النهرین سرچشمه گرفته که به سه هزار سال قبل از میلاد می رسد. احتمالاً برخی از این افسانه ها را یهودیان در طی دوران اسارت خود در بابل گرفته باشند. احتمال دیگر این است که این افسانه ها را از اقوام سومری و سامی قدیم گرفته باشند. (178)

«جان ناس» محقق در تاریخ ادیان می گوید: در سال 69 میلادی که شهر «اورشلیم» در محاصره سپاهیان روم بود، یکی از کاهنان یهود (ربی) به نام «یوحنا بن زکی» از اورشلیم گریخت و به شهر ساحلی «پینه» رفت و در آنجا یک دارالتعلیم (به عبری: مدارس) تاسیس کرد. در این مدرسه بود که روایات اسرائیلی تدوین شد و سرانجام با تدوین تورات و دیگر کتب روائی - تاریخی، عهد عتیق به رسمیت شناخته شد. در این مدرسه که به مدت شصت سال فعال بود، متون مذهبی علاوه بر تدوین، شرح و تفسیر شد. پس از بسته شدن این مدرسه و حوادث روزگار، دوباره در شهر جلیل علماء یهود گرد هم آمدند و اوراق و مکتوبات خود را در کتابی مستقل تدوین کردند که به نام «یشنا ی کبیر» یا «نسخه دوم» معروف است.

این کتاب مشتمل بر چهار هزار مسئله دینی است که به تفسیر تورات پرداخته و در نزد یهود اعتباری بسیار داشت. این کتاب در ردیف تورات قرار گرفت. و چون قوانین و شرایع عصر موسی در قرن دوم میلادی کهنه شده بود، این کتاب یعنی یشنا جای تورات را گرفت. تدوین کامل یشنا در حدود سال

220 میلادی پایان یافت. در تدوین این کتاب یکصد و پنجاه نفر از علماء یهود شرکت داشتند. مطالب این کتاب مربوط است به حوادث شش قرن قبل از ظهور اسکندر مقدونی تا زمان تدوین کتاب. این کتاب در شش باب تدوین شد: شرح اعیاد فصلی و ماه روزه، مناجات و ادعیه، قوانین شرعی و زراعت و حقوق و حدود فقرا و اغنیا، حقوق زنان و قوانین ازدواج و طلاق، قوانین مدنی و جزائی، نذور و هدایا و قربانی ها، آداب طهارت و نجاست اشیاء و اجساد و دستور تغسیل و تطهیر اشیاء و افراد. (179)

بخشهای پنج گانه تورات

عهد عتیق یا تورات مرکب از اسفار خمسه یا کتابهای پنجگانه است:

1- سفر پیدایش یا تکوین ؛ که درباره: خلق جهان و آدم و حوا و موجودات در شش روز، بحث می کند. در این کتاب از طوفان نوح کشتی او و داستان «ابراهیم» و «یعقوب» و بنی اسرائیل سخن رفته و با بیان مرگ «یوسف» پسر یعقوب پایان می یابد.

2- سفر خروج ؛ که درباره بیرون آمدن عبرانیان به رهبری موسی از مصر است و نیز از احکام موسی سخن می گوید.

3- سفر لاویان ؛ که درباره اعقاب لاوی از اسباط بنی اسرائیل، سخن می گوید. در این کتاب از احکام و شرایع یهود و وظایف لاویان و قضاوت سخن رفته است.

4- سفر اعداد؛ که درباره تقسیم اسباط بنی اسرائیل و آمار ذکور ایشان و ترتیب منازل آنها بحث می کند.

5- سِفْرِ تثنیه ؛ که به معنای دوتائی و دوباره شدن چیزی است، به تکرار شرایع تورات پرداخته و با بیان مرگ موسی و دفن او در کوههای موآب، پایان می یابد.

این کتابهای پنجگانه از تورات خوانند و معتقدند که بر موسی وحی شده است. دیگر کتب عهد عتیق را نیز تورات گویند که مجموع آنها چهل و دو کتاب است. تورات در لغت عبری به معنای آموزش و تعلیم قانون و شریعت است. (180)

فرقه های یهودی که شرح آنها خواهد آمد، هر کدام تورات ویژه خود را دارند. تورات های زبانهای گوناگون نیز اختلافات بسیاری با یکدیگر دارند، مثلاً تورات سامری با تورات عبری بیش از 265 مورد اختلاف دارد و یا اختلاف تورات عبری با یونانی بسیار است. بیشتر یهودیان «تورات عبری» را معتبر می دانند.

یهودیان معتقدند که تورات عبری همان توراتی است که در طور سینا بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است. یهودیان بر تورات تفاسیری نوشته اند که در ابتدا به زبان آرامی نگاشته شده و آن را یشنا می نامند. پس از ظهور عیسی بن مریم علیه السلام دو کتاب دیگر بر کتابهای مذهبی یهود اضافه شد؛ یکی به نام «تلمود اورشلیمی» و دیگری به نام «تلمود بابلی». «تلمود بابلی» در نزد یهودیان از اعتبار بیشتری برخوردار است. «تلمود اورشلیم» را خاخام های «طبریه» نوشته اند که تاریخ نگارش آن به قرن سوم تا پنجم میلادی می رسد. «تلمود بابلی» در قرن پنجم میلادی نوشته شد. کتاب «تلمود» دربردارنده دو قسمت است ؛ یک قسمت را «شنا» گویند و قسمت دوم را «گمارا» نامند. «شنا» یعنی «کردار» و به معنای «تقلید یهود از موسی» است. یهودیان معتقدند که این تقالید در کوه طور سینا بر موسی نازل شده و از موسی به هارون و از

هارون به یوشع و به دیگر انبیاء بنی اسرائیل رسیده است و از آن پس به دست کاهنان و خاخام های یهود رسیده و در قرن دوم پس از میلاد تدوین شده است. «گمارا» که به معنای «تعلیم» است، شامل مجموعه تعلیمات و تفاسیری است که پس از «شنا» در مدارس عالیه مذهبی یهود تدریس می شده است.

محققان معتقدند که هر یک از اسفار تورات قرن‌ها با هم فاصله دارند و قرن‌ها پس از رحلت موسی تدوین شده و به صورت امروز درآمده اند. محققان یهودی اعتراف کرده اند که تورات اصلی در فتنه ها و جنگهای اولیه از بین رفته است. تورات اصلی و احکام دهگانه پس از مرگ موسی در «صندوق شهادت» جا داشته است و علماء بنی اسرائیل بنا به وصیت موسی هر از چندی یک بار آن را بیرون آورده، قرائت می کردند، و آن نسخه با همان «صندوق» قرن‌ها قبل از میلاد از بین رفته است و تورات بعدی از روی محفوظات و دیگر مکتوبات تدوین شد. محققان یهودی به نقد تورات پرداخته اند و در این رابطه کتبی تاءلیف کرده اند. آنان ثابت کرده اند که تورات موجود مربوط به یک عصر و تاءلیف یک نفر نیست، مثلاً «سفر خروج» در قرن نهم قبل از میلاد و «سفر تثنیه» در قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد و «سفر لاویان» در سال 516 قبل از میلاد نوشته شده است. این اسفار از آداب و رسوم زمان نگارش خود متاءثراند و مخصوصاً شامل آموخته های ایرانی - بابلی می باشند. برخی دیگر از محققان اسفار تورات را ساخته «خاخام ها» می دانند. (181)

به نظر می رسد که عهد عتیق پس از هجرت یهود به دیگر سرزمین‌ها تاءلیف شده باشد.

«ویل دورانت» می گوید: اینکه اسفار چگونه و چه وقت و کجا نوشته شده، سوالی است که طرح آن عیبی ندارد و همین سوال باعث گردیده تا پنجاه هزار جلد کتاب در این باره نوشته شود.⁽¹⁸²⁾

یک نویسنده غربی می گوید: کلام خداوند بر انبیاء نازل می شده و ایشان آن را به زبان خوم خود بازگو می کردند. وحی را یا خود نبی می نوشت و یا به کاتبان می گفت تا بنویسند. بدون شک نسخه های اصلی در دست ما نیست، آنچه فعلا در دست است، از روی نسخه اصلی استنساخ شده است و در عین حال دارای اختلافات جزئی با اصل می باشند. نسخه برداری عهد عتیق از روی نسخه عبری و از روی نسخه موریائی که توسط یهودیان در طبریه نگاشته شده، نگارش یافته است.

قدیمی ترین نسخه تورات مربوط به قرن دوازدهم است.⁽¹⁸³⁾ گفته می شود که تورات اصلی بسیار کوتاه و مختصر بوده و قرنهای پس از موسی بر آن افزوده اند.

اسفار تورات هر کدام شامل بابهایی است؛ سِفْر پیدایش یا تکوین دارای پنجاه باب است که کهن ترین بخش تورات کنونی بشمار می رود. سِفْر خروج شامل چهل باب است، سِفْر لاویان شامل بیست و هفت باب است، سفر اعداد شامل سی و شش باب است و سِفْر تثنیه شامل سی و سه باب است که تکرار و خلاصه اسفار گذشته است.

در حال حاضر به کلیه آثار مذهبی یهود اعم از تورات و دیگر کتب مذهبی، عهد عتیق می گویند.

عهد عتیق شامل: تورات، کتویم و بنویم می باشد. کتویم تاریخ قوم یهود را بیان می کند. مقطع زمانی شروع این تاریخ از مرگ موسی به بعد است. بنویم

شامل کتب انبیاء بنی اسرائیل می باشد. اغلب این کتب به صورت راز و رمز و کنایه و در حال رؤ یا و خلسه بیان شده است.

دیگر کتب مذهبی یهود

در صفحات گذشته به شرح موضوعات اسفار تورات پرداختیم، اینک اشاره ای به موضوع و محتوای دیگر کتب مذهبی یهود می کنیم:

کتاب روت ؛ این کتاب در چهل فصل به شرح حال زنی پرداخته که مادر «عوبیه» می باشد. «عوبیه» 99 پدر «یسا» و «یسا» پدر «داود» و «داود» پدر «سلیمان» و «سلیمان» پدر «رصبعام» است که پادشاه دو قوم از بنی اسرائیل بود، ولی تاریخ او در زمان داود است.

1- کتاب سموئیل ؛ در دو جلد، مربوط به سرگذشت قوم یهود پس از وحدت و سلطنت این قوم می باشد.

سموئیل شخصی به نام شائول (طالوت) را به پادشاهی برگزید، ولی خداوند از انتخاب شائول پشیمان شد و لذا سموئیل، داود را به پادشاهی برگزید. و در جلد دوم این کتاب، پس از وفات شائول، از سلطنت داود سخن رفته است. این جلد دارای چهل و چهار فصل است.

2- کتاب پادشاهان ؛ این کتاب نیز در دو جلد است. در جلد اول سخن از داود و بیماری و جانشین او یعنی سلیمان است. در این کتاب سرگذشت داود و چهل سال پادشاهی او، روابط او با دیگر پادشاهان: فرعون مصر، ملکه سبا و... به تفصیل آمده است. و نیز از تابوت عهد و مراسم قربانی و آداب مذهبی سخن می گوید.

این کتاب، به پادشاهی فرزند سلیمان اشاره می کند که سلطنت او را یهودیان به رسمیت نشناختند و از او جدا شدند و دولت مستقلی در شمال فلسطین به نام

اسرائیل تشکیل دادند و سلطنت فرزندان سلیمان بر دو سبط دیگر از اسباط بنی اسرائیل در اورشلیم استقرار یافت و کشور یهود نام گرفت. در جلد دوم به جنگهای یهودیان پرداخته و از دولت های یهود و شکست آنها توسط پادشاه آشور و انقراض دولت یهود بدست بخت النصر، و انهدام معبد مقدس و اسارت بزرگ یهود در بابل و... یاد می کند.

3- کتاب تواریخ ایام؛ این کتاب در دو جلد شامل سلسله نسب قوم یهود از آدم تا داود می شود. این کتاب توسط نویسندگان اسباط ده گانه نوشته شده و از داود و سلیمان و دیگر پادشاهان کشور یهود به بدی یاد می کند.

4- کتاب عزرا؛ این کتاب در رابطه با آزادی یهودیان از اسارت و بازگشت آنان به اورشلیم و ساخت معبد مقدس سخن می گوید. «عزرا» احتمالاً نام نویسنده کتاب باشد.

5- کتاب نحیما؛ این کتاب بوسیله «نحیمای نبی» نوشته شده. وی پس از عزرا به ریاست قوم یهود در فلسطین منصوب گردید. این انتصاب از سوی پادشاهان ایران صورت گرفت. نحیما در سال 444 ق. م. کارهای «عزرا» را دنبال کرد و در رابطه با تاریخ قوم یهود، این کتاب را نوشت. کتاب «نحیما» ادامه کتاب «عزرا» است و به مسائل مختلف تاریخی یهود از جمله به آزادی یهودیان از «بابل» و برخورد «کوروش» شاه ایران با یهودیان اشاره دارد.

6- کتاب استر؛ این کتاب خلاصه ای از سرگذشت یهودیان در ایران است. یهودیان پس از آزادی به ایران آمدند و گروه زیادی از آنان به اورشلیم نرفتند. در زمان خشایار شاه در شوش ضیافتی تشکیل شد. شاه دستور داد که ملکه در این مجلس شرکت کند، ولی او شرکت نکرد. شاه ملکه را از این عنوان محروم ساخت و زنی از یهودیان را به عنوان ملکه انتخاب کرد. این زن یهودی در

دستگاه شاه نفوذ بسیار یافت. این زن که «استر» نام داشت، دختر بود «اییحابل» که تحت سرپرستی عمویش «مردخای» به این مقام رسید. طولی نکشید که وزیر خشایار شاه فردی به نام «هامون» با قوم یهود مخالفت ورزید و نظر شاه را نسبت به آنان عوض کرد. و از او دستوری گرفت مبنی بر قتل و غارت یهودیان، ولی استر ملکه با نفوذ یهودی نظر شاه را عوض کرد و دستور قتل وزیر هامون را از وی گرفت. شاه دستور داد که یهودیان در تمام ایران آزاد هستند. یهودیان از این موقعیت سوء استفاده کرده، در همان روز هفتاد و هفت هزار نفر را در سراسر ایران به قتل رساندند. گروهی از مردم از ترس جان خود یهودی شدند. در شوش، روز اول پانصد نفر و در روز دوم سیصد نفر کشته شدند.

«هامون» و ده پسرش به دار آویخته شدند.

این روز در تاریخ قوم یهود به روز «عید فوریم» شهرت دارد.

یهودیان این روز را جشن می گیرند. گویند که این کتاب را «مردخای» نوشته است. قبر مردخای و استر ملکه خشایار شاه در همدان باقی است.

7- کتاب ایوب ؛ این کتاب مربوط به حضرت ایوب است. ایوب پیامبری که به بشریت استقامت آموخت و اسوه مقاومت و پایداری است، به این صورت مطرح شده است که ابتدا مال و مکنث و اولاد داشت و سپس همه چیز را از دست داد و به ناتوانی مطلق رسید. در این مقطع از زندگی خود را نباخت و استوار ماند و دوباره از دست رفته ها را بازیافت. کتاب ایوب داستان زندگی عقیدتی او است.

8- زبور داود؛ زبور یا مزامیر منسوب به داود از پیامبران بنی اسرائیل است. در قرآن از داود به عنوان یکی از پیامبران بزرگ خداوند یاد شده و کتاب آسمانی او در ردیف تورات و انجیل قرار گرفته است.

در منابع یهود و مسیحیت، مزامیر را شامل اشعار روحانی می دانند که با آهنگ خاصی در جهت تقدیس خداوند با زممار و نی خوانده می شده است. مزامیر در پنج قسمت تدوین شده است.

زیور در لغت از «زیر» و بر وزن «فعول» به معنای «مکتوب» آمده است. «مزمور» یعنی مکتوب که اسم خاصی است برای کتاب داود پیامبر. «زبور» لغت عبری است. برخی می گویند زبور لغت عربی است و به معنای نوشته و مکتوب می باشد. «راغب اصفهانی» «زبور» را لفظ سریانی می داند. در نزد اهل تصوف، زبور عبارت است از تجلیات افعال و «تورات» یعنی تجلیات صفات و اسماء ذاتیه و صفاتیّه خداوند می باشد.

9- امثال سلیمان ؛ این کتاب منظومه ای است حاوی نصایح اخلاقی و حکمت عملی که دارای سی و یک فصل می باشد. چون اکثر محتوای آن به «سلیمان» منسوب است، لذا کتاب را به اسم او نام گذاشته اند. اکثر مطالب این کتاب مفقود شده است. تدوین کتاب «امثال سلیمان» احتمالاً در عصر «حزقیال نبی» و پس از بازگشت از «بابل» صورت گرفت است.

10- کتاب جامعه ؛ این کتاب را به جامعه بن داود منسوب کرده اند. احتمالاً این فرد همان سلیمان است.

11- غزلهای سلیمان ؛ سلیمان پادشاهی مقتدر و حکیم و شاعر و ناصح و سیاستمدار بود. احتمالاً این کتاب در رابطه با ازدواج با دختر فرعون مصر می باشد. (184)

بخش سوم کتب مذهبی یهود «بنوئیم» یا «نبوات انبیاء» نام دارد. این سلسله کتب که هفده کتاب می باشد، شامل رؤ یا های انبیاء بنی اسرائیل است:

1- کتاب اشعیاء؛ این کتاب منسوب به اشعیاء بن عاموس است که معاصر بعضی انبیاء بنی اسرائیل بوده است. بخشی از این کتاب جنبه تاریخی دارد. احتمالاً این کتاب توسط اشعیاء دوم در دوران اسارت در بابل نوشته شده است. این کتاب شامل شصت و شش فصل است که در رابطه با ملل مختلفه آن زمان مانند بابل، موآب، دمشق، مصر، صور و... بحث می کند.

2- کتاب ارمیا؛ این کتاب را ارمیای نبی در عصر پادشاهان یهود و سالهای اسارت یهود نوشته است. در این کتاب به انحراف عقیدتی یهود و تفرقه این قوم صریح کرده است و آنان را از گناه و عصیان بر حذر داشته است. این کتاب به اسارت قوم یهود در بابل به مدت هفتاد سال پرداخته است.

3- مراثی ارمیا؛ این کتاب نیز به «ارمیای نبی» منسوب است که شامل پنج باب می باشد و مرثیه هائی منظوم در رابطه با اسارت قوم یهود و ویرانی اورشلیم سروده شده و از خداوند تقاضای بازگشت به فلسطین را کرده است.

4- کتاب حزقیال؛ حزقیال فرزند یکی از کاهنان یهود بوده است. مدفن او در حوالی بغداد می باشد. تاریخ تولد و وفات او بدرستی معلوم نیست. گفته می شود که حزقیال کشته شده است. حزقیال در همه جا خود را فرزند «انسان» نامیده و کلام خود را منسوب به «یهوه» کرده است.

5- کتاب دانیال؛ دانیال از جمله پیامبرانی است که در زمان اسارت در بابل ظهور کردند. دانیال در دستگاه بخت النصر مقامی شامخ یافت و والی بابل شد. در دولت داریوش هخامنشی دانیال مورد حسادت اطرافیان قرار گرفت. دستور داده می شود که دانیال را در چاه شیران درنده اندازند، ولی دانیال نجات یافت و

دشمنان دانیال طعمه شیران شدند. برخی معتقدند که کتاب دانیال در سال 148 ق. م. نوشته شده است و از دانیال نیست.

آرامگاه دانیال در شهر شوش واقع است که مورد احترام عموم می باشد.

6- کتاب یوئیل ؛ منسوب به «یوئیل» فرزند «فنوئیل» است و مانند دیگر کتب انبیاء بنی اسرائیل شامل انذار و مواعظ است. «یوئیل» در سال 750 ق. م. می زیسته و از زندگی او اطلاع روشنی در دست نیست.

7- کتاب عاموس ؛ «عاموس» معاصر با یوئیل بوده و کتاب او خبر از بازگشت قوم یهود به اورشلیم بعد از اسارت آنان می دهد.

8- کتاب «هوشع»؛ این کتاب که شامل چهارده فصل است، به «هوشع بن بئیری» منسوب می باشد. وی معاصر با اشعیاء بود و مدت شصت سال نبوت کرد و از انبیاء کشور شمالی یهود بشمار می آمد. ولی او هر دو گروه یهود را مورد خطاب قرار داده و از بت پرستی و قساوت و تفرقه برحذر داشته است.

9- کتاب عوبدیا؛ تاریخ زندگی این پیامبر روشن نیست. به احتمال زیاد وی معاصر ارمیا و حزقیال بوده است و کتابش یک فصل دارد. مخاطب او قوم اروم است که پس از تصرف شهرهای اسرائیلی در آنها ستم فراوان نمودند. وی مجازات آنان را پیشگویی کرده است.

10- کتاب یونس ؛ این کتاب به یونس نبی منسوب است که داستان او در قرآن نیز آمده است. در این کتاب سرگذشت حضرت یونس آمده است. یونس در دریا غرق شد و ماهی او را بلعید و سه شبانه روز در شکم ماهی بود. وی خدا را یاد کرد و تقاضای کمک نمود. «پهوه» به ماهی دستور داد تا یونس را به خشکی اندزد. یونس به شهر نینوی رفت و مردم گناهکار را به پروردگار متوجه نمود.

- 11- کتاب میکا؛ این کتاب به میکای نبی که ساکن سرزمین یهودا و معاصر اشعیاء بوده، منسوب است.
- 12- کتاب ناحوم؛ این کتاب به ناحوم نبی منسوب است که معاصر با اشعیاء و میکا بوده است. کتابش سه فصل دارد که از سقوط نینوا خبر می دهد.
- 13- کتاب حیقوق؛ این کتاب منسوب به حیقوق نبی است که در عصر پادشاهی یهوایقیم نوشته شده و درباره نجات قوم یهود است.
- 14- کتب حفیا؛ این کتاب در زمان یوشا پادشاه یهود نگاشته شده و شامل تهدیداتی و علیه مشرکین و بت پرستان یهود می باشد.
- 15- کتاب حجیا؛ این کتاب در زمان داریوش هخامنشی و مراجعت یهودیان به اورشلیم نوشته شده است.
- 16- کتاب زکریا؛ این کتاب منسوب به زکریا فرزند برکیا و معاصر حجیا می باشد و مانند دانیال از زبان فرشته ها گفته شده است.
- 17- کتاب ملاگی، ملاگی آخرین پیامبر بنی اسرائیل است و کتابش پایان بخش عهد عتیق می باشد. ⁽¹⁸⁵⁾

تحریف تورات

علل و شواهد تحریف

همانگونه که اشاره شد، محققان عموماً بر این متفق اند که مؤلفان عهد عتیق بدرستی شناخته شده نیستند و صحت انتساب این کتب به آنان مورد تاءیید نیست. برخی از آیات اسفار پنجگانه نشان میدهند که نویسندگان تورات حضرت موسی بوده است و برخی دیگر از اسفار را به دستور موسی و یا به نقل از او نوشته اند. مثلاً در «سفر خروج» باب 17، آیه 14 چنین آمده است که:

«حضرت موسی به فرمان الهی سفرهای بنی اسرائیل را بر حسب منازل ایشان نوشت.»

این آیات دلالت دارد بر این که تورات را حضرت موسی نوشته است و مسئول حفظ آن سبط لاوی بوده است که سمت رهبری و کهنات قوم یهود را بر عهده داشته است. آنان این کتاب را در صندوق عهد که به دستور موسی ساخته شده بود، نگهداری می کردند و سرانجام در معبد یا هیکل سلیمان قرار دادند. برای حفظ تورات سفارش فراوان به پادشاه وقت شده بود. در سِفَرِ تثنیه باب 17 آیه 18 به شاهان آینده یهود سفارش شده بود که: چون بر تخت جلوس کنید، نسخه این شریعت را از آنچه از آن نزد لاویان کهنه و روحانیون است، جهت خود در طوماری بنویسید و آن پیش خودتان باشد و همه روزهای هفته آن را بخوانید تا فراگیرید. اما پادشاهان یهود این وصیت را نادیده گرفتند.

به نظر می رسد که تورات و دیگر متون عهد عتیق تا قبل از حمله بخت النصر وجود داشته است؛ اما پس از سوختن تابوت در سال 586 ق. م. آثار مذهبی یهود از بین رفت. و همان گونه که ملاحظه شد، پس از دوران اسارت بابل، یهودیان دوباره از روی محفوظات و افسانه ها و خاطرات به تدوین عهد عتیق پرداختند. (186)

شواهد فراوانی وجود دارد که تورات تحریف شده است. بدون شک عامل تحریف تورات روحانیت یهود بوده است. چرا که اصولاً تاریخ عقاید و آراء بشری نشان می دهد که روحانیون نقش مهمی در تحریف و تغییر و تبدیل ادیان و مذاهب داشته اند و ما این حقیقت را در ادیان و مذاهب مختلف بشر از آغاز تا کنون نشان داده ایم. از آنجا که روحانیت یک پدیده خود ساخته و بی اساس می باشد و همیشه تابع قدرت های سیاسی - اقتصادی و منافع طبقاتی بوده،

سعی داشته تا احکام آسمانی ادیان الهی را به نفع قدرت سیاسی اجتماعی حاکم توجیه و تحریف کند.

تورات چنین سرنوشتی داشته است.

تورات موجود ساخته ادوار بعدی است ؛ زیرا:

1- شرح وفات موسی در سفرِ تنبیه بدون شک توسط فرد دیگری نوشته شده و بنابراین نمی تواند جزء تورات باشد.

2- یوشع بن نون جانشین موسی، مطالبی را در تورات اضافه کرده است.

3- موارد متعددی در تورات گواهی می دهد که تورات موجود توسط موسی نوشته نشده است.

4- شیوه نگارش عهد عتیق یک شیوه تاریخ نگاری است که با سبک کتاب آسمانی فاصله و اختلاف بسیار دارد.

5- در سفرِ پیدایش به نام خدا اشاره شده و در دیگر اسفار، به جای خدا، یهوه بکار رفته است.

6- تناقض شگفت در نقل داستان طوفان نوح و اختلاف آشکار دو نقل با یکدیگر.

7- اختلاف و تناقض درباره دوازده نفری که موسی انتخاب کرد و به عنوان جاسوس به کنعان اعزام داشت.

8- اختلاف و تناقض درباره نقش هارون در قبال موسی.

9- اختلاف در نقل احوال و اعداد و حوادث قبل و بعد از وفات موسی.

10- اختلاف در توالی ایام رسالات پیامبران ابراهیمی و اسرائیلی.

11- اختلاف در چگونگی وحی بر موسی و ملاقات او با خدا.

12- تناقض در نگارش الواح که یک جا خدا خود می نویسد و جای دیگر

موسی می نویسد. (187)

از متن موجودات تورات چنین فهمیده می شود که حضرت موسی فقط ده فرمان یا احکام عشره را برای قوم خود آورده است و سایر اسفار و کتب تورات در ازمنه مختلفه توسط افراد مختلف نوشته شده است. نسخ اولیه این اسفار و کتب به زبانهای عبری، یونانی و لاتینی مفقود شده و تنها نسخه هائی از قرون اولیه مسیحی در دست است.

آدم و حوا در تورات

تورات به داستان خلقت آدم و حوا پرداخته و این نشان می دهد که اساطیر و اوهام و افسانه های ملل توسط نویسندگان تورات در آن راه یافته است:

در سفر پیدایش می گوید: «و چون خداوند خدا آدم را خلقت کرد، هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد. پس آدم همه بهائم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد؛ لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد. خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده های او را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را نزد آدم آورد و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوانهای من و گوشتی از گوشتم. از این سبب نساء نامیده شود، زیرا که از انسان گرفته شد از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود آدم و زنش هر دو عریان بودند و خجلت نداشتند. (188)

در باب 3 آمده است: «و مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند، پس برگهای انجیر بهم دوخته، سترهائی برای خویشان ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کی هستی گفت چون آواز تو را در باغ شنیدم، ترسان گشتم؛ زیرا عریانم. پس خود را پنهان کردم»⁽¹⁸⁹⁾

داستان پیامبران الهی در تورات

تورات و داستان نوح؛

در سفر پیدایش در رابطه با حضرت نوح و فرزندانش چنین آمده است: «و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند و حام پدر کنعان است اینان اند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد و نوح به فلاح زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشید و مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند و پس پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند و نوح از مستی خود بهوش آمده، دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود»⁽¹⁹⁰⁾

داستان لوط در تورات ؛

در سفر پیدایش آمده است که: «قبل از آن که شهر واژگون شود، لوط از صوغر بر آمد و با دو دختر خود در مغازه سکنی گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان بما درآید بیا تا پدر خود را شراب نوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت: اینک دوش با پدرم همخوابه شدم ؛ امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. پس هر لوط از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ پسری زائید که او را «موآب» نام نهاد و تا امروز پدر «موآبیان» است و کوچک نیز پسری زایید و او را «بن عمی» نام نهاد و وی تا بحال پدر «بنو عمون» است.⁽¹⁹¹⁾

هارون در تورات ؛

در سفر خروج آمده است: «پس از آن که در بازگشت موسی از کوه طور تاءخیر افتاد، بنی اسرائیل به هارون اظهار داشتند: برای ما خدائی بساز تا در مقابل ما بخرامد هارون گفت گوشواره های طلا از گوشهای زنان و دختران و پسران خود بیرون کرده بیاورند پس آورده و برای آنها گوساله ساخت و به پرستش آن دعوت نمود و سپس برای اجرای مراسم عبادت قربانگاهی در مقابل گوساله قرار داد و گفت: فردا حج کنید پروردگار خود را»⁽¹⁹²⁾

سلیمان و داود در تورات ؛

در کتاب اول پادشاهان بنی اسرائیل آمده است: «سلیمان یک نفر مشرک و گمراه بود. سلیمان زنان مشرکه را تزویج داشت. زنان او در وقت پیری دل او را به پیری از خدایان غریب مایل ساختند و دل سلیمان مثل دل پدرش داود با یهوه خدایش کامل نبود.» (193)

یعقوب در تورات ؛

«یعقوب از سر شب تا طلوع فجر با انسانی کشتی گرفت و چون دانست بر یعقوب قدرت ندارد، به ران او زده، فشرده شد. به یعقوب گفت مرا بازدار. یعقوب گفت: رها نمی کنم تا مرا برکت نمائی. نام یعقوب را پرسیده، گفت: پس از این خود را یعقوب منام ؛ زیرا با خداوند مجاهده نموده و غالب شده ای. نام تو سیرائیل است. یعقوب هم نام او را پرسید. گفت: چرا اسم مرا می پرسی؟ و یعقوب را برکت داد. پس یعقوب آن مکان را «فنیئیل» یعنی «وجه الله» نامید و گفت: «تورات می گوید: «انسانی که با یعقوب کشتی گرفت و بر یعقوب قدرت نداشت و نتوانست خود را رها کند، خداوند بود و یعقوب با توانائی و غلبه و شجاعت از خداوند برکت گرفت...» (194)

خداوند در تورات ؛

در تورات در «سفر اعداد» آمده است: «موسی با هارون و ناداب و ابهو و هفتاد نفر از شیوخ بنی اسرائیل بالا رفت و خدای اسرائیل را دیدند. زیر پاهایش مثل صنعتی از عقیق آبی شفاف و مانند ذات آسمان در صفا، و بر سروران اسرائیل دست خود نگذاشت. پس خداوند را دیدند و خوردند و آشامیدند.» (195)

تورات و قتل عام نسلها و نابودی حرث ها

در سفر اعداد آمده است:

«پس از آن که اسرائیلیان بر مدیانیان غلبه کردند و زنان و کودکان آنها را دستگیر و اسیر کردند، «موسی» امر کرد: زنان و کودکان را کشته، دختران باکره را برای خود نگاه دارند. تعداد دختران باکره سی و دو هزار بود.»⁽¹⁹⁶⁾

در «سفر تثنیه» آمده است: «موسی گفت تمامی مردان و زنان و کودکان شهرهای آموریان را هلاک کرده، احدی را باقی نگذاشتیم.»⁽¹⁹⁷⁾ و نیز آمده است: «تمامی مردان و زنان و کودکان مملکت عوج را هلاک نمودیم.» و نیز در سفر تثنیه آمده است: «خداوند اسرائیلیان را امر نموده، گفت: شهرهای آموریان و کنعانیان و فرزندان و یبوسیان را تاراج کرده و از بشر و بهائم دیاری باقی نگذاریم.»⁽¹⁹⁸⁾ «یوشع هم در جنگهای خود با مردم شهرهای فلسطین همین گونه رفتار کرده و عده کشته شدگان در غزوات او بیش از صد هزار زن و کودک بود.»⁽¹⁹⁹⁾

محققان و تورات

1- هندریک مورخ هلندی می گوید: «روزی از روزها حضرت موسی ناپدید گردید. در افواه افتاد که او با دو تخته سنگ نتراشیده از میان مردم بیرون رفته است. بعدازظهر آن روز قله کوه سینا نامرئی بود و تندبادی ابر سیاهی را آورده، کوه را زیر حجاب آن پنهان ساخت، بطوری که چشم انسانی در آنجا چیزی را نمی دید. چون حضرت موسی برگشت، یاللعجب که بر روی سنگهایی که در دست داشت، خدای قوم یهود در همان وقتی که رعد و برق گوش عالم را کر نموده بود، احکام خود را نقش کرده بود.»⁽²⁰⁰⁾ به این ترتیب توراتی که از طرف پروردگار بر حضرت موسی نازل شده بود، از دست رفته و آنچه اکنون در

اختیار قوم یهود است، زائیده افکار خاخامها و تراوشهای ذهن راهبران مذهبی این قوم می باشد.

2- «ویل دورانت» می گوید: «ولتر دانشمند فرانسوی در صحت و اصالت تورات شک و تردید کرده است.»⁽²⁰¹⁾

3- «زاپاتا» «تناقضات تاریخی تورات را کاملاً آشکار ساخته است.»⁽²⁰²⁾

4- «آدام اکلارک» می گوید: «پس از تتبعات فراوان به این نتیجه رسیده ام که تورات اصلی در همان فتنه های اولیه از بین رفته است.»⁽²⁰³⁾

5- «هورمون» می گوید: «نسخه اصلی تورات... و «الواح احکام عشره» پس از مرگ موسی در صندوق شهادت بود و علماء بنی اسرائیل طبق وصیت او هر چند وقت یک بار آنها را قرائت می کردند. آن نسخه با همان صندوق قرنهای پیش از میلاد مسیح طعمه آتش جنگها و حوادث تاریخ گردید و بعدها گروهی از جمله عزیز یا عزرای یهود به تدریج با کمک گرفتن از محفوظات و مکتوبات به نگاشتن توراتی جدید اقدام نمودند...»⁽²⁰⁴⁾

6- ریچارد سیمون می گوید: «اغلب متون مذهبی یهود ساخته و پرداخته خاخامهای یهود است.»⁽²⁰⁵⁾

7- ژان استرک فرانسوی می گوید: «نویسنده یا نویسندگان اسفار پنجگانه بدون توجه و دقت دو نوع متن را در این کتاب ردیف کردند که در یکی از آنها نام خدا «الوهیم» و در دیگری «یهوه» است.»⁽²⁰⁶⁾

عقاید و احکام مذهبی یهود

نگاهی به عقاید قوم یهود

یهودیان بر این باوراند که شریعت یکی است و ابتدا و انتهای آن با حضرت موسی است. قبل از موسی شریعت و دینی نبوده ؛ آنچه بوده، حدود عقلی و

احکام مصلحتی بوده است. پس از موسی نیز شریعت و احکام دیگری نبوده و نخواهد بود، زیرا «نسخ» احکام و دستورات الهی جایز نیست. «نسخ» یعنی «بداء» و «بداء» بر پروردگار روا نیست. (207)

یهود مدعی است که موسی گفته است آئین من هرگز منسوخ نخواهد شد. در این رابطه یهودیان سه دیدگاه دارند:

گروهی بر آنند که نسخ در شرایع عقلا جایز نیست. گروهی می گویند: عقلا جایز است ولی شرع آن را منع کرده؛ لذا موسی گفته است که دین من منسوخ نخواهد شد. و گروه سوم می گویند: نسخ شریعت (نه عقلا و نه شرعا) جایز نیست. (208)

بدون شک جامعه ای که در فقر اقتصادی می سوزد، دعوت آن جامعه به معنویت و اخلاق و تقوی، احمقانه ترین کاری است که می توان کرد! جامعه نو بنیاد یهود نیز بحرانهای اقتصادی بسیاری را متحمل شد.

یهودیان در پی آوارگی و سرگردانی چهل ساله در صحرای سینا به انحطاط اخلاقی دردناکی گرویدند. در تورات، سفر خروج، به این واقعیت اعتراف شده است:

«اگر درخت همسایه خود را به گرو گزفتی، آن را قبل از غروب آفتاب به او رد کن، زیرا که فقط پوشش او برای بدن او است. پس در چه چیز بخوابد. و اگر نزد من فریاد برآورد، هر آینه اجابت خواهم فرمود.» (209) فقر مطلق یهود آنان را به ستیزه جوئی با موسی واداشت. این وضعیت پس از مرگ موسی تجدید شد و این بار به فحشا انجامید.

رهبران مذهبی یهود، به وضع احکام جزائی سختی پناه بردند. خاخامهای یهود که متولیان رسمی دین موسی شده بودند و خود در رفاه و راحتی می

زیستند، برای اجرای اخلاق، قوانین و احکام جزائی شدیدی از قبیل سنگسار کردن زانی و زانیه و لاطی و ملوط و... وضع کردند. عدم بکارت عروس نشانی از بی عفتی بود و دختر سنگسار می شد. (210)

خشونت اخلاقی معلول این فقر مطلق بود. روحیه درندگی و آدم کشی در یهودیان آواره تقویت شد. آنان برای توجیه وضع روحی و روانی خود، خداوند (یهوه) را خدائی خونخوار و بی رحم معرفی می کردند. یهودیان به مرز نهایی بی رحمی و قساوت رسیدند و در برخورد با حیوان و انسان و نبات را نابود می کردند. آنان بر هر جا دست می یافتند، کلیه مظاهر حیات را می سوختند. آنان برای توجیه این جنایات آیاتی در تورات می ساختند. این قوم فاقد هر گونه اخلاق انسانی بودند.

یهودیان با پاکی و طهارت و نظافت بیگانه بودند و به انواع بیماریها مبتلا می شدند و قربانیان بسیاری می دادند. این وضعیت اخلاقی همچنان جزء سیره اخلاقی و زندگی یهودیان است. (211)

قوم یهود مردمی گمراه و خود خواه اند، گرچه آنان خود را «قوم برگزیده خدا» می دانند. آنان این مطلب را به سلیمان نسبت می دهند که می گفت: «خدای ما عظیم ترین خدایان است.» (212)

احکام جزائی و حقوقی یهود بدون شک متأثر از فرهنگها، مذاهب و ادیان مجاور است، احکام و قوانین جامعه مصری، جامعه بابلی و جامعه ایرانی در تورات راه یافته است. احکام جزائی تورات با قوانین حمورابی بابل شباهت بسیار دارد.

احکام جزائی تورات

احکام جزائی تورات بشرح زیر است:

- 1- اگر کسی خدایان دیگر را عبادت کند، باید او را سنگسار نمایند.
- 2- کسی که اسم یهوه را کفر گوید، باید او را سنگسار نمایند.
- 3- هر کس برای غیر یهوه قربانی کند، البته هلاک گردد.
- 4- افراد و اقوام بیگانه را از دم شمشیر بگذرانید.
- 5- اگر کسی پدر و مادر خود را کتک زد، باید کشته شود.
- 6- کسی که پدر و مادر خود را لعنت کند، باید کشته شود.
- 7- فرزندی که به نصایح پدر خود گوش ندهد و مسرف و میگسار باشد، باید سنگسار شود.
- 8- هر کس انسانی را بزند و او بمیرد، باید کشته شود.
- 9- هر کسی که انسانی را بکشد، باید کشته شود.
- 10- قتل همسایه را از راه مکر، قصاص قتل دارد.
- 11- جماع با زن و مرد و حیوان، جزای قتل دارد.
- 12- ازدواج با مادر و دختر یا با محارم، حرام است و جزای قتل دارد.
- 13- لاطی و ملوط باید کشته شوند.
- 14- اگر دختر کاهنی زنا کند، باید در آتش سوخته شود. ⁽²¹³⁾
- 15- زانی و زانیه باید کشته شوند (زنانی محصنه و غیر آن).
- 16- مردی که منکر بکارت زن خود است و زن نتواند بکارت خود را ثابت کند، آن زن باید سنگسار شود.
- 17- اگر مردی در صحرا با دختری که نامزد دارد زنا کند، باید کشته شود.
- 18- هر کس در روز شنبه کار کند، باید کشته شود.
- 19- هر کس آدمی را بدزد یا بفروشد یا در دستش یافت شود، باید کشته شود.

- 20- اگر گاوی انسانی را بکشد و صاحبش از سابقه شاخ زدن گاوش آگاه باشد، گاو و صاحب آن باید کشته شوند.
- 21- زن جادوگر و صاحب اجنه را باید کشت.
- 22- کسی که از رفتن به تبعیدگاه خودداری می کند، باید کشته شود.
- 23- هر کس سهوا فردی را بکشد، باید به یکی از شش شهر که اختصاص به این گونه قاتلان دارد، تبعید شود (سه شهر در این طرف رود اردن و سه شهر در آن طرف رود اردن).
- 24- کسی که انجام و اجرای حکمی از احکام برایش مقدور و یا آسان نباشد، باید طبق فتوای کهنه (روحانیون) به مکانی که یهوه برگزیده، برود.
- 25- زنی که در هنگام دعوای شوهرش با فرد دیگری، عورت آن مرد را بگیرد، باید دستش قطع شود.
- 26- اگر کسی صدمه به دیگری بزند، باید مقابله به مثل شود. جان در عوض جان، چشم بجای چشم، دندان بجای دندان، دست بجای دست، پا بجای پا، داغ به جای داغ، زخم بجای زخم و...
- 27- انسان شریر که مستوجب تازیانه است، باید چهل تازیانه زده شود. ⁽²¹⁴⁾
- 28- اگر مردی با دختری که نامزد ندارد، نزدیکی کند، پنجاه مثقال نقره به پدر دختر باید پردازد و در تمام عمر از آن دختر نگهداری کند.
- 29- اگر پدر مایل به این ازدواج قهری نباشد، به گرفتن پول اکتفا می کند.
- 30- اگر مردی به زنش تهمت بزند و نتواند ثابت کند، باید صد مثقال نقره بدهد.
- 31- اگر کسی در نزاعی دیگری را ناقص العضو کند، باید خرج معالجه و بیکاری او را ادا کند.

- 32- اگر گاوی فرد انسانی را کشت و صاحبش از شاخ زدن آن گاو بی اطلاع بوده، باید دیه مقتول را بپردازد.
- 33- کسی که چیز مقدسی را سهوا بخورد، باید یک پنجم به آن اضافه کرده و به کاهن دهد.
- 34- اگر مردم در نزاع، زن حامله ای را بزنند و آن زن سقط جنین کند، غرامتی را که شوهر زن تعیین می کند باید بپردازند.
- 35- اگر گاوی غلام یا کنیزی را شاخ بزند، صاحب گاو باید سی مثقال نقره به صاحب غلام یا کنیز بدهد.
- 36- کسی که چاهی بکند و گاوی در آن بیفتد، باید عوض آن را بدهد و مرده گاو از آن او باشد.
- 37- اگر گاو شخصی، گاو همسایه را بزند و آن بمیرد، گاو را فروخته و قیمت آن را با گاو مرده، بین آن دو تقسیم نمایند و اگر معلوم شود که صاحب گاو از شاخ زدن مطلع بوده، گاو به عوض گاو داده شود.
- 38- کسی که در مرتع دیگری مویشی خود را بچراند، از بهترین تاکستان خود باید عوض بدهد، و اگر غله و مزرعه را بسوزاند، عوض آن را نیز باید بدهد.
- 39- اگر امانتی را دزد ببرد و آن دزد دستگیر شود، باید دو برابر آن را رد کند. و اگر امین در امانت، خیانت نمود، دو برابر پس می دهد و اگر گاو یا گوسفند با وجود مراقبت شخص امین بمیرد، نباید عوض بدهد؛ ولی اگر مواظبت نکرد، عوض آن را باید بدهد.
- 40- اگر کسی گاوی را بدزدد، پنج برابر و اگر گوسفندی را بدزدد، چهار برابر باید بدهد. و اگر وجه نقدی را بدزدد، دو برابر باید بدهد. و اگر گاو یا

گوسفند زنده در دست آن دزد پیدا شود، دو برابر آن را باید به صاحبش رد نماید.

41- کسی که حیوانی را بزند که بمیرد، عوض آن را باید بدهد.

42- مقتولی که قاتلش شناخته نشود، نزدیکترین افراد به منطقه جنایت باید قربانی بدهند.

43- اگر کسی غفلتا برای کاری قسم بخورد و به اشتباه خود اعتراف کند، باید قربانی بدهد.

44- کسی که سهوا دربارہ اشیاء مقدس گناه کند، باید قربانی بدهد.

45- شاهی که از شهادت خودداری کند، گناه کرده، باید قربانی بدهد.

46- اگر دزدی قبل از طلوع فجر در حال دزدی کشته شود، حکمی بر قاتل نیست.

47- اگر دزد چیزی نداشته باشد، باید او را بفروشند.

48- شهود باید دو یا سه نفر باشند.

49- شهادت در برخی موارد واجب است. اگر شهادت نداد، باید قربانی کند.

50- شاهدان باید افراد بی طرف باشند و خلاف واقع را نگویند.

51- مجازات شاهد دروغگو، همان مجازات متهم است.

52- اگر شاهی بر جرم در کار نباشد، متهم باید سوگند یاد کند.

53- اگر زن زناکار برای اثبات گناه او گواهی نباشد، کاهن (روحانی) آب

لعنت تلخ به او نوشانیده، اگر آن آب شکمش را بالا آورد، خیانتش روشن می شود.

54- اگر غلام عبری شش سال خدمت کرد، در سال هفتم باید آزاد شود؛

مگر آن که مایل به ماندن باشد.

55- اگر غلامان و کنیزان از دیگر اقوام باشند، باید که تا ابد مملوک یهودیان باشند.

56- کسی که غلام یا کنیزی را بزند و او بمیرد، از او انتقام گرفته شود؛ ولی اگر یکی دو روز زنده بماند، از او انتقام گرفته نمی شود.

57- اگر کسی چشم غلام یا کنیز خود را کور کند، به عوض آن باید آزاد شود.

58- اگر کسی دختر خود را به کنیزی بفروشد، هر گاه مولایش که او را برای خود نامزد کرده نپسندد، او را فدیة دهد و به اقوام دیگر بفروشد.

59- مستوجب زنای با کنیز، سیاست است؛ ولی سنگسار نشود.

60- غلامی که از آقای خود فرار کند، او را به آقايش باز نگردان، بلکه در یکی از شهرها که می پسندد، ساکن شود و بر او جفا نشود.

در دین یهود اعدام در اشکال گوناگون اجرا می شود:

به دار آویختن، سنگسار کردن، سوزاندن، با تیر زدن، شمشیر زدن، قطعه قطعه کردن، از کوه به زیر انداختن و در دریا غرق کردن. (215)

قانون ازدواج و ارث

در دین یهود ازدواج عامل جدائی زن از خانواده است. ربودن دختران و کنیزان نوعی ازدواج محسوب می شود.

اصل ازدواج بر مبنای خریدن دختر است که قیمت او به عنوان مهریه پرداخت می شود. رضایت پدر شرط اصلی ازدواج است. اگر پدر راضی به ازدواج دخترش نباشد، تنها به گرفتن وجه نقد اکتفا می کند. اجازه ازدواج با اولیای دختر است و پدر ممکن است از گرفتن مهریه صرف نظر کند؛ اگر چه رضایت دختر در نظر گرفته می شود.

مرد باید با بیوه برادر متوفای خود که فرزند ندارد، ازدواج کند. اولین فرزند زن متعلق به برادر متوفی خواهد بود. این ازدواج برای حفظ میراث برادر است. اگر کسی از گرفتن زن برادر خود ابا کند، بزرگان و مشایخ قوم او را نصیحت نموده و اگر قبول نکند، باید او را رسوا سازند. تعدد زوجات در میان یهودیان رایج است.

شرط تعدد زوجات، قدرت اقتصادی است.

گویند جناب سلیمان نبی هفتصد زن عقدی و سیصد زن به عقد موقت (متعه) داشته است و پسر سلیمان 18 زن دائم و 60 زن موقت داشته است. در میان یهود، ازدواجها با خویشاوند صورت می گیرد.⁽²¹⁶⁾ ازدواج با بیگانه ممنوع است.⁽²¹⁷⁾ زن در خانه مطیع شوهر است و عبادات او نیز منوط به اجازه شوهر می باشد.

قانون «ارث» در دین یهود بسیار محدود است. در «تورات» کمتر سخن از «ارث» رفته است، اما در برخی کتب فقهی یهود، از جمله کتب «ابن هاعزر» وراثت را این گونه تقسیم نموده است: در صورت وجود اولاد، تمام ترکه به آنان می رسد؛ پسرها دو برابر دخترها سهم می برند و اگر همه اولاد دختر یا همه اولاد پسر باشند، بالسویه تقسیم می شود. دخترهایی که شوهر کرده اند، ارث نمی برند چون از خانواده جدا شده اند. اگر متوفی فرزندی نداشته باشد، پدرش وارث منحصر بفرد او است و اگر پدر نباشد، برادران متوفی ما ترک را بطور مساوی بین خود تقسیم می کنند. در صورت نبودن برادران، برادرزاده ها و با فقدان آنان، خواهران متوفی ارث می برند.

پس از اینها، حق تقدم با عمو، عموزاده، جد پدری، عموی پدر و اولاد اوست.⁽²¹⁸⁾

ارث در صورتی به دختر می رسد که متوفی فرزند پسر نداشته باشد. (219)

عبادات یهودیان

عبادات یهود در قربانی خلاصه می شود. یهودیان ادعیه ای نیز دارند که در «کنیسه» می خوانند. نماز یهودیان فصلی از زبور داود است که روزی سه بار می خوانند.

یهودیان روزه می گیرند که در ایام مختلف سال یهودی برگزار می شود:

1- روزه کیپور؛ ایام نهم و دهم ما تشرین، نخستین ماه یهودی از سال یهودی، به مدت 25 ساعت روزه می گیرند.

در سفر لاویان باب 23 آمده است: «جان های خود را ذیل سازید، از شام تا شام سبت و اشباط.»

2- روزه فوریم یا پوریم که به شکرانه نجات از قتل عام گرفته می شود.

3- روزه «کدلیا»، روز سوم ماه «تشرین» است. این روزی است که «کدلیا» حاکم بیت المقدس، «معبود سلیمان» را با 82 تن از یهودیان در آتش سوخت.

4- روزه «عقیبیا» در روز پنجم ماه «تشرین». و این روز، به پاس گرامی داشت خاطره «خاخام عقیبیا» است که او را مجبور به پرستش بت نمودند و او زیر بار نرفت و آنقدر مقاومت کرد تا از گرسنگی درگذشت. این حادثه در سال 153 میلادی اتفاق افتاده است.

5- روزه عذاب ؛ در زمان داود پیامبر، خداوند بر بنی اسرائیل غضب نموده، ایشان را به مرگ و قحطی تهدید نمود. یهودیان، از ترس، آن روز را روزه می گیرند.

6- روزه «صدقیا»؛ روز ششم از ماه «حسوان»، پس از آن که «بخت النصر» اورشلیم را تسخیر کرد، فرزندان صدقیا را در برابر چشمان او بکشت و او صبر

و تحمل نمود. یهودیان به پاس این مقاومت و ابراز همدردی با «صدقیا» پادشاه یهود، روزه می گیرند.

7- روزه یهویاقیم ؛ در بیستم ماه «کیلو»، ارمیای نبی پیشگوئی اسارت یهود و ویرانی بیت المقدس را کرد و توسط «یهویاقیم» پادشاه یهود به زندان افتاد.

8- روزه تلما؛ «تلما» پادشاه روم، یهود را وادار کرد که به زور تورات را به یونانی ترجمه کنند. این روز را که هشتم ماه طبیعت بود، روزه می گیرند.

9- روزه فتنه ؛ در دوازدهم ماه شفق، اولاد «بنیامین» مانند «قوم لوط» به فسق و فجور اقدام کردند.

10- روزه محاصره اورشلیم توسط «بخت النصر»، که درد هم ماه طبیعت است. (220)

قربانیهای یهود:

1- قربانی بی کوریم ؛ یعنی نخستین فرزند ذکور، اولین مولود از اغنام و احشام، اولین محصول، اولین میوه و... که باید قربانی بدهند. به این صورت که نخستین ها را از هر چیز باید به روحانی بدهند و او آن ها را با تشریفات ویژه ای می سوزاند. ولی فرزند اول خود را به او داده و از او می خرند. در این باره در تورات سفارش بسیار شده است. این مراسم یادآور آن است که در مصر فرعون به کشتار کودکان بنی اسرائیل پرداخت.

2- قربانی دائمی ؛ این قربانی در اغلب اعیاد مرسوم است. قربانی باید که گوسفند و گاو و بز و قوچ سالمی باشد. قربانی را در مذبح مقدس (قدس الا قدس) برای رضایت یهوه قربانی می کنند. این قربانی عکس العملی است در برابر بت پرستی و گاو پرستی مصریان و...

3- قربانی کیپور؛ کفاره. هر گاه کسی گناهی مرتکب شود، باید قربانی بدهد. این قربانی در معبد و طی مراسم ویژه ای انجام می شود. (221)

اعیاد مذهبی یهود:

1- عید فصح و عید فطیر، 2- عید سبت، 3- عید فوریم ها. عید فصح و عید سبت از سوی موسی وضع شده است و در این ایام باید هر فرزند ذکور در حضور یهوه هدیه خود را با خوشحالی بگذارد. در این اعیاد کار حرام است و باید مجالس و محافل شادی منعقد گردد. کسی که در این اعیاد کار کند، از قوم جدا می شود و باید سنگسار شود. (222)

1- عید فصح، در چهاردهم نیسان، بین العصرین یا نزدیک غروب آغاز می شود. در سفر لاویان بر انجام مراسم این عید بسیار تاکید شده است. در این عید در مکان مخصوصی که برای خدا برگزیده شده، باید مراسم قربانی بعمل آید. معمولاً بره نر یا بز یک ساله سالم را برای قربانی انتخاب می کنند. گاهی افراد شرکت کننده در مراسم قربانی به یک صد نفر هم می رسند. به هر یک سهمیه ای از گوشت قربانی داده می شود. آغاز مراسم با گرداندن پیاله شراب است و رئیس خانواده تبریک می گوید. بره را بدون پاره کردن بریان نموده و در سفره می گذارند. پس از گرداندن پیاله شراب، در دفعه دوم بره را با سبزیهای تلخ و نان فطیر می خورند، بطوری که استخوانهای آن نشکند، و اگر چیزی از آن باقی ماند، می سوزانند. پس از صرف شام برای بار سوم پیاله شراب را می گردانند و به آوازهای روحانی مشغول می شوند، و با شراب دادن در دور چهارم، عید فصح به پایان می رسد و آنگاه عید فطیر شروع می شود.

2- عید فطیر، روز پانزدهم ماه نisan بعد از عید فصح آغاز می شود و مدت 7 روز ادامه دارد. روز اول و آخر آن را تقدیس نمایند. در تمام این مدت نان فطیر می خورند.

این عید به مناسبت خروج بنی اسرائیل از مصر بر پا می شود. چون حرکت آنان با عجله همراه بود، نان فطیر را بدون خمیر مایه پختند و خوردند. و هم اکنون هر سال بهار، آن روز تاریخی را جشن می گیرند و نان فطیر می خورند و شادمانی می کنند. طبق دستور تورات، در این هفته باید خمیر مایه را از خانه خود خارج کنند. روز هفتم، روز استراحت و عبادت است؛ همان گونه که یهوه جهان را در شش روز پدید آورده و روز «سبت» (شنبه) را استراحت کرد. «روز سبت» روز آزادی انسان است:

1- سبت غلام: هر غلام یا کنیز اسرائیلی که شش سال خدمت کرد در سال هفتم بی قیمت آزادش کن، زیرا سال آزادی بردگان است.

2- سبت دین: اگر تا شش سال رفیق تو که مدیون تو است ادای قرض ننمود، به سال هفتم نباید از او مطالبه کنی که او دیگر بدهکار نیست.

3- سبت اراضی: شش سال که زمین را کشت نمودی، سال هفتم تعطیل نما، زیرا سال آزادی و استراحت زمین است.

4- سبت سالها (یوئیل): سال پنجاهم، یعنی پس از هفت، هفت ها که چهل و نه سال می شود، سال پنجاهم سال آزادی است.

توضیح این که: قوم یهود پس از ورود به خاک فلسطین اراضی آنجا را به قید قرعه میان خود تقسیم نمودند؛ ولی پس از گذشت 49 سال باید آزاد شده و هر کس و هر چیز به محل اصلی خود برگردد: تمام بردگان آزاد شوند، حتی آنان که گوششان را سوراخ کرده بودند تا همیشه برده باشند، رهائن مسترد شود

و زمینهای رهنی به صاحبان آن برگردد. عید یوئیل تاج «اعیاد سبتیه» است. زیرا سایر «سبت ها» برای آسایش یک دسته است ؛ ولی این عید، روز و سال استراحت عموم مردم است و مجددا اراضی به قید قرعه بین بنی اسرائیل تقسیم می شد. و در تورات تاءکید فراوان شده که زمین را به فروش همیشگی ندهید، زیرا زمین ملک یهوه است و شما میهمان و غریب او هستید. ⁽²²³⁾

3- عید پوریم ؛ این عید سه روز در سال، روزهای 11 تا 13 ماه آذار است. یهودیان و هر کس در این دو روز چیزی خمیر شده بخورد، از قوم جدا شود. در این روزها نباید کاری انجام دهند.

4- عید سبتها؛ یعنی روزهای شنبه. سبت در لغت عبرانی به معنای استراحت است. قرآن به اعتبار سبت در میان قوم موسی تصریح کرده است. ⁽²²⁴⁾

5- عید ضوکا؛ به پاس جوانمردی جوانی یهودی بر پا می شود. موضوع از این قرار است که در سال 164 میلادی، حاکم یونانی اورشلیم فرمان داد که باید نوعروسان یهود اول به خدمت حاکم روند و بعد از آن شوهرانشان باشند. مردی یهود که فرزندان بسیار داشت، تدبیری اندیشید و پسرش را لباس عروس پوشانید و به خدمت حاکم فرستاد. آن جوان با دشنه حاکم را از پای درآورد. این عید به شکرانه آن روز است.

یهودیان اعیاد دیگری نیز دارند: عید گرناها، عید نوبرها، عید سایبانها، عید خیمه ها، که هر یک به مناسبتی و در روزی خاص با تشریفات و قربانی برگزار می شود. ⁽²²⁵⁾

اخلاقیات دین یهود

اخلاقیات دین یهود چنین است:

- 1- غریب نوازی، دستگیری از ناتوانان و ایتام: «غریب را میازار! بیاد آور
که در سفر غریب بودی.» ⁽²²⁶⁾
- 2- «بر کارگران که فقیر و مسکین اند، خواه از برادرانت و خواه از غریبان،
ظلم و ستم روا مدار.» ⁽²²⁷⁾
- 3- «بیوه زنان و یتیمان را اذیت مکن. اگر فریاد برآورند، اجابت کنم و شما
را خواهم کشت و زنانتان را بیوه و فرزندانتان را یتیم خواهم کرد.» ⁽²²⁸⁾
- 4- «همسایگان خود را مانند خودت دوست بدار و از ابنای قوم خویش
انتقام مگیر و کینه نورز، پیرمردان را گرامی بدار.» ⁽²²⁹⁾
- 5- «برادر خود را برای سود، قرض مده و برای سود، آذوقه مده و برای
سود، کمک مده، ولی به افراد غریب می توانی برای سود، قرض دهی.» ⁽²³⁰⁾
- 6- «اگر به فقیری نقدی قرض دادی، ربا و سواد از او مگیر.» ⁽²³¹⁾
- 7- «گوشت مرده را مخور و به غریب بده یا به او بفروش.» ⁽²³²⁾
- 8- «رشوه مخور و به عهد خود وفا کن.» ⁽²³³⁾
- 9- «برای سخن چینی گردش مکن.» ⁽²³⁴⁾
- 10- «خبر باطل را انتشار مده.» ⁽²³⁵⁾
- 11- «به یکدیگر دروغ نگوئید، قسم دروغ به نام خدا یاد نکنید.» ⁽²³⁶⁾
- 12- «از دروغ اجتناب کنید.» ⁽²³⁷⁾
- 13- «هر کس که به راستی سخن گوید، عدالت را ظاهر می کند.» ⁽²³⁸⁾
- 14- «با شیران همداستان مشو، شیران از زمین منقطع خواهند شد و ریشه
خیانتکاران محو خواهد شد.» ⁽²³⁹⁾
- 15- «ترس از خداوند عمر را طویل می کند.» ⁽²⁴⁰⁾
- 16- «پدر و مادر را احترام کن تا روزی تو زیاد شود.» ⁽²⁴¹⁾

- 17- «ای پسر من! اوامر پدر خود را اطاعت کن و تعلیم مادرت را ترک مکن، زیرا آنها تاج زیبایی بر سر تو و جواهر برای گردن تو خواهند بود.» ⁽²⁴²⁾
- 18- «از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود.» ⁽²⁴³⁾
- 19- «با تواضع نزد حکیمان و عالمان بودن بهتر است از تقسیم غنیمت با متکبران.» ⁽²⁴⁴⁾
- 20- «خداوند خانه متکبران را ویران و منهدم می کند.» ⁽²⁴⁵⁾
- 21- «تواضع و فروتنی مقدمه عزت است.» ⁽²⁴⁶⁾
- 22- «جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال و زندگی است.» ⁽²⁴⁷⁾
- 23- «تکبر و خودخواهی، آدمی را پست می کند.» ⁽²⁴⁸⁾
- 24- «به عهد خود وفا کن.» ⁽²⁴⁹⁾

جایگاه اعداد نزد یهودیان

یهودیان برای اعداد ارزش و اعتبار خاصی قائل هستند. در کلیه مذاهب و ادیان بر روی برخی اعداد تکیه خاصی شده است. اعتبار عدد هفت در نزد زرتشتیان، و یا عدد چهل در برخی ادیان دیگر از این جمله است. یهودیان به عدد دوازده و چهل اعتبار زیادی می دهند: آنان تعداد فرزندان یعقوب را دوازده نفر می دانند. ⁽²⁵⁰⁾ اسماعیل فرزند ابراهیم نیز دارای دوازده پسر بوده است. ⁽²⁵¹⁾ موسی دوازده چشمه از دل سنگ بیرون آورد که در قرآن به آن اشاره شده است. ⁽²⁵²⁾ موسی دوازده نفر (یعنی از هر سبط یک نفر) را انتخاب نمود و برای اطلاع از وضع دشمن به فلسطین فرستاد. ⁽²⁵³⁾ عدد سنگهای گرانبها در دست هارون دوازده سنگ است. ⁽²⁵⁴⁾ در تقویم زمانی یهود، سال نیز 12 ماه است. ⁽²⁵⁵⁾ انجام برخی مراسم در روز دوازدهم هر ماه است. ⁽²⁵⁶⁾ در هنگام طوفان نوح چهل روز باران بارید. ⁽²⁵⁷⁾ یوسف دستور داد که پزشکان پدرش را

پس از مرگ چهل روز حنوط کنند.⁽²⁵⁸⁾ بنی اسرائیل پس از خروج از مصر، چهل سال در بیابانها سرگردان بودند.⁽²⁵⁹⁾ قرار بود بنی اسرائیل پس از چهل روز به فلسطین برسند.⁽²⁶⁰⁾ موسی چهل روز در کوره طور ماند.⁽²⁶¹⁾ موسی چهل شب و چهل روز به ملاقات پروردگار رفت.⁽²⁶²⁾ قرآن این عدد را سی شب ذکر می کند و سپس به چهل شب تصریح دارد.

جاسوسان موسی پس از چهل روز بازگشتند.⁽²⁶³⁾ اسحاق فرزند ابراهیم در چهل سالگی ازدواج کرد.⁽²⁶⁴⁾ یونس پس از چهل روز وعده هلاکت مردم نینوا را داد.⁽²⁶⁵⁾ عدد هفت نیز چنین اعتبار و ارزشی دارد: پیدایش جهان و خلقت موجودات در هفت روز صورت گرفت؛ یعنی شش روز خلقت و یک روز استراحت خدا، که می شود هفت روز.⁽²⁶⁶⁾

در کشتی نوح از همه حیوانات پاک، هفت نر و هفت ماده نگهداری می شد.⁽²⁶⁷⁾

هفت روز پس از سوار شدن افراد در کشتی نوح، هفت روز باران بارید.⁽²⁶⁸⁾ یعقوب برای ازدواج با دو خواهر، جهت هر یک هفت سال شبانی کرد.⁽²⁶⁹⁾ لاوی با برادر خود هفت روز راه رفت تا به یعقوب رسید.⁽²⁷⁰⁾ یوسف پس از تدفین پدر، هفت روز عزاداری کرد.⁽²⁷¹⁾ اسحاق نام چاه خود را هیت گذاشت.⁽²⁷²⁾ فرعون در خواب هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر و هفت سنبله تر و هفت سنبله خشک دید که یوسف آنها را به هفت سال آسایش و هفت سال قحطی تعبیر کرد.⁽²⁷³⁾

قرآن بر این هفت ها صحنه گذاشته است.⁽²⁷⁴⁾ «نوزادان انسان و حیوان هفت روز نزد مادر بمانند بعد آن را به من بده.»⁽²⁷⁵⁾

«در عید فصح شش روز نان فطیر بخور و روز هفتم جشن مقدس یهوه را برگزار کن.»⁽²⁷⁶⁾ روز پانزدهم از ماه هفتم، وقتی محصول را گرد آورید، عید

خداوند را هفت روز برپای دارید، و آن را هر سال، هفت روز برای خداوند عید بگیرید.⁽²⁷⁷⁾ نوزاد گاو و گوسفند و بز هفت روز نزد ما در خود بمانند، بعد برای قربانی قبول خواهند شد.⁽²⁷⁸⁾

مس میت هر کس کند، تا هفت روز نجس باشد.⁽²⁷⁹⁾ از خون گاو قربانی هفت مرتبه نزد کرسی مقدس بپاشید.⁽²⁸⁰⁾

عدد هفتاد نیز از قداست خاصی برخوردار است:

بنی اسرائیل با هفتاد تن به مصر سفر کردند.⁽²⁸¹⁾ در مرگ یعقوب مردم مصر هفتاد روز عزاداری کردند.⁽²⁸²⁾ موسی هفتاد نفر از بزرگان قوم را برگزید؛⁽²⁸³⁾ که قرآن به این تصریح کرده است.⁽²⁸⁴⁾

ارمیا گفته است که یهود هفتاد سال بردگی پادشاه بابل کنند.⁽²⁸⁵⁾

تورات را هفتاد نفر از علماء یهود ترجمه کردند.⁽²⁸⁶⁾

یهود پس از مرگ موسی عليه السلام، پیامبران، فرقه ها و...

یهود پس از مرگ موسی عليه السلام

اسباط دوازده گانه

مرگ موسی باعث ناراحتی شدید مؤمنان گردید، ولی گروهی قدم در راه فساد و عصیان گذاردند.

پس از مرگ موسی دوازده نفر بر بنی اسرائیل حکومت کردند. این دوازده نفر قدرت سیاسی نداشتند و رهبر معنوی بنی اسرائیل بودند. قرآن به این دوازده نفر اشاره آشکار دارد و از دوازده نقیب یاد می کند. ⁽²⁸⁷⁾ مفسران اسلامی می گویند این دوازده نفر در زمان حیات حضرت موسی انتخاب شدند. ⁽²⁸⁸⁾ یوشع یکی از این دوازده نفر بود و از هر سبطی یک نفر برگزیده شده بودند.

کار این برگزیدگان جاسوسی در میان اقوام و ملل مختلف بود. آنان وظیفه داشتند کسب خبر کنند. در تورات، سفر اعداد آمده است که چون حضرت موسی نزدیک اراضی مقدسه رسید، دوازده نفر یعنی از هر سبط یک نفر را برگزید و برای کسب خبر تعیین نمود و به سوی فلسطین (کنعان) اعزام داشت. این تعداد از خبر چنان دستگیر شدند و چهل روز بعد نزد موسی بازگشتند. ده نفر از این تعداد، اظهار داشتند که دشمن بسیار نیرومند است و ما نمی توانیم با آنان بجنگیم. ولی دو نفر دیگر گفتند که ما توان جنگیدن داریم. بنی اسرائیل تحت تأثیر حرفهای آن ده نفر قرار گرفتند و از ترس خواستند به مصر برگردند. موسی گفت: از کسانی که از مصر خارج شده اند، دو نفر به سرزمین موعود خواهند رسید و آن دو، «یوشع بن نون» و «کاتب» می باشند. بقیه باید در این صحرا هلاک شوند. و چنین شد؛ گروهی از یهود مورد غضب الهی واقع شده، به دست دشمنان منهدم شدند. همان گونه که موسی پیش بینی کرده بود،

قوم اسرائیل چهل سال سرگردان بودند. پس از چهل سال به رهبری یوشع بن نون وارد فلسطین شدند. کاتب نیز به اتفاق یوشع به فلسطین آمد. یوشع 28 سال پس از موسی در گذشت و از آن پس اوضاع بنی اسرائیل رو به زوال گذاشت. (289) قوم اسرائیل به هر شهری که می رسیدند، از غارت و تجاوز ابائی نداشتند؛ و به فساد و فحشا روی آوردند.

نصایح «موسی» در آنان اثری نگذاشته بود. «یوشع بن نون» نیز به سرنوشت «موسی» دچار شد و مورد بی مهری این قوم قرار گرفت.

رهبری یوشع بن نون

پس از مرگ موسی و هارون، رهبری قوم بنی اسرائیل به یوشع واگذار شد. موسی وصیت کرد که رهبری این قوم با یوشع باشد. یوشع سه روز پس از مرگ موسی، بنی اسرائیل را به طرف فلسطین اعزام داشت. یوشع برای کسب خبر دو نفر جاسوس به شهر اریحا فرستاد. آن دو نفر شبانه به خانه زنی به نام راجاب وارد شدند و اطلاعاتی کسب کردند و آنگاه یوشع قوم خود را از اردن حرکت داد و در حالی که «تابوت عهد» را بر دوش کاهنان گذاشته بود، به شهر «اریحا» وارد شدند. «تابوت عهد» یا صندوق عهد، توسط موسی از چوب ساخته شد و در آن احکام دهگانه و عطای «هارون» و «تورات» در آن قرار داشت. تابوت عهد به مثابه نماینده خدا در میان قوم بنی اسرائیل بود که در جنگها آن را جلو سپاهیان حرکت می دادند. زیرا آن را وسیله پیروزی خود بر دشمن می دانستند. دست زدن به آن گناه بود. برای حرکت دادن تابوت، چوبی از حلقه های آن عبور داده بودند و حاملان، دو طرف چوب را گرفته، آن را می بردند. فلسطینیان تابوت عهد را از قوم بنی اسرائیل به عنوان غنائم جنگی گرفتند و این امر باعث بدبختی آنان شد. به ناچار آن را به سرزمین اسرائیل

پس فرستادند. «داود» آن را به «اورشلیم» آورد و «سلیمان» آن را در معبد گذاشت و پس از آن از دیده ها پنهان شد. ⁽²⁹⁰⁾ در قرآن نیز به تابوت اشاره شده است. ⁽²⁹¹⁾

خلاصه وقتی بنی اسرائیل به شهر اریحا وارد شدند، پس از ورود به شهر تمام مردم آن شهر را از زن و مرد و کودک و حتی حیوانات کشتند. آثار بدست آمده از این شهر نشان می دهد که در قرن پانزده ق. م. به آتش کشیده شده است. بنی اسرائیل نصایح موسی را از یاد برده بودند و به غارت و کشتار پرداختند. آنان هر شهری را می یافتند، غارت می کردند و در آتش می سوختند.

آنان مردم شهر «عای» یا «عی» را مانند شهر «اریحا» قتل عام کردند. مردم دیگر نواحی با «یوشع بن نون» صلح برقرار کردند. اندکی بعد مردم فلسطین علیه یهودیان متحد شدند. اما شکست خوردند و کشته شدند. سپاه «یوشع» در شهرهای فتح شده دست به کشتار بزرگی زدند. آنان به شهر «یقده» هجوم بردند و بعد شهر «لنبه» را فتح کردند و به غارت و کشتار پرداختند. شهرهای لافیش، عجلون، حبرون و... را گرفته، مردم آن شهرها را کشتند. آنگاه به جلعال برگشتند.

یوشع تمام اهالی را از دم شمشیر گذراند و مردم را بالکل هلاک ساخت و شهر حاصورا را به آتش کشید. و بنی اسرائیل تمام اموال آن شهرها و احشام آنان را با خود بردند.

با تمام این احوال قوم بنی اسرائیل نتوانستند بر تمام اورشلیم و فلسطین دست یابند. آنان خود را آماده نبرد با فلسطینیان کردند. در این نبرد سرانجام فلسطینیان پیروز شدند.

بنی اسرائیل تابوت عهد را به میدان نبرد آوردند. فلسطینیان از تابوت وحشت کردند. اما بر ترس غلبه کرده، سی هزار نفر از یهودیان را کشتند و تابوت را با خود به اورشلیم بردند. این حادثه بر یهودیان ناگوار آمد و آن را به فال بد گرفتند. (292)

فلسطینیان نیز از داشتن تابوت عهد نگران بودند، زیرا از عذاب خداوند می ترسیدند. تابوت را بر اراده ای نهاده، رها کردند. تابوت را به بیت الشمس که یهودیان در آنجا سکنی داشتند، رساندند. یهودیان خوشحال شدند و تابوت را بر بالای سنگی نهادند که به مدت بیست سال در آنجا بود. سموئیل برای این که روح وحدت را در میان اقوام بنی اسرائیل زنده سازد، در آغاز از آنان خواست که دست از بت پرستی و تنه و فساد بردارند و به سوی خدای یکتا روی آورند. آنگاه در محلی به نام مصفه جمع شدند، سموئیل از خدا خواست تا آنان را نصرت عنایت فرماید و پس از جنگهای فراوان دوباره قوم بنی اسرائیل قدرت یافته، سلطه بر شهرها را آغاز کردند. این مدت را باید دوره ضعف اسباط دوازدهگانه بحساب آورد. در این مدت هیچ تشکیلات وسیع و منظمی وجود نداشت و کمتر اتفاق می افتاد که سبطی بیاری سبط دیگری شتابد. در طی این مدت دشمنان بنی اسرائیل به قتل و غارت آنان پرداخته بودند. علت دیگر این فتور، اختلافات مذهبی در میان آنان بود. در این عصر گروهی از بنی اسرائیل دست از دین حضرت موسی برداشته، بت می پرستیدند. این بت پرستی را از اقوام فلسطینی یاد گرفته بودند. (293)

رهبری گروه داوران

پس از مرگ یوشع بن نون عنوان رهبری به گروه داوران رسید. به گفته منابع یهود این داوران 16 نفر بودند که چهار نفر آنان ریاست داشتند:

1- گدعون، 2- یفتاح، 3- شمتنون، 4- شموئیل، و 5- بانوئی به نام دبوره، و معلوم می شود که بنی اسرائیل به زنان حق قضاوت داده بودند. خطرناکترین دشمنان بنی اسرائیل فلسطینیان بودند که از دریای مدیترانه به فلسطین آمده و در آن سرزمین منزل نموده بودند. این قوم در ابتدا و در حدود 1200 سال قبل از میلاد مسیح به خیال تسخیر مصر آمده بودند و چون با شکست روبرو شدند، در سواحل فلسطین و در شهرهای غزه و عسقلان جا گرفتند و بنی اسرائیل را مکرر شکست دادند.

در میان بنی اسرائیل مرد پر قدرتی به نام شمشول وجود داشت که در نبردها با فلسطینیان از خود شجاعت فراوان نشان می داد. این مرد پهلوان بنا به گفته تورات، سفر داوران باب 16: نمی بایست هرگز موهای خود را بتراشد، زیرا قدرت و نیروی خویش را با تراشیدن موی سر از دست می داد. او در جوانی شیری را با دستهای خود خفه کرده بود و روزی به دست فلسطینیان گرفتار آمد. بندها را پاره کرد و هزار نفر از فلسطینیان را با چانه الاغی از پای درآورد. معشوقه شمشول به وی خیانت کرد و فلسطینیان از طریق معشوقه اش وی را کشتند.

«شموئیل» که یکی از داوران بنی اسرائیل بود، مدت‌ها اداره امور کشوری و لشکری قوم یهود را بر عهده داشت. او آخرین داور این قوم بود. آنها از وی خواستند که فردی را بر حکومت ایشان بگمارد. شموئیل سعی کرد به آنان بفهماند که پادشاهی یعنی استبداد و دیکتاتوری و از بین رفتن آزادیهای فردی و اجتماعی. آنان قبول نکردند. شموئیل سرانجام «شائول بن قیس» را که از فرزندان «بنیامین» بود، به پادشاهی آنان برگزید. شائول که جوان شجاعی بود، از نظر عقلی ضعیف بود. وی در جنگ با فلسطینی ها کشته شد، و «داود» که

جوانی چوپان پیشه ولی شجاع و جنگاور بود و پس از سالها، فلسطینیان را شکست داده بود، بجای «شائول» به حکومت رسید.

حکومت عادلانه و نیرومند داود نبی

«داود» نخستین پادشاه نیرومند بنی اسرائیل است که در حدود سال 970 ق. م. زندگی می کرده است و «شموئیل» او را به سلطنت برگزید. داود شهر اورشلیم را پای تخت خود قرار داد. کتاب «مزامیر» یا «زبور» را که از آثار مهم ادبیات جهانی بشمار می رود، او سرود. پس از داود فرزندش سلیمان بر اریکه پادشاهی نشست: 972-932 ق. م. او از بزرگترین پادشاهان بنی اسرائیل است و سه کتاب به نام «سفر جامعه» و «امثال سلیمان» و «غزل غزلها» منسوب به او است. «داود» در سال 1408 ق. م. شهر قدس را فتح نمود و پادشاهی یهود را تشکیل داد و پس از «طالوت»، پادشاه بنی اسرائیل شد. (294) از آن پس داود در میان قوم بنی اسرائیل شهرت یافت. شائول دخترش را به وی داد. شائول در جنگ دیگری با فلسطینیان شکست خورد و فرزندانش به قتل رسیدند، او در سال 1029 ق. م. خودکشی کرد. (295)

داود در دوره پادشاهی 55 ساله خود بر فلسطینیان غلبه کرد و آنها را از مرزهای کنعان دور ساخت. در تورات آمده است که: «داود فلسطینیان را شکست داد و ام البلاد را از دست آنها گرفت و نیز موآبیان را در ناحیه جنوبی کنعان شکست داد. و موآبیان بندگان او شدند و برای داود هدیه آوردند.

خداوند داود را در هر جا که می رفت، نصرت می داد. داود بر تمامی قبائل بنی اسرائیل پادشاهی می کرد. او بر همه، خود، داوری و قضاوت به انصاف می کرد. (296) در قرآن کریم به داود و حکومت عادلانه او اشاره شده است. (297) داود در ناحیه شرقی فلسطین بالای تپه ای بنای شهر اورشلیم را شروع نمود.

اگر چه اورشلیم از قدیم شهری بوده است، ولی داود خاست آن را تجدید بنا کند و آن را پای تخت خود قرار داد شهر اورشلیم از آن پس مرکز سیاسی و دینی یهودیان گشت و کانون تجمع قبائل بنی اسرائیل شد، زیرا «سلیمان» فرزند معبدش را در این شهر بنا کرد. داود در سال 974 ق. م. بدرود حیات گفت. او بنای اورشلیم را تمام کرد و شروع به ساختن معبد کرد که ناتمام ماند و به فرزندش سلیمان درباره اتمام آن وصیت کرد. (298)

او فرزندش سلیمان را به پادشاهی بر قوم اسرائیل منصوب نمود و تمام بزرگان و شیوخ قوم را دعوت و پس از موعظه فراوان فرزندش را به آنان معرفی کرد. آنگاه گفت: خداوند به من فرمان داده که برایش خانه مقدسی بسازم و در آن قربانی کنم. اینک مقدمات آماده شده، ولی من دیگر پیر و فرسوده شده ام و اراده خداوند چنین است که فرزندم سلیمان که وارث و جانشین من است، آن را به اتمام رساند. از این پس او اقدام به این کار خواهد کرد. سپس به فرزندش گفت دل قوی دار و مترس و شجاع باش که خداوند با تو است. آنگاه تمام مصالحی را که جمع کرده بود، در اختیار سلیمان گذاشت و قوم را سفارش فراوان نمود. بزرگان قول دادند که سلیمان را کمک کنند. داود یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است که در قرآن در ردیف پیامبران الهی آمده است. کتاب او زبور است که شامل یکصد و پنجاه قسمت است که هر قسمت آن را مزبور و جمع آن را مزامیر داود گویند. در قرآن به کتاب داود اشاره شده است. (299)

سلطنت بی نظیر سلیمان پیامبر

پس از مرگ داود، سلیمان بر تخت نشست ؛ 972-932 ق. م. او از بزرگترین پادشاهان بنی اسرائیل است. سلیمان به بنای معبد اقدام کرد. معماران شهر صور که از فنیقیان بودند، مأمور ساختن آن عبادتگاه شدند و از هنر

معماری آشوری و مصری نیز الهام گرفتند. آنان به تقلید از آشورها معبد را بر روی صفحه ای بلند بنا نهادند. برای رسیدن به محراب از دو حیاط رد می شدند که دیوار کوتاهی در میان آن حائل بود و نرده ای از چوب سدر داشت. معبد ساختمانی بود به پهنای ده متر و درازی سی متر و بلندای پانزده متر. دیوارها از سنگ بود و ستونها از چوب سدر طلاکوب شده بود. دو ستون منقش سنگی در داخل معبد بنا شده بود. اندرون معبد عبارت بود از دو اطاق که کاهنان در آن مراسم عبادت را انجام می دادند و روشنائی آن از شمعدان هفت شاخه ای فراهم می شد. در حرم که «صندوق عهد» در آن قرار داشت، کسی حق دخول نداشت؛ جز کاهن بزرگ آنهم سالی یک بار. بیت المقدس را به زبان سامی اورشلیم می گویند که به معنای شهر صلح و سلامت است. این معبد پس از ویرانی به دست بخت النصر و رومی ها، جز دیواره هایی بیش از آن باقی نمانده که در نزد یهودیان مقدس است و آن را دیوار ندبه به معنای گریه و زاری گویند. (300)

قوم بنی اسرائیل در عصر سلیمان آخرین درجه ارتقاء خود را طی کردند؛ ولی با این حال حدود کشور آنان از سرزمین فلسطین تجاوز نکرد. و این ابواب چهارم و یازدهم کتاب اول عهد عتیق است که می گوید: حوزه فرمانروائی او از «دان» تا «بئر سبع» و «غزه» و حدود «مصر» امتداد داشت و «سلیمان» نتوانست پادشاه «دمشق» را تسلیم نماید و بر او غالب شود و «آرامیان» در شام و «آدامیان» و «موآبیان» و «عمونیان» در جنوب بر «سلیمان» شوریدند و زیر فرمان او در نیامدند. سلیمان، کنعانیان را زیر فرمان کشید. پادشاهی سلیمان در اساطیر و روایات تاریخی شکلی کاملاً افسانه ای بخود گرفته است. (301)

قرآن کریم پادشاهی سلیمان را از این افسانه ها و اسرائیلیات جدا کرده و او را به عنوان یکی از پیامبران خداوند معرفی کرده و آنچه را به سلیمان تفویض کرده، بخشی از قدرت خداوند است. منابع یهود و روایات اسرائیلی، چهره و حقیقت کلیه پیامبران خداوند را تحریف شده و بدور از حقیقت ترسیم کرده اند. تصاویری که در قرآن از پیامبران بنی اسرائیلی ارائه شده، آنان را بسیار مردمی، صلح دوست و هدایتگر نشان می دهد.⁽³⁰²⁾ و این دقیقاً بر خلاف تصاویر منابع تاریخی یهود، تورات و افسانه ها و روایات موجود است.⁽³⁰³⁾ خلاصه این که دوران سلطنت سلیمان نقطه اوج اقتدار حکومت و تمدن قوم یهود بود. و پس از رحلت سلیمان به علت اختلافاتی که در حکومت آنها پیدا شد، حکومت یهود رو به انحطاط و ضعف و ناتوانی چشم گیری گذاشت.

سرنوشت بنی اسرائیل پس از مرگ سلیمان

روایات مدعی اند که سلیمان در حدود سال 980 ق. م. درگذشت. پس از مرگ او کشورش به دو قسمت تقسیم شد:

1- حکومت یهود، متشکل از اسباط دهگانه بنی اسرائیل که پای تخت آن «نابلس» بود.

2- حکومت یهود که از دو گروه از بنی اسرائیل (یهودا و بنیامین) تشکیل شده بود و پای تخت آن اورشلیم بود.

حکومت اسباط دهگانه تورات را به رسمیت نشناختند و آن را از درجه اعتبار ساقط دانستند و به سلیقه خود، توراتی فراهم کردند و «قبله» را که «اورشلیم» بود، گرداندند و برای خود دو گوساله زرین جهت پرستش ساختند، و برای بتان معبدها بنا کردند و کاهنان معابد را از گروه غیر «لاویان» برگزیدند و نخستین پادشاه آنان «بریعام» فرزند «ناباطه» بود. ولی حکومت دوم که با

اسباط یهود و بنیامین بود، تورات را به رسمیت شناختند و در میانشان متداول بود و قبله خود را اورشلیم قرار دادند و لذا این دو حکومت علاوه بر جنگ با دولتهای مجاور، با یکدیگر نیز در حال نزاع بودند. این اختلاف باعث شد تا اعجاز از این موقعیت استفاده کند و برای درهم کوبیدن این قوم، از پادشاه آشور کمک بخواهد. پادشاه آشور به سامره هجوم برد و بنی اسرائیل را مطیع خود ساخت و از آنان خراج گرفت. آنگاه سرجون دوم پادشاه آشور با دولت اسرائیل جنگید و آن کشور را تصرف کرد. اسباط دهگانه در شهر نصیبین و نیور و سایر شهرهای آشور و عراق را به اسارت گرفت. اسیران این جنگ را 7200 نفر گفته اند. او در عوض گروهی از اسیران بابل و کوته و حماة را به آنجا کوچانید. خلاصه این که در سال 720 قبل از میلاد، دولت اسرائیل بوسیله پادشاهان آشور منقرض شد. اما حکومت یهودا که در دوران پادشاهی «رصعام بن سلیمان» بود، از خدا پرستی به بت پرستی گرائیدند تا که «بخت النصر» پادشاه بابل در حدود سال 585 ق. م، دولت یهودا را منقرض ساخت. ⁽³⁰⁴⁾ در تورات، کتاب ارمیانی نبی باب 34 و باب 36 آمده است: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید... اینک من این شهر (اورشلیم) را بدست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید و تو از دست او نخواهی رست، بلکه گرفتار شده و به او تسلیم خواهی شد.» و این اشاره است به جریان بخت النصر و آمدنش به اورشلیم.

بخت النصر و قتل عام یهودیان

ابوالفدا می گوید: بخت النصر، 977 سال پس از رحلت موسی به پادشاهی رسید و در سال بیستم سلطنت خود بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را کشت و گروهی را اسیر کرد و پس از 450 سال که از بنای اورشلیم می

گذشت، آن را خراب کرد. سلطنت دو سبط از اسباط که در اورشلیم بودند، با حمله بخت النصر منقرض گردید. «بخت النصر» یهودیان را اسیر کرد و به «بابل» برد. آنان هفتاد سال در اسارت بودند، «کورش» شاه ایران بابل را خراب کرد و یهودیان را آزاد نمود و «بیت المقدس» را آباد نمود و حاکمی از سوی خود بر آنان گمارد. یهودیان حدود دویست سال در زیر سلطه ایرانیان بودند (322-539 ق. م.)⁽³⁰⁵⁾

بخت النصر گروه بسیاری از قاریان «تورات» را کشت؛ تعداد چهل هزار نفر از قاریان تورات کشته شدند و بسیاری را اسیر کرد. پس از او پادشاهی دیگر در بابل با یکی از زنان بنی اسرائیل ازدواج کرد و بنا به خواهش آن زن، یهودیان را آزاد کرد و به بیت المقدس بازگردانید.⁽³⁰⁶⁾ در حمله بخت النصر به «بیت المقدس»، گروهی از یهودیان به مصر گریختند و پناهنده شدند. چون بخت النصر به «مصر» حمله کرد، از آنجا فرار کردند و به حجاز گریختند. پس از آزادی یهودیان و آبادانی «بیت المقدس»، به این دیار بازگشتند. آنان چون «تورات» را از دست داده بودند، ناراحت بودند. یک نفر به نام «عزیر» با الهام الهی تورات را از حفظ داشت و برای یهودیان نوشت.⁽³⁰⁷⁾ بخت النصر اشیاء و اثاثیه ارزشمند فراوانی از بیت المقدس و دیگر معابد یهود بدست آورد. ولی کوروش دستور داد هر آنچه از بیت المقدس ربوده شده، به آنجا بازگردانده شود. در تورات کتاب ارمیای نبی آمده است که خداوند کورش را برانگیخت تا بابل را فتح کند و بیت المقدس را که خراب شده بود تعمیر نماید و قوم اسیر شده، بنی اسرائیل را از اسارت آزاد سازد.⁽³⁰⁸⁾ در تاریخ آمده است که بخت النصر دوبار به فلسطین حمله کرده است؛ مرتبه اول در سال 597 ق. م. بود که به خاطر طرفداری پادشاه بنی اسرائیل (یهوآقیم) از دولت مصر، فلسطین مورد

حمله قرار گرفت. در این حمله «اورشلیم» غارت شد و دو هزار نفر از بزرگان یهود به «بابل» تبعید شدند. مرتبه دوم حمله بخت النصر در سال 586 ق.م. بود. علت حمله این بود که «صدفیا» سلطان دست نشانده «بخت النصر» علیه وی شورید. این بار سپاه «بخت النصر» به اورشلیم حمله کرد و دوباره اورشلیم را غارت نمود. پس از آن شهر را به آتش کشید و بسیاری از یهودیان را کشت و معبد سلیمان را نیز غارت کردند. «صدفیا» را در غل و زنجیر به بابل بردند و کشتند و اسارت یهود در همین مرحله از حمله بوده است. (309)

کوروش منجی قوم یهود

در تورات آزادی قوم یهود توسط کوروش پادشاه ایران چنین آمده است: «کوروش پادشاه پارس عزرا می گوید: یهوه خدای آسمان ها جمع ممالک روی زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه ئی برای او در اورشلیم که یهودا است، بنا کنم پس کیست از شما، از تمامی قوم، او که خدایش با وی باشد، او به اورشلیم که یهود است، برود. »
در کتاب اشعیا نبی باب 45 آمده است:

«خداوند به مسیح خود یعنی کوروش می گوید من دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امتها را مغلوب سازم و.. تا درها را به روی وی باز کنم و دروازه های به روی او دیگر بسته نشود چنین می گوید: من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم کرد و درهای برنجین را شکسته و پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنج های ظلمت و خزائن پنهان را به تو خواهم بخشید تا بدانید که یهوه خدای اسرائیل می باشم و تو را به سمت خواندم هنگامی که مرا نشناختی. تو را به سمت خواندم و ملقب ساختم، تا از شرق آفتاب و مغرب آن بدانید که سوای من خدائی نیست. » (310) در سال 539

ق. م. که کورش بابل را فتح کرد، اسیران یهود را آزاد کرد و اورشلیم را آباد نمود. از آن پس، زیر نظر پادشاهی هخامنشی فارس در کشور یهود یک حکومت روحانی بوجود آمد که کاهنان بنی اسرائیل آن را اداره می کردند که تا پایان دولت هخامنشی آن حکومت پا بر جا بود. در حمله اسکندر به ایران، یهودیان فلسطینی تابع یونان شدند. در اثر التقاط فرهنگ ایرانی و یونانی در فکر دینی و فرهنگ یهودیان تحولی صورت گرفت. این قوم دوباره در اواسط قرن اول ق. م. دچار غضب دولت روم شدند و رومیان، کارگزارانی بر فلسطین گماردند و در امور مذهبی یهود دخالتها کردند.

در سال 67 میلادی، سپاه روم به اورشلیم حمله کرد و مقاومت یهودیان در هم شکسته شد و شهر اورشلیم ویران شد. پس از این واقعه یعنی قتل عام یهودیان و تخریب اورشلیم، قوم یهود دیگر نتوانست در فلسطین زندگی کند. و از آن زمان بگذشت تا که اندکی پیش بریتانیای کبیر اراده قاهر استعماری خویش را با زور و زر بر فلسطین تحمیل کرد و آدمکشان صهیونیست را از سراسر جهان در این نقطه ماءوی داد و دولت غاصب، نامشروع و جائز اسرائیل را بر جهان بشری تحمیل نمود.

پیامبران بنی اسرائیل

پیامبران پس از مرگ موسی علیه السلام

علماء یهود معتقدند که پس از حضرت موسی، چهل و هفت پیامبر برای قوم اسرائیل آمده و شریعت حضرت موسی را ترویج کرده اند که هفده نفر از آنان دارای کتاب بوده اند. در قرآن به چند نفر از انبیاء بنی اسرائیل که پس از موسی آمده اند، اشاره شده است؛ داود که صاحب کتاب آسمانی زبور بود، یکی از آنهاست و نیز سلیمان که در قرآن شرح رسالت و سلطنت او آمده است. (311)

انبیاء اولیه در عهد داوران (قضاة) بنی اسرائیل در حدود هزار سال ق. م. ظاهر شدند که آنان را در زبان عبری «نبییم» لقب داده بودند.

این افراد مانند دراویش و عرفاء مشرق زمین افرادی با جذبه و مؤمن بودند.

(312)

پیامبران اسرائیل در یک زمان چند نفرشان با هم رسالت هدایت این قوم را بر عهده داشته اند و در شهرها و قرا و قصبات مشغول دعوت بودند. ولی در تورات، نام آنهایی که دارای رساله و کتابی بوده یا بعداً پیروانشان تدوین کرده اند، آمده است:

«یوشع بن نون»، «عاموس»، «هوشع»، «سموئیل»، «اشعیا»، «ارمیا»، «ایلیاء» و «دانیال». در برخی کتب تعداد انبیاء بنی اسرائیل را چهل و هشت نفر نوشته اند که هیجده نفر از آنها صاحب کتاب می باشند. دو نفر دیگر به نامهای «ایشع» و «الیاس» کتابی ندارند.

اسامی انبیائی که دارای کتاب بوده اند:

موسی، سموئیل بن القانا (شائول یا طالوت را به پادشاهی برگزید)، عاموس، هوشع بن ئبری، میخا بن مورثین، یونس، اشعیا بن عاموس، ناحوم بن القوشی، صفیا بن کوتی، حقوق نبی، ارمیا بن ملقیاء نبی، حزقیال نبی، یوال بن قتوائیل، عوبد یاتی نبی، دانیال نبی، حکمی نبی، زکریا بن ارخیا و داود نبی که دارای کتاب مزامیر بوده است. ایلیاء نبی حامی مذهب اخلاقی «یهوه» بود. او در «کنعان» و زمان پادشاهی «اهاب» قیام کرد و علیه بت پرستان که «بعل» را می پرستیدند، شورید و تا حدودی موفق شد توحید را دوباره احیا کند. «ایلیا نبی» ناگهان ناپدید شد و شاگرد او «ایشع» کار او را دنبال کرد. (313)

اما عاموس نبی ظاهراً بزرگترین پیامبران بنی اسرائیل در قرن هفتم ق. م. متولد شد. او به کار شبانی مشغول بود. او پیام یهوه را که با الهام دریافته بود، به

مردم فاسد و تبه‌کار اسرائیل رساند. مردم او را بیرون کردند. او مردم را به بلاهای آسمانی که در انتظارشان بود، انداز داد. اندکی بعد بر آن تبه‌کاران بلای هجوم ملخ و طاعون نازل شد و زلزله ای شدید شهرهای سدوم و عموره را که مرکز فساد و تباهی بودند، زیر و رو کرد. ⁽³¹⁴⁾

یوشع یکی دیگر از پیامبران اسرائیل در شمال کنعان به دنیا آمد. او از انحطاط اخلاقی و مذهبی بنی اسرائیل رنج می برد. او مردم را به پاکی و توحید دعوت کرد، اما مردم حرف او را قبول نکردند. ⁽³¹⁵⁾

اشعیاء نبی در جنوب کنعان متولد شد. سال تولد او 740 ق. م. بود و در یک خانواده خوش نام به دنیا آمد. در اورشلیم به نبوت رسید و به دعوت مردم عصر خویش پرداخت. او به یهوه ایمان داشت. چهل سال مردم را به توحید دعوت کرد. پادشاهان یهود با او مشاوره می کردند. هرگز در ایمان او تزلزل راه نیافت. در سال 722 ق. م. که حکومت یهود به دست سپاهیان آشور در هم شکست، اشعیاء دعا کرد و بخشی از سرزمین کنعان از اشغال مصون ماند. او مردم را به نیکوکاری و انصاف دعوت می کرد. ⁽³¹⁶⁾ میکاء نبی، پس از درگذشت اشعیاء نبی در اورشلیم مبعوث شد. او نبوت خویش را با پیشگوئی آغاز کرد. ظهور او را در سال 722 ق. م. نوشته اند. کتاب او در بردارنده سخنان جالبی است. او از یک طرف انبیاء دروغین و مغرور را انکار کرد و از دیگر طرف، روح حقیقی دین را برای مردم بیان کرد. ⁽³¹⁷⁾

ارمیا نبی، از پیامبران مشهور است. او از خادمان معبد شهر «عناثوت» بود و در آن شهر متولد شده بود. او مورد تهدید جامعه خود بود و به مردم اسرائیل وعده و وعید و بیم و امید می داد. نصایح او بی فایده و نتیجه ماند. مردم او را استهزاء می کردند، در عین حال او به ارشاد مردم ادامه داد. وقتی کلدانیان

اورشلیم را فتح کردند، ارمیا در زندان بود، زیرا قومش او را زندانی ساخته بودند. کلدانی ها او را آزاد کردند. ارمیا گفت: کلدانی ها بزودی شکست خواهند خورد و یهودیان به وطن خویش بازخواهند گشت و به عبادت یهوه مشغول خواهند شد. (318)

حزقیل نبی، زندگی وی مجهول است. او فرزند یکی از خاندان های کاهنان اورشلیم بود که در سال 597 ق. م. به اسارت در بابل برده شده بود. او در سن 22 سالگی خود را پیامبر بنی اسرائیل معرفی کرد و مکاشفات خود را با عباراتی روان و روشن بیان می داشت و به شرح احکام و تکالیف قوم خود پرداخت. (319)

اشعیا دوم، زندگی وی نیز مجهول است. او صاحب الهامات و تلقینات نفسانی و دینی قوی بوده است و کمالات او صحف عهد عتیق را تشکیل می دهد. (320)

زنانی که در بنی اسرائیل به نبوت رسیدند

در قوم یهود پیامبری منحصر به مردان نبوده، بلکه زنان نیز مقام نبوت داشته اند و همان گونه که انبیاء مرد بنی اسرائیل پدر خوانده می شدند، زنان نیز که به پیامبری می رسیده اند، مادر خوانده می شدند، پدر اسرائیل و مادر اسرائیل. تعداد پیامبران زن اسرائیل هفت نفر بوده است:

- 1- ساره (همسر ابراهیم).
- 2- مریم (میریام) خواهر موسی.
- 3- بوره (که قاضی نیز بوده است).
- 4- حنا (مادر سموئیل).
- 5- اوی گائیل (همسر داود).

6- حلدہ (همسر شائوم)

7- استر، (ملکہ خشایارشا).⁽³²¹⁾

در «تورات» اشاره ای به نبوت زنان نیست، اما «تلمود یهود» به نبوت ایشان اشاره کرده است. «عهد جدید» (انجیل) نیز از چند زن یاد می کند که پیامبر بوده اند. در انجیل «لوقا» آمده است که در هنگام ظهور «عیسی»، «حنّا» دختر فنوئیل و چهار دختر فیلیپس نبوت می کرده اند.⁽³²²⁾

1- ساره، همسر ابراهیم، مادر اسحاق بود که مادر اسرائیل هم خوانده شده است. او نیز مانند ابراهیم صاحب مواعید بسیار شد و برکت یافت. ولی نبوتش با آنچه تورات نقل می کند، سازگار نیست.

گفته اند ساره مانند ابراهیم که مردان را به توحید دعوت می کرد، او نیز زنان را به خداوند یکتا فرا می خواند.⁽³²³⁾ ساره 127 سال زندگی کرد.⁽³²⁴⁾

2- مریم (میریام) به معنای: بیننده یا سرور یا ستاره دریائی است. او دختر عمران (عمرام) و خواهر موسی و هارون است که احتمالاً به هنگام در آب انداختن موسی در کودکی همراه او بوده است و به دختر فرعون پیشنهاد کرده که زنی شیرده برای وی بیاورد.

وقتی که موسی بنی اسرائیل را از رود نیل گذراند، او در جلوی قوم بسیار مسرور، مردم را به ستایش یهوه فراخواند. وقتی موسی زنی حبشی گرفت، مریم و هارون او را سرزنش کردند. مریم مورد غضب خداوند قرار گرفت و به بیماری برص مبتلا شد. موسی برای او طلب شفا کرد. مریم در مقامی بود که یهوه او را در عرض موسی و هارون بر بنی اسرائیل منت گذاشت.

مریم در قارش درگذشت و در همان مکان دفن شد.⁽³²⁵⁾

3- دبوره، یعنی «زنبور عسل» که مادر اسرائیل نامیده شده است. او همسر «لفیدت» بود. این زن در زیر درخت «دبوره» می نشست و برای قوم بنی اسرائیل قضاوت و داوری می کرد. (326)

محققان معتقدند که بنی اسرائیل زنان را به قضاوت قبول داشتند. دبوره یکی از همین زنان قاضی است که در میان بنی اسرائیل به قضاوت مشغول بود. (327)

در عصر این زن، پادشاه کنعان «یابین» بر اسرائیل حکومت می کرد. دبوره از میان قوم خود، مردی به نام «بالاق» را برانگیخت تا به همراهی او، ده هزار سپاهی گرد آورد و بر سیسرا فرمانده لشکر «یابین» حمله برد. او بر شاه پیروز شد. (328)

4- حنا؛ به معنای «فضیلت» است. او همسر «القانه» و مادر «سموئیل» نبی و سه پسر و دختر دیگر بود. او در ابتدا نازا بود و از خداوند تقاضای اولاد نمود و دعای او مورد اجابت قرار گرفت. او به هنگام زائیدن، سرودی به شکرانه این نعمت سرود که یکی از زیباترین سرودهای مذهبی بنی اسرائیل است. «لوقا» می گوید: این سرود مانند سرود «مریم» است. (329)

5- ابی جایل ؛ یعنی: «پدر شاد». او زنی زیبا و با هوش بود که قبلاً همسر «ناتال» بود، بعد همسر «داود» شد. او در جنگ همراه «داود» بود. (330)

«صقلع» به اسیری رفت و داود او را باز پس گرفت. برای «داود» دو فرزند به دنیا آورد. (331)

6- حلدۀ ؛ زن بدشکل و روسپی را در عبری گویند.

او زن «شلوم» بود که در محله دوم اورشلیم زندگی می کرده است. این زن پیامبری مشهور بود که در زمان یوشا پادشاه اسرائیل (اورشلیم) مورد مشورت پادشاه و کاهنان قرار می گرفت. (332)

7- استر، به زبان آکدی: «ایشتار»، یا «ستاره» به زبان فارسی و عبری. این پیامبر، دختر «ایبجایل» است و پس از مرگ پدرش، پسر عمویش «مُردَخای» او را سرپرستی می کرد. این زن از یهودیانی بود که جلای وطن کرده و در شوش (ایران) زندگی می کرد. چون «خشایارشا» از ملکه خود جدا شد، او را به همسری برگزید. اگر چه به نبوت او اشاره نشده، ولی صحیفه استر در میان قوم یهود مشهور است. و اگر چه نویسنده این کتاب روشن نیست، اما به «عزرا» و «یهویاقیم» کاهن و به خود «مردخای» نسبت داده می شود. بر سر این کتاب بین علماء یهود اختلاف بوده است که آیا این صحیفه را جزء کتاب مقدس بیاورند یا نه؟ سرانجام پذیرفته شده که صحیفه استر به قوه روح القدس نوشته شده است. ⁽³³³⁾ در مورد جانشینی او هم یهود عقیده دارند که جبرئیل مانع شد تا ملکه در میهمانی مردانه حضور یابد و در نتیجه بجای او ملکه ایران شد و جریان توطئه کشتن «خشایارشا» بوسیله جبرئیل در دفتر سلطنتی به ثبت رسید. ⁽³³⁴⁾

ذوالقرنین در منابع یهود

در منابع یهود سخن از ذوالقرنین رفته است. تورات بر این مطلب تصریح دارد. در کتاب دانیال نبی، داستان با رؤ یای دانیال آغاز می شود. تورات در این رابطه آورده است که: ... ذوالقرنین همان پادشاهی است که خداوند او را برای کمک به اقوام اسیر یهود و تجدید بنای اورشلیم برانگیخت. دانیال هنگامی که در شوش بود، چنین خوابی دید که: در کنار رودخانه کارون ایستاده و قوچی را می بیند که دو شاخ بلند دارد، یکی به طرف جلو و دیگری به پشت خم شده و با دو شاخ خود شرق و غرب و جنوب را شخم می زند و... دانیال از این خواب چنین الهام گرفت که این قوچ همان ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) است. و

خلاصه دریافت که دولت ماد و پارس یکی خواهد شد و بر این دو کشور متحد و یک پارچه، پادشاهی نیرومند به نام کوروش فرمانروائی خواهد کرد و...⁽³³⁵⁾

در منابع عبری زبان از ذوالقرنین به سورنائیم تعبیر شده است. در کتیبه کورش در پاسارگاد (مشهد مرغاب) پیکره این پادشاه هخامنشی با دو شاخ نشان داده شده که یکی به طرف جلو و دیگری به طرف عقب است و بین آنها سه گل بلند مانند تاجهای مصری دیده می شود و دارای چهار بال است که اشعیاء نبی در کتاب خود از آن سخن گفته است و به نام عقاب شرق از آن یاد کرده است.

در قرآن صریحا و مشخصا ذوالقرنین یاد شده است.⁽³³⁶⁾

در روایات و منابع اسلامی بر سر تعیین مصداق این اسم (ذوالقرنین) اختلاف است و نیز در تاریخ حضور او، برخی وی را معاصر یاءجوج و ماءجوج دانسته اند و برخی دیگر او را هم سفر «خِضْر» در پی آب حیات می دانند، مورخان اسلامی «ذوالقرنین» را اسکندر مقدونی گرفته اند.⁽³³⁷⁾ برخی دیگر او را کورش پادشاه هخامنشی می دانند.⁽³³⁸⁾ «تورات» در «سفر تکوین» «فصل 2» از «یاجوج» و «ماءجوج» به «ماگوک» یاد کرده است که این دو پسران «یافت» بوده اند، یعنی: «گومر» و «ماگوک». و در کتاب حزقیل نبی به کودک اشاره شده است. در عهد جدید (انجیل) در مکاشفات یوحنا آمده است که شیطان یاجوج و ماءجوج (گوک و ماگوک) را فریفته و به جنگ کشانده است.

محققان معتقدند که این دو، قوم سکاهای بوده اند که از شمال شرقی به سوی غرب سرازیر شدند. هجوم قوم وحشی سکاهای از دوران ما قبل تاریخ تا قرن نهم میلادی به سوی شرق و غرب ادامه داشته است. کورش با ساختن سدی بزرگ از هجوم سکاهای به امپراطوری هخامنشی جلوگیری کرد. یونانیان از این

دو نفر به گوک و ماگوک تعبیر کرده اند. در منابع اسلامی «یاء جوج و ماء جوج» دو برادراند و از فرزندان «یافت بن نوح» شناخته شده اند که پس از «طوفان بزرگ» به شرق رهسپار شدند و نسلی را بوجود آوردند. منابع اسلامی برای آنان تصاویر خیالی شگفتی ترسیم کرده اند. آنان مردمی وحشی و خونخوار توصیف شده اند. و این تصاویر و اوصاف با آنچه از قوم سکاها در دست است، هماهنگی دارد. (339)

تمدن یهود

یهودیان در صدد برآمدند که مکان و محلی جهت خواندن تورات و انجام مراسم مذهبی فراهم سازند. این فکر پس از بحرانهای عقیدتی بسیاری که در جامعه مذهبی یهود روی داد، ایجاد شد. یهودیان مومن به دین یهوه وفادار ماندند و قربانیان خود را به پیشگاه او تقدیم می کردند. روزهای شنبه در خانه های یکدیگر جمع شده، طومارهای صحف مقدسه انبیا و اوراق تورات را برای یکدیگر تلاوت می کردند و اخبار و روایات و تواریخ باستانی خود را می خواندند و سرانجام کتب مقدس خود را تدوین کردند. آنان برای انجام مراسم و دعا خوانی کنیسه ای ساختند که شوق مذهبی یهودیان مؤمن را به دنبال داشت. فعالیت های ادبی و مطالعات کلامی پدیدار شد و استنساخ از روی نسخ قدیمه و محفوظات، معمول گردید. هر کنیسه برای خود مراسم جداگانه عبادی داشت. به تدریج آثار کلامی و فقهی یهود مدوّن شد و کلیه محفوظات، به رشته تحریر درآمد. گفته می شود که در دوره اسارت در بابل، دو نفر از انبیاء بزرگ بنی اسرائیل ظهور کردند. ظاهرا یکی «حزقیل نبی» و دیگری «اشعیا دوم» بوده است. (340)

در صفحات گذشته با تاریخ و جغرافیای تاریخی بیت المقدس آشنا شدیم و گفتیم که بیت المقدس حوادث بسیاری بخود دیده ؛ گاه ویران شده و زمانی آباد گردیده است.

از حمله آشوری ها و آکدی ها گرفته تا حمله ایرانی ها و یونانی ها و رومی ها و... در هر مقطعی از تاریخ سیاسی خاورمیانه و جهان فراز و نشیب هائی داشته است.

و درباره ساکنان اصلی آن نیز گفتیم که یهودیان ساکنان اصلی فلسطین نبوده اند. آنان در ادوار مختلف بطور موقت در فلسطین سکنی گزیده اند و فقط به آن دیار تعلق عقیدتی و تاریخی دارند، یعنی که در آنجا هدایت یافتند و به عبادت پرداختند. از آثار مذهبی یهود در این سرزمین تنها معبد سلیمان است.

بنابراین فلسطین سرزمین وحی و جایگاه حضور پیامبران خداوند است و به لحاظ حقوقی و تاریخی متعلق به صاحبان و ساکنان اصلی آن است که کنعانی ها و عربها باشند.

در دوره اسلامی فلسطین در حیطه قلمرو خلافت بوده است. در دوره خلیفه دوم عرب یعنی عمر بن خطاب، کوشش شد تا استیلای رومیان از فلسطین سلب شود. و چنین شد. مسلمانان در سال 15 یا 16 هجری به بیت المقدس رسیدند و از آن پس، آنجا در قلمرو اسلام بود.

فرقه های یهود

موسی علیه السلام خود پیش بینی کرده بود که قومش به تفرقه خواهند گرائید. پیامبر اسلام ﷺ در بیان گذشته تاریخ و ادیان آسمانی پیشین به قوم حضرت موسی (علی نبینا آله و علیه السلام) اشاره فرموده است که به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند. آن حضرت هفتاد فرقه را گمراه و تنها یک فرقه را

هدایت شده و رستگار نامیدند. آن گونه که حضرتش در رابطه با اُمّت حضرت عیسی (علیه السلام) رهنمود دادند که به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و تنها یک فرقه رستگار شد و بقیه گمراه و هلاک گردیدند.

1- فرقه فریسیان، به معنای جدا شوندگان، در عصر مکابیان پیدا شدند. این فرقه که بخش بزرگی از کاهنان یهود آن را پدید آوردند، در برابر یونانی زدگی ایستادگی کردند و نسبت به اجرای بی چون و چرای شریعت موسی اصرار ورزیدند. این فرقه به معاد و روز قیامت اعتقاد داشتند و راه نجات مردم جهان را عمل به تورات و کلیه دستورات دین یهود می دانستند. آنان گروه یا فرقه سنت گرای یهود بودند که به اصول و فروع مکتوب و منقول موسی و پیامبران بنی اسرائیل سخت اعتقاد داشتند. نفوذ این فرقه مذهبی یهود تا سال 135 میلادی ادامه داشت. روحانیون این فرقه سخت تلاش داشتند تا یهودیان را از گرایش به عقاید فلسفی بیگانه برحذر دارند. آنان هر گونه تفسیر و تغییر در احکام مذهبی را نمی پذیرفتند. (341)

2- فرقه صدوقیان ؛ منسوب به یکی از روحانیون یهود به نام صدوق. این فرقه را روشنفکران و یونانی گرایان تشکیل می دادند. آنان منکر معاد و مخالف احکام و اصول و فروع غیر علمی - عقلی دین یهود بودند. این فرقه تنها به نبوت موسی باور داشت و انبیاء و کتب دیگر غیر از تورات را قبول نداشت. از تورات فقط اسفار پنجگانه را قبول داشتند. این فرقه به بقای روح و جهان آخرت باور نداشت. و همین جهان را دار ثواب و عقاب می دانستند. آنان به خداوند اعتقاد داشتند و به معبد نیز می رفتند. این گروه در سال هفتاد میلادی و پس از ویرانی اورشلیم، بکلی از میان رفت. عوام یهودی این فرقه روشنفکر را مرتد و خارج از دین می شمردند. در عهد جدید یعنی اناجیل و رسالات

رسولان از این فرقه یاد شده است. بنا به مندرجات انجیل، مقارن میلاد «مسیح» علیه السلام، میان دو فرقه فریسی و صدوقی اختلاف شدید رخ دارد. صدوقیان در اقلیت بودند و لذا مورد تهمت و آزار فریسیان قرار داشتند. در آن هنگام فریسیان با مسیح و پیروان او در جنگ و جدال بودند. «قیافا» کاهن بزرگ یهودیان فریسی به قتل عیسی فرمان و فتوی داد و آن حضرت را مرتد نامید: «... پس «یهودا» (یکی از یاران عیسی که مکان اختفای او را می دانست) چون که «عیسی» در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن کرده بود، لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کاهنان فریسیان با چراغها و مشعلها به آنجا آمدند.» و نیز آمده است که:

«کاهنان فریسی همیشه با حضرت عیسی (علیه السلام) مناظره کردند، به او تهمت زنا می زدند و به او اهانت و آزار می رساندند.» تعصب و اختلافات فریسی و صدوقی باعث از میان رفتن وحدت سیاسی و مذهبی قوم یهود شد. ⁽³⁴²⁾ تعالیم صدوقیان به تعالیم عیسی شباهت دارد. قرآن به اختلاف و تفرقه یهود اشاره دارد. ⁽³⁴³⁾

3- فرقه اینسیان ؛ فرقه یهودی با گرایش عرفانی که محصول دوران فقر و فلاکت و اسارت یهود است. این فرقه علیه مالکیت خصوصی شوریدند و اندوختن زر و سیم را حرام کردند.

افراد این فرقه هیچگونه مالکیت خصوصی نداشتند و به صورت جمعی زندگی می کردند. برای آنان دوست و بیگانه یکی بود و با همه برادر و برابر بودند. آنان در اغذیه و امتعه شریک بودند. آنان هر گونه سیستم اقتصادی - تجاری را که منجر به تکاثر و اشرافیت و زراندوزی می شد، ممنوع ساخته بودند. آنان به نظام برده داری عاصی بودند، و خود برده نداشتند و برده فروشی

را حرام کرده بودند. آنان همچنین ساختن اسلحه و آلات جنگی را حرام کرده بودند.

در حقیقت این فرقه در تحقق عدالت اهتمام فراوان داشته اند. مورخان یهودی از این فرقه با اعجاب و تحسین یاد کرده اند. فلیسین شاله فرانسوی این فرقه را اشتراکی مذهب می داند که در قرن دوم ق. م. حضور داشته و بنیان گذار آن را یوسف و قیلون یهودی معرفی می کند. این فرقه در عین حال عابد و زاهد و اهل ریاضت و انزوار بوده اند و نسبت به اجرای مراسم و احکام دین موسی سخت پابرجا بوده اند. آنها ترک دنیا کرده بودند و غالباً در کوهها و غارها بسر می بردند و کاری جز عبادت و زهد ورزی نداشتند. در زندگی اجتماعی به یک معاش جمعی قائل بودند و اموال خود را متعلق به عموم می دانستند. غسل تعمید نزد ایشان نشانه پاکی و توبه از گناه شمرده می شد و در میان آنان معمول بود. (344)

جان ناس می گوید: اسن ها در اغلب نقاط فلسطین وجود داشته اند. این فرقه که از مردم جامعه دوری گزیده و تارک دنیا بودند، اوقات خود را به عبادت و انزوا و روزه و نماز گذرانیده و به انتظار ظهور حضرت مسیح نشسته بودند. آداب شریعت موسی را بجا آورده، از جنگ و جدال خودداری می کردند. مردم را به شکیبایی دعوت می کردند. این فرقه در قرن دوم ق. م. به ظهور رسیدند و به زراعت و صنعت امرار معاش می کرده اند. در زندگی اجتماعی نوعی روش اشتراکی داشتند. اموال خود را متعلق به عموم مردم می دانستند. این فرقه خود را فرزندان نور نام نهاده بودند و دیگران را فرزند ظلمت می دانستند که فرشته تاریکی بر آنان حکومت می کند. گویا عقاید این فرقه از

عقاید زرتشتیان اقتباس شده بود. این فرقه در سال 68 میلادی در قتل عام یهودیان از بین رفتند. (345)

4- فرقه هرویان ؛ این فرقه بیشتر رنگ سیاسی داشت که در فلسطین پیدا شدند. این گروه پیرو و هواخواه سلسله سلطنتی «هرود» بودند که در حدود شش سال ق. م. در زمان «اگستوس» قیصر روم به ظهور رسیدند و با این که با فرهنگ روم و یونان دشمنی نداشتند، ولی می خواستند که سلطنت در ملت یهود برای همیشه باقی بماند. (346)

5- فرقه زیلوت ها؛ این فرقه رنگ مذهبی داشت و در عین حال دارای گرایشهای سیاسی نیز بود. آنان با رومیان مخالف مطلق بودند و لذا همیشه با آنان در حال جنگ بودند. این فرقه با یونانیان اشغالگر نیز در ستیز بودند. این گروه غالباً از ساکنان نواحی شمالی شهر جلیل بودند و در حدود شش سال ق. م. انتشاری عظیم یافتند. پیشوای این فرقه مردی به نام «یهوای جلیل» بود که چون رومیان خواستند قوم یهود را سرشماری کنند، علیه آنان قیام کرد. شورش آنان سرکوب شد، ولی فرقه زیلوت ها باقی ماند.

این فرقه معتقد بود که تسلیم به حکومت رومیان بر خلاف ایمان به مشیت الهی می باشد و باید علیه آنان با شمشیر قیام کرد تا که حضرت «مسیح» ظهور کند و به قیامگران پاداش خیر دهد. (347)

6- فرقه قرائون ؛ این فرقه در سال 767 میلادی به وسیله مردی به نام «عانان بن داود» ساخته شد. «قرائون» طایفه ای از «یهود» هستند که جز به «عهد عتیق» اقرار ندارند و روایات شفاهی و «تلمود» را معتبر نمی دانند و تنها به «تورات» باور دارند. این فرقه را عبری «قرائم» گویند. (348) «ابوالفدا» مورخ اسلامی این فرقه را به مجبره و مشبهه در اسلام تشبیه کرده است. (349) عبدالکریم

شهرستانی صاحب کتاب «ملل و نحل» در رابطه با این فرقه می گوید: «قرائین یا قرائین یا قاریان» از فرقه های کلامی قوم یهوداند که در اسپانیا پیدا شدند. مؤسس این فرقه «عانان بن داود بغدادی» است که تحت تأثیر برخی از متکلمان اسلامی از نصوص و ظواهر کتب الحاقی دوره های بعد به ویژه تلمود عدول کرد. به عقیده او در مبادی نباید از حدود تورات تجاوز کرد و لذا به اصالت شک کرد. پیروانش در اسپانیا فراوان شدند. سعد یا بن یوسف این نهضت را تجدید کرد و آداب جدیدی ابداع نمود، از جمله: روشن کردن شمع در شب و روز شنبه را منسوخ کرد، خوردن گوشت را مطلقاً ممنوع ساخت، و مراجعه به طبیب را به قصد کسب درمان مکروه دانست، زیرا این یهوه است که شفابخش است. این فرقه دچار انشعاب شد و به چند فرقه تقسیم گردید. گویا امروز عده بسیار اندکی از این فرقه در شوروی سابق زندگی می کنند. (350)

7- فرقه عنانیه؛ منسوب به «عانان بن دود» ملقب به «راس الجات». بر خلاف فرقه های دیگر یهودی، این فرقه در روز شنبه و دیگر اعیاد از خوردن مرغ و ماهی و آهو و ملخ خودداری می کردند. این فرقه نبوت عیسی را تصدیق می نمودند و گفته های او را مخالف تورات نمی دانستند. آنان عیسی را از پیروان موسی می دانستند و معتقد بودند که او مردم را به تورات دعوت می کند. آنان صریحاً اعتراف به نبوت عیسی نمی کردند.

گروهی از این فرقه معتقد بودند که: عیسی ادعای نبوت نکرده و نیز مدعی نبوده که شریعت او ناسخ دین موسی است، عیسی از اولیاء الله و عارف به تورات می باشد و انجیل وحی منزل نیست، بلکه سرگذشت عیسی است که توسط چهار نفر از یاران او تدوین شده است. قوم یهود به او ظلم کردند، چون که او را تکذیب نمودند و باعث قتل او شدند، حال آنکه در تورات نام «مشیحا»

زیاد آمده است و او همین «مسیح» است. هر چند که تورات او را نبی یا رسول یا کسی که دارای شریعت خاصه ای است، معرفی نکرده است. لازم است بدانیم که در تورات نام مسیح نیامده، بلکه فارقلیطا آمده است. (351)

8- فرقه کاتبان ؛ این فرقه جنبه مذهبی ندارند. کاتبان کارشان نسخه برداری از کتاب مقدس بوده است. آنان با این کار تجارت می کردند. برخی از این گروه را «رابی» و اب می خواندند. (352)

9- فرقه عیسویّه ؛ منسوب به عیسی بن یعقوب اصفهانی. برخی گویند او عوقید الوهیم یعنی عبدالله بود که در زمان منصور عباسی می زیسته و در آن عصر دعوت خود را آغاز کرده است. گویا در عصر مروان حمار گروه فراوانی از یهود به پیروی از او قیام کردند. ابو عیسی یاران خود را در دایره ای قرار می داد و می گفت: تا زمانی که در داخل این دایره باشید، سلاح دشمن در شما کارگر نیست. ابو عیسی در شهر ری کشته شد و یاران او به هلاکت رسیدند. ابو عیسی بر این باور بود که پیامبر است و فرستاده حضرت مسیح است. او می گفت که: عیسی دارای پنج رسول است که پس از او خواهند آمد. او مدعی بود که پروردگار با او سخن می گوید و به او فرمان داده که قوم بنی اسرائیل را از شر غاصبان و طاغیان نجات دهد. او معتقد بود که عیسی افضل اولاد آدم است و مقام او از همه انبیاء برتر است. او گوشت حیوان ذبح شده را تحریم کرد. (353)

10- فرقه ربانیون ؛ این فرقه را روحانیون یهود تشکیل دادند که کارشان ترجمه و تفسیر تورات و دیگر کتب مقدس یهود بود. آنان وظیفه داشتند در کنیسه مردم را موعظه کنند، لذا به آنان معلم نیز می گفتند. (354)

11- فرقه تناسخیه ؛ این فرقه قائل به تناسخ بودند. به گمان آنان در کتاب دانیال نبی آمده است که خداوند بخت نصر را مسخ کرده و به صورت هفت حیوان درنده درآورده تا او را بدین وسیله عذاب داده باشد. (355)

12- فرقه راعیه ؛ منسوب به یکی از یهودیان که دعاوی بزرگی داشت. (356)

13- فرقه سامره ؛ این فرقه از دیگر فرقه ها به آداب و احکام دین یهود متعبدتر است. اینان رسالت موسی و هارون و یوشع را قبول دارند و به دیگر رسولان ایمان ندارند. آنان در انتظار پیامبری هستند که تورات بشار ظهور او را داده است. فردی سامری ادعای نبوت کرد و مدعی بود که وی همان موعود تورات است. این فرد صد سال قبل از عیسی ظاهر شد. (357)

14- فرقه دوستانیه ؛ شاخه ای از فرقه سامره، معتقد به عذاب و عقاب در دنیا، که گناهکار در همین دنیا مجازات می شود. (358)

15- فرقه کویستانیه ؛ منشعب از فرقه سامره. این فرقه نیز عقایدی مشابه با فرقه دوستانیه داشت. بین این دو فرقه، اختلاف در احکام است. فرقه سامره کوهی در بیت المقدس (جبل نابلس) را قبله خود قرار داد: «خداوند به داود دستور داده بود که بیت المقدس را در جبل نابلس بنا کند، ولی داود در «ایلنا» بنا کرد و این بر خلاف امر پروردگار است. پس حضرت داود ظلم کرد.» این فرقه مدعی است که تورات اصلی به زبان آنان است. لغت این فرقه نزدیک به زبان عبری است. گویا از این فرقه 72 فرقه پیدا شده است. (359)

مورخان می گویند این فرقه از یهودیان سامره هستند که می گویند همین دنیا محل ثواب و عقاب است و دسته ای می گویند آخرت دار ثواب و عقاب است.

(360)

ابوریحان بیرونی می گوید: قوم سامره از بابل به شام هجرت کردند. مذهبی این فرقه ترکیبی از دین یهود و دین مجوس است. اکثر آنها در فلسطین زندگی می کنند و کنیسه های آنان در همان حدود است. (361)

برخی می گویند که این فرقه همان فرقه صدوقیان و فریسیان می باشند. یعنی دوستانی فرقه صدوقیان و کوسانیه فرقه فریسیان است. ضبط اسم این فرقه در منابع مختلف است: سامریه، سمره، سامره، و.... (362)

16- فرقه مقاربه ؛ به گمان آنان: خداوند با رسولان خود توسط فرشته سخن می گفت. پروردگار نباید وصف شود. اوصاف خداوند، اوصاف فرشته است. خداوند برتر و بالاتر از آن است که به وصف درآید. (363)

17- فرقه یورغانیه ؛ منسوب به یورغان از همدان که برخی نام او را یهودا گفته اند. این مرد پیروان خود را به زهد و نماز فراوان دعوت کرد و از خوردن گوشت کلیه حیوانات بازداشت. او فشره میوه ها را ممنوع کرد. وی معتقد بود که تورات دارای ظاهر و باطن است و تاءویل و تنزیل دارد. او از نظر تاءویل با یهودیان دیگر اختلاف داشت. به تقدیر ثواب و عقاب قائل بود و در این عقیده مبالغه بسیار نشان می داد. (364)

18- فرقه موشکاتیه ؛ منشعب از فرقه مقاربه. گروهی از این فرقه به نبوت پیامبر اسلام اعتراف نموده اند.

آنان می گفتند: پیامبر اسلام بر همه مردم جهان مبعوث است و تنها بر قوم یهود رسالت ندارد. چرا که یهودیان دارای کتاب هستند. رهبر این گروه در قم به همراه یارانش کشته شد. (365)

19- فرقه الکسائییه ؛ فرقه ای از یهود که در حدود سال صد میلادی در ماوراء اردن ظاهر شدند. عقاید این فرقه تحت تأثیر ثنویت و تقدیس کواکب و فلسفه یونان بود. این فرقه دچار انشعاب شد. (366)

20- اسنی ها،

21- سمپسی ها،

22- ایونیها،

23- ماسیونی ها،

24- اوسی ها،

25- نزاریها،

26- ناصورائی ها،

27- همور و باتیست ها. (367)

مؤلف بیان الادیان بطور فشرده در رابطه با قوم یهود و مذاهب آنان چنین می گوید: یهودیان معتقدند که: صانع جهان یکی است (اگر چه گروهی از آنان مشبه اند، و گروهی نیستند) و نبوت موسی و هارون و پیامبران سلف را ایمان داند و به نبوت پیامبران بعد از موسی نیز اعتقاد دارند. به نبوت عیسی و پیامبر اسلام ایمان ندارند. به تورات و زیور و کتب دیگر انبیاء بنی اسرائیل باور ندارند. (368)

یهود در ایران

بدون شک، یهود، حیات دوباره خویش را مدیون ایرانیان می دانند. بخت النصر تصمیم داشت به حیات این قوم پایان دهد. کورش پادشاه ایران در فتح بابل، یهودیان را از اسارت هفتاد ساله رهانید و آنان را آزاد گذاشت تا به هر کجا که می خواهند بروند. این حادثه در سال 600 ق.م. واقع شده است.

گروهی از یهودیان به ایران آمدند. در عهد عتیق آمده است: گروهی از یهودیان در قرن هشتم پیش از میلاد به ایران آمده اند...

در کتاب دوم پادشاهان آمده است: و در سال چهارم حزقیال پادشاه اسرائیل بود که پادشاه آشور به سامره برآمد و آن را محاصره کرد و در آخر سال سوم در سال ششم سلطنت حزقیال آن را گرفت و بنی اسرائیل را به آشور کوچانید...

(369) در تاریخ یهود آمده است: «... تقریباً همه ده سبط به اسارت برده شد.» (370)

در تاریخ ایران باستان آمده است که: «عده زیادی از یهود اسیر و به آشور و ایران کوچ داده شد.» (371) بهر حال، یهودیان پس از آزادی و هجرت به ایران، در دوره خشایارشا قدرت بسیار یافتند. وزیر شاه از این قدرت هراسان گردید و دستور قتل عام یهود را داد ولی موفق نشد، که در صفحات گذشته به این موضوع اشاره شده است.

آمار یهودیان ایران

با توجه به آمار رسمی می توان حدس زد که یهودیان امروز ایران به دویست هزار نفر می رسند. زیرا برای هر دویست هزار نفری یک نماینده به مجلس راه می یابد. در حال حاضر یهودیان ایران، یک نماینده دارند. اما واقعیت غیر از این است: تعداد یهودیان ایران به صد هزار نمی رسد.

مرکز اقامت یهودیان ایران عبارت است از:

همدان، نهاوند، اصفهان، شیراز، کرمان، فسا، جهرم، نیریز، کاشان، یزد، کرمانشاه، قصر شیرین، کردستان، اراک، گلپایگان، خوانسار، خمین، اهواز، خرمشهر، آبادان، بروجرد، مشهد و رشت. (372)

آمار یهودیان در این شهرها:

رشت: 120 نفر

بندر انزلی: 30 نفر

نهاوند: 490 نفر، دارای دو کنیسه.

بروجرد: 1000 نفر، دارای یک کنیسه.

خرم آباد: 80 نفر (که قبلا 300 نفر بوده اند، بعد مهاجرت کرده اند).

ملایر: 240 نفر (قبلا بیشتر بوده، مهاجرت کرده اند).

تویسرکان: 20 خانواده (مهاجرت کرده اند).

آبادان: 250 نفر.

مسجد سلیمان: 200 نفر.

دورود: چهار خانواده.

الیگودرز: 4 خانواده.

بندر معشور: 11 نفر.

گلپایگان: 4 خانواده.

مشهد و دیگر شهرهای خراسان 60 خانواده (300 نفر)

اصفهان 3350 نفر (قبلا 7000 نفر بودند که مهاجرت کردند).

یهودیان اصفهان 21 کنیسه دارند که تعداد 16 باب آن در بخش سه اصفهان

و دو کنیسه در باب الدشت، و یک کنیسه در هارونیه، و یک کنیسه در چهارباغ

است که در هزار و هشتصد سال قبل ساخته شده است.

این کنیسه تاریخی در عصر آلب ارسلان سلجوقی تعمیر شد. در سی

کیلومتری جنوب اصفهان یک معبد مذهبی به نام بقعه پیر بکران در محل لنجان

قدیم وجود دارد که مورد توجه یهودیان اصفهان و ایران است.

کاشان: 350 نفر (قبلا 2000 نفر بودند).

شیراز: 8500 تا 9000 نفر. مراکز آموزشی یهود در این شهر قرار دارد.

گنبد کاووس: 10 نفر.

گرگان: 20 نفر.

بندر شاه: 6 نفر.

بوشهر: 5 نفر.

آمل: 4 نفر.

بابلسر: 25 نفر.

شاهی: 25 نفر.

ساری: 12 نفر.

قزوین: 3 نفر.

کرمانشاه 2000 نفر.

تهران: 2500 نفر.

شمیرانات: 100 خانواده

آذربایجان: 3500 نفر. (373)

برخی آمار یهودیان در جهان را چیزی در حدود دوازده میلیون نفر می دانند.
گویا در جنگ جهانی دوم تعداد شش میلیون یهودی قتل عام شدند. برخی از
نویسندگان یهود، تعداد یهودیان ایران را حدود پنجاه هزار می دانند.

آمار دیگری که در این زمینه ارائه شده چنین است:

شیراز: 17000 نفر.

اصفهان: 12500 نفر.

همدان: 8000 نفر.

یزد: 4000 نفر.

بروجرد: 1500 نفر.

خراسان: 800 نفر.

نهاوند: 600 نفر.

بوشهر: 400 نفر.

تویسرکان: 350 نفر.

رشت: 300 نفر.

خرم آباد: 520 نفر.

ملایر: 350 نفر.

دماوند: 520 نفر.

اراک: 300 نفر.

در دیگر شهرها، در حدود 860 نفر و در تهران در حدود 10000 نفر⁽³⁷⁴⁾.

این آمار در سال 1330 شمسی ارائه شده و قطعا با تعداد امروز قابل مقایسه نیست.

پیدایش صهیونیسم (?)

قوم یهود از ابتدای ورود به خاک فلسطین هرگز روز خوش ندید. یهودیان در فلسطین دچار گرفتاریهای بیشتری شدند. در صفحات گذشته خواندیم که فلسطین در معرض حمله و هجوم آشوریان، یونانیان، رومیان و دیگر اقوام قدرتمند مهاجم بود و هر چند وقت یک بار این سرزمین مورد تاخت و تاز قرار می گرفت. یهودیان بارها در تاریخ حیات خویش قتل عام شدند. پیشینه این قوم نشان می دهد که این نابسامانی ناشی از ذات و طبیعت این قوم است. این ناسازگاری شگفت که در میان کمتر ملتی پیدا می شود، از همان آغاز در میان این قوم مشهود بود، اینان، موسی پیام آور بزرگ خداوند و قهرمان آزادی و نجات تاریخ انسان را دق مرگ کردند. این قوم در پی آزادی و نجات از دست

فرعون و فراعنه مصر، کفر ورزیدند و با دیگر پیامبران خداوند در میان بنی اسرائیل در ستیز بودند.

یهودیان در سراسر جهان پراکنده شدند و در بسیاری از موارد به توطئه و دسیسه علیه دولت میزبان پرداختند. اذیت و آزار و تبعید یهودیان در بسیاری از کشورها معلول این طبع خیانت کارانه است.

عناصر ماجراجو و فتنه انگیز این قوم سرانجام از فرصت سیاسی جهان سود بردند و حزب سیاسی صهیون را بنیاد گذاشتند. صهیون کوهی است در اورشلیم و به عبارتی تپه ای است که در تورات از آن به شهر داود یاد شده است. استعمار جهانی به این قوم ماجراجو فرصت داد تا نیت پلید و شوم خود را در قالب این حزب شیطانی تحقق بخشند. پیره گرگ استعمار یعنی بریتانیای کبیر فلسطین را به عنوان کشور پیشنهادی و موعود یهود مطرح کرد. یهودیان ماجراجو و فتنه انگیز به رهبری هرتصل در حزب صهیون به فعالیت پرداختند. هسته مرکزی این حزب در اورشلیم تشکیل گردید و سرمایه داران یهودی به نفع این حزب وارد عمل شدند.

اکثر یهودیان مؤمن با این حزب شیطانی مخالف بوده و هستند و این حرکت استعماری - سیاسی را مخالف مطلق با شریعت حضرت موسی می دانند.

تلاش شیطانی این حزب مبنی بر فراری دادن یهودیان ساده و عامی از سراسر جهان به سوی فلسطین آغاز شد. در سال 1897 نخستین کنگره جهانی صهیونیستها در شهر بال سوئیس برپا گردید. از آن پس شاخه های این حزب در کلیه کشورهای یهودی نشین بطور سری و محرمانه برپا گردید. در سال 1917 وزیر خارجه انگلستان لردبالور تائسیس یک دولت یهودی در فلسطین را بلامانع دانست.

پس از شکست عثمانی در سال 1923، فلسطین زیر سلطه روباه پیر استعمار انگلیس جنایتکار قرار گرفت تا مفاد اعلامیه «بالفور» اجرا شود.

جنگ جهانی دوم و کشتار یهودیان، که صهیونیست ها در این قتل عام نقش مهمی داشتند و در واقع همین ها بودند که به هیتلر و حزب نازی خط می دادند، تاسیس دولت یهود را در فلسطین تسریع کرد. در طی بیست سال بعد از جنگ جهانی دوم، تعداد زیادی از یهودیان پراکنده در سراسر جهان با تهدید و تزویر صهیونیستها به فلسطین روی آوردند.

سازمان ملل که افسار آن همیشه در دست امپریالیستها و صهیونیستها بوده و می باشد، به تجزیه فلسطین رای داد و دولت صهیونیستی اسرائیل اعلام وجود کرد. مخالفت عمومی مسلمانان نتیجه ای نبخشید و جنگهای پی در پی اعراب با دولت صهیونیستی به دلیل توطئه جهانی مبنی بر تقویت نظامی - اطلاعاتی صهیونیست ها، بی نتیجه ماند. بدون شک، مادام که رهبران عرب دست نشانده امپریالیسم آمریکا و انگلستان باشند، فلسطین همچنان در اشغال صهیونیست ها خواهد بود. رهبرانی چون «جمال عبدالناصر» و قهرمانانی چون «عزالدین قسام» می باید، تا ریشه صهیونیستها کنده شود نه بوزینه گانی چون «سادات» و اخلاف او و مزدورانی چون «آل سعود» و «آل صباح» و... این مزدوران خود از همکاران و همدستان صهیونیسم جهانی هستند و هدفشان نابودی امت عرب است. خلاصه آن که تا زمانی که امت اسلام سرنوشت خود را از دست مزدوران امپریالیسم جهانی بدست نگیرد و چنین حکام نابکاری بر آن حکومت کنند، اسرائیل پابرجا خواهد بود.

اسرائیل خار چشم امت اسلام است و لکه ننگی بر دامن امت اسلامی و عربی است. تبهکاران صهیونیست از این پایگاه که سرزمین وحی و نور و نجات تاریخ

توحید است، در اقصی نقاط جهان به توطئه علیه بشریت مشغول اند. اسرائیل، این زقوم تلخ شجره خبیثه شرک در همه جای دنیا به توطئه علیه ملت‌ها مشغول است. اسرائیل معلم و مربی کلیه رژیم‌های ضد مردمی و دیکتاتوری معاصر است.

صهیونیست‌ها به دلیل بد ذاتی خونخواری خود، در هر جای دنیا آتشی می‌افروزند. آنان در کلیه نقاط جهان بحران می‌آفرینند. در کلیه جنگ‌های جهان هیزم آور معرکه اند. آنان از خونریزی و خونخواری لذت می‌برند. آنان در جنگ‌های منطقه ای به تجارت می‌پردازند و با فروش اسلحه به رژیم‌های تبهکار و دیکتاتوری، به جنگ آتش بیشتری می‌زنند.

دولت صهیونیستی به رژیم‌های ضد مردمی خاورمیانه، آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و... ابزار و آلات شکنجه می‌فروشد، تروریست می‌فرستد و رژیم‌های همدست خود را تقویت و مسلح می‌سازد.

دولت صهیونیستی یک واقعیت شرم آور و ننگین برای بشریت معاصر بشمار می‌رود.

خوشبختانه بسیاری از یهودیان آگاه و آزاد جهان علیه این غده سرطانی بسیج شده اند و به افشای این بلیه بزرگ تاریخ معاصر پرداخته اند. شخصیت‌های جهانی در مذمت این باند و پایگاه تبهکاری سخن‌ها گفته اند که در مجموعه‌های بسیاری تدوین شده است. امیدوارم که بشریت معاصر شاهد نابودی مطلق این پایگاه فساد و جنایت باشد.

دین عیسی ﷺ

عیسی از آغاز تا انجام

تولد و تبلیغ رسالت الهی

در کتب یهود خبر از ظهور مردی است که ناجی قوم بنی اسرائیل خواهد بود. محققان معتقدند که قوم یهود بر اثر تماس با ایرانیان به یک منجی موعود اعتقاد پیدا کردند که مانند سوشیانت در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. این فکر در اثر مظالم رومیان در این قوم قوت گرفت.

چنین باوری حوادثی نیز به دنبال داشت، فردی از یهود به نام یشوع ظهور کرد و خود را مسیح موعود خواند که گروهی از یهود به او پیوستند و جمعی دیگر او را «دجال» نامیدند و در انتظار ظهور «مسیح» راستین هستند. «یشوع» یا «یهوشوع» به زبان عبری یعنی «عیسی» که به معنای نجات و رستگاری است. (375)

عیسی فرزند مریم است. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست. در اناجیل اربعه اشاراتی اندک به زندگی وی شده است. هر چند که درباره زندگی او کتابهای بسیاری نوشته شده است.

در اناجیل «متی» و «لوقا» آمده است که:

مادر «عیسی»، مریم باکره بوده و تولد او خارق العاده و فوق طبیعی می باشد. «عیسی» در زمان حیات به نام فرزند یوسف و مریم شناخته می شد. «عیسی» در «یهودیه» بیت لحم چشم به جهان گشود. در شهر جلیل از توابع ناصریه پرورش یافت. او یک طفل خردسال و نمونه یهودی بود.

والدین او از هر جهت مقررات و آداب رایج آئین یهود آن عصر را رعایت می کردند. عیسی پدر نداشت. در میان همسالان خود کودکی استثنایی بود. در

یک خانواده متوسط زندگی می کرد. هنگامی که به سن سی سالگی رسید، به نهضت اصلاحی ای که پسر عمویش در کرانه رود اردن آغاز کرده بود پیوست. عیسی در لحظه تعمیم به روشنی دریافته بود که خداوند پدر آسمانی پرعطوفتش او را فرا می خواند. وقتی یحیی پسر عمویش دستگیر و زندانی شد، عیسی این اتفاق را نشانه ای بر کار بزرگ خود دانست. تبلیغات عیسی در میان مردم اثر بسیار مثبت داشت. در آغاز گروهی از مردم جهت شنیدن سخنان او جمع می شدند، سپس استقبال مردم بسیار شد. علماء مذهبی یهود دقیقاً می دانستند که این مرد انقلابی، همان مسیح موعود تورات و کتب آسمانی یهود است. اما آنان تعلیمات عیسی را خطرناک تشخیص می دادند. در عین حال ابتدا با کار عیسی مخالفتی نکردند. این سکوت تا زمانی بود که پایگاه و منافع خود را در خطر نمی دیدند. سپس به مخالفت برخاستند.⁽³⁷⁶⁾ در آن هنگام عیسی دوازده نفر از یاران خود را برگزید تا به وسیله آنان پیام خود را به مردم برساند. هنوز برخی از مردم و اهالی بسیاری از شهرها سخنان او را باور نداشتند. خانواده عیسی درباره حرفهایش تردید داشت.⁽³⁷⁷⁾

عیسی در شهر ناصریه که محل زندگی او بود، در کنیسه آن شهر رسالت خویش را به مردم رسماً ابلاغ کرد: «روح پروردگار بر من است، زیرا که او مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را آزاد و کوران را به بینائی موعظه کنم.»

عیسی به عنوان رسول شفا بخش، معالجات عجیبی انجام می داد. او بسیاری از بیماران را بهبود بخشید و بسیاری از افراد را که حالت دیوانگی داشتند، شفا داد. این گونه اعمال حیرت آور به کمک پروردگار انجام می شد. و چون سربازان دولتی برای دستگیری او آمدند، همه اطرافیان او پراکنده شدند. سرانجام

کاهنان و روحانیون اورشلیم عیسی را دستگیر کردند. دادگاه عالی یهود در رابطه با این مطلب که عیسی خود را فرزند خداوند خوانده است، وی را به مرگ محکوم کرد. حاکم رومی اورشلیم که باید حکم داگاه مذهبی را تاءید می کرد، با اینکه در پرونده عیسی گناهی نیافت، او را محکوم شناخته، حکم اعدام را تاءید نمود. شاگردان عیسی پس از دوازده روز به سراغ استاد آمدند. قبر را خالی از عیسی یافتند. در کتاب اعمال رسولان آمده است: پروردگار درهای مرگ را پاره کرد و او را برخیزانید. زیرا محال بود که مرگ او را در بند خود نگهدارد. این زنده شدن یا زنده بودن برای شاگردان او نیز باورش مشکل بود. آخرین کلمات مسیح، دعای خیر بود. به آنان گفت که او برای همیشه حضور روحانی خواهد داشت. به آنان گفت که یاد و خاطره او و کتاب انجیل را در سراسر جهان زنده نگاه دارند. آنگاه به نظر حواریون رسید که حضرت عیسی به آسمان بالا می رود و صعود می کند. (378)

عیسی در اناجیل موجود خود را این گونه معرفی کرده است: نجات دهنده انسانها، باب نجات، شبانی دل سوز، درخت تاک حقیقی که پیروانش شاخه های آن هستند، قیامت و حیات، راه حقیقت و زندگی، نماینده خداوند در زمین، نان زندگی، (379) و بالاخره کسی که خداوند پدر او است. سخنانی که او بر زبان می آورد، از آسمان ها و زمین جاودانه تراند، او قضاوت جهان را بر عهده خواهد داشت.

او خواهان آن است که انسانها از او پیروی کنند، او در اناجیل اشاره می کند که فرزند خدا است و هر کس که به وی اتهام گناه بزند، وی را به معارضه می طلبد. (380)

عیسی از سوی مردم زمانش مورد بی مهری بسیار قرار گرفت و علماء یهود به جنگ با عیسی و تعالیم او پرداختند. او را دیوانه، ساحر، جادوگر و.. نامیدند تا اعتبار و حقیقت وی را از انظار توده ها پوشانند. ⁽³⁸¹⁾ علماء و احبار یهود نمی توانستند اعتراف به حقیقت عیسی موعود تورات کنند، زیرا با سیادت و سروری آنان در تضاد بود. امپراطوری روم از تعالیم عیسی به شدت نگران بود وجود او را خطری بزرگ برای ادامه حیات خود می دانست. لبه تیز حمله عیسی متوجه «سزار» امپراطور روم بود. عیسی فقط در میان توده های فقیر و گرسنه و برهنه، در میان کودکان و نوجوانان محبوبیت بسیار داشت. ⁽³⁸²⁾ پیروان اولیه عیسی گروهی از یهودیان مؤ من بودند. آنان روش مذهبی خود را ترک نکرده بودند و در تفسیر تورات و تبلیغ باورهای آئین یهود می کوشیدند. آنان خود را گروه مؤ منین و قوم برگزیده خداوند می دانستند. آنان سرانجام باور کرده و ایمان آوردند که «عیسی» همان مسیح موعود تورات است و تدریج از دیگران فاصله گرفتند. این گروه تحت فشار دولت روم و دیگر یهودیان قرار گرفتند. هر چه فشار بیشتر می شد، ایمان آنان به مسیح که او را مصلوب می دانستند به مراتب بیشتر تقویت می شد. آنان در راه حقانیت عیسی تا آنجا پیش رفتند که سرانجام او را فرزند خدا دانستند. این اندیشه در همان قرن اول میلادی شکل گرفت و همین باور به عمومیت این دین انجامید، چرا که دیگر یک آئین قومی و نژادی به حساب نمی آمد. مسیح پسر خداست ؛ پس مال همه مردم دنیا است، پیامبر عامه مردم است. پیروان اولیه عیسی و کسانی که در آغاز نهضت او به وی و دین او گرویدند، غلامان و فقیران بودند. بعدها این آئین در میان دیگر طبقات نیز راه یافت. در قرن چهارم میلادی «کنستانتین» امپراطور روم آئین عیسی را پذیرفت و از آن پس آیین او در سراسر امپراطوری رسمیت

یافت. در آغاز دعوت عیسی سخنی از آئین جدیدی بنام مسیحیت در میان نبود و عیسی تفسیر کننده آئین موسی بشمار می رفت. از قرن چهارم میلادی به بعد تحولی صورت گرفت و اغلب معتقدات آئین یهود عینا با تغییراتی در دین عیسی دوباره ظاهر شد. ولی پیروان عیسی از قرن چهارم میلادی بکلی از یهودیان جدا شدند. (383)

اقتانیم ثلاثه

در آغاز دعوت عیسی سخن از یکتائی پروردگار بود که به نام پدر توانا و آفریدگار آسمان و زمین خوانده می شد، ولی بعد عیسی را پسر خدا و در کنار پدر قرار دادند. یهودیان اولیه پیرو عیسی، وی را مسیحی می دانستند که برای نجات قوم یهود آمده است. ولی عیسویان مرقیونی عیسی را خدایی دانستند که از آسمان به زمین آمده تا جهان را نجات دهد. و مشرکین سابق اروپا پس از قبول آئین عیسی، وی را خدائی دانستند که از جنس بشر است. و سرانجام: «پدر + پسر + روح القدس» یعنی: اقنوم های سه گانه عقاید مسیحیت پدیدار شد. کاتولیک ها معتقدند که «مریم مقدس» دارای عصمت بی شائبه ای بوده است. در تثلیث کاتولیک ها: «عیسی + مریم مقدس + یوسف نجار» جای دارند. (384)

محققان معتقدند که: مسیحیت در پنج قرن اولیه حیات خود با جذب عناصر فلسفی و مذهبی یونانی و شرقی به تطور خود ادامه داد، و مخلوطی از همه معتقدات شرقی بویژه معتقدات مصری - ایرانی که در حوالی قرن اول میلادی در اروپا انتشار یافته بود، گردید. آئین مصری - ایرانی که در حوالی قرن اول میلادی در اروپا انتشار یافته بود، گردید. آئین مصری و مهرپرستی ایرانی پیروان فراوانی در میان اروپائیان داشت. اغلب مراسم و آداب و اعمال و مظاهر مذهبی

مسیحی و نزاع خیر و شر مربوط به مهرپرستی ایرانیان بوده است. آنان تثلیث تازه ای را به جای تثلیث قدیم گذاشته و به پرستش آن ادامه دادند. رهبران و قدّسین مسیحی جای خدایان فرعی قدیمی را گرفت. یهودیان ارزش و بهای فراوانی برای «یهوه» در نظر دارند و مسیحیان در تقلید از یهودیان برای «پدر» احترام و اعتبار بسیار زیادی قائل اند یهودیان برای روز شنبه احترام بسیار قائل اند عیسویان در آغاز این موضوع را کاملاً رعایت می کردند، ولی بعد با فاصله تربیحی از قوم یهود، روز یکشنبه را گرامی داشتند. خلاصه موضوع تثلیث با تفاوتی اندک در میان مصریان و هندیان وجود داشته است. بدون شک عیسویان در این مورد تحت تأثیر قرار گرفته اند. اهریمن مسیحیت همان انگاره مینوی آئین زرتشت است. عقاید مسیحیان با اندک اختلافی، همان معتقدات زرتشت است. در آئین عیسی دیوان و ارواح و نفوس مقدس، بقایای آثار روح پرستی اقوام بدوی است. تقدیس «نان و شراب» در آئین مسیح همان تقدیس «خون قربانی توتم مقدس» در عقاید اقوام ابتدائی است. این عقاید بدوی قبل از مسیحیت در میان اقوام بدوی اروپایی وجود داشته است.

اغلب مراسم و اعمال مذهبی مسیحیت در ادیان و مذاهب سابق مرسوم بوده است. تراشیدن فرق سر و ملبس بودن به قبا که کشیشان مسیحی امروز انجام می دهند، در گذشته بخشی از آداب مصریان باستان بوده است. تعطیل یکشنبه مسیحیان قبلاً در روز تابوی کلدانیها تعطیل بوده است. نم زدن و دود دادن در کلیساها تقلیدی از یونانیان باستان می باشد. ⁽³⁸⁵⁾

عیسویان پس از به صلیب کشیدن شدن عیسی معتقد شدند که عیسی روزی به زمین باز خواهد گشت. این باور ریشه در عقاید زرتشتی و یهودی دارد. در تاریخ مسیحیت نخستین تجزیه با تشکیل کلیساهای ارتودوکس آغاز می شود.

ارتودوکسها مسیحیان شرقی را پدید آوردند. اینان بر اثر اختلافات عقیدتی به تدریج از کلیسای کاتولیک فاصله گرفتند و در اواسط قرن یازدهم میلادی برای همیشه از کاتولیک ها جدا شدند. اختلاف اساسی بر سر تفسیر «روح القدس» بود. در باور ارتودوکسها «روح القدس» ناشی از «پدر» است و در باور کاتولیک ها (یا مسیحیان غربی) روح القدس ناشی از «پسر» است.⁽³⁸⁶⁾ در صفحات آینده به عقاید فرقه های مسیحی خواهیم پرداخت.

فلیسین شاله می گوید: «با ترکیب طریقه عرفانی شرقی و مسیح موعود یهودیان و افکار یونانی و همگان گرائی رومی، دین مسیح نمایان می گردد. شخصیت تصویری عیسی، ترکیبی از عقاید سامیان و مردم اژه و اهالی آسیا است. به گفته «ماسون اورسل»: یهوه در دین مسیح بدون واسطه نقش پدر خدا را دارد. عیسی پسر خدا آن دسته از خدایانی را نشان می دهد که برای نجات بشر رنج می برند و مردم اژه و مصر و سوریه از آنها پیروی می کنند. این دین طرفدار نوعی واحد پرستی و یکتا پرستی است که خدا را سرآغاز جامعه قرار می دهد و بشر را بوسیله پسر خدا (عیسی مسیح) با خدا مربوط می سازد»⁽³⁸⁷⁾ جان ناس می گوید: «تاریخ مسیحیت از عقیده به تجسم الهی در شارع و بانی آن ناشی شده و تمام دستورات نصاری در اطراف ایمان به این مطلب دور می زند که شخص عیسی روشن ترین ظهور از ذات الوهیت است. هر چند که در دیگر ادیان و مذاهب عقیده به تجسم الهی با رنگ های دیگری دیده می شود و اگر چه این دین با عقیده به تجسم الهی آغاز می شود، ولی در طی تحولات عدیده، جنبه بشری پیدا کرده و بشریت با همه امیال و ضعف و قصور در آن متجلی شده است. داستان این مذهب بسیار دراز است و از بس که مراتب اوج و حضیض و نام و ننگ را طی کرده، تاریخی پرمعنا و عبرت انگیز بوجود

آورده است. و بالاخره این دین از مقاصد عالیه دور مانده ست و در قرن اول میلاد میسح آنقدر کتاب ها بقلم آمده است که هیچ عصری از اعصار تاریخ بیای آن نمی رسد» (388)

روایات تاریخی پیرامون تولد و نشو و نما ی عیسی علیه السلام

در قرآن کریم داستان عیسی بسیار مفصل و روشن آمده است: قرآن داستان خلقت عیسی را به قضیه خلقت دم تشبیه کرده است. مادر عیسی، مریم به اراده پروردگار حامله می شود و عیسی متولد می گردد. و این همان نکته ای است که در ادیان یهوه و مسیح بحران ساز شده است.

قرآن به نبوت و رسالت عیسی از همان لحظه ولادت تصریح می کند و نشان می دهد که ولادت او بر حسب معمول نیست و او مولودی خارق العادق با رسالت جهانی نجات بشریت است.

قرآن ساحت مقدس مریم مادر عیسی را از هر گونه آلودگی و تهمت پاک می سازد و چگونگی حامله شدن وی را بیان می کند. (389)

در روایات اسلامی به داستان ولادت و رسالت عیسی در پرتو رهنمودهای قرآن و پیامبر اسلام، پرداخته شده است.

بنا به روایات تاریخی موجود، عیسی بن مریم در روستای ناصره به دنیا آمد. در منابع یهود از این مکان ذکری نشده است. عیسی در همان روستا خواندن و نوشتن را فرا گرفت. زبان او عبری ممزوج به سریانی بود. مردم فلسطین در آن زمان به این زبان سخن می گفتند. عیسی احتمالا زبان یونانی را فرا گرفته بود. یهودیان در آن زمان زبان یونانی را تحریم کرده بودند. (390) اما قرآن صریحا به علم لدنی عیسی تصریح کرده و تاءکید می کند که او هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت. (391)

محققان می گویند که عیسی از نسل داود نبی (از طرف مادر) است. عیسی در زمان هرود پادشاه اسرائیل در بیت لحم در جنوب اورشلیم به دنیا آمده است. مادر او مریم و پدر خوانده اش یوسف می باشد. آنان به بیت لحم آمده بودند و در همین سفر بود که عیسی متولد شد. در همان موقع سه نفر از مغان ایرانی که ستاره عیسی را در مشرق دیده بودند، به دنبال آن به فلسطین آمده بودند.

آن مولود مقدس را زیارت کرده و بر وی نیاز بردند و هدایای خود را به او تقدیم داشتند. از کودکی عیسی اطلاعی در دست نیست. همین قدر گفته شده که پدر خوانده اش یوسف در شهر ناصره کار نجاری داشت و عیسی در نزد او این صنعت را آموخت. برخی گفته اند که اگر پدر واقعی ای یوسف نجار نیست، پس چرا در انجیل او را پدر عیسی گفته اند؟! بدیهی است که این از تحریفات انجیل است و عدم درک چگونگی ولادت عیسی. عیسی در سن سی سالگی به دست یحیی بن زکریا تعمید یافت. مدتی در نزد او شاگردی نمود. کم کم او به مانند یحیی به موعظه مردم آغاز کرد و در کنیسه های یهود یا در کشتزارها و بازارها برای مردم سخن می گفت. به آنان پند و اندرز می داد و چون روحی قوی داشت، به قوت ایمان خویش و با نیروی تلقین خود بیماران را شفا می داد و می گفت: سلامت برو و دیگر گناه مکن؛ ایمان تو، ترا شفا خواهد داد. (392) در روایات اسلامی آمده است که مریم و عیسی و یوسف به مصر مهاجرت کردند و دوازده سال در آنجا اقامت نمودند. پس از بازگشت به شام در ناصره سکنی گزیدند و حضرت عیسی تا سی سالگی در آنجا زندگی می کرد. (393) منابع دیگر اشاره دارند که «مسیح و مادرش و یوسف» درودگر به مصر کردند. علت مهاجرت ترس از سفاک حاکم بر فلسطین «هرویس» بود. (394)

در انجیل متی، فصل دوم، آمده است که:

«یوسف نجار در خواب دید که فرشته ها به او گفتند عیسی و مادرش را بردارد و به مصر مهاجرت کند و در آنجا مقیم باشد که «هرودیس» از دنیا برود.. و یوسف هم به مصر مهاجرت کرد»⁽³⁹⁵⁾

اما در انجیل برنا با این مهاجرت نیامده است. در این انجیل در فصل سوم و ششم آن، سخن از مهاجرت عیسی بن مریم و یوسف به یکی از روستاهای بیت لحم و بازگشت آنان پس از مرگ هرودیس به اورشلیم، می باشد. در فصل ششم تا یازدهم همین انجیل آمده است که: «عیسی در یکی از قراء تابع بیت لحم متولد شده است».⁽³⁹⁶⁾

«ارنست رنان» می گوید: «مریم و عیسی پس از مرگ یوسف نجار به قانا محل و زادگاه مریم رفتند. عیسی در آنجا نجاری می کرد و هر سال یکبار به زیارت حج یعنی اورشلیم می رفت».⁽³⁹⁷⁾

در منابع مسیحی آمده است که یوسف نجار با «مریم عذرا» از «ناصره» به «بیت لحم» آمدند تا در سرشماری سالیانه امپراطوری روم شرکت کنند. آنان چون جائی برای اقامت نیافتند، در کاروانسرائی شب را بسر بردند. در نیمه همین شب بود که عیسی متولد شد. مریم کودک را در «آخور» خوابانید و چند روز بعد با نوزاد به اقامتگاه خود شهر «ناصره» یکی از شهرهای ناحیه «جلیل» بازگشتند. چون شهر ناصره وطن اصلی عیسی است لذا او را «عیسی ناصری» و پیروانش را نصرانی و به صیغه جمع «نصاری» می خوانند. ولادت عیسی در کاروان سراء و مکان او در آخور از نظر علماء اسلام نادرست است بلکه ولادت او در بیت اللحم می باشد.

برخی منکر وجود تاریخی عیسی شده اند. این انکار انگیزه روانی دارد. اصولاً شخصیت های برجسته و بزرگ تاریخ که تحولات و اصلاحاتی بنیادی داشته اند، مورد شک و تردید قرار می گرفته اند. عیسی نیز به دلیل شیوه پیدایش و رسالت، مورد تردید برخی قرار گرفته است. حال آن که صرف نظر از تصریحات قرآن کریم مبنی بر وجود، حضور، رسالت و سرانجام حضرت عیسی بن مریم (علیه و علی نبینا و آله السلام)، منابع و شواهد و قرائن تاریخی بسیاری بر وجود تاریخی این پیامبر بزرگ الهی دلالت دارند.

مورخان یهودی و رومی بر وجود عیسی شهادت داده اند. از جمله: «یوسف» نویسنده یهودی که تا سال 90 میلادی می زیسته، ولادت و ظهور مسیح را تأیید و تصریح کرده است. «تامسیت» مورخ رومی که در سالهای 55 تا 120 میلادی زندگی می کرده، ظهور عیسی را ثبت کرده است. «سوئتون» یکی دیگر از مورخان رومی در کتاب «سرگذشت قیصر» شمه ای از احوال مسیح را آورده است. واژه «مسیح» در زبان اروپائی «کریست» و به یونانی «کریستوس» ترجمه شده است.

اصل عبری این کلمه «مشیه» و ضبط آرامی آن «مشیها» به معنای «تدهین شده» می باشد. عمل «تدهین» به انسان نیروی خارق العاده ای می بخشد. «عیسی» ملقب به «مسیح» با روغن مقدس، تدهین گردید. او از نژاد سامی از افراد خانواده ای یهودی بود. (398)

عیسی در اناجیل

عیسی به عنوان پسر خدا در میان مردم ظاهر می شد. پیروان اولیه عیسی حواریون نام گرفتند. این عده که چند زن و چند مرد بودند، در سفرهای تبلیغی عیسی او را همراهی می کردند. عیسی بیشتر اوقات با همراهان خود بحث و

تحقیق مشغول بود و با بینوایان سخن می گفت. معجزات خارق العاده زیادی به او نسبت می دهند. او با نفس خو بیماران را (جسما و روحا) شفا می داد. عیسی می دانست که گفتار او با مخالفت شدید اولیاء دین یهود و نماینده قیصر و سیاست امپراطوری روم مواجه خواهد شد. شهادت عیسی با مشیت الهی صورت گرفت. خداوند مرگ او را در کتب آسمانی پیشین پیش گویی کرده است. عیسی در آخرین سال حیات خود، پیش از «عید فصح»، هنگامی که در «اورشلیم» بسر می برد، وسط حاکم رومی در حدود سال 29 میلادی دستگیر و به دار آویخته شد. (399)

سه روز پس از دفن، گروهی از زنان قبر او را خالی از جسد یافتند. با دعای مسیحیان عیسی بار دیگر در میان پیروانش ظهور کرد و به رسولان خود که از بازگشت او در شگفت بودند و گمان بردند که روح او را می بینند، گفت: دست و پایم را نگاه کنید که من خودم هستم، زیرا روح گوشت و استخوان ندارد... آنگاه از حواریون خوراکی خواست. قدری ماهی بریان و شانه عسل به او دادند و او نزد آنان خوراک خورد. (400)

تعمید عیسی به وسیله یحیی که مبشر ظهور مسیح بود، انجام گردید. (401) عیسی سوار بر دراز گوش وارد اورشلیم گردید. (402) در هشت سالگی ختنه شد. او برای اجرای مراسم دینی همیشه به کنیسه ها می رفت و قطعات طولانی از تورات و دیگر صحف انبیاء را حفظ داشت، یهودیان از روی شگفتی می گفتند که: این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه است که کتب را می خواند. (403) حرفه عیسی نجاری بود، به همین دلیل به کارگران و پیشه وران علاقه خاصی داشت. جز او شش کودک دیگر نیز در خانواده اش بودند؛ چهار پسر به نامهای: «یعقوب»، «یوسف»، «شمعون» و «یهودا» و چند دختر دیگر. (404)

او تا هیجده سالگی خاموش و ساکت بود، او شوق فراوانی به مسائل مذهبی داشت، او قبل از رسالت در جلیلیه، یا در اورشلیم زندگی می کرد. ⁽⁴⁰⁵⁾ مریم از روح القدس باردار گردید. او قبل نامزد یوسف بود. یوسف که مردی صالح بود، مریم را شماتت نکرد. می خواست او را رها کند، فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شد و گفت: ای داود پسر داود از گرفتن زن خود مریم مترس، زیرا آنچه بر او گذشته از روح القدس. او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد. یوسف از خواب بیدار شد زن خود را گرفت و نوزاد را عیسی نام نهاد. ⁽⁴⁰⁶⁾

عیسی در عهد عتیق

فلیسین شاله می گوید: در تمام آثار مسیحیت اولیه عیسی یک وجود روحانی معرفی شده است.

یوحنا یکی از حواریون وی را وجود ملکوتی نشان می دهد و حاضر نیست اعتراف کند که عیسی انسانی بوده که وی با او همراه بوده است. این وجود خیالی یا روحانی و ملکوتی ریشه در عهد عتیق دارد. در کتاب رسالات انبیاء و اشعیا با اشارات عرفانی به این موضوع پرداخته شده است. مارسون عیسی را وجودی روحانی نشان داده و معرفی کرده که از آسمان به زمین آمده و مدتی زندگی کرده و سپس در زمان حکومت پیلاتس به دار آویخته شده است. بیوگرافی متافیزیکی عیسی در قرن دوم میلادی توسط نویسندگان اناجیل سرهم بندی شد. این داستان از کتاب اشعیا نبی باب $14/7 + 1/5$ و کتاب میکاء نبی و سفر داوران $5/13$ دیگر کتب انبیاء بنی اسرائیل برگرفته شده است. در این داستان عیسی مردی نیست که به تدریج مقام خدائی یافته، بلکه خدائی است که به تدریج شکل بشری بخود گرفته است. ⁽⁴⁰⁷⁾

در کتاب اشعیاء چنین آمده است که «عذرا» همان است که باردار شد و فرزندی بزاد و نام او را «عماتوئیل» خواند. ⁽⁴⁰⁸⁾ در کتاب میکا و کتاب داوران اشارات و تصریحاتی به ماجرای ولادت عیسی و مادرش مریم شده است. ⁽⁴⁰⁹⁾

عیسی در قرآن

در قرآن شرح روشن و عاری از هر گونه پیرایه زندگی عیسی بن مریم آمده است. در صفحات گذشته به این موضوع اشاره شد، اما به دلیل اهمیت موضوع یادآوری دوباره آن مفید به نظر می‌رسد.

در قرآن کریم از مریم مادر عیسی نفی اتهام شده و دقیقاً چگونگی باروری او آمده است. مریم در کنار یکی از زنان بزرگ جهان انسان قرار دارد، عیسی «کلمه» خداوند است که مریم پاسدار او است، نام این «کلمه» عیسی است، گفتگوی بین مریم و فرشتگان، مبین طهارت و عصمت مریم است، به مریم مژده می‌دهند که فرزندت نیز از برگزیدگان خداوند است و به او کتاب آسمانی «انجیل» داده خواهد شد. قرآن به معجزات عیسی اشاره می‌کند، قرآن علاوه بر بیان روشن ولادت عیسی و نبوت او، رسالت او را تا مقطع زمانی عروج به آسمان تعقیب می‌کند و نقش حواریون عیسی را بیان کرده است. ⁽⁴¹⁰⁾

کلمه چیست؟

در عهد عتیق و جدید و قرآن، «کلمه» بکار رفته است. در متافیزیک یونان باستان از کلمه به «لوگوس» تعبیر می‌شده است. در تلقی حکمای موحد یونان، «لوگوس» همان نظام و نیروئی است که بر «وجود» احاطه دارد، احاطه در «خلق» و «نظم» و «امر». لوگوس در فلسفه الهی یونان به معنای: عقل و نیروی مدبر نیز آمده است. آن گونه که برخی فلاسفه یونانی عقل انسانی را جزئی از عقل کل می‌دانستند.

در تورات «کلمه» له معنای «غایت و آفریده» آمده است.⁽⁴¹¹⁾

در اناجیل «کلمه» به معنای «تجسید و ظهور» آمده است. در انجیل یوحنا از «عیسی بن مریم» به «کلمه» تعبیر شده است: «... در ابتدا «کلمه» بود، «کلمه» در نزد خدا بود، و «کلمه» خدا بود، همه چیز بواسطه او آفریده شد... «کلمه» جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی، جلال او را دیدم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر...»⁽⁴¹²⁾ از این قبیل تعالیم در اناجیل زیاد به چشم می خورد. اناجیل «کلمه» را «خدا» معرفی کرده اند و بعد این «کلمه» در «عیسی» تجلی پیدا کرده است. مردم هم خدا را دیده اند.⁽⁴¹³⁾ این تلقی شرک آلود ناشی از رسوبهای تفکرات دوران بت پرستی اروپا است.

در قرآن نیز عیسی «کلمه» نامیده شده است که توسط جبرئیل به مریم القا شده است.

ماجرای تعمید عیسی

در اخبار است که «یحیی بن زکریا»، «عیسی» را تعمید داده است. «یحیی» از پیامبران الهی در میان قوم بنی اسرائیل است. مادر یحیی از نسل «هارون» برادر موسی و از خویشان «مریم عذرا» بوده است. ولادت او را شش ماه پیش از ولادت «عیسی» نوشته اند. «یحیی» در سال یازدهم سلطنت «تیریوس»، در فلسطین ندا می داد که: ملکوت خدا نزدیک است. و مردم را به توبه دعوت می کرد و در «نهر اردن» تعمید می داد. «عیسی» از کسانی بود که به دست «یحیی» تعمید یافت. «عیسی» مجذوب تعالیم یحیی گردیده و چون از غسل تعمید شد، آوازی شنید. روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده و به آواز می گوید: تو پسر منی، از تو خوشنودم (!!).⁽⁴¹⁴⁾

آیا یحیی، عیسی را شناخته بود؟

اناجیل و منابع تاریخی مسیحیت مدعی اند که «یحیی» بشارت دهنده ظهور «عیسی بن مریم» بوده است. قرآن این ادعا را تأیید نمی کند، بلکه یحیی بن زکریا را پیامبری که دارای کتاب بوده معرفی می کند که مدتهای مدیدی حکومت می کرده است.

محققان می گویند: اگر یحیی تعمید دهنده عیسی هم بوده، او را نمی شناخته است، زیرا عیسی مانند صدها یهودی دیگر برای غسل تعمید به یحیی مراجعه کرده است. و اگر ظهور مسیح موعود را نزدیک می دانسته، مردم را برای قبول ظهور او آماده می کرده است. (415)

حواریون، نبوت و تعلیمات عیسی ﷺ

حواریون عیسی؛

کلام شورانگیز عیسی دلها را بی قرار می ساخت. چهار نفر از ماهیگران کنار دریا وقتی شور کلام عیسی را در خود احساس کردند، دام ها را رها کرده به دنبال عیسی روان شدند. این چهار نفر عبارت بودند از: شمعون که بعدها پطرس نامیده شد، اندریاس برادر شمعون، یعقوب و یوحنا. این چهار نفر از حواریون اولیه عیسی در نخستین ساعات رسالت او محسوب می شوند. عیسی به اتفاق این چهار نفر، خانه شمعون را در شهر کفرناحوم در ناحیه جلیل، مرکز خود قرار داد و از همین پایگاه بود که نبوت خود را اعلام کرد. شرح حال حواریون عیسی در جای خود خواهد آمد.

نبوت عیسی؛

و چون روز شنبه به کنیسه آمد، بر خلاف علماء یهود و کاتبان تورات که با تزلزل با مردم سخن می گفتند، او با کلامی استوار و متین سخن می گفت.

سخنانش از ایمانی نهفته در اعماق وجدان و فطرتها خبر می داد. عیسی روحی قوی داشت و ایمانی استوار و تائیر نافذ که با اعجاب مخاطبان، دوستان و پیروان و دشمنانش تواءم بود.

تعلیمات عیسی؛

روح خداوند با من است تا فقیران را بشارت دهم، او مرا فرستاده تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینائی موعظه کنم. بر خلاف تحریفات و افسانه های اناجیل موجود، عیسی پیام آور صلح و آزادی انسان است.

چنین پیداست که عیسی در رابطه با ذات واجب الوجود هرگز بحث مستقلی نکرده است. زیرا وجود باری تعالی برای او پیروانش از آفتاب روشن تر بود. جان ناس می گوید: عیسی از روزی که بدست یحیی تعمید یافت تا آخرین روز عمر خود، وجود باری تعالی را در قلب خود پایدار داشت. او هرگز در ارائه ادله و براهین عقلی و نقلی در جهت اثبات ذات باری تعالی نکوشید، چرا که در آن روزگار ایمان به وجود خداوند عمومیت داشته و هیچ کس از او دلیلی برای اثبات وجود خدا نمی خواست. مردم فقط می خواستند بدانند، خدای متعال چگونه خدائی است و صفات و افعال او چگونه است. عیسی برای روشن کردن اذهان جامعه با ایمان و اطمینان کامل حرف می زد و می گفت: ملکوت الهی، ذات قادری است که حاکم بر کل موجودات است. خداوند در طول زمان همواره منشاء حرکات تاریخ بوده است. او وجودی منزّه و عادل مطلق است که از مرز خوبی و عدل و خیر کامل جدائی نداشته و سر رشته تمام مقدرات افراد بشری در دست قدرت او است. عیسی می گوید خداوند به اقتضای حکمت بالغه خود انسان را آزاد و مختار آفریده، ولی همچون پدری که تمام وسائل رفاه

را در اختیار فرزندش قرار می دهد و آن فرزند تمام این امکانات را در راه خلاف و به عیش و نوش تباه می سازد، باز هم آن پدر از گناه آن فرزند چشم می پوشد و توبه او را قبول می کند. ⁽⁴¹⁶⁾

تعالیم اخلاقی عیسی

... به مرغان هوا نگاه کنید! نه می کارند و نه درو می کنند و نه جمع آوری می کنند، پدر آسمانی شما به آنها روزی می دهد. آیا شما به این امر سزاوارتر از مرغان نیستید؟ ⁽⁴¹⁷⁾ پروردگار برای بندگان خیر محض و لطف صرف است و نسبت به او هرگز نباید شک به دل راه داد. به خدای خود اعتماد کنید، با قلب مطمئن به یاد او باشید، پیوسته اشراق نفسانی و نور روحانی را با نماز و دعا جهت خود فراهم سازید. این طبیعت جلوه گاه حق و برهان وجود باری تعالی است. هرگز بدی را نباید با بدی پاسخ گفت. ⁽⁴¹⁸⁾ این مطلب را به عیسی نسبت داده اند که گفته است: «با شر مقاومت نکنید؛ بلکه هر کس به رخسار است تو طپانچه زد، دیگری را نیز به سوی او بگردان، و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و لباس تو را بگیرد، لباس خود را به او واگذار». ⁽⁴¹⁹⁾

در انجیل آمده است که عیسی گفت: حکم نکنید تا بر شما حکم نشود. ⁽⁴²⁰⁾ رحیم باشید همان گونه که پدر شما رحیم است. عفو کنید تا آمرزیده شود، بدهید تا به شما بدهند، کمک کنید تا به شما کمک کنند، به همان پیمان که می پیمایید، به شما پیموه خواهد شد. ⁽⁴²¹⁾ عیسی به کودکان عشق می ورزید و بر اساس محبت با کودکان و گناهکاران و بیگانگان آمیزش داشت و به اطفال برکت می داد. ⁽⁴²²⁾ عشق و محبت اساس دین عیسی است. او می گفت: پدر آسمانی مردم را همچون فرزندان دوست دارد، مردم نیز باید او را چون پدری مهربان دوست بدارند و برادرانه نسبت به یکدیگر عشق بورزند و محبت نمایند.

(423) عیسی می گفت: عشق مرز نمی شناسد، عشق به خدا اساس کار جهان است. نبوت و معرفت از میان می رود، ولی عشق پایدار می ماند. تنها سه چیز در جهان پایدار است: ایمان، امید، عشق. و از همه بالاتر «عشق» است. (424)

عیسی می گفت: به دشمنان خود محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید. با آنان که از شما نفرت دارند، احسان کنید و به هر کس به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید. (425)

عیسی می گفت: آشتی با دشمن، سازش با رقیب، مهربانی با عدو، بخشش و خودداری در برابر بدی و خودداری از داوری درباره دیگران، آنچه بخود نمی پسندی به دیگران روا مدار. (426)

گویند روزی زنی زناکار را نزد او آوردند تا رجم کند، گفت: هر کس از شما گناه نکرده است، اول بر او سنگ اندازد. (427)

عیسی می گفت: انسان خلق نشده تا به او خدمت شود، بلکه آمده تا خدمت کند و خودش را خدا سازد. (428)

بدون شک پدران شلیته دراز روحانی به تحریف تعالیم حیات بخش عیسی پرداخته اند. آن گونه که در طبیعت روحانیت هر دینی است، رهبان مسیحی نهضت اصلاحی عیسی را به دل خواه تفسیر و تاءویل کرده و از زمانی که دین عیسی که دین محرومان و مظلومان بود، دین ظالمان گردید، دستورالعملهای اخلاقی شگفتی که با کرامت انسانی در تضاد است به آن حضرت نسبت دادند. چنین اخلاقیاتی از توصیه های جباران روم و دیگر دژخیمان بزرگ تاریخ دو هزار ساله مسیحیت است که برای توجیه جنایات و سرکوب توده ها، کلماتی این چنین رسوا به آن حضرت نسبت داده اند.

معجزات عیسی

عیسی در روزهای یکشنبه، در کنیسه های شهر مردم را موعظه می کرد و در عین حال به شفای بیماران روحی و جسمی می پرداخت. او در حین ارشاد مردم، مردی جن زده را شفا داد. ⁽⁴²⁹⁾ در یکی از روزها مادر زن شمعون حواری را شفا داد. عیسی بر بالین زن رفت و دست او را گرفت و بدین سان بیمار نالان شفا یافت. گروه زیادی از دیوانگان و بیماران را نزد عیسی آوردند، عیسی بیماران روحی و جسمی را در برابر چشمان تماشاگران نجات می داد و شفا می بخشید.

عیسی به بیماران می گفت: برو و دیگر گناه مکن، ایمان تو، ترا شفا بخشید. عیسی از اشتهار و محبوبیت گریزان بود. لذا در هر شهری که جلب توجه بسیار می کرد، از آن شهر می رفت.

در زادگاه خود ناصره نماند و لذا معجزه ای نشان نداد.

می گفت که: «هیچ نبی در وطن خود مقبول نباشد». ⁽⁴³⁰⁾ عیسی به هر نقطه ای در فلسطین که می رفت، با ازدحام بسیار مردم روبرو می شد. او یک روز برای ارشاد در کنار مدیترانه مجبور شد به خاطر کثرت جمعیت، بر قایق نشسته دور از ساحل به موعظه مردم بپردازد. ⁽⁴³¹⁾ عیسی با دست کشیدن و یا با آب دهان، بیماران را شفا می داد و به آنان توصیه می کرد که در این باره به کسی نگویند. او یک بار کودک مرده ای را زنده کرد. در اناجیل معجزات بسیاری برای عیسی آمده است. ⁽⁴³²⁾

ملکوت الهی در اناجیل

در اناجیل آمده است که یحیی بن زکریا به مردم می گفت: توبه کنید که ملکوت الهی یا ملکوت آسمان نزدیک است. و با حضرت عیسی در مواعظ

خود به مردم بشارت ملکوت می داد. وقتی قوم یهود از یحیی پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او گفت: اینک ملکوت خدا در میان شما است. و نیز می گفت: شما مردم در ملکوت ابراهیم و اسحاق را خواهیم دید. در انجیل متی آمده است که: «ملکوت آسمان دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن در آیند، و چون پیر شوند به کنارش کشند و خوبی ها را از بدی ها جدا کنند. بده به دریا ریخته شوند، طالحین از صالحین جدا شوند، بدکاران را در آتش اندازند». ⁽⁴³³⁾ ملکوت آسمان مردی است که بذر نیکو در زمین خود می کارد و چون شب مردم در خوابند، دشمن بیاید در میان گندم، کرکاس ریخته و برود. و چون گندم روئیده و خوشه کند، کرکاس همه روئیده شود. شاگردانش نزد او آمدند و گفتند: مثل کرکاس را برای ما شرح دهید؛ عیسی گفت: آن که بذر نیکو می کارد، فرزند انسان است و مزرعه این جهان است و بذر خوب ابنای ملکوت است و کرکاسها فرزندان شیریند و دشمنی که آنها را کاشت ابلیس است... ملکوت آسمان گنجی را ماند پنهان شده در زمین که کسی او را یافته پنهان کند. ⁽⁴³⁴⁾

در انجیل لوقا آمده است: «مردی را که با عجله می رفت، عیسی به او گفت: با من بیا. آن مرد گفت: می خواهم جنازه پدرم را دفن کنم. عیسی گفت: بگذار مرده ها را مردگان دفن کنند، اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن». و نیز در انجیل لوقا آمده است: «کسی که دست به شخم زدن دراز کرده و از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدائی نیست». ⁽⁴³⁵⁾

عیسی از یاران و پیروان خود خلوص کامل و تسلیم محض در برابر ملکوت خدائی را می خواست. بنابراین در انجیل گاهی ملکوت به معنای قدرت خداوند و گاهی معنویت و زمانی انسان کامل مخلص عاشق دلباخته پروردگار

و گاهی پادشاهی در آخرت و حکومت الهی در روز رستاخیز و اطاعت از عیسی در این جهان و صالحین و نیکوکاران آمده است.

تعارض با یهود، مصلوب زنده

عیسی در تضاد با آئین یهود

تعارض کلامی و اختلاف در تعالیم عیسی با تعالیم یهود، این نکته را می‌رساند که این پیامبر با موجودیت عقیدتی و احکام یهوده معاصر خود، مخالف بوده است.

مخالفت عیسی دقیقاً به خاطر تحریف تورات و احکام موسی بوده و این گناه بر گردن روحانیون است که دین‌ها را تباه می‌سازند و بندگان خدا را گمراه می‌سازند. اما در پاره‌ای موارد تعالیم عیسی دست‌خوش تحریف گشته و دست استعمار در آن بخوبی دیده می‌شود. در حالی که تورات دعوت به قصاص می‌کند و هر گونه ضرب و جرح و قتلی را دارای قصاصی خاص می‌داند، عیسی دعوت به سکوت و سازش و صبر منفی می‌کند: تورات قصاص چشم در برابر چشم، جان در برابر جان، و... را توصیه می‌کند. تعلیم می‌دهد، ولی عیسی می‌گوید اگر کسی بر گونه‌ات نواخت، طرف دیگر را بگردان تا بزند و این تحریف آشکاری است. یعنی دین عیسی دین مظلوم‌پرور است و ظالم‌نواز!! از دیگر طرف می‌بینیم برخی تعالیم عیسی با عقاید و مراسم یهود معاصر در تعارض بوده است. مثلاً مسیح نسبت به «هیکل» توجهی نداشت و کسانی که مسیحی می‌شدند، به هیکل اهمیت نمی‌دادند. «عیسی» شریعت موسی را کافی نمی‌دانست. عیسی یک روز گفت که این «هیکل» را که دست‌های انسان ساخته، خراب می‌کنم و در طی سه روز هیکلی بنا می‌کنم که انسان آن را نساخته باشد. و می‌دانیم که یهود به «هیکل» احترام بسیار زیادی قائل اند (436)

چنین پیداست که عیسی، شریعت موسی را کافی نمی دانست. ⁽⁴³⁷⁾ اصول شریعت عیسی تغایر روشنی با اصول یهودیت دارد. مراسم و احکام عبادی دین عیسی نیز با احکام و مراسم و شعائر یهود اختلاف دارد. مراسم و احکام عبادی دین عیسی نیز با احکام و مراسم و شعائر یهود اختلاف دارد. رابطه عیسی با فرقه های منشعب یهودی و قبول عقاید گذشته آنان مبنی بر این که خداپرست بوده اند، دلیل روشنی بر اختلاف این دو آئین با یکدیگر است.

موارد اختلاف دو آئین

موارد اختلاف آشکار این دو آئین عبارت است از:

- 1- هیکل یا معبد سلیمان در نزد یهود محترم است و عیسی هیکل را به رسمیت نمی شناخت.
- 2- یهود کار در روز شنبه را حرام می داند و عیسی دستور داد کار کنید.
- 3- یهود طلاق را تحریم کرد ولی عیسی اصلاً منکر طلاق است و در دین عیسی طلاق به رسمیت شناخته نشده است.
- 4- عیسی می گفت آنچه از دهان بیرون نیامده و یا اصولاً از انسان خارج نشده، نمی تواند انسان را نجس کند و این مغایر با احکام طهارت و نجاسات تورات است.
- 5- در مورد رجم زن و مرد زناکار، عیسی انجام آن را مشروط به پاک بودن سنگسار کنندگان دانست و به آن فتوی نداد.
- 6- موسی به قصاص می خواند و عیسی به عفو و گذشت.
- 7- موسی نفی و تحریم عمل زنا کرد و عیسی تحریم نگاه و نیت فحشا و زنا را.

8- موسی طلاق را به رسمیت شناخت و آن را در موارد مختلف تجویز کرد، عیسی طلاق را فقط موکول به اثبات زنا کرد و در غیر آن صورت جدا شدن از زن به معنای به زنا انداختن زن است و گفته است که هر کس زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کرده است.

9- موسی به قصاص جان تو عضو دعوت کرد و عیسی به واگذار کردن رخسار دیگر خود به ضارب فراخواند.

10- موسی نفی قسم دروغ می کرد و عیسی نفی مطلق قسم.

11- موسی به محبت محدود و مشخص دعوت می کرد و عیسی به عشق مطلق و محبت به بشریت.

12- موسی به ختنه جسمی توصیه کرد و عیسی به ختنه نفسانی.

13- موسی به قربانی حیوانات توصیه کرد و عیسی به گفته پولس، خود را فدای انسانیت کرد، و همین کفایت می کند. ⁽⁴³⁸⁾

14- در اناجیل آمده است که مسیح حامل فیض الهی بود نه واضع شریعت. یوحنا می گوید: «شریعت از آن موسی بود و راستی و فیض الهی از عیسی» ⁽⁴³⁹⁾ پولس می گوید: «خدا را سپاس می گوئیم که زیر بار شریعت نیستیم، بلکه زیر بار فیض هستیم.» ⁽⁴⁴⁰⁾

رسولان و شاگردان «عیسی» بر این باوراند که: ما بعد از رسیدن به فیض و ایمان که ناشی از «مسیح» است از زیر بار شریعت رها شدیم.

پولس می گوید: «ما از شریعت آزاد شدیم آن گونه که زن بعد از مرگ شوهرش آزاد شود. ⁽⁴⁴¹⁾ شریعت وسیله ایمان است. ⁽⁴⁴²⁾

بنابراین «مسیحیت» بر پایه «روحانیت» و «رهبانیت» بنا شده است و فاقد قوانین و احکام مدنی جزائی و اجتماعی است، بلکه بر تعالیم اخلاقی استوار

است. بنا به گفته «حواریون» در «اناجیل» موجود، «عیسی» پیروان خود را به گوشه گیری، انزوار، زهد، تهذیب اخلاق، تزکیه نفس و... دعوت می کرد و تنها نماز و دعای عاری از تشریفات را پیشنهاد کرده است. ⁽⁴⁴³⁾ ازدواج در «انجیل» با کم اهمیتی تلقی شده است. در «انجیل متی» آمده است که حضرت مسیح مجرد زندگی کرده است. ⁽⁴⁴⁴⁾

«پولس» می گوید: شخص مجرد در امور خدا فکر می کند و متاهل در امور دنیا می اندیشد. ⁽⁴⁴⁵⁾

عیسی هرگز ازدواج نکرد و لذا پولس هم ازدواج نکرد. عیسی به فعالیتهای اجتماعی روی خوش نشان نداده است. قناعت و گوشه گیری را ترجیح می داد و به پیروانش می گفت در فکر نباشید که چه بخورید و چه بپوشید، جان از خوراک و پوشاک بهتر است. در انجیل متی آمده است: مایملک خود را بفروش و به فقراء بده، در آسمان گنجی خواهی داشت. عیسی می گوید: کسی که دارائی خود را ترک نکند نمی تواند شاگرد من باشد. برای سفر توشه و پوشاک برندارید. ⁽⁴⁴⁶⁾

عیسی می گوید: چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خداوند شوند، داخل شدن شتر از سوراخ سوزن راحت تر است تا داخل شدن ثروتمندان به ملکوت الهی. وای بر شما ای ثروتمندان! زیرا که تسلی خود را یافته اید. وای بر شما سیرشدگان که گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خفته اید... ⁽⁴⁴⁷⁾

یادآوری می شود که قرآن کریم به عروج عیسی علیه السلام به آسمان تصریح دارد و تاءکید می کند که نه خداست و نه پسر خدا و نه روح القدس، بلکه عیسی پسر مریم است و پیامبر خداوند. او را نه به دار کشیده اند و نه کشته اند. بلکه امر بر آنان مشتبه شده است. ⁽⁴⁴⁸⁾

عناوین عیسی در اناجیل

«عیسی» نامی است که مریم مادر عیسی و یوسف نجار از روح القدس دریافت کرده و بر نوزاد گذاشته اند. در قرآن این پیامبر بزرگ با همین نام یاد شده است. و امروز نیز با همین نام در جهان شهرت دارد. «مسیح» یا «مسیح خداوند»؛ این لقب در «متی» یک بار و در «لوقا» چهار بار در «مرقس» چهار بار، و در «یوحنا» چهار بار آمده است. کلمه «مسیح» به معنای تدهین شده یا روغن مالیده شده است که به زبان یونانی «کریستوس» ترجمه شده است. «پسر انسان»؛ و این از جمله عناوینی است که «عیسی» خود را با آن معرفی کرده است. «پسر خدا»؛ یعنی طبیعت لاهوتی عیسی. در اناجیل این عنوان زیاد آمده است.

«خداوند»؛ این عنوان در اناجیل زیاد آمده است.

«نبی»؛ این عنوان در «یوحنا» چهار مورد و در «متی» دو مورد و در «لوقا» دو مورد بکار رفته است. «پادشاه یهود»؛ این عنوان را قوم یهود برای عیسی بکار برده اند. زیرا یهودیان «مسیح موعود» تورات را «پادشاه» دانسته اند. البته این عنوان برای نفی نبوت عیسی از سوی یهود و تحقیر عیسی نیز بکار می رود. «استاد»، «آقا» و «معلم» دیگر القاب و عناوینی است که در «اناجیل» برای «عیسی» بکار رفته است. گویا حواریون و پیروان اولیه عیسی وی را به این القاب می خوانده اند. (449)

مرگ عیسی در تلقی مسیحیان

اناجیل و منابع تاریخی مسیحیت مدعی اند که عیسی به دست یهودیان به دار کشیده شده است. احبار یهود وقتی دریافتند که عیسی موقعیت آنان را به خطر انداخته و آئین جدیدی را تبلیغ می کند و عملاً مراسم و شعائر رسمی یهود را

زیر پا می گذارد، کمر به قتل او بستند. ابتدا تبلیغات بسیار تندی علیه او راه انداختند و او را به انواع اتهامات متهم کردند. عیسی در حلقه توطئه و محاصره و تعقیب قرار گرفت و مدتها متواری بود. احبار یهود و کارگزاران امپراطور با یکدیگر علیه عیسی و یاران او همدست شده بودند. نویسنده کتاب «تاریخ مسیح» می نویسد که: پس از اهانت عیسی به هیکل مقدس از او به حاکم رومی فلسطین شکایت کردند. حاکم دستور داد تا عیسی را دستگیر کردند. اتهام او این بود که با ترویج عقاید باطله، مردم را گمراه می کند و با احکام یهود به مخالفت برخاسته است. دستگیری عیسی بوسیله نگهبانان یهودی هیکل مقدس صورت گرفت... یهودیان، عیسی را همان شب آورده و بازجوئی کردند و عقاید او را درباره دین یهود جويا شدند. عیسی در زندان بسر می برد و اراذل و اوباش بر او آب دهان می انداختند. پس او را به دادگاه رومی فلسطین تسلیم کردند. حاکم دادگاه در خلوت با عیسی به گفتگو نشست و تحت تأثیر جاذبه روحانی او قرار گرفت و تصمیم گرفت که او را از مرگ نجات دهد، او از افکار مردم وحشت داشت و از امپراطور روم می ترسید. چاره ای اندیشید، دستور داد تا عیسی را آورده تازیانه زدند تا بدین وسیله از خشم مقامات روحانی یهود کاسته شود. سربازان یهودی هر گونه فرصت نجات عیسی را از حاکم سلب کردند، آنان تاجی از خار آورده بر سر او نهادند و پیراهن قرمزی بر او پوشاندند، و او را بر مکان بلندی نشاندند و بر او آب دهان انداخته و برای استهزاء به او به عنوان پادشاه یهود سلام می دادند. حاکم اورشلیم تصمیم گرفت عیسی را به حاکم منطقه جلیل تسلیم کند تا به رسم آن زمان، حکم در منطقه متهم اجرا شود و او در خون عیسی دست نداشته باشد. کلیه حیل های حاکم برای نجات عیسی با شکست مواجه شد، و بناچار عیسی را دوباره به زندان

فرستاد. ⁽⁴⁵⁰⁾ هنگامی که عیسی را برای به دار آویختن می آوردند، طبق سنت آن روزگار متهم باید صلیب خود را بر دوش می کشید؛ اما چون عیسی بشدت نحیف و ضعیف شده بود، نمی توانست صلیب خود را بکشد، لذا فرد دیگری صلیب او را می آورد. ابتدا به مسیح جامی از شراب دادند تا بیاشامد و او را چشید و نیاشامید، سپس او را به دار کشیدند. دوستان و دشمنان این وضعیت را تماشا می کردند. مکان اعدام عیسی در خارج از دیوار شهر اورشلیم بود. آن مکان را «جلجته» به معنای «جمع‌مه» می گفتند. ⁽⁴⁵¹⁾

اناجیل از برخورد عیسی با شعائر و مراسم یهود سخن می گویند و تاءکید دارند که همین امر باعث به دار کشیدن عیسی شد: «عیسی و یارانش چون وارد معبد شدند، تختهای صرافان و کاسبکاران را واژگون کردند و کبوتر فروشان و سوداگران را از صحن بیت المقدس بیرون راندند». ⁽⁴⁵²⁾

عیسی فریاد زد: «آیا مکتوب نیست که خانه من، جایگاه عبادت همه امتهای خواهد بود، آیا شما آن مغازه دزدان ساخته اید؟» ⁽⁴⁵³⁾ و با تازیانه هائی از طناب، کسبه را از جلو معبد بیرون راندند. عیسی شبها به کوه زیتون می رفت که بازداشت نشود. چند روز پیایی در آنجا وعظ می کرد و مردم به سخنان او گوش می دادند. ⁽⁴⁵⁴⁾

اما روحانیون و کاهنان یهود ترسیدند و توطئه قتل او را چیدند. شورای عالی علمای یهود تصمیم گرفت یک نفر بمیرد تا همه طایفه هلاک نشوند. این خبر را به عیسی گزارش دادند.

عیسی خود را آماده مرگ کرد. در آخرین شب زندگی خود مجلسی آراست و برای آخرین بار با یاران خویش غذایی صرف کرد. در این مجلس بود که نان را برکت داد. نان را پاره کرد و به ایشان گفت:

«بگیرید و بخورید که این جسد من است، و پیاله را گرفت و در آن مایعی ریخت و شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند. گفت: این خون من است که در راه بسیاری ریخته شود.» (455)

اناجیل می گویند که در همین شب فردی به نام «یهودا اسخریوطی» او را به ماءموران حکومتی شناساند. جریان اعدام عیسی در اناجیل، تا حدودی موافق منابع دیگر مسیحی و یهودی است. اناجیل طرفداران عیسی را در روز اعدام بسیار زیاد ذکر کرده اند که برای او می گریسته اند. در روز اعدام دو نفر از دزدان را نیز با او اعدام کردند.

در هنگام اعدام از زمین تاریک شد. روز اعدام او روز «عید فصیح» بود که عید فطیر هم گفته می شود. جسد عیسی شبانه بر دار ماند. فردی به نام «یوسف» از کاهنان یهود، جسد او را در قبری از سنگ که برای خود تراشیده بود گذاشت و سنگ بزرگی بر آن قرار داد و رفت. همه مردم او را ترک نمودند مگر چند تن از زنان که عزاداری می کردند. (456)

عیسای مصلوب زنده می شود

گویا این زنان عزادار از نزدیکان عیسی بوده اند. آنان قبل مراجعت به شهرالجلیل و ناصره برای وداع بر سر قبر عیسی رفتند ولی با کمال تعجب آن را خالی یافتند. آنان در بازگشت صدائی را شنیدند که می گفت: عیسی از قبر برخاسته است. آنگاه پطرس و دیگران، عیسی را دیدند، این رؤیت در شهر جلیل بار دیگر تکرار شد. این حادثه اندیشه و تفکر جدیدی را در آئین مسیح پدید آورد. (457)

قرآن کریم داستان قتل و به صلیب کشیده شدن عیسی را بشدت تکذیب می کند. اناجیل نیز اصرار دارند که عیسی سه روز پس از قتل، زنده شد و پیروانش او را زنده دیدند. انجیل لوقا می گوید:

«در مان روز قتل، دو نفر از پیروان عیسی که به روستا می رفتند و درباره قتل عیسی گفتگو می کردند، ناگهان عیسی را دیدند که به آنان نزدیک شد»⁽⁴⁵⁸⁾ و به ایشان گفت: سلام بر شما، اما آن دو نفر لرزان شدند.

عیسی به ایشان گفت: چرا مضطرب شدید؟ دستها و پاهایم را نگاه کنید من خودم هستم....

به ایشان گفت: چیزی خوراکی دارید؟ پس مقداری ماهی بریان و از شانه غسل به او دادند، عیسی غذا را گرفت و خورد. از آن پس نیز چند بار عیسی خود را به پیروانش نشان داد و گفت: شما در میان مردم بروید و به انجیل موعظه کنید.⁽⁴⁵⁹⁾ اناجیل دیگر نیز چنین مطالبی را نقل کرده اند.

حواریون عیسی

دوازده رسول وفادار

حواریون عیسی به استثنای یهودای اسخریوطی به عیسی وفادار ماندند. انجیل متی می گوید که در آخرین شب زندگی حضرت عیسی، همه حواریون دچار لغزش گردیدند، و عیسی را انکار نمودند، اما طولی نکشید که از انکار خود دست کشیدند. بهر حال گویا کلیه حواریون وقتی که عیسی دستگیر شد، او را تنها گذارده، فرار کردند. فقط پطرس خواری بود که تا آخر با عیسی بود. اما می گویند همین پطرس سه مرتبه عیسی را انکار کرد، تا آن که آواز خروس برآمد. در این موقع گفته مسیح به یادش آمد که گفته بود: سه مرتبه مرا

انکار خواهی کرد، تا که خروس بانگ برآرد، آنگاه دست از انکار برخواهی داشت. (460)

به دوازده شاگرد اولیه عیسی در عربی حواریون گفته می شود که به معنی سپید جامگان است، زیرا آنان پیراهن سپید بر تن داشتند. ممکن است کلمه حواری از واژه حواریا در زبان حبشی باشد که وارد زبان عربی گردیده است و به معنای بشارت دهنده است.

در آئین مسیح به حواریون، رسولان هم می گویند. این دوازده شاگرد یا دوازده رسول، فرستادگان عیسی برای تبلیغ دین عیسی بوده اند. اسامی این دوازده رسول از این قرار است:

- 1- یعقوب بن زیدی.
- 2- شمعون معروف به پطروس.
- 3- اندراس، برادر پطروس.
- 4- یوحنا برادر یعقوب.
- 5- فیلیپس.
- 6- یعقوب بن خلفی.
- 7- برتولماوس
- 8- توما.
- 9- سی عشار
- 10- یهودای اسخریوطی.
- 11- شمعون قانونی.
- 12- یهودا.

یک نفر دیگر را جزء حواریون عیسی دانسته اند:

13- ماتیاس. (461)

حواریون اکثرا از طبقه فقیر و محروم و از طبقات ستمدیده یهود، ماهی گیران و کشاورزان بودند که دعوت عیسی را لبیک گفتند و به تبلیغ دین عیسی پرداختند. در اناجیل اسامی این دوازده نفر آمده است. (462)

یهودای استخریوطی همان کسی است که به استاد خودش عیسی خیانت کرد و او را به دشمن تسلیم کرد و لذا در نزد عیسویان ملعون است. (463)

در داستانها آمده است که این شخص را به جای عیسی مصلوب کردند. این مطلب در انجیل برنابا که مورد قبول کاتولیک ها نیست آمده است:

عیسی به آسمان صعود نمود... هنگامی که یهودای استخریوطی به درون خانه ای که عیسی از آنجا به آسمان بالا رفت، در حال آهنگ لسان و نطق و صورت او شبیه عیسی گردید و او را به جای عیسی گرفتند. هر چه او گفت: من یهودا هستم نه یسوع، کهنه و کاتبان و فریسیان قبول نکردند و این باعث شد که امر عیسی بر آنان مشتبه شود. (464)

در دوره حواریون، مسیحیان از یهودیان فاصله گرفتند و کلیسای خود را با اسلوب تازه ای ساختند.

مسیحیان به تدریج محرمات و تکالیف را کم کردند و آنها را منحصر در حرمت زنا و اکل میته کردند. آنان نوشیدن خمر و خوردن گوشت خوک را که در تورات نیز تحریم شده بود، مباح کردند.

در این دوره بود که پطرس با دیدن رویائی، دعوت مسیحیت را از انصار یهودیان خارج کرد.

در انجیل متی آمده است: «وقتی عیسی به شمعون گفته بود: توئی پطروس... کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود». (465)

چنین تعبیری در اناجیل دیگر نیز آمده است.

با وجود چنین تعبیری، مسیحیان، حواریون را رسولان عیسی دانسته و پیام ایشان را پیام الهی تلقی کردند. حواریون نیز بر این باور تاکید داشتند، آنان «روح القدس» را راهنمای خود می شمردند. آنان نبوت پطرس را تأکید کردند. (466) در انجیل یوحنا آمده است که: یک شب قبل از مصلوب شدن عیسی، مسیح به حواریون وعده کرده بود که روح القدس را می یابند و روح القدس بعد از او خواهد آمد و همه احکام را تعلیم خواهد داد. حواریون بدنی بهانه برای خود حق دخل و تصرف در احکام تورات و آئین عیسی را قائل شدند.

تأسیس کلیسا

حواریون هسته مرکزی دین عیسی را تشکیل دادند و مأمور اجرای احکام و اوامر الهی و ایجاد حکومت روحانی شدند. «پطرس» با چنان ادعا و پشتوانه ای در رأس این تشکیلات قرار گرفت. او ارکان «کلیسای جدید» را بنیان گذارد. این کلیسا در وقتی که روح القدس بر آنان نازل شد، تشکیل گردید. مراسم مذهبی در کلیسا ابتدا به زبان عبری انجام می شد. یهودیان که همچنان به آزار «حواریون» و مسیحیان ادامه می دادند، آنان را ناچار به فرار و مهاجرت از فلسطین کردند. رهبری هسته ها و دسته های مهاجر مسیحی به یهودیه، ساماریه، دمشق و... با «پطرس» بود. برخی از بت پرستان در نتیجه تبلیغات پطرس به دین عیسی گرویدند.

شرح حال پولس

«پولس» یکی از یهودیان بود به نام «شالول» و از دسته «فریسیان» بود که از مخالفین سر سخت مسیحیان آن عصر بود و در شکنجه و قتل آنان از هیچ عملی فروگذار نمی کرد. در آن زمان او به دین عیسی گروید. نام او به پولس تغییر یافت. پولس از مروجان پر قدرت و زبردست مسیحیت است. او در پیام خود حقانیت آئین عیسی را طوری بیان می کرد که مورد قبول عامه بود. او با ذکر شواهدی از تورات، علت انصراف خود از دین یهود را برای مردم توضیح داد. پولس 20 سال تبلیغ کرد. او چند سال مشغول تدوین احادیث و روایات دین عیسی بود. او مسافرت‌هایی به آسیای صغیر، یونان، فلسطین و... کرد. یک بار در شهر بیت المقدس دستگیر و به جرم اشاعه عقاید گمراه کننده و ضاله زندانی و به روم اعزام شد. در آنجا قیصر از گناهش گذشت. سفری به اسپانیا، مقدونیه و جزیره کرت داشت. در آنجا برای بار دوم دستگیر و زندانی و به روم فرستاده شد. در زمان حکومت نرون در سالت 67 میلادی کشته شد. در این هنگام هنوز کلیسای نو بنیاد مسیحی دارای دارای وحدت کامل نبود. پیروان عیسی را گروهی از یهودیان و معدودی از مردم آفریقا، اروپا، آزادگان، بردگان، توانگران، فقیران، دانشمندان و عوام الناس تشکیل می دادند. به عللی که معلوم نیست، پولس مدتی از سرپرستی کلیسا کناره گیری کرد و ریاست کلیسا به یعقوب برادر عیسی واگذار شد.

یعقوب آداب و احکام توارت را محترم می شمرد.

او به آداب ختنه و تطهیر و... باور داشت و می خواست که کلیه مسیحیان این آداب را قبول کرده و انجام دهند.

بین یعقوب و پولس بر سر این احکام اختلاف افتاد. حواریون برای رفع اختلاف بین یعقوب و پولس در سال 49 میلادی جلسه ای تشکیل دادند. روح القدس در آن شورا حضور یافت و نظر پولس را تائید کرد (!!).

در این ایام بود که احکام ختان و طهارت از دین عیسی حذف گردید. هر چند برخی اناجیل، رفع ختان را به زمان عیسی نسبت می دهند.

پولس اگر چه عیسی را ندید، اما بعد از قیامش، روح وی را دریافت و از حواریون هم تنها پطرس و یعقوب را دید. پولس در تشریع آئین عیسی بزرگترین نقش را دارد. او دومین مؤسس مسیحیت بشمار می رود. همو بود که کلیه اصول و عقاید کلامی و فقهی مسیحیت را تدوین کرد.

پولس در سال دهم میلادی از پدری فریسی بدنیا آمد. چون به شکنجه و آزار مسیحیان می پرداخت، از آسمان ندا شنید که: چرا بر من جفا می کنی؟ پس از این مکاشفه بود که به آئین عیسی گروید. او مدعی بود که تعالیم عیسی را از شخص عیسی آموخته است.

پولس در راه آئین عیسی رنجهای بسیار دید.

او خود به شرح این رنجها پرداخته است:

«در محنتها افزون تر، در تازیانه ها زیاده تر، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر، از یهودیان پنج مرتبه تازیانه خوردم، سه مرتبه مرا چوب زدند، یک دفعه سنگسار شدم، سه مرتبه شکسته کشتی شدم (یعنی کشتی ام در طوفان شکست)، شبانه روزی در دریا بسر بردم، در سفرهای بادهای، در خطرهای نهرها، در خطرهای دزدان، و...

در محنت و مشقت، در بی خوابیها، بارها درد گرسنگی و تشنگی در روزها، بارها در سرما و عریانی، در دمشق والی شهر مرا در زنبیلی از بالای قلعه به پائین پرتاب کرد، در دستهای مردم و ماءمورین آزار شدم...»

مسیحیان اعتراف دارند که پولس یکی از یهودیان رومی بوده است که در آزار مسیحیان فعال بود. او ناگهان مدعی شد که با دعای عیسی از جنون نجات یافته و می گفت: عیسی مرا لمس کرده است. عیسی مرا به دین خود دعوت کرد و مرا از بدرفتاری با پیروان خود برحذر داشت. عیسی مرا ماءمور تبلیغ دین خود کرد. این داستان در کتاب اعمال رسولان آمده است:

«پولس بر بلندی قرار گرفت و جمعیت را به سکوت فراخواند و گفت: ای مردم، برادران، پدران، بشنوید! من پولس مردی یهودی بوده ام که در طرسوش زندگی می کردم. من از طرف یهودیان ماءمور شدم تا به دمشق بروم و پیروان عیسی را دستگیر کرده، به زنجیر کشیده، به اورشلیم بازگردانم تا به عقوبت برسند. و چون به دنبال ماءموریت رفتم، در طی راه ناگهان نوری از آسمان آشکار گردید که من روی زمین افتادم و آوازی شنیدم که می گفت:

شاول، شاول! تو چرا مرا آزار می دهی؟

من گفتم: ای بزرگوار تو کی هستی؟ او گفت: من همان یسوع ناصری هستم که تو مرا اذیت می کنی.»

مسیحیان معتقدند که پولس عقاید رومیان را «مبنی بر فرزند داشتن خدا» در میان آئین عیسی گنجانده است و این مذهب توحیدی را از آن حالت اولیه خارج نموده و عقاید شرک و تثلیث را در آن جای داده است.

«جان ناس» محقق در تاریخ ادیان می گوید:

«پولس» یا «بولس» که از نظر نژادی یهودی و از فرقه فریسیان است، از افراد بسیار متعصب این فرقه بود و جامعه مسیحیت او را دومین مؤسس دین مسیحیت تلقب داده اند.

پولس برای مغلوب کردن پیروان عیسی کوشش فراوانی نمود. ⁽⁴⁶⁷⁾

پولس بهر حال مقام ارجمندی یافت. مسیحیان او را برتر و بالاتر از عیسی می شناسند و کلمات و گفتار وی را بالاتر از کلمات عیسی می دانند. سعی دارند تا خیانت بزرگ او را که همانا تحریف دین توحیدی عیسی است، توجیه و اصلاح نمایند، حال آن که او مردی یهودی و از دشمنان عیسی و دین او است. تورات پولس را یکی از دروغگویان معرفی کرده است. او به تناقض گوئیهای بسیاری مبتلا شده، در یکجا خود را یهودی اورشلیمی - طرتوس معرفی کرده و در جایی دیگر خود را رومی می نامد. او دوره سعادت خود را این گونه بیان کرده است که در صفحه قبل گذشت. او مدعی بود که روح عیسی در او حلول کرده و مرکز وحی الهی شده است. مسیحیان واقعی او را فریب کار و دروغگو می دانند. ⁽⁴⁶⁸⁾

انجیل برنابا ماهیت پولس را افشا کرده است. در این انجیل بسیار معتبر می خوانیم که پیروان عیسی، حرفهای پولس را باور نکردند؛ زیرا سوابق او را می دانستند.

اما با پادر میانی برنابا شاگردان او را در جمع خود پذیرفتند. پولس عقایدی متفاوت با عقاید مسیحیان زمان خود داشت.

او می گفت که حقیقت دین عیسی در باطن فرد مؤمن تجلی کرده است؛ بنابراین عمل به احکام ضروری نیست، مرگ عیسی به عصر شریعت پایان داده

است، لذا کلیه احکام تورات منسوخ است و پاک و ناپاک، حرام و حلال وجود ندارد. سرانجام بین برنابا که معرف او بود با پولس اختلاف افتاد.

«پولس» در محیطی یهودی - یونانی بار آمده بود و با حکمت یونان آشنائی داشت. او بر این باور بود که عبادت روحانی می تواند بدن فانی و فاسد را جنبه الهی و ازلی دهد. او این عقاید را در تعالیم عیسی وارد کرد. او با عقاید میترائیسم و ادیان اسکندریه آشنائی داشت و تعالیم مسیح را با آنها تفسیر می کرد. همو بود که به عوام مسیحی آموخت که عیسی نه تنها مسیح موعود بلکه فرزند خدا است که خد را در راه نجات انسانها قربانی کرد. او می گفت: شما خود را برای گناه، مرده انگارید، اما برای خدا و مسیح، عیسی زنده است و حیات ابدی به دست خواهید آورد. در مذاهب سری اصولا کارهای زندگی با عبادت و انجام مراسم مذهبی. تواءم است، در آئین ساختگی پولس عیسی مرکز اعمال می شود که در آن غسل تعمید و مراسم آخرین شام جای رسوم و قربانیهای مذاهب سری را می گیرد.

در مذاهب سری قدیم، جنبه خدائی یافتن انسان فانی از راه بدست آوردن حکمت و نیل به ابدیت وجود دارد و همین مایه نجات است. پولس این باورها را در مورد عیسی اعمال کرده است. اصول تعالیم پولس چنین است:

- 1- مسیحیت یک آئین جهانی است.
- 2- ثالوث الهی و به دنبال آن الوهیت عیسی و روح القدس.
- 3- عیسی پسر خدا، به زمین آمده تا گناه انسان را پاک کند.
- 4- قیام عیسی از میان مردگان و صعود به آسمان و نشستن در کنار پدر و

داوری او. (469)

پولس نخستین کسی است که پایه های الوهیت عیسی را در میان مردم پی ریخت. او می گفت: «مسیح نجات دهنده، ملکوت الهی را در زمین مستقر می سازد، پس از قیام بار دیگر رجعت خواهد کرد، پس عیسی نجات بخش این جهان و آن جهان است. او خدا است، موجودی است که قبل از هر کس و هر چیز بوده و همه چیز از او به وجود آمده است».

در رساله های پولس نام عیسی با رمز و کنایه بکار رفته، او می گوید: «هر یک از ما در باطن خود ممکن است مسیحی باشیم. در نامه ای به کورنتیان می گوید: اگر چه ما مسیح را در جسم شناختیم ولی حال دیگر چنین نیست، ذات او در خود ما است، مگر نمی دانید که شما معبد خدائید، و روح خدا در شما منزل دارد؟ خدا را در جسم خودتان گرامی بدارید.»

و نیز می گوید: «وقتی زندگانی ابدی است که انسان خود را روحا با عیسی متصل سازد. عیسی وجودی است ازلی و منزله در عالم صفات، وجودی است آسمانی که طبیعت ذاتی و الهی دارد. او خود از آسمان به زمین فرود آمد و پیکری انسانی یافت. باز از این مرحله فروتر رفت و اجازه داد که او را به دار بیاویزند تا بار دیگر قیام کند در دست راست پدر خود جلوس نماید و قدرت مطلق زندگی و مرگ را بدست گیرد و جهان را نجات بخشد. لازم بود تا بمیرد، تا پیوندهای مرگ را در هم شکند. او صورت خدای نادیده است، نخست تمامی آفریدگان را زاده است».

پولس وعده می داد که: «ایمان به عیسی موجب نجات و رهایی است و با این ایمان یک فرد مسیحی شخصیت خود را به عیسی متصل می سازد. البته تنها اعتقاد قلبی کافی نیست».

او ریاکارانه «تقوی» را توصیه می کرد.

پولس بر این باور بود که جسم را به صلیب تسلیم نمودن باعث می شود که خداوند در آن جسم تجلی نماید. (470)

مراسم عشاء ربانی

«عشاء ربانی» یکی از مراسم اعتقادی مسیحیان است. اساس این رسم رابه عیسی نسبت می دهند. در انجیل «مرقس» آمده است که:

«در آن وقت که عیسی با شاگردانش مشغول غذا خوردن بودند، او قرص نانی را گرفت و برکت داد. آنگاه آن را پاره پاره کرد، به آنها داد و گفت: بگیرید و بخورید؛ این بدن من است. پس جام شراب را گرفته و شکر کرد و به آنها داد. آنان همگی از آن نوشیدند. آنگاه گفت: این همان خون من است که برای عهد جدید به خاطر جمعیت فراوانی، ریخته شود». (471)

عشاء ربانی همان شرکت افراد در گوشت یا خون شیئی مقدس است که قبل از مسیحیت در اروپا میان بت پرستان رواج داشت.

احترام و تقدیس نان و شراب که فرقه پروتستان آن را عشاء ربانی می گویند، در دین موسی سابقه دارد و آن مراسم روز عید فصح یا فطیر است که به شکرانه نجات بنی اسرائیل از مصر قربانی می کنند. عیسی نیز چنین داستانی دارد که در بالا ذکر شد. این رسم برجسته ترین مراسم مسیحیان می باشد و به یاد تجدید پیمان با عیسی گرامی داشته می شود. در انجیل یوحنا آمده است که: «هر کس به من ایمان آورد، حیات جاودانی یابد، من نان حیات او هستم. این نانی است که از آسمان آمده تا هر کس بخورد نمیرد...». (472)

برخی معتقدند که این مراسم از آئین مهرپرستی ایرانیان باستان گرفته شده است. گویا هم اکنون در میان قبائل بدوی استرالیا و دیگر بومیان این رسم در شکل توتمی آن ادامه دارد. آنان نیز در جشنهای مذهبی سالیانه خود برای یک

بار از گوشت و خون قربانی می خورند و می نوشند، تا اتصال با روح مقدس توتم خود یابند. (473)

مراسم عشاء ربانی در حال حاضر چنین است که: بشقابهای تکه فطیر و پیاله های آب انگور را در سر سفره قرار می دهند. کشیش دعای مقدس را می خواند و سپس آنها را میان حاضران تقسیم می کند. مؤمن مسیحی باید نزد کشیشان به گناهان خود اعتراف کند و مراسم ویژه ای را انجام دهد. (474)

عقاید

1- عیسی پسر خدا

در آئین تحریف شده مسیح باور عامه بر این است که: خدای پدر، خدای قادر و توانا است که آفریدگار آسمان و زمین و موجودات است. خدای پسر یعنی «عیسی» در دست راست «پدر» و در بین این پدر و پسر، روح القدس قرار دارد. یعنی: «اب + ابن + روح القدس تثلیث».

خدای پسر از آسمان به زمین آمد تا انسان را نجات دهد و خود را قربانی این کار کرد. روح القدس در اعتقادات یهودیان نفحه ای از «یهوه» بود. مسیحیان این اعتقاد از یهودیان به ارث برده اند. در باور آن روح القدس گروهی از انسانهای برگزیده را رهبری می کند. برخی اعتقاد داشتند که روح القدس ساخته خدای پدر و پسر است. این باور کار را به اختلاف بین مسیحیان کشاند. (475)

طبق تصویب شورای واتیکان هر کس غیر از این فکر کند کافر است. هر چند در این باب عقاید مختلفی وجود دارد: (476) از دیدگاه یهودیان باستان: عیسی پیامبر و منجی یهودیان است.

فرقه مارسیون عیسی را خدائی می داند که از آسمان برای نجات انسان به زمین آمده است.

رواقیون عیسی را فعل خدا می دانند یعنی همان: کلمة الله. سن ژوستین می گوید: فعل از ذات پدر صادر می گردد که عین ذات او است و مانند پدر ازلی است. در کنار پدر و پسر، روح القدس قرار دارد. روح القدس روح و دم خدا است و موجود بزرگی به صورت انسان است. او است که اشیاء را در آب به حرکت در می آورد، و زمین را پس از طوفان نوح خشک کرده است. ⁽⁴⁷⁷⁾

برخی مسیحیان معتقدند که روح القدس لقب فعل است و در قرن چهارم میلادی به صورت شخص شناخته شده ای درآمد. ولی با وجود این هم ذات با پسر گردید، پدر نه مخلوق است و نه زائیده شده است، پسر از خدا زائیده شده است، و روح القدس از پدر و پسر حاصل گردیده است.

پدر و پسر و روح القدس سه شخصیت در یک وجود مجرد است که در ازلیت متساوی و برابراند و تشکیل تثلیث دین عیسی را می دهند. ⁽⁴⁷⁸⁾ در انجیل لوقا آمده است:

شمعون مرد صالح و پرهیزکاری بود که در اورشلیم زندگی می کرد. روح القدس بر وی نازل گردید و بشارت داد که تا حضور عیسی خداوند را نبینی نخواهی مرد. و به راهنمائی روح القدس، خدا به هیکل درآمد و چون والدینش آن کودک را آوردند تا مراسم مذهبی را انجام دهند، او را شمعون مشاهده می کنند. ⁽⁴⁷⁹⁾

عقاید تثلیث در هندوستان سابقه چندین هزار ساله دارد، مردم آن سامان به عبادت خدایان سه گانه یا اقانیم ثلاثه مشغول بوده اند. تثلیث مسیحیت ریشه های هندی - یونانی نیز دارد. یک محقق غربی می گوید: همان گونه که هنود

خدایان سه گانه دارند و بودائی‌ان نیز خدائی سه گانه یا سه چهره دارند، عیسویان نیز چنین باوری یافته اند. در عقاید بودائی «بودا» خداست و آنان برای بودا اقانیم ثلاثه قائل اند: بودی + جنیت + جیفا؛ یعنی: پدر + پسر + روح.

عقاید عامه مردم چین و ژاپن مبتنی بر «تثلیث» بودائی است. در عقاید بدویان مصر نیز «تثلیث» دیده می شود. مصریان باستان به «لاهورت الکلمه» معتقد بوده اند. کلمه پدیده ای است که از خداوند بوجود آمده است. اصل کلمه خدا است. این عقاید سالها پیش از میلاد مسیح در میان مصریان رواج کامل داشته است و بدون شک تثلیث مسیحی یادگار بدویت باستان است. برخی مناطق دیگر باستان عقاید تثلیث گونه ای داشته اند: رومیان نیز چنین عقایدی داشته اند، مردم جزایر اسکاندیناوی به تثلیث باور داشته اند. افسانه «کریشنا» در هند مساوی است با افسانه ولادت عیسی در اصطبل. در عقاید اساطیری هند «کریشنا» در آغل گوسفندان متولد می شود. (480)

در اناجیل عقاید تثلیث مختلف است. فقط در انجیل یوحنا سخن از تثلیث است. «ویل دورانت» علت این اختلاف را ناشی از تأثیر پذیری «یوحنا» از افکار فلسفی یونان می داند. فلاسفه رواقی یونان بر این باور بودند که چون خداوند خواست مخلوقات را پدید آورد، موجودی روحانی شبیه خودش یعنی «عقل اول» را آفرید و عقل موجودات را خلق کرد. پیروان یوحنا «کلمه» را عقل اول دانسته اند که در پیکر عیسی آشکار شد و همان «کلمه» جهان را پدید آورده است. در تلقی بدویان و عقاید بدوی خداوند مانند انسان دارای جسم و خصوصیات مادی بود. عقاید تجسید مسیحیت از اینجا ناشی است. آنان یک

نتیجه اخلاقی گرفتند و لذا گفتند که خدا در جسد عیسی ظاهر شده و خود را فدا کرد تا همه گناهان انسان را پاک کند.

جان ناس در این رابطه می گوید: «ایمان استوار به تجسم خداوند، عقیده حیات در شخصی عیسی که به عصر و زمان حاضر به وسیله مقدسان سبعه و دیگر عبادات منتقل شده و به ما رسیده است و انجام مناسک دینی در کلیسا از روی خلوص نیت.» این اصل عام و قاعده کلیه ای است که یحیای دمشقی وضع کرد و صفت خاص کلیساهای ارتودوکس است. در نظر یحیای دمشقی، مؤسسات کلیسا اهمیت خاصی دارد؛ یعنی عبادتگاه ها محسوس حیات و لطف الهی است که در روی زمین جلوه گر شده اند. (481)

شهرستانی مولف ملل و نحل می گوید: چون عیسی به آسمان رفت، حواریون و دیگران دربارها و اختلاف کردند: یک دسته می گفتند عیسی فرو آمده و تجسید کلمه شده است. دسته دیگر می گفتند: به آسمان رفته و به فرشتگان پیوسته است و موجد کلمه شده است.

دسته اول معتقدند که: حلول عیسی در جسد مانند پرتو نور بر جسم شفاف است. برخی گویند: در جسد جا گرفت مانند نقش مهر در موم. گروهی گویند: در جسم آشکار شد مانند ظهور روحانی به جسمانی. بعضی گویند: لاهوت در ناسوت متدرج شد. عده ای گویند: کلمه با جسد ممزوج شد چون شیر با آب و... (482)

2- اعتقاد به وجود فرشتگان و شیطان

در تعالیم عیسی و متون اناجیل و کتب رسولان سخن از وجود فرشتگان و شیطان و ارواح آمده است. در انجیل «مرقس» می خوانیم که: «... آنگاه پسر انسان را می بینید که با جلال عظیم بر ابرها می آید و در آن وقت فرشتگان

خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد». (483) و در انجیل متی آمده است: «... او را به نام ابلیس معرفی کرده است». (484) در انجیل لوقا آمده است: «شیطان می خواهد انسانها را مانند گندم غربال کنند». (485) در انجیل مرقس آمده است: «مردی فرزند مصروع خود را پیش حضرت عیسی آورد که او را شفا دهد... عیسی نهیب زد و گفتم ای روح از بدن او بیرون آی». (486) همین مطلب در انجیل متی نیز آمده است. (487) همین مطلب در انجیل متی نیز آمده است. (488)

3- بهشت و جهنم

در رابطه با حیات جاودانی مؤمنان در جهان آخرت در اناجیل: متی 29-17/19 + لوقا 35/18 + یوحنا 14/4 + 22/10 + 25/12 + 47-4/16 + 2/17 + مطالبی آمده است. در تمام این آیات، خداوند وعده حیات جاودانی در بهشت را به مؤمنان داده است. در رابطه با عذاب و عقاب بدکاران در انجیل متی 26/25 + رساله 9/1/2 سخن رفته است.

در رساله به رومیان 2/2 آمده است که: «به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد: اما به آنان که با صبر در اعمال نیکو، طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را، و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند، بلکه مطیع ناراستی می باشند، خشم و غضب بر هر نفس بشری که مرتکب بدی شود». (489) در انجیل متی آمده است: «جهنم مکانی است که در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود». (490)

در مکاشفات آمده است: «جهنم چون دریاچه ای افروخته از آتش و کبریت است که ساکنین آن تا به ابد عذاب خواهند کشید». (491)

در انجیل مرقس آمده است: «آتش جهنم خاموشی ناپذیر است.»⁽⁴⁹²⁾ در متی آمده است: «مردم خطاکار در جهنم سرنگون شوند.»⁽⁴⁹³⁾

«پطرس از قول «عیسی» می گوید: «برای نجات از جهنم اگر دست یا پایت یا چشمت تو را بلغزند، آن را قطع کن و قلع نما، زیرا بهتر از این است که با جسم و اعضاء سالم وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد.»⁽⁴⁹⁴⁾

در انجیل غیر از «ملکوت» و نام «جهنم»، کلمه قیامت و روز رستاخیز و زنده شدن مردگان و بیرون آمدن از قبور نیز دیده می شود: «نیکوکاران از قبور خود بر می خیزند.»⁽⁴⁹⁵⁾

در اناجیل سخن از بازگشت عیسی از آسمان در آخر الزمان است. و این هنگامی است که جهان را فساد گرفته باشد. در انجیل متی آمده است: «... همه امتها در حضور او گرد آیند و آنها را از همدیگر جدا می کند آن گونه که شبان میش ها را از بزها جدا می کند...»⁽⁴⁹⁶⁾ در انجیل لوقا آغاز قیامت و پایان جهان چنین آمده است: «در آن روزها خورشید تاریک گردد و قمر نور خود را باز گیرد و ستارگان آسمان فرو ریزند.» پ⁽⁴⁹⁷⁾

4- گناه نخستین آدم و قربانی شدن عیسی

عیسویان بر این باورند که چون آدم در بهشت از درخت ممنوعه خورد، مرتکب گناه گردید و از جنت بیرون شد. این گناه پدر، دامن تمام فرزندان او را گرفته است.

و اگر خداوند می خواست تمام فرزندان آدم را به خاطر این گناه به عذاب گرفتار کند، با رحمت و مهربانی او سازش نداشت.

جان ناس می گوید: «گناه اولیه» در آئین عیسی مفهوم ویژه ای دارد: بار این گناه بر دوش بشریت سنگینی می کند و حضرت عیسی آن را به دوش خواهد

گرفت. آدم گناه کرد و از بهشت بیرون رانده شد، فرزندانش سرنوشت تیره ای یافتند، تا که مسیح ظهور کرد و با خون خود آن گناه ازلی را از دامن انسانیت پاک نمود. این موضوع یکی از مبانی دین عیسی است. ⁽⁴⁹⁸⁾ «
مسءله فدا در آئین عیسی سالها بعد از مسیح پیدا شد.

گویا متکبر این مسءله پولس معروف باشد. مؤلفان مسیحی تصریح دارند که این مسءله سالها بعد از عیسی در آئین مسیحیت پیدا شده است. ⁽⁴⁹⁹⁾ این مسءله بعدها مبنای خرید و فروش گناهان در دستگاه روحانیت مسیح گردید. اعلامیه رسمی کلیسا در این باره که در قرن شانزدهم میلادی صادر شد، چنین است: «عیسی با خون خود که بر روی صلیب ریخته شد، ما را با خدای آشتی داده و با قربانی کردن خود خشم خداوند را علیه بشر گناهکار، تسکین بخشیده است». این موضوع مورد قبول کلیه مسیحیان نیست. یکی از کشیشان معروف مسیحی قرن پنجم میلادی گناه اولیه را منکر شد و به آزادی و اراده انسان قائل گردید؛ گناه فردی به دیگران سرایت نمی کند. کلیسا این عقیده را محکوم کرد. ⁽⁵⁰⁰⁾

خرید گناهان

در سال 1354 شمسی در سفری به «ایتالیا» و توقفی سه روزه در «رم» به کلیسای «سنت پترز» رفتم. بنای با شکوه کلیسا که یادگار قرنهای گذشته بود، اعجاب انگیز می نمود. در داخل کلیسا وضعی را مشاهده نمودم که مبین خرید گناهان از سوی مقامات روحانی کلیسا بود.

کلیسا به موزه ای شبیه بود؛ اجساد پاپ های متوفای گذشته تاریخ مسیحیت در تابوت های زریت، اجساد پاپ ها را مومیائی کرده بودند و کلیه تزئینات و تشریفات دورانیشان را معمول داشته بودند، جواهر و اشیاء گرانبها بر آنان آویخته بود. گوشه ای دیگر از کلیسا به «کاباره» شبیه بود، و گوشه ای دیگر به یک

«گالری» از انواع و اقسام تابلوها و... در تالار اصلی کلیسا مؤمنان در برابر کشیشهای گوناگون زانو زده و اعتراف می کردند. در گوشه ای کیوسک های ویژه گناهان قرار داشت: در مقابل هر کیوسکی یک کشیش بهشت فروش در انتظار مشتری بود. در این موقع پیر مردی به همراه همسر پیرش با عجله و شتاب به سوی کیوسک رفتند: گناهکاران در دو طرف کشیش قرار گرفتند. برای این که شرم و حیا مانع اعتراف به گناهان نشود، پرده ای آویخته شد و اعتراف شروع شد، اما بسیار آهسته که دیگران نشوند. اندکی بعد، پیرمرد و همسرش خوشحال و خندان خارج شدند. آنان ورقه ورود به بهشت را در دست داشتند و خود را جزء همسایگان عیسی و مریم در بهشت می دانستند. پیدا بود که عاقبت کارشان در این جهان به خوبی پایان یافته است!!⁽⁵⁰¹⁾

اناجیل

معرفی اناجیل، رسائل و کتب مسیحیان

بدون شک از دیدگاه اعتقاد ما مسلمانان و بنا به نص قرآن کریم در معرفی انجیل و تورات، امروزه هیچ کدام از دو کتاب مقدس آسمانی بطور کامل و به گونه اولیه یعنی عاری از تحریف و تغییر و تاءویل وجود ندارد. آنچه امروز به نام تورات و انجیا در دست است، ساخته و پرداخته و احبار و رهبان و یهودیت و مسیحیت است. این اناجیل موجود در واقع نوشته هائی است که در طی ادوار مختلف گذشته بدست افرادی نوشته شده است. در قرن چهارم میلادی امپراطوری روم که دین عیسی را پذیرفت، از میان یکصد و شصت انجیل و رساله و کتب تاریخ که در میان مسیحیان رواج داشت، فقط بیست و هفت کتاب و رساله را انتخاب کرد که به نام «عهد جدید» در برابر «عهد عتیق»

قرار گرفت. در سال 1046 میلادی انجمن مسیحیان کاتولیک هر گونه شک تردید در آسمانی بودن این کتب را تحریم کرد.

اینک معرفی هر یک از این اناجیل، رسائل و کتب:

- 1- انجیل متی.
- 2- انجیل مرقس.
- 3- انجیل لوقا.
- 4- انجیل یوحنا.
- 5- اعمال حواریون.
- 6- نامه پولس به رومیان.
- 7- نامه اول پولس به کورنتیان.
- 8- نامه دوم پولس به کورنتیان.
- 9- نامه پولس به گلتیان.
- 10- نامه پولس به افسسیان.
- 11- نامه پولس به فیلیپیان.
- 12- نامه پولس به کلسسیان.
- 13- نامه پولس به تسالیان.
- 14- نامه دوم پولس به تسالیان.
- 15- نامه پواس به تیموسیان.
- 16- نامه دوم پولس به تیموسیان.
- 17- نامه پولس به تیتوس.
- 18- نامه پولس به فیلیان.
- 19- نامه پولس به عبرانیان.

- 20- نامه عام یعقوب حواری.
- 21- نامه عام اول پطرس حواری.
- 22- نامه عام دوم پطرس حواری.
- 23- نامه اول یوحنا یوحنا یوحنا حواری.
- 24- نامه عام دوم یوحنا یوحنا حواری.
- 25- نامه سوم یوحنا یوحنا حواری.
- 26- نامه عام یهودای حواری.
- 27- مکاشفات یوحنا یوحنا حواری. ⁽⁵⁰²⁾

در میان مسیحیان آنچه بیشتر شهرت دارد همان انجیل اربعه است. فیلیسین شاله می گوید: کتاب مقدس مسیحیان شامل کتب عهد قدیم و جدید است. کتاب عهد جدید به زبان «یونانی» معمولی نوشته شده است و دارای عبارات و کلمات «آرامی» است.

از نسخ خطی عهد جدید که فعلا در دست است، قدیمی ترین آن مربوط است به قرن چهارم میلادی که در واتیکان نگهداری می شود. قدیمی ترین ترجمه عهد جدید مربوط است به پایان قرن دوم میلادی که به زبان آرامی در سوریه است. دو ترجمه قبطی مربوط به قرن سوم و چهارم است و یک ترجمه دیگر در حدود سال چهارصد میلادی پایان یافته است. ⁽⁵⁰³⁾ فیلیسین شاله این کتب را ساخته و پرداخته افراد عادی می داند و الهی بودن آنها را انکار می کند. او می گوید که محققان از جمله ارنست رنان درباره عهد جدید تحقیق کرده و آسمانی بودن آن را انکار ورد نموده اند. او می گوید باید دانست که بیش از شصت انجیل موجود است که از آنها فقط چهار انجیل مورد قبول کلیسا می باشد و این چهار انجیل عبارتند از:

1- متی، 2- مرقس، 3- لوقا، 4- یوحنا.

و چرا چهارتا؟ می گوید: زیرا عدد چهار دارای رمز عرفانی است. (504)

ابوالفدا می گوید: انجیل کتابی است متضمن حالات عیسی از ولادت تا وفات که به دست چهار نفر از حواریون او نوشته شده است:

1- «متی» که به زبان «عبرانی» در «فلسطین» نوشته شد.

2- «مرقس» که در «روم» به زبان «رومی» نوشته شد.

3- «لوقا» در «اسکندریه» به زبان «یونانی» نوشته شد.

4- «یوحنا» در «افس» به زبان «یونانی» نوشته شد. (505)

از میان این چهار انجیل، از همه مهمتر همان انجیل متی است که از اناجیل عمده بشمار می رود و همه عیسویان بر صحت آن متفق اند. (506)

انجیل برنابا یکی دیگر از کتب عیسویان است که عده ای در صحت آن تردید دارند. انجیل برنابا در فصل پانزدهم می گوید: «عیسی آب را شراب کرد. و این معجزه باعث شد که گروهی او را نبی مرسل بدانند». (507)

ابوریحان بیرونی می گوید: «نسخه های انجیل هم مانند تورات دارای اختلاف است. از انجیل چهار نسخه در یک جلد گرد آمده است...» (508)

کتاب مقدس از 66 کتاب تشکیل شده در دو قسمت: عهد عتیق و عهد جدید؛ عهد قدیم شامل 39 کتاب و عهد جدید شامل 27 کتاب است.

کتاب مقدس شامل هزار و یکصد و هشتاد و نه باب و بیش از سی و یک هزار آیه است. میان نخستین و آخرین مؤلف این کتابها هزار و پانصد سال فاصله بوده است. نویسندگان کتاب عبارت بودند از: پادشاهان، وزیران، طبیبان، واعظان، ماهیگیران، چوپانان، و... عهد عتیق به دست سی نفر و عهد جدید توسط هشت رسول نوشته شده است. (509)

عقیده اکثر بر این است که انجیل مرقس بر دیگر اناجیل مقدم است. برخی محققان مسیحی انجیل مرقیون را بر سایرین مقدم می دانند. این انجیل احتمالاً در سال 134 میلادی در یونان تاءلیف شده است و پس از دو یا سه سال بعد انجیل مرقس نوشته شده است و در روم انتشار یافته. ولی چون مؤلف مرقس یهوه و پدر را یکی می داند، آن را بر انجیل مرقیون مقدم نموده اند. «انجیل یوحنا» در حدود سال 140 میلادی نوشته شده. در این انجیل «یهوه» در «پدر» حلول کرده است. در حدود سال 150 میلادی «انجیل لوقا» تاءلیف شد. کتاب «اعمال رسولان» مورد اختلاف است. برخی آن را از تاءلیفات یکی از پیروان اولیه عیسی می دانند محققان اروپائی مؤلف اعمال رسولان را یک نفر نمی دانند. و نیز انتساب رسائلی که از طرف کلیسا به «یعقوب» و «پطرس» و یهودا و یوحنا نسبت داده شده، مورد قبول پژوهندگان قرار نگرفته است. (510)

معرفی اناجیل اربعه:

1- انجیل مرقس؛

قدیمی ترین و کوتاهترین انجیل است در شانزده باب. به احتمال قوی در حدود سالهای 65-70 میلادی در انطاکیه شام نگاشته شده است. در این انجیل، حوادث زمان جوانی عیسی از هنگام تعمید او نوشته شده است. در این انجیل آمده است که حضرت عیسی پسر انسان است و در موقع تعمید به فرزندی خداوند برگزیده شده است. او مسیح حقیقی می باشد. مرقس در حدود سال 75 میلادی کشته شد. مادر مرقس که مریم نام داشت، در اورشلیم می زیست. (511)

2- انجیل متی؛

این انجیل از روی دو انجیل مرقیون و مرقس در انطاکیه نوشته شده و مشتمل بر 27 باب است. در این انجیل درباره عیسی آمده است که: عیسی همان «مسیح» است که رسولان یهود از آمدنش خبر داده اند. مرگ متی در سال 79 میلادی در حبشه بوده است. «متی» انجیل خود را به زبان آرامی نوشت. اگر چه امروزه از نسخه آرامی آن چیزی در دست نیست، اما ترجمه یونانی آن موجود می باشد. (512)

3- انجیل لوقا؛

لوقا مردی طبیب بود و در یونان به کار مشغول بود. او با «پولس» دوست بود. انجیل او مشتمل بر 24 باب است. در آن از حلول خداوند در پیکر «عیسی» و دوشیزگی «مریم عذرا» و تولد خارق العاده «عیسی» سخن رفته است.

«لوقا» انجیل خود را به زبان یونانی برای قوم یهود نوشت. این سه انجیل بین سالهای 60 تا 75 میلادی نگاشته شده است. (513)

4- انجیل یوحنا؛

این انجیل در بردارنده وقایع مهمی است که در اناجیل ثلاثه دیده نمی شود و مشتمل بر 21 باب است.

این انجیل در سالخوردگی یوحنا و در شهر «افس» در آسیای صغیر نوشته شده است. در این انجیل تاءکید بر الوهیت عیسی شده و او را کلمه و فرزند پدر دانسته است. و تاءکید می کند که عیسی نه از خون و نه از مردم بلکه از خدا متولد شده است. تاءلیف این انجیل را در حدود سال 140 میلادی گفته اند. (514)

تاتیان نویسنده سریانی از مردم بین النهرین در حدود سال 170 میلادی این چهار انجیل را با اختلاف روایاتش روی هم گذارده و یک انجیل جامعی به نام دیاتسرون» یا «توافق الالحان» نوشت. این انجیل تا دو قرن در کلیساهای سریانی تنها کتاب مقدس بود، تا این که تئودور اسقف انطاکیه دستور داد همه نسخه های آن را بسوزانند. اناجیل اربعه تاکنون به هشت صد لهجه و زبان ترجمه شده است. (515)

5- انجیل برنابا؛

برنابا یکی از حواریون مورد اعتماد عیسی بوده است. اعتبار او در میان دیگر حواریون و پیروان عیسی در حدی بود که به توصیه و تاءئید او پولس معروف (که ذکرش گذشت) را در جمع خود پذیرفتند. متون موجود این انجیل هماهنگی های زیادی با روایات اسلامی و از جمله با قرآن دارد. در این انجیل دین عیسی مقدمه ای بر دین اسلام معرفی شده و صریحا در آن سخن از نام پیامبر اسلام به میان آمده است. و این امر باعث شده که کلیسای رسمی مسیحیت آن را تحریم و ممنوع اعلام نماید. این انجیل قرن ها ناپدید بود و در قرن شانزدهم میلادی اسقف «فرامرنیو»، یک نسخه از آن را که به زبان رومی بود، از کتابخانه «پاپ اسکوتیس پنجم» بدست آورد. با مطالعه این انجیل بود که او به اسلام گروید.

در اوائل قرن 18 میلادی نسخه اسپانیولی به انجیل بدست آمد که توسط دکتر منکھوس به زبان انگلیسی ترجمه شد. این انجیل به زبان فارسی و عربی ترجمه شده است. در این انجیل سخن از ظهور اسلام و پیامبر این دین و نفی تحریقاتی که درباره عیسی معمول شده، رفته است. این انجیل می گوید که عیسی کشته نشده و کسی که مصلوب گردید، همان یهودای اسخریوطی بود و نه حضرت عیسی. این انجیل نزدیکترین متن موجود به تعالیم عیسی (علی نبینا و

علیه السلام) می باشد. در این انجیل از خرافات و افسانه ها و دکان گناه خریدن و بهشت فروختن پدران روحانی خبری نیست. (516)

نام اصلی «برنابا» «یوسف» یا «یوسی» بوده است و شاگردان عیسی وی را برنابا می گفتند؛ یعنی فرزند وعظ و تبشیر. او از سبط لاوی و از اهالی قبرس بوده است. شغل او کشاورزی بوده که تمام املاک خود را فروخته و به شاگردان عیسی تقدیم داشته است. رسولان، برنابا را به انطاکیه برای ارشاد و هدای مردم فرستادند. (517)

جلاسیوس پاپ که در سال 492 میلادی به ریاست روحانی کلیسا جلوس کرد، دستور داد که تعدادی از کتابهای عهد جدید بکلی از میان برداشته شود؛ از جمله این کتب انجیل برنابا بود. تا قبل از تجزیه و انشعاب در مسیحیت یعنی عصر پروتستان ها، اناجیل و کتب مذهبی مسیحیت فقط در انحصار روحانیون بود و عامه مردم از آنها بی اطلاع بودند. از آن پس این انجیل به فراموشی سپرده شد.

در سال 1813 میلادی یکی از علماء فرقه پروتستان در کتاب خود از این انجیل یاد کرد. یکی از مترجمان انگلیسی قرآن در مقدمه خود بر ترجمه از این انجیل نیز یاد کرده است.

نسخه اسپانیولی این انجیل در 420 صفحه می باشد. ترجمه انگلیسی آن از روی همین نسخه صورت گرفته است و ترجمه عربی آن از روی ترجمه انگلیسی صورت گرفته و در مصر چاپ شده است. (518)

اناجیل غیر رسمی دیگری در دست است:

1- انجیل دیگری از «متی» که شرح حال مریم و عیسی است و در سال 1832 میلادی در پاریس چاپ شد.

- 2- انجیل نیکودیم که در قرن 16 میلادی در اروپا چاپ شد.
- 3- انجیل صفوله منسوب به پطرس قدیس به زبان یونانی تاءلیف شده است.
- 4- انجیل مارسیون، که مارسیون رومی در نیمه اول قرن دوم میلادی نوشته است و در آن زمان رواج داشته است، که اکنون اصل آن نیست و برخی مطالب آن در کتب مسیحیان آمده است. عقاید مارسیون مورد قبول کلیه مسیحیان نبود.
- 5- انجیل توماس که در قرن شانزدهم میلادی در آلمان چاپ شد. (519)

انجیل در قرآن کریم

قرآن کریم کتاب مقدس آسمانی اسلام در بیان گذشته ادیان آسمانی سلف از جمله آئین آسمانی عیسی، ضمن معرفی شخص عیسی از ولادت تا عروج به نفی کلیه اتهامات و تحریفاتی که روحانیت مسیح در حق آن حضرت روا داشته اند، از کتاب آسمانی او انجیل یاد کرده است. قرآن کریم، انجیل عیسی را آسمانی و الهی معرفی کرده که برای هدایت مردم نازل شده است.

در بسیاری موارد تورات و انجیل، در قرآن در کنار هم آمده اند و تصریح می شود که در تورات و انجیل، بشارت ظهور اسلام و پیامبر آن داده شده است. آیات 3 و 48 و 65 سوره آل عمران، 46 و 66 سوره مائده، 157 سوره اعراف و 111 سوره توبه، نمونه هایی از یادآوریهای صریح قرآن از انجیل می باشند.

اختلاف در اناجیل اربعه

محققان بر این عقیده اند که بین اناجیل متی و مرقس لوقا با انجیل یوحنا اختلاف بسیاری است. اما بین آن سه انجیل یاد شده نزدیکیها و هماهنگیهای بسیاری وجود دارد و لذا آن سه انجیل را انجیل جامع نامیده اند.

در اناجیل جامع دوره تبلیغ عیسی فقط یک سال است. ولی در انجیل یوحنا سه سال آمده است.

در اناجیل جامع اقدامات عیسی در شهر جلیل (ایالت قدیمی فلسطین) گسترش می یابد، در صورتی که در انجیل یوحنا، اقدامات عیسی در یهودیه بوده است. ولادت معجزه آسای عیسی در انجیل مرقس وجود ندارد و تبار عیسی را به داود می رساند، در صورتی که در انجیل متی 16/1 و انجیل لوقا 23-28/3 چنین نیست. اختلاف در تاریخ ولادت عیسی نیز در این دو انجیل مشهود است. اختلاف در رسالت عیسی نیز مشهود است. همین اختلافات نشان می دهد که اناجیل موجود ساخته قلم و فکر بشری است. سلسله نسب عیسی در انجیل متی از ابراهیم به یوسف نجار می رسد. و این تعارض آشکار با دیگر اناجیل است که عیسی را فرزند مریم باکره می دانند. انجیل لوقا سلسله نسب عیسی را از نسل هارون می دانند. اختلاف در نسب، ولادت، مکان ولادت، رسالت، مدت رسالت، سرنوشت نهائی عیسی و... در کلیه اناجیل مشخص است.

(520)

انجیل برنابا نیز با دیگر اناجیل اربعه اختلاف اساسی دارد. علاوه بر مواردی که ذکر شد، در موضوعات زیر نیز اختلاف اساسی دارد:

- 1- الوهیت عیسی و پسر خدا بودن او را انکار کرده است.
- 2- ابراهیم خلیل، اسماعیل را به قصد قربانی به مذبح آورد نه اسحاق را.
- 3- «مسیح موعود»، یسوع یا عیسی نیست، بلکه «احمد قرآن یا «محمد ص» است که در دیگر اناجیل «فارقلیط» آمده است.
- 4- عیسی مصلوب و مقتول نشد، مقتول و مصلوب یهودای اسخریوطی بود.

(521)

تحریفات در اناجیل

در انجیل یوحنا آمده است که: «در شهر قانای جلیل عروسی برقرار بود، عیسی در آن جشن شرکت کرده بود، شاگردان خود را نیز به همراه داشت. چون

شراب عروسی تمام شد، مادر عیسی به او گفت: مجلس شراب ندارد. عیسی به مادرش گفت: ای زن مرا با تو چه کار است، ساعت من هنوز نرسیده است. مادرش مریم به نوکران گفت: هر چه دستور داد انجام دهید. در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود قرار داده بودند که هر کدام گنجایش دو یا سه کیل داشت. عیسی به آنان گفت: قدح ها را از آب پر کنید. آنان قدح ها را لبریز کردند. سپس به آنان گفت: الان بردارید و نزد رئیس مجلس ببرید. رئیس مجلس آن آب را که شراب شده بود بچشد و ندانست که از کجا آمده است. فقط می دانست که نوکران آب را از چاه کشیده اند...». (522) و می دانیم که انبیاء الهی برای مبارزه با فساد و تباهی و عوامل آن آمده اند، حال آن که در این انجیل، عیسی، شراب می سازد!!

در «انجیل یوحنا» آمده است که «عیسی» از اجراء احکام الهی خودداری کرد: «عیسی در جمع شاگردانش نشسته بود، در این موقع گروهی، زنی را که مرتکب گناه شده بود آوردند. در تورات حکم آن گناه رجم بود. عیسی به آنان گفت: هر کس از شما گناهکار نیست، حکم را اجرا کند. گناهکاران همه رفتند، عیسی ماند و آن زن. عیسی به آن زن گفت، کسی علیه تو فتوایی ندارد؟ زن گفت: نه.

عیسی گفت: بنابراین من هم بر تو فتوایی ندارم، برو و دیگر مرتکب گناه مشو». (523) در صورتی که اناجیل دیگر مدعی اند که عیسی گفته است: «آمده ام تا احکام تورات را در میان مردم زنده کنم. گمان نکنید که آمده ام تا تورات و صحف انبیاء را از میان بردارم و یا از کار اندازم و باطل سازم، بلکه آمده ام تا آنها را در جامعه رواج دهم...» (524)

نقش کلیسا در مسیحیت

کلیسا در ادوار مختلف تاریخ

کلیسا در قرن اول میلادی عبارت از انجمنی بسیار ساده بوده که گروهی از مسیحیان در آن از رجعت عیسی با یکدیگر گفتگو می کردند. در همین انجمن به احوال فقرا و یتیمان نیز رسیدگی می شد. این انجمن رنگ سیاسی - حکومتی نداشت.

با گذشت زمان و رسمیت یافتن آئین عیسی در دربار امپراطور روم، روحانیت مسیحی شکل گرفت کلیسا را به عنوان پایگاه اجتماعی اقتصادی خود بنیان گذارد.

در ادوار اولیه مسیحی در مراکز مسیحی نشین چنین انجمنهایی برای اجتماع مؤمنان فراهم شد.

در سال 160 میلادی در روم و یونان و.. کلیساهائی ساخته شد. به کلیسای اول روم که تحت ریاست عالیه قرار داشت، عنوان کاتولیک داده شد. کلیسای روم معبد جامع مسیحیان قرار گرفت و مرکزیت یافت. اختلاف فرقه ای در مسیحیت باعث شد تا همه مسیحیان جهان این کلیسا را برسمیت نشناسند.

کلیسای کاتولیک خود را تنها نماینده رسمی مسیحیت در جهان معرفی می کرد و می کند. بر این اساس کلیساهای کاتولیک سراسر جهان وابسته به این کلیسا هستند. کلیسای کاتولیک رسالت جهانی خود را «خدمت و الفت و اتحاد» اعلام کرد. (525)

کلیسا در معنای یونانی آن عبارت از هیئت جامعه عیسویان است. این معنای لفظی ناشی از حقیقت معنوی اولیه انجمنهای قرن اول مسیحی می باشد. چیزی

که از آن پس به تدریج معنای خود را از دست داد و به صورت دکان روحانیون مسیحی درآمد.

همان طور که گفته شد، در حوزه هر یک از شهرها، کلیسا مجمع کوچکی بود که از سیستم یونانی الهام گرفته بود؛ این مجمع ها دارای دو نوع رئیس بود. رئیس تبلیغات و ارشاد افراد در امور اخلاقی و دینی و حل اختلافات داخلی، این مسئول را کشیش می نامیدند. مسئول دوم کلیسا در امور مالی و تقسیم هدایا و نذور و... در میان فقرا و مساکین مسئولیت داشت که به وی «دیاکر» گفته می شد.

ریاست کل با «اسقف» یا «دوک» که امروز «خلیفه» نامیده می شود، بود. به گفته محققان اساس دین مسیح در کلیسا نهاده شد و کلیسا یا اکلیسا از شکل ساده اولیه به یک سازمان عریض و طویل درآمد. (526)

روحانیت مسیح ؛

روحانیت پدیده ای است که در پی هر نهضت اصلاحی - دینی بوجود می آید. و دین عیسی از این روند تاریخی جدا نیست. روحانیون دین عیسی که به تعبیر قرآن رهبان نام دارند، در تحریف دردناک آئین توحیدی او سخت کوشیدند و آنچنان چهره ای از مسیح و دین او ساختند که پشتوانه استعمار غرب در غارت شرق و وسیله تزویر و فریب و جهل و جور پدران روحانی گردید.

پاپ چه صیغه ای است؟!

پولس کذاب، این یهودی مکار و نفوذی و تالی تلو کعب الاحبار یهودی در اسلام، به دین عیسی درآمد تا فاتحه آن را بخواند و براستی که فاتحه را خواند. در اسلام نیز بنیانگذار روحانیت کعب الاحبار یهودی است. او نخستین امام

جمعه، مفسر و مورخ و محدث و همه کاره اسلام خلافت در عصر عثمان بود. «پولس» نیز «پاپ» را تراشید و در قلب دین عیسی فرو کرد. همو بود که در کلیسای رسمی روم این لباس را بر تن کرد و «پاپ» شد. پس از او این سمت برای رئیس کلیسا تا به امروز باقی مانده است. امروز سنت سیئه پولس در سیره پاپ اعظم واتیکان، مسندنشین کلیسای «سنت پطرس»، نمودار است.

گفتیم که در ابتدا «کلیسا» کارش اداره امور مذهبی ابتدائی بود و در کلیسای اولیه کشیش ها و اسقف ها فعال بودند. در هر یک از کلیساهای آسیای صغیر در آغاز سه مقام وجود داشت: 1- دیکانها، 2- خادم ها، 3- پرسترها. پس از پیدایش کلیسای کاتولیک، پاپ در رأس آن قرار گرفت و سلسله مراتب جدیدی پدیدار شد. این سلسله مراتب عنوان روحانیت مسیح بخود گرفت. در سال 1870 م روحانیون کاتولیک اعلام کردند که: پاپ مصون از هر گونه اشتباه و خطا است. سلسله مراتب روحانیت مسیح در کاردینال ها، اسقف ها و کشیش ها خلاصه می شود. بزرگ کشیشان در هر شهری ریاست مطلقه دارد. اسقف بزرگ را رئیس اساقفه گویند. از میان رؤسای اساقفه، پنج نفر مقام والائی دارند.

در ابتدا به هر یک از اساقفه لقب «پاپ» می دادند. اما در زمان گری گوار هفتم این لقب به رئیس اساقفه روم اختصاص یافت. ⁽⁵²⁷⁾ پاپ ریاست عالیه جهانی کلیسای کاتولیک را گرفت. پاپ دارای قدرت الهی است، یعنی نماینده خدای پدر و خدای پسر در زمین. او نیز ولایت مطلقه بر مؤمنان مسیحی دارد. تاریخ نشان می دهد که این قدرت الهی پاپ در واقع قدرتی است که امپراطوری روم به پاپ تفویض کرد و با حاکمیت روحانی - سیاسی پاپ، قرون وسطی و تفتیش عقاید و استبداد مذهبی، هزار سال بر اروپا و سراسر جهان مسیحیت

سایه افکند. و اگر «رنسانس» نبود، این بلیه بزرگ، بشریت را تهدید به نابودی می کرد.

قبل از این که پاپ مصون از خطا اعلام شود، رسوائی های اخلاقی بسیار بیار آورد. روحانیت مسیح دین و دانش را در انحصار دارد. از قرن 13 میلادی خواندن کتب مقدس بدون اجازه روحانیون ممنوع شد. هر گونه چون و چرائی در انجام تصمیمات روحانیون ممنوع است. اصل تعبد و تحقیق بر عامه مسیحیان حاکم است. چشم گشودن و آزادی فکر و اندیشه و تحقیق و... حرام است و مرتکب آن کافر و ملحد اعلام می شود. عقاید رسمی مورد قبول، فقط عقاید بخشنامه ای کلیسای مرکزی است.

کشیش شخصیت پاپ و پرستش او از پدیده های کلیسای کاتولیک است. پاپ دارای مقام مافوق بشری است.

کلیساها با معابد هندوان و یونانیان و رومیان قدم و جدید فرقی ندارد و معبد تصاویر و اشکال گوناگون شده است. آمرزش گناهان و فروش نقدی و قسطی بهشت، رسالت بزرگ کلیسای کاتولیک است.

سیادت سیاسی پاپ بر جهان، قرن ها ادامه داشت. در سال 1205 میلادی بین پاپ سوم و پادشاه وقت انگلستان اختلاف افتاد و شاه به دستگاه روحانیت حملات شدیدی کرد. پاپ او را تکفیر نمود. پادشاه ترسید و نوشت: «ما را سروش غیبی این گونه خبر داد که کشور انگلستان و ایرلند را به عیسی و حواریون و پاپ و جانشینان کاتولیک او داده ایم. ملت بداند که از این به بعد حکومت بر این کشور را از طرف پاپ و مقام روحانیت به عنوان نایب السلطنة، در دست خواهیم داشت.

نظر ما بر این تعلق گرفت که روحانیت هر سال در دو نوبت و هر بار هزار لیره انگلیسی از ما دریافت دارند. و اگر ما و یکی از اعقاب ما با مدلول این قرار داد مخالفت کنیم، از حق سلطنت بر این کشور برای همیشه محروم خواهیم بود». (528)

در سال 1705 میلادی هانری چهارم امپراتور آلمان به علت بی اعتنائی به فرمان پاپ هفتم تکفیر شد و از مقام خود خلع گردید. اعلامیه پاپ علیه او چنین است:

«من به نام خدای متعال: اب + ابن + روح القدس پادشاهی را که احترام کلیسا را نگاه ندارد، از حکومت بر آسمان ایتالیا ممنوع می دارم».

کار به جائی رسید که هانری چهارم لباس توبه پوشید و به حضور پاپ آمد. ولی پاپ سه روز بها و اجازه ورود نداد. پس از سه روز توبه او را قبول کرد.

فیلیپ اول در سال 1094 میلادی به وسیله پاپ اوربن دوم تکفیر شد.

در سال 1140 میلادی، لوئی هفتم توسط پاپ اینوسال دوم تکفیر شد.

در طی دوره قرون وسطی و حاکمیت استبداد مذهبی کار پاپ مذهبی کار پاپ و روحانیت مسیح و تکفیر و تحریم بود و چه قصابی ها که نکردند و میلیونها انسان آزادی خواه و حق جو و دانشمند را اعدام و شکنجه که نکردند.

پاپ و روحانیت پس از اقتدار سیاسی جان ملت ها را به لب رساندند. آنان دستگاه گسترده تفتیش عقاید و افکار دایر کردند و کلیه مخالفان فکری عقیدتی خود را با فتوای دین به نام خدا و مذهب اعدام و سر به نیست کردند. نویسنده کتاب «علم و دین» می گوید: در این دوره سیاه «پنج میلیون» نفر به جرم فکر کردن و سرپیچی از فرمان پاپ به دار زده شدند، گروه بسیاری را در سیاه چالهای تاریک و مربوط روم و... زندانی کردند، از سال 1481 تا 1499

میلادی یعنی در طی 18 سال به دستور دادگاه تفتیش عقاید، 10220 نفر را زنده سوختند، 6860 نفر شقه کردند و 97023 نفر را در زیر شکنجه کشتند.

(529)

رهبانیت دین عیسی

در ادیان و مذاهب هند و چین و ژاپن مشخصاً به رهبانیت و ریاضت جوهری آنها اشاره شد. جان ناس معتقد است که رهبانیت از مصر سرچشمه گرفته است و در مسیحیت راه یافته است و منشاء رهبانیت را در برخی کلمات پولس معروف جسته است. او می گوید: چون آئین مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم گردید، طولی نکشید که روش و اصول رهبانیت در آن مذاهب راه یافت و سرعت گسترش پیدا کرد. در ابتدا برخی از افراد که به گفته های پولس ایمان داشتند، سخنان او را که می گفت:

پیروان عیسی از زن و مرد شایسته است که مجرد زندگی کنند و ازدواج نمایند و قطع علاقه از اجتماع نمایند و... باور کردند. او خود این روش را اختیار کرد. پس از او آنطونیوس قدیس از مردم مصر ریاضت را پیشه کرده، عاقبت سر به بیابان نهاد و عزلت گردید و او در دیر به نماز و روزه پرداخت... پس از اندک زمانی شهرت افتاد که تنهائی و عزلت موجب دیوانگی است. از این رو در جامعه مسیحیان قبطی مصر روش عزلت دستجمعی و زندگانی مشترک راهبان به ظهور رسید و موجب بنای دیرهایی در جنوب کشور مصر گردید که در آنجا گروهی از مرتاضان تارکان دنیا تحت ریاست بزرگان راهبان زندگانی منظمی که اوقات را عادلانه بین ریاضت و عبادت کار و مراقبت تقسیم کرده بود، پیش گرفتند.

این اسلوب دستجمعی از مصر به خارج سرایت کرده، و در تمام شام و آسیای صغیر نیز رواج یافت... این سبک رهبانیت دوامی نیاورد، ولی زندگی در

دیرها معمول شد، پیشوایی به نام «بازیل» که اسقف شهر «قیصاریه» بود، آنها را مورد عنایت قرار داد و برای آنها رسوم و قواعدی وضع کرد که هنوز نزد مسیحیان ارتودکس معمول است.

به این ترتیب دیرها تحت نفوذ و قدرت اسقفان نواحی درآمدند و همان رسوم راهبان ممالک غربی را پیش گرفتند، بعلاوه شرب خمر و قرائت کتب غیر دینی را حرام دانسته و اوقات خود را صرف خدمات اجتماعی و دستگیری از فقرا می کردند.... یکی از برجستگانی که زندگی تارکان دنیا را اختیار کرد، پاپ گریگوری ملقب به «کبیر» است. او اولین راهبی است که به مقام پاپی برگزیده شد.

... وی بالفطره دارای ذوق حسن اداره بود و امور و اموال عظیم و املاک وسیع پاپ را تحت انتظام آورد و در ملک ایتالیا مانند پادشاهی مقتدر فرمانروائی کرد و دامنه نفوذ پاپ را تا انگلستان وسعت داد و اهالی آنجا را در ربقه دین مسیح درآورد و در فرانسه و اسپانیا نیز قدرتی بسیار نصیب او شد. قاعده توبه و ایمان به عالم برزخ که هر دو اصول دین مسیح است، از تحقیقات و افاضات او است... (530)

عرفان مسیحی را «مذهب ترسائی» یا «رهبانیت» نامیده اند. «راهب» به عربی که به فارسی «ترسا» می باشد، از «ترسیدن» یعنی «ترسنده از خداوند» می باشد. نخستین صومعه رهبانیت در اروپا در آخر قرن چهارم میلادی پیدا شد. صومعه دیگری در «مارسی» احداث گردید. محل زندگی راهبان در اوائل بسیار کوچک و محقر و تاریک بود.

یک راهب مصری در اطاق کوچکی که به سختی در آن جا می شد، روزها می ماند و روزه می گرفت. خوراک او از شیر درختان و گیاهان و چند دانه

انجیر بود. بیشتر اوقات در نماز و روزه بود. برای خسته کردن جسم، روزها بیل می زد و زنبیل می بافت. هر سال یک بار در روز عید فصح سر و صورتش را اصلاح می کرد. روی خاک و حصیر می خوابید. (531)

رهبانیت مسیح در قرون وسطی توسعه یافت و زیر نظر کلیسا کم گسترش پیدا کرد. و مومنان مسیحی املاک بسیاری وقف صومع ها کردند. (532)

گسترش مسیحیت در جهان

تلاش برای گسترش دین عیسی از همان آغاز توسط حواریون شروع شد. این فعالیت اولیه در محدوده شهرهای فلسطین بود. سرانجام به خارج از فلسطین نیز راه یافت. از فلسطین به سوریه و روم و یونان و مصر و آسیای صغیر گسترش یافت. عوامل این رونق و گسترش پطرس و پولس و یوحنا و بارنابا و مرقس و... بودند.

پولس فعالیت و نقش بیشتری داشت که در صفحات گذشته به آنها اشاره شد. لوقا و مرقس نیز در مصر فعال بودند. در اواخر قرن دوم میلادی مهم ترین جمعیت های مسیحی عبارت بودند از جمعیت انطاکیه در سوریه، کونت در یونان، لیون در فرانسه، کارتاژ در آفریقا و اسکندریه در مصر؛ ولی مرکز مهم دین عیسی در روم بود.

دین عیسی از قرن اول به بعد در میان بت پرستان رواج یافت. در قرن هشتم میلادی مردم آلمان دین عیسی را پذیرفتند. سپس در دانمارک و نروژ و سوئد رواج یافت.

در اواخر قرن دهم اسلاوها تحت پوشش کلیسای روم قرار گرفتند. کلیسای ارتودوکس شرق در سال 1054 م رسمیت یافت. پس از انقراض امپراطوری روم، کلیسای ارتودوکس به مسکو منتقل شد. نفوذ استعمار در آفریقا

با دین عیسی همراه بود. ستیز اسلام با مسیحیت از همین قاره آغاز شد. با کشف آمریکا به دلیل مهاجرین اروپائی دین مسیحیت در آنجا رواج یافت. در آمریکا کلیسای کاتولیک و ارتودوکس تاسیس شد. (533)

مسیحیت در ایران

تاریخچه نفوذ مسیحیت در ایران

محققان بر این عقیده اند که نفوذ مسیحیت در ایران، با جنگهای ایران و روم آغاز شد. وجود اسیران جنگی به اشاعه دین عیسی در ایران انجامید. مهاجرت نیز نقش داشت. در قرن چهارم میلادی اسقف سلوکیه کوشش نمود تا فرقه های مسیحی را زیر ریاست روحانی خود درآورد. این نیت و اقدام کار را به اختلاف کشاند. شهرهای بسیاری از ایران دارای اسقف بود؛ ارمنستان، کردستان، ناکرکوت، گندیشاپور، شوش، رامهرمز، اردشیر و... یک شاهد تاریخی می گوید: رؤسای مذهب عیسوی در قرن چهارم میلادی به اوامر الهی کم تر بها می دهند. آنان جاه طلبی دارند، غرور و حسد و خودپرستی آنان را فرا گرفته و به خرید و فروش اشیاء مقدسه پرداخته اند. تا وقتی امپراطوری روم شرقی دین رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در کمال آسایش و آرامش زندگی می کردند، ولی پس از آن که دولت روم دین عیسی را پذیرفت، اوضاع عوض شد؛ ایرانی های عیسوی مجذوب دولت روم شدند و برای خود گرفتاری درست کردند. شاپور دوم به شاهزادگان کشور نامه ای نوشت که عیسویان را تحت تعقیب قرار دهند و از آنان مالیات و خراج سنگین بگیرند، زیرا آنان به دشمن شاپور یعنی قیصر روم که در حال جنگ با ایران بود، پیوسته و تمایل نشان داده بودند. تعقیب عیسویان به دستور شاپور دوم از سال 339 میلادی تا زمان مرگ او ادامه

داشت. بویژه در سرحدات غربی و مجاور دولت روم، گروه بسیاری از عیسویان کشته و تبعید شدند. (534)

پس از انعقاد صلح بین ایران و روم، شاه (یزدگرد) فرمان داد تا کلیساهای ویران شده را بسازند.

امپراطور روم هیئتی مرکب از چند نفر به ریاست ماروثا اسقف مسیحی به دربار ایران فرستاد. یزدگرد به روحانیون مسیحی اجازه فعالیت در سراسر کشور داد. ماروثا یزدگرد را راضی ساخت که در سلوکیه یک مجمع دینی تشکیل دهند تا به امور عیسویان ایران رسیدگی شود. این مجمع در سال 410 میلادی به ریاست اسحاق اسقف سلوکیه منعقد شد. در هنگام افتتاح به شاه ایران دعا شد. مسیحیان در ایران از این آزادی سوء استفاده کردند، در اواخر سلطنت یزدگرد با اقدام علیه امنیت کشور مردم ایران را رنجاندند. آنان گستاخ شده و در شهر اردشیر یک آتشکده را ویران کردند و به دین رسمی ایران زرتشت اهانت کردند. (535) نفوذ مسیحیت در ایران بسیار زیاد بود. برخی سلاطین ساسانی به این آئین تمایل نشان دادند و بسیاری از خاندانهای ایرانی به عیسویت گرویدند. اگر اسلام به ایران نیامده بود، دین عیسی ایران را نیز تسخیر می کرد. (536)

نهضت های سیاسی - دینی ایران عهد ساسانی از جمله «مانی» به تعالیم عیسویان نزدیکی و گرایش داشت.

گویا عیسویان توانسته بودند خسرو پرویز شاه ساسانی را تحت تاءثیر قرار دهند. این تاءثیر توسط «ماریا» شاهزاده رومی که با وی ازدواج کرده بود، اعمال می شد. (537)

آزادی عمل عیسویان در این دوره از تاریخ ساسانیان پیدایش فرقه های مختلف مسیحی در ایران را باعث شد.

فرقه «یعقوبیه» یکی از این فرقه هاست. «شیرین» یکی از زنان خسرو پرویز از این فرقه بود. شیرین کوشید تا شاه را راضی کند که «گرگوار» معلم مدرسه نصرانی سلوکیه را به عنوان مقام رسمی مسیحیت در ایران به رسمیت شناسد. شاه نیز چنین کرد. فرقه «نسطوری» نیز کوشید تا «مهران گشسب» را طرفدار خود کند و چنین کرد، سپس او را تعمید داده و به نام «گیورگیس» نامیدند.

او بعدها از مسیحیان مؤمن و مرتاض شد و املاک وسیع خود را در اختیار مسیحیان ایران قرار داد.

گویا بستگان «مهران گشسب» نیز نصرانی شدند، از جمله خواهر او که به عقاید خود اعتراف کرد. (538)

منابع تاریخی نشان می دهند که گویا مسیحیت در حدود نیمه دوم قرن اول میلادی در دوره پادشاهی «بلاش اول» بوسیله مبلغان مسیحی، وارد «ایران» شد.

تبلیغ مسیحیت در ایران و سوریه و عراق همزمان بوده است. برخی محققان گویند که بیست سال پس از عروج «عیسی» به آسمان یکی از شاگردان «مسیح» به همراه «مریم» به عنوان نخستین مبلغ مسیحی به کشور پارتها و هند آمده است. پس مسیحیت در ایران همزمان با ظهور مسیح بوده است. (539)

و نیز گفته اند که دو نفر از رسولان: شمعون و یهودا برای بشارت و تبلیغ عیسی به ایران رفتند و موبدان زرتشتی ایشان را کشتند. و گفته اند که این دو برای بشارت به هندوستان هم رفته اند.

و نیز گفته اند: در اواخر قرن اول میلادی دین عیسی در بین النهرین گسترش یافته است. و بنا به قولی در سال 104 میلادی مبلغی مسیحی که ابتدا زرتشتی بوده، به عنوان اسقف آرابل معین شده بود. این شهر کم کم مرکز مسیحیت و کلیسای شرق و شمال و جنوب دجله شد.

در سال 225 میلادی در حدود دو ناحیه اسقفی در بین النهرین و ایران وجود داشته که یکی در نزدیکی دریای خزر بوده است. (540)

و همان گونه که گفته شد، از سال 399 تا 420 میلادی مسیحیان در ایران فعال بودند. در سال 410 میلادی نزدیک به چهل ناحیه اسقفی در ایران وجود داشت. در سال 424 میلادی شمار نواحی اسقف نشین به 66 مرکز رسید. در آن ایام در شهرهای: ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، مرو، هرات و... در هر یک از آنها یک اسقف سکونت داشته است.

از سال: 429 تا 439 م فعالیت مسیحیان محدود و احیاناً ممنوع شد؛ زیرا بین ایران و روم جنگ درگرفت و مسیحیان ایران که تابع کلیسای مرکزی روم بودند واز امپراتور روم حمایت می کردند، تحت فشار قرار گرفتند. پس از انعقاد صلح بین ایران و روم، دولت روم یکی از مواد صلحنامه را آزادی عمل مسیحیان ایران قرار داد. اما روحانیون زرتشتی مانع این فعالیت شدند. مسیحیان ایران چاره را در این دیدند که تابعیت خود را از کلیسای روم پس بگیرند و در ایران مستقل باشند و کلیسای مستقلی داشته باشند. آنان نیز مانند فرقه نسطوری دارای استقلال شدند و از درگیری های سیاسی - نظامی بین ایران و روم مصون ماندند. در حال حاضر اکثر مسیحیان ایران از فرقه نسطوری و در واقع نسطوری مذهب می باشند. (541)

فرقه نسطوری؟

این فرقه مسیحی عقاید خاصی دارند: برای عیسی علیه السلام دو جنبه قائل اند: جنبه انسانی و جنبه الهی که جنبه بشری او قوی تر است. مسیحیان نسطوری از قسطنطنیه توسط اسقف کلیسای آن شهر تبعید شدند و در قرن پنجم میلاد به ایران پناه آوردند و به طور مستقل از کلیسای روم شرقی به تبلیغ دین عیسی پرداختند. علت تبعید آنان، همان عقایدشان بود که به دو بعدی بودن عیسی قائل اند این عقاید از آن اسقفی بود که در میان پیروان خود چنین باوری پدید آورد، لذا اسقف و پیروان او تبعید شدند و به مسیحیان نسطوری معروف گردیدند و به سوی بین النهرین و غرب ایران هجرت کردند. (542)

در سال 457 میلادی به موجب تصویب نامه اُفُز، مسیحیان مخالف مذهب نسطوری اقدامات خصمانه ای علیه نسطوریان در شهر اورفا که مرکز مذهبی نسطوریان بود، بعمل آوردند. به همین خاطر گروهی از آنان به ایران روی آوردند. (543)

این جدائی و اعلام استقلال باعث عبرت مسیحیان ایران گردید و آنان نیز از کلیسای روم جدا شدند و اعلام استقلال کردند. به دلیل سیاسی بودن جدائی نسطوریان از کلیسای روم، دولت وقت ایران به آنان آزادی عمل داد. و چون عقاید این فرقه از تثلیث فاصله داشت، به مذاق ایرانیان سازگار آمد و چون فلسفه شرقی داشت، در ایران پیروانی پیدا کرد و بیشتر مسیحیان ایران به مذهب نسطوری پیوستند و در شهرهای ایران پراکنده شدند.

مرکز اصلی این فرقه شهر نصیبین در بین النهرین بود و مبلغان آنان به ایران سفر می کردند.

در اواخر دوره ساسانی بیشتر مسیحیان ایران را فرقه نسطوری تشکیل می دادند. در پایان عصر ساسانی و آغاز دوره اسلامی، گروهی از مسیحیان ایران در مشاغل مختلف علمی - فلسفی و پزشکی کشور فعال بودند. در دوره ساسانی این فرقه جزء اقلیت های مذهبی به رسمیت شناخته شده بود. (544)

ارمنیان ایران

طبق آمار موجود، مسیحیان ایران را جمعیت ارامنه تشکیل می دهند. در حال حاضر بر اساس آخرین آمار سالهای گذشته در حدود سیصد هزار نفر عیسوی در ایران زندگی می کرده و می کنند. در حدود 35 هزار نفر کاتولیک و 36 هزار نفر پروتست و بقیه از دیگر فرقه های مسیحی می باشند. دو سوم عیسویان ایران از نژاد ارمنی و یک سوم دیگر کلدانی و آسوری می باشند. دو سوم عیسویان ایران از نژاد ارمنی و یک سوم دیگر کلدانی و آسوری می باشند. سابقه قوم ارمن به دوران باستان و عصر هجوم اقوام مختلف به ایران قدیم می رسد. در حدود سی قرن پیش ارمنی ها در دامنه کوه آرارات و سرزمینهای شمال و شمال غربی آذربایجان مقیم بوده اند. سرزمین این قوم ارمنستان نامیده شده که همچنان به قوت و اعتبار تاریخی خود باقی است، هر چند که به لحاظ جغرافیائی تغییراتی یافته است. (545)

کلمه «ارمن» از واژه عبری «ارم» گرفته شده است. «ارمنستان»، «ارمن» «ارمنیه» و «ارمنیه» نام ولایت مذکور است. «ارمنیان» هند و اروپائی و به عقیده برخی از نژاد آریا هستند. این قوم از راه «بوسفر» در ترکیه از اروپا به آسیای صغیر وارد شدند و در «فریکیه» متمرکز شدند. مدتی در آسیای صغیر زیسته، بعد با «هیت» ها آمیزش نمودند و در حدود ششصد سال قبل از میلاد در

آرارات مستقر شدند. ⁽⁵⁴⁶⁾ این قوم به تدریج پراکنده شدند و هر دسته ای به طرفی رهسپار شدند. گروهی از نژاد آریا به ایران رو نهاده، در این سرزمین متوطن شدند. ⁽⁵⁴⁷⁾

«موسی خورن» مورخ «ارمنی» متوفای 487 میلادی می گوید: آریانهای ایران به نام «ارامنه» معروف اند؛ چون در دامنه های «ارمنستان» یا «ارندوستان»، زندگی می کرده اند و به نام «ارامنه» شهرت یافته اند. این نژاد که ما امروز آن را «ارامنه» می نامیم، خود آنان نام ملی خود را «آرین» می گویند و کشور خود را «آرمینا» می نامند. ⁽⁵⁴⁸⁾

آسوریان ایران

قوم آسوریک یک قوم سامی است که نخست در بابل فرمانفرمائی مطلق و گسترده ای داشت. آنان ابتدا در حاشیه دجله و فرات می زیستند. نینوا پای تخت آسور بوده است. قرائن و شواهد تاریخی حکایت از خشونت و غارتگری این قوم دارد. آسور خدای این قوم نام داشت و لذا آنان را به همین نام می خوانند. امپراطوری آسور در قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد بخش وسیعی از آسیا و اروپا را شامل می شد. مادها به این اقتدار هولناک پایان دادند. آسوری ها نیز چون ارمنی ها و دیگر مردم ایران باستان به آئین مسیح گرویدند. با سابقه ترین مسیحیان ایران امروز همین آسوریها هستند. آنها از همه گروههای مسیحی ایران کلیسای بیشتری دارند. ⁽⁵⁴⁹⁾

کلدانیهای ایران

«کلده» در لغت به معنای «زمین سخت» است و نام منطقه ای است که سی قرن قبل از میلاد به دو ناحیه «سومر» و «آکد» تقسیم می شد. مردم این نواحی را «کلدانی» گویند. کلدانی ها از نژاد سامی اند آنان شهر بابل را تجدید بنا

کردند. «بخت نصر» یا «نبوکدنسر» مشهورترین کلدانی است. در سال 538 ق. م. ایرانیان کشور کلدانی ها را مورد هجوم قرار دادند و تصرف کردند. کلدانی ها ستاره پرست بودند. زبان کلدانی ها به سریانی نزدیک است. مسیحیان کلدانی از کلیسای روم شرقی جدا شدند و در قرن چهارم میلادی کلیسای مستقلی را تشکیل دادند. آنان اندکی بعد به تعالیم نسطوریها توجه کردند. در قرن 16 میلادی تجزیه شدند و دو کلیسای مستقل تشکیل دادند: کلیسای کاتولیک که در حدود هشتاد هزار نفر پیرو دارد و کلیسای کلدانی که امروز به آسوری معروف است و آن نیز حدود هشتاد هزار پیرو دارد. کلدانیها در تهران و دیگر شهرهای ایران هفت باب کلیسا دارند. دو کلیسا در تهران است. کلدانیها دارای زبان خاصی هستند. (550)

تاریخ مسیحیت در ایران از فراز و نشیب های بسیاری برخوردار است. سرنوشت ادیان عموماً در ایران تابع شرایط سیاسی حاکم بر این سرزمین بوده و می باشد. دین عیسی در ایران هر از چند گاهی مورد مهر و بی مهری قرار گرفته است. در صفحات گذشته به سابقه و زمان حضور دین عیسی در ایران اشاره شد. در ادوار اسلامی و حکومت های تازی و ترک و تاتار و... مسیحیت ظهور و افول هائی داشته است.

آنچه در ادوار گذشته برای کلیه ادیان و مذاهب، از جمله دین عیسی مساءله ساز بود، دوران صفویه است: سیاست مذهبی صفویه متغیر و گوناگون بود. صفویان که مذهب را وسیله سیاست و قدرت ساخته بودند نمی توانستند عقاید مذهبی را تحمل کنند. صرف نظر از منابع مسیحی دوره صفوی، اسناد و مدارک اسلامی و بی طرف نشان می دهد که مسیحیان ایران تحت فشار و اذیت و آزار بسیار بوده اند. اموال و نوامیس مسیحیان ایران هرگز از تعرض سلاطین صفوی

مصون نبوده است. تاریخ نشان می دهد که سلاطین صفوی مخصوصا شاه عباس اول و شاه صفی و... که در فساد و زن بارگی بی نظیر بوده اند، دختران و زنان ارمنی را به زور به حرمسراها برده، مورد تجاوز قرار می دادند.

سیاست منافقانه و مزورانه مذهبی سلاطین صفویه در رابطه با فرقه او اقلیت های مذهبی بر این قرار داشت که آنان با رعایای مسیحی و کلیمی و... مانند رعایای مسلمان برخورد می کردند و در جور و ستم و زورگوئی و غارتگری و گرفتن مالیاتهای سنگین یکسان عمل می کردند. اما با دولت های مسیحی غرب روابط سیاسی - استعماری شگفتی داشته اند. سلاطین صفویه برای تحریف اسلام و تشیع خرافات و شعائر مسیحیان کاتولیک اروپای غربی را در عقاید شیعی جاسازی کردند. وزیر مذهبی شاه عباس اول در سفر ویژه به اروپا بسیاری از مراسم کاتولیک ها را با خود به ایران آورد. از جمله داستان پیراهن خون آلود امام حسین علیه السلام است که به پیروی از پیراهن خون آلود عیسی، در اصفهان به نمایش گذاشتند. سلاطین صفوی، این اقدام را که دقیقا به توصیه مشاوران مسیحی اروپائی شان بود، برای تحریک احساسات در مواقع کشورگشائی و غارت اجتماعی، به کار می گرفتند. آنان برای همین منظور و لوٹ کردن عقاید متعالی تشیع و اسلام، به پیروی از پدران کاتولیک کلیسا دو اسب زین کرده را در اصطبل ویژه ای داشتند و به مردم عوام و حتی علماء مذهبی وانمود کردند که حکومت ما زمینه ساز ظهور امام زمان علیه السلام است و لذا این اسبها آماده است که آقا در اصفهان ظهور خواهند فرمود و پس از ظهور سوار آنها می شوند!! این بازی با عقاید پاک و اصیل تشیع و تحریک عوام برای سوء استفاده بوده است. جنایات شاه عباس اول در حمله به گرجستان و بی خانمان کردن هزاران هزار مسیحی و غیره نمونه ای از این دوره

تاریک سرنوشت عموم عقاید و مذاهب و ادیان و صاحبان این عقاید است. وجود هزاران کنیز و غلام اخنه مسیحی و دیگر اقلیت ها در حرمسراهای سلاطین ریز و درشت صفوی و عوامل درجه یک تا پنجم ایشان مبین رفتار و سیاست این سلسله با مسیحیان است. نابودی صدها هزار ارمنی گرجی در زمستان 1024 ق که به خاطر کوچ اجباری و اسارت آنان توسط شاه عباس اتفاق افتاد، هرگز از حافظه تاریخ محو نخواهد شد. گرفتن مالیاتهای کمرشکن به نام جزیه از رعایای گرسنه و بدبخت مسیحی ایرانی از سیاست های مذهبی این سلسله ستمکار بشمار می رود. (551)

انشعاب در مسیحیت

فرقه ها

پس از صدور فرمان امپراطور روم قسطنطین مبنی بر رسمیت و آزادی تبلیغ دین عیسی در سال 313، دین عیسی، آئین رسمی روم گردید. در این زمان بود که اختلافات کلامی در میان بزرگان مسیحی پیدا شد. یکی از علماء «آریوس» بود. او می گفت: خداوند از آفرینش کاملاً جدا است، بنابراین ممکن نیست مسیح را که به زمین آمده و مانند انسان متولد شده، با خدائی که نمی شود او را شناخت یکی بدانیم. فاصله بین انسان و آفریدگار، بین عیسی پسر خدا و خدا نیز وجود دارد. پدر، پسر را تولید نمود، یعنی پیش از این هر چیز، پسر از پدر از نیستی به هستی آمد. در این صورت پسر که عیسی باشد، مخلوق است و از ذات خود پدر نیست. و به تمام معنا وی را خدا نتوان خواند.

مسیحیان مخالف «آریوس» در پاسخ گفتند: اگر پدر این جور از انسان جدا است، پس چطور ممکن است انسان را دوست بدارد؟ و اگر مسیح نیز از آفریدگار جدا است، پس چگونه می تواند بین پدر و انسان واسطه باشد؟ و چون او خدای واحد حقیقی نیست، چگونه ممکن است آن عبادتی را که فقط شایسته درگاه او است، به وی نمود؟

آریوس بر اثر این سخنان که عنوان کفرآمیز بخود گرفته بود، از کلیسا رانده شد. در این رابطه بود که «شورای نیقه» را امپراطور روم جهت رفع اختلاف اسقفان و کشیشان تشکیل داد. در این شورا نمایندگان از سوی کلیه مراکز مسیحی شرکت کردند. این شورا در شهر «نیقه» در نزدیکی «قسطنطنیه» تشکیل شد و نزدیک به 300 نفر اسقف از سراسر امپراطوری روم و... در این شورا گرد هم آمدند. یک اسقف از ایران بنام «یوهانس» در این شورا حضور داشت. این

انجمن در ماه ژوئن سال 325 میلادی منعقد گردید و به «شورای نیکه» معروف شد. این شوری در پایان کار قطعنامه ای به این قرار صادر کرد:

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای مرئی و نامرئی، و به خداوند واحد؛ عیسی مسیح پسر خدا، متولد از پدر، فرزند یگانه او که از ذات پدر است. خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولد است نه مخلوق، از یک ذات با پدر به وسیله او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است، و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسان گردید و رنج کشید، و روز سوم از مردگان برخاست و به آسمان بالا رفت و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند، و ایمان داریم به روح القدس و کلیسای جامع رسولان و لعنت باد بر کسانی که می گویند: زمانی بود که او وجود نداشت، و یا آنکه پیش از آنکه بیاید نبود، و یا آنکه از نیستی بوجود آمد و لعنت بر کسانی که اقرار می کنند وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا مخلوق یا قابل تغییر و تبدیل است».⁽⁵⁵²⁾

گویا در رابطه با رسمیت عقاید مسیحی قبل از این تصویب نامه، در سال 185 میلادی، اسقف ایرینوس کتابی به نام «رد فرقه های مبتدعه» نوشت، و آن کتاب شهرت فراوانی پیدا کرد. او در این کتاب نوشته بود:

«ایمان صحیح و عقیده درست دین مسیحی آن است که مستند به کلام رسولان باشد، چرا که آنان معرفت کامل داشته اند و هر چه که موافق تعالیم ایشان نباشد، قابل قبول نخواهد بود.»

این بیان مورد استقبال کلیساهای رسل عیسوی و اساقفه قرار گرفت. متن کامل و قدیمی این «شهادت نامه» چنین است:

«من ایمان دارم به خدای پدر قادر متعال و به عیسی پسر یگانه او، خداوند ما که از روح القدس و مریم عذرا متولد گردیده و در زمان پیلاطس به دار آویخته شد و مدفون گشت ولی روز سوم از میان اموات قیام کرد و به آسمان صعود فرمود و اکنون در پیش پدر نشسته است. و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که در زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید و من ایمان دارم به روح القدس و کلیسای مقدس و به غفران ذنوب و رستاخیز جسد مادی بعد از مرگ».⁽⁵⁵³⁾

«شهادت نامه» ای دیگر در سال 451 میلادی در شهر کالدون در آسیای صغیر نوشته شده است:

«ما اقرار می کنیم که پسر یگانه خدا، عیسی مسیح در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است. هم به حقیقت خدا است و هم به حقیقت انسان است.

و دارای عقل و روح و جسد می باشد. از یک طرف با پدر در الوهیت از یک عنصر و یک گهر است و از طرف دیگر با مادر در بشریت شریک می باشد. و از هر جهت مانند ما است. ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است. قبل از زمان وجود داشته است. و در آخر زمان او را مریم عذرا که به خدا حامله بود، زائیده و او است مسیح یگانه پسر خداوند ما».⁽⁵⁵⁴⁾

پیروان این عقیده به منوفیزیت شهرت دارند و کلیسای قبطی مصر و حبشه و فرقه یعقوبیه شام و ارمنستان همه از پیروان این عقیده اند. اختلافاتی بین این شهادتنامه ها به چشم می خورد.

در سال 532 میلادی هانری چهارم قانون ناپسندی از پارلمان گذرانید که به قانون خون آلود معروف شد. به موجب این قانون، انتقال جسم عیسی بوسیله عشاء ربانی از اصول ایمانی کلیسا شناخته شد. برای منکرین این قانون،

مجازاتهای سختی از قبیل قتل و زنده سوختن و مصادره اموال مقرر شد و نیز ازدواج کشیشان ممنوع گردید. (555)

در شورای مذکور تصویب شد که: الوهیت سه اقنون پدر + پسر + روح القدس مساوی است. در این تصویب نامه، الوهیت روح القدس روشن نگردید و لذا مشاجراتی بدنبال داشت. از تصمیمات دیگر این شورا این بود که: اسقف شهر قسطنطنیه از همه اسقفهای شرق بالاتر و برتر باشد و در ردیف پاپ اعظم روم قرار گیرد. دوم این که روح القدس جزء سوم اقنوم و در صف دو اقنوم دیگر باشد. این موضوع بدون مخالفت تصویب شد. (556)

در این رابطه جان ناس می گوید:

کلیساهای مغرب در این قرن، اصلی و فرمولی در ماهیت ذات عیسی اختیار کردند و گفتند در وجود عیسی دو حالت در آن واحد مشاهده می شود که هر دو بدون این که معارض یکدیگر شوند، در شخص واحد متحد شده و به ظهور رسیده اند، به عبارت دیگر شخص عیسی مرکب از دو عنصر است:

یکی عنصر الوهیت و خالقیت، دوم: عنصر انسانیت و مخلوقیت. افکار مردم مغرب زمین به این قاعده ساده متقاعد گشته و دیگر پیرامون مباحثه و مناظره نگشتند.

چا ما جریان امر در کلیساهای مشرق زمین چنین نبود، متکلمین نصاری با افکار عمیق شرقی خود با یکدیگر تباین روانی و جوهری پیدا کرده و ما بین کلیسای اسکندریه با کلیسای انطاکیه این اختلاف به حد کمال رسید و همچنان باقی ماند تا وقتی که با طلوع دولت اسلام به شمشیر غازیان عرب، هر دو فرقه مغلوب و منکوب گشتند.

روحانیون انطاکیه گفتند که عیسی به کلیت خود پیکری است انسانی که به وجود الوهیت درآمده است و عیسای تاریخ کاملاً به طبیعت فردی از افراد بشر است که مانند سایر آدمیان دارای عقل و قوه اختیار می باشد و کلمه الهی در پیکر او جای گزید، همان طور که آن کلمه در هر معبدی جای دارد و با آن پیکر وحدت کامل حاصل کرد؛ بطوری که کلمه و عیسی دو منشاء و دو مظهر ولی دارای یک اراده و یک هویت شدند. شخصی به نام نسطوریوس از متکلمین نامی ایشان که اسقف قسطنطنیه بود، در میان راهبان نصاری شور و غوغایی برافراخت. او در مجلس وعظ و کلام گفت: جایز نیست که مریم را مادر خدا بخوانیم و محال است که زنی از افراد بشر نسبت به ذات الهی اُمّیت حاصل نماید، بلکه او بشری چون خود را زائید که آلت و اسباب ظهور الوهیت بود.

ولی از جانب دیگر شخصی به نام سیریل اسقف اسکندریه بر ضد عقاید او برخاسته، گفت: با این که عیسی دارای جسم و جسد انسانی و روح و روان ناسوتی است، ولی دارای هویت ذاتی نیست، بلکه هویت او در کلمه «لوگوس» ظاهر می باشد.

این دو گروه بر ضد یکدیگر برخاسته و به یکدیگر تهمت ها زدند، تا آن که عاقبت در سال 431 م بار دیگر شورای عامی تشکیل گردید، ولی این شورا ملعبه اغراض سیاسی شده و در تحت نفوذ امپراطور روم شرقی قرار داشت. در آنجا رسماً «نسطوریوس» را طرد کردند و از جرگه خود اخراج نمودند. بار دیگر شورائی در شهر «کالسدون» در آسیای صغیر در سال 451 م تشکیل شد و پس از مباحثات بسیار اصول و کلیاتی در باب ماهیت عیسی وضع کردند که همان قاعده کلیسای کاتولیک قرار گرفت. در آنجا گفته اند:

«ما اقرار می کنیم که پسر یگانه خداوند عیسیای مسیح در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است، هم به حقیقت خداست و هم به حقیقت انسان است و دارای عقل و روح و جسد می باشد. از یک طرف با پدر در الوهیت و از یک طرف با مادر در بشریت شریک است و از هر جهت مانند ما است ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است. قبل از زمان وجود داشته است و در آخر الزمان او را مریم عذرا را که به خدا حامله بوده زائیده و اوست مسیح یگانه پسر و خداوند ما زائیده شده، ولی دارای دو ماهیت بدون ترکیب و امتزاج، بدون تغییر و تبدیل و بدون انقسام و تجزیه است و این اختلاف دو ماهیت به هیچ وجه بواسطه اتحاد با یکدیگر قابل فنا و انهدام نیست، بلکه خصائص ذاتیه هر یک از آن دو برای ابد محفوظ خواهد بود. پس عیسی یگانه مولود الهی، کلمه او است و مسیح است و مانند دیگر انبیاء قدیم برای تعلیم بشر قیام کرد و این است اعتقادنامه آباء مقدسه کلیسا که اکنون به دست ما رسیده است.» (557)

فرقه های سه گانه اصلی

مقدمه

مسیحیت به سه فرقه بزرگ: کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان تقسیم شده اند. فرقه های کوچکی نیز وجود دارد.

در تاریخ مسیحیت اولین تجزیه و تقسیم مهم با تشکیل کلیسای ارتودوکس آغاز شد. مسیحیانی که به نام پیروان مسیحی ارتودوکس شناخته شدند و مسیحیت شرقی را به وجود آوردند، آن گروه از مسیحیانی هستند که بر اثر اختلاف عقیدتی به تدریج از کلیسای کاتولیک روم جدا شدند و در اواسط قرن یازدهم میلادی به طور نهائی کناره گیری کردند. علت این جدائی اختلاف بین

روم بیزانس غربی و روم شرقی بود، در نظر ارتودوکسهای شرقی، روح القدس ناشی از پدر است، و به عقیده کاتولیک های غربی ناشی از پدر است.

دول اروپایی شرقی کلیساهای خود مختاری مانند ارتودوکسهای یونانی، رومی، روسی، رومانی و... را که هر یک از این ها دارای رئیس و سلسله مراتب مخصوص بود، بوجود آوردند. ارتودوکسها معتقد به بارداری مریم و خطاپذیری مقامات کلیسا می باشند. (558)

مهمترین فرقه موجود مسیحی، فرقه کاتولیک است. و بعد فرقه های ارتودوکس و پروتستان می باشند. غیر از این سه مذهب بزرگ مذاهب دیگری در دامان مسیحیت پدیدار شدند که تعداد آنها به یکصد و پنجاه فرقه و مذهب می رسد.

امروزه مهمترین و بزرگترین مذهب مسیحی، مذهب کاتولیک است که پاپ پیشوای آن است.

1- مذهب کاتولیک

«کاتولیک» در لغت یونانی به معنای «عمومی» است و کلیسای کاتولیک به این معنا شامل کلیه شعب دین مسیح می باشد؛ در حالی که تنها برای کلیسای روم که تحت ریاست عالیه پاپ قرار دارد، بکار می رود. واژه «کاتولیک» نخستین بار در سال 160 میلادی به کار رفت تا کلیسای عمومی مسیحیان را از بعضی شعب آن که تازه تاءسیس گردیده بود، تشخیص دهند. و در سال 434 میلادی اصل ذیل برای مذهب کاتولیک اتخاذ گردید:

«اساس کلیسای کاتولیک عبارت است از:

عمومیت، قدمت، الفت و اتحاد. «کاتولیک ها جمله فوق را همیشه به خود نسبت می دهند.

روحانیون کاتولیک معتقدند: کلیسای آنها نماینده حقیقی کلیسای مسیح است و برای خود تنها اتحاد عقیده و آداب مذهبی و تقدس و روحانیت و قدمت و ولایت را قائل اند. پاپ در رأس کلیسای کاتولیک قرار گرفته است و برای معاونت او هیأت های مختلف، از روحانیون درجه اول معین می شوند، و خود پاپ هم از بین آنها برای تمام عمر انتخاب می شود. به عقیده کاتولیک ها، عیسای مسیح انجمن مرئی را که عبارت از همین کلیسا است، تاسیس کرده است. و پاپ جانشین پطرس مقدس است. کلیسا را آنها مرکز روحانی حقیقی می دانند که در کتب مقدسه مسیحیان مندرج است. کاتولیک ها به تظاهر و رعایت آداب مذهب اهمیت فراوان می دهند و قوانین مذهب را در تمام کلیساهای خود یکنواخت کرده اند. در قرون وسطی نفوذ کلیسا و مذهب کاتولیک پدر مردم را درآورد. مذهب آنان را هزار سال عقب انداخت و به دوران توحش و تاریکی عصر حجر کشاند. ولایت مطلقه پاپ به عنوان جانشین خدای پدر و خدای پسر استبداد مذهبی و دیکتاتوری دینی را که سیاه ترین و مخرب ترین استبدادهای سیاسی - نظامی در تاریخ بشر است، برقرار کرد. روحانیون کاتولیک تمام مصادر امور اجتماعی و سیاسی و هنری و.. را قبضه کردند؛ و عوام پروری هزار سال سیاه ادامه یافت. حکومت روحانیون بر بخش وسیعی از جهان مسیحیت و ممالک دیگر استعدادهای را خشکاند و مغزها را سوزاند و هر صدائی را در سینه خفه کرد.

حال آن که مسیحیت در ابتدا یک امر روحی و مذهبی بود و پیروان اولیه و شاگردان و حواریون عیسی می کوشیدند تا جامعه غرق در ابتذال و فساد را اصلاح کنند و مردم را به اتحاد و تعاون دعوت نمایند.

قبل از قدرت، روحانیون شعار آزادی و صلاح و رستگاری سر می دادند و مقامات روحانی یعنی کشیش ها و اسقف ها در قلوب مردم جای داشتند. اما پس از رسیدن به قدرت، همه قول و قرارها را از یاد بردند و قصابی راه انداختند، روی دژخیمان تاریخ و هر چه قیصر و خسرو و.. بود را سفید کردند و مردم را از معنویت و خدا و معاد بیزار کردند.

اما این تجربه سیاه یعنی حکومت دینی و مذهبی برای مردم اروپا درس خوبی شد و به آنان آموخت که به بساط روحانیون مسیحی پایان دهند و دکان دین فروشی و بهشت فروشی و عوام سازی آنان را برای همیشه تاریخ ببندند. رنسانس اروپا نقطه تحول بزرگ تاریخی بود که «پاپ» را در «واتیکان» محصور کرد و انسان را از قید سلطه سیاه دینی آزاد ساخت. وجوه مثبت تمدن و فرهنگ غرب در علم و صنعت و.. محصول اولیه این رنسانس است، و وجوه منفی و مبتذل آن محصول استعمار و امپریالیزم مسلط جهانی است.

پیروان مذهب کاتولیک در جهان در حدود 425 میلیون نفر می باشند. و پاپ در واتیکان رهبر آنان می باشد. پاپ در آن چهره دیواری محصور برای خود بر عوام مسیحی سلطنت می کند. دستگاه عوام پروری پاپ در سراسر دنیا فعال است. کاتولیک ها خیال می کنند که پاپ ضامن تاءمین سعادت ابدی عیسویان است. متأسفانه جامعه کاتولیک که تحت استعمار این روحانی عظیم القدر است، وی را معصوم و مصون از خطا می داند و فرمان او را مطاع می داند. پاپ گاهی هوس می کند و شورای عالی مذهبی تشکیل می دهد و برای تبادل نظر از تمام اسقف های کاتولیک دعوت می کند. آخرین مجمع عال اساقفه در سال 1870 میلادی تشکیل شد. در سال 1962 م نیز این کنکره تجدید شد.

مراسم مذهبی کاتولیک ها؛ خطبه و ادعیه و نماز به زبان لاتین و گاه به زبان بومی خوانده می شود.

مهمترین مسأله، شیوه تبدیل عناصر موجود در نان و شراب به گوشت و خون عیسی خوانده می شود.

1- تعمید. 2- قربانی. 3- توبه. 4- اعتراف 5- تناول. 6- ازدواج. 7- مسح بیماران در حال مرگ. (559)

شرح این شعائر به قرار ذیل است:

1- تعمید و نامگذاری؛ این رسم مخصوص کودکانی است که پدر و مادر آنها مسیحی اند. پس از تعمید، کشیش از خداوند حمایت کودک را می خواهد و برای او نامی انتخاب می کند.

2- تاءبید میثاق؛ کسانی که در کودکی تعمید یافته اند، چون به سن بلوغ برسند، نزد کشیش می روند و میثاق خود را تاءبید می کنند و به ایمان قلبی خود اعتراف می نمایند.

3- عشاء ربانی؛ این رسم همان تقدیس نان و شرابی است که عیسی در شب آخر حیات خود تناول کرد که شرح آن گذشت.

4- توبه و اقرار به گناهان؛ مسیحیان کاتولیک طی تشریفات به گناهان خود اعتراف کرده و از معاصی خود توبه می کنند، ولی این رسم در نزد پروتستانها معمول نیست.

5- ازدواج؛ مراسم ازدواج مرد و زن مسیحی باید طبق تشریفات در کلیسا و با حضور کشیش انجام گیرد.

6- سازمان روحانی کلیسا؛ از مقام پاپ و کاردینالهای او گرفته تا پائین ترین مرتبه روحانی، باید مورد احترام و قبول یک مسیحی کاتولیک باشد.

7- مسیح محتضر؛ یک کاتولیک باید بیمار در حال جان دادن را با روغن زیتون مقدس تدهین کند و کشیش بر او دعائی مخصوص می خواند. (560)

مسیحیان در مقام نیایش با عباراتی که از زبان عیسی در انجیل آمده است، به نیایش پدر آسمانی خود می پردازند:

«ای پدر ما که در آسمان هستی، که نام تو مقدس باد و ملکوت تو، بیاید اراده تو چنانکه در آسمان است، در زمین هم حکم فرما باشد. امروز نان کفاف ما را بده، قصور ما را ببخش، همچنان که ما قصور دیگران را درباره خود می بخشیم. ما را هرگز به کارهای ناروا مکشان، ولی ما را از تبهکاران رهائی بخش، زیرا فرمان روائی و قدرت و پیروزی برای ابد از آن تو است. آمین». (561)

قشری گرائی مذهب کاتولیک باعث پیدایش فرقه پروتستان یعنی اعتراضیون یا متعرضین گردید و سیادت پاپ و بسیاری از اصول و احکام کاتولیک ها زیر سوال رفت. این اعتراض و بیداری به میان پیروان مذهب کاتولیک راه یافت و سرانجام پاپ را وادار به اصلاحات کرد. پاپ با هر گونه اصلاحاتی ذاتا مخالف بود ولی شارل پنجم امپراطور وقت که میل داشت میان مسیحیان وحدتی برقرار شود، پاپ را وادار به انجام اصلاحاتی کرد. برای این منظور در سال 1545 میلادی در شهر ترنت شورائی تشکیل گردید و به مدت 18 سال به کار ادامه داد و سرانجام نتیجه کار خود را در پنج اصل زیر اعلام کرد:

1- اخبار و سنن کاتولیک برابر و هم وزن کتب مقدسه است و منبع حقیقت و سرچشمه اختیارات روحانی می باشد.

2- کتاب مقدس عبارت است از نسخه لاتینی آن.

3- ترجمه آن از لاتین به زبانهای دیگر، حق انحصاری کلیسای کاتولیک است.

- 4- مقدسات سبعة همان است که کلیسا در قرون وسطی رسماً پذیرفته است.
- 5- نجات و رستگاری تنها بستگی به ایمان دارد؛ ولی ایمان عامل حصول آن نیست و اعمال صالحه مستوجب عفو و غفران الهی نیست. (562)

2- مذهب ارتودوکس

ارتودوکس در لغت یعنی سنتی. در قرن 15 میلادی پس از تجزیه امپراطوری روم به روم شرقی و غربی و وجود دو پای تخت رم و قسطنطنیه، در تشکیلات کلیسای کاتولیک نیز تجزیه حاصل آمد. کلیسای شرق که ارتودوکس نام گرفت، از کلیسای کاتولیک روم جدا شد. در مباحث عقیدتی و مذهبی نیز اختلافاتی حاصل شد که به شرح آن در صفحات گذشته اشاره گردید.

پیروان کلیسای ارتودوکس عقاید: برزخ، مفهوم بی آرایش، برائت از گمراهی و عدم امکان اشتباه پاپ را قبول ندارند، کشیشان این فرقه ازدواج می کنند، مراسم عبادی را به زبان منطقه ای و کشوری که در آن زندگی می کنند، انجام می دهند و تقدیس و وحدت مؤ منان با دو قطعه نان معمولی و شراب اجرا می گردد. (563)

گویا این نخستین تجزیه در دین عیسی بحساب می آید. مبانی کلام مذهب ارتودوکس محصول ذوق کلامی یونان است، چرا که علما و متکلمان این مذهب، یونانی بودند. کلیسای ارتودوکس در یونان گسترش زیادی پیدا کرد و بخشهایی از آسیای صغیر و اروپا و... را در بر گرفت. کلیسای مزبور در روسیه نیز پایگاه داشت و نفوذ آن تا انقلاب 1917 میلادی و غلبه کمونیسم، ادامه داشت.

پیروان این فرقه می کوشند تا مراسم و شعائر خود را مانند مسیحیان اولیه انجام دهند. آنان سنت گرا هستند تا مراسم و شعائر خود را مانند مسیحیان اولیه

انجام دهند. آنان سنت گرا هستند و می کوشند تا عقاید سنتی و قدیمی خود را بدون هر گونه تغییر و اضافاتی، حفظ نمایند. آنان پاپ را عاری از اشتباه نمی دانند.

پیروان کلیسای یونانی ارتودوکس بالغ بر یک صد و بیست میلیون نفراند. رئیس روحانی این فرقه «بطریق» نامیده می شود و مشاورین مذهب را «سن سینور» می گویند. شکل کلیسای ارتودوکس چهار گوش است و در دو سطح قرار دارد: قسمت مرتفع محل اولیای دین و به منزله آسمان است و قسمت پائین محل اجتماع پیروان است. مراسم دینی به زبان یونانی اجرا می شود و در کلیسای ارتودوکس روس به زبان اسلاوی قدیم می باشد. فرائض دینی از سال 1274 میلادی در هفت مورد خلاصه شده است:

- 1- تعمید. 2- ادای شهادت. 3- مسح روغن مقدس. 4- تناول. 5- توبه.
- 6- مسح بیماران. 7- ازدواج.

کلیسای ارتودوکس روسیه پس از انقلاب 1917 میلادی دچار سانحه شد و دولت کمونیستی کلیه اماکن مقدسه را پست و اموال کلیسای ارتودوکس را مصادره نمود. در عین حال بلشویک ها نتوانستند به حیات مذهبی ارتودوکس پایان دهند. (564)

3- مذهب پروتستان

نهضتی علیه ارتجاع کاتولیک. فشار بیش از اندازه کلیسای کاتولیک و وجود دستورات بسیار سخنگیرانه آن و گرفتن باجهای کلان از عوام بیچاره، مسیحی، باعث گردید که گروهی از روشنفکران از کلیسای روم فاصله بگیرند و راهی جدای از مذاهب کاتولیک و ارتودوکس بجویند.

آنان نخستین جریان معترضی بودند که تاریخ مسیحیت خود می دید. لوتر رهبر این نهضت در سال 1488 م علیه دکان روحانیت کاتولیک مبنی بر خرید و فروش گناه و بهشت و عفو نامه های پدران روحانی آشکارا به اعتراض برخاست. و این مبنای نخستین مذهب پروتستان گردید.

فلیسین شاله می گوید: در قرون وسطی و پس از جنگهای صلیبی، در اثر پیدایش افکار نوین در اروپا، گروهی دریافتند که کلیسای روم از کلیسای اولیه دین عیسی دور شده است. از طرفی بعضی از پادشاهان اروپا از «استیلاء روحانی» رم رنج می بردند و در صدد بودند خود را از بند «پاپ» رها سازند. اخذ مالیاتهای ارضی بوسیله کلیسا موجب وخامت اوضاع و تحریک مردم علیه دستگاه روحانی شد. این علل اخلاقی و سیاسی و اقتصادی در قرن شانزدهم میلادی اصلاحات جدیدی را در دین ایجاد کرد. «لوتر» از این فرصت مناسب استفاده کرد و به مخالفت علیه دستگاه کلیسای رم قیام کرد و «سازمان کلیساهای پروتستانی» را بوجود آورد.

کلیساهای پروتستانی با وجود این که در برخی از مسائل با یکدیگر اختلاف دارند، مع ذلک در اموری مشترک هستند: «همگی با قدرت الهی پاپ مخالف اند»؛ بر خلاف کلیسای کاتولیک «دارای تشکیلات دموکراسی هستند»؛ اشخاص غیر روحانی در انتخاب پاسوران سهم اند؛ مؤمنان برای ارتباط با خدا احتیاج به روحانیون ندارند؛ مقام کشیشی همگانی است؛ کشیشان ازدواج می کنند؛ اعتراف به گناهان اجباری نیست؛ اساس شریعت کتاب مقدس است؛ مؤمن می تواند به آزادی اصول عقاید خویش را از کتاب مقدس بدست آورد و احتیاجی به روحانیان کلیسا ندارد؛ و به بکارت مریم و مقدسین و برزخ عقیده ندارند.

در کلیساهای پروتستانی در یک طرف مردمانی محافظه کار و قدیمی و در طرف دیگر مسیحیان آزادیخواه و حقیقت جو و عرفانی در مقابل یکدیگر قرار دارند. بعضی از علمای الهی پروتستانی آزادیخواه، عقاید مسیحی را طبق مقتضیات زمان برای متجددین تفسیر می کنند. خودخواهی، گناه اصلی است و رستگاری در اجتناب از اغراض است. جهنم وجود ندارد ولی جهت شایستگان در جهان دیگر، سعادت برقرار است. مراسم به زبان کشوری انجام می گیرد. افکار ملی به جدائی کلیساهای پروتستانی کمک می کند. از این جهت کلیساهای کاتولیک به ذکر ارزش بین المللی بودن کلیساهای کاتولیک می پردازند و کلیسای پروتستان را موجد اختلاف و جدائی جامعه مسیحی می دانند.

کلیساهای طرفدار «لوتر» در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی و کلیساهای طرفدار «کالون» در فرانسه و سوئیس و هلند برقرار است. کلیسای «آنگلیکان» و کلیسای فرقه دیگری از پروتستان در «اکوس» از تائسیسات انگلستان است. در آئین پروتستان، مخصوصا در انگلستان و ایالات متحده آمریکا فرقه های بسیاری دیده می شود که در بعضی اعمال با یکدیگر اختلاف دارند:

«مغتلسه»؛ تعمید کودکان را قبول ندارند، و بالغان را با فرو بردن در مایع، تعمید می دهند. تشکیلات آنان به کلیسای ابتدائی شباهت دارد. با سوگند یاد کردن و خدمت نظام مخالفت دارند.

«روشن گرایان»؛ قرائت کتاب مقدس و تصفیه و تزکیه زندگی داخلی را طبق روش مخصوص از شرایط رستگاری می دانند.

«انجمن دوستان» یا «کاکرها»؛ با دروغ و جنگ و بردگی دشمنی دارند.

«مورمونها»؛ کتاب مقدس را حاکم می دانند.

«یکتا گرایان»؛ طرفدار آزادی کامل دینی هستند و از حکمت وحدت مطلقه خدا پیروی می کنند و «تثلیث» را انکار می کنند.

«سالوتیان» دسته دیگری از فرق پروتستان اند.

صوفیان، آئین بودا و هندو و سایر ادیان را با دین مسیح جمع کرده و متحد ساخته اند. (565)

در قرن چهاردهم میلادی یک نفر از روحانیون انگلیسی به نام «جان ویگلف» علیه قدرت «پاپ» قیام نمود.

این مرد که بین سالهای 1324-1384 میلادی می زیست، با مراسم عشاء ربانی، تذهین محتضر، اعتراف به گناه، صدور عفونامه از سوی پاپ و دخالت پاپ در امور سیاسی - دنیوی مخالفت کرد. پاپ او را تکفیر نمود و چهل سال پس از مرگش، جسد او را از خاک درآورده و سوزاندند. «جان» برای نخستین بار «کتاب مقدس» را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و پیروان او مردم را آموزش می دادند. (566)

«جان ویگلف» با فحشاء و فساد و شرب مسکرات در میان روحانیون بشدت مخالفت کرد. دربار انگلستان از «جان» حمایت کرد و همین حمایت باعث شد تا افکار او بزودی گسترش یابد. (567) اقدامات و افکار «جان ویگلف» بود که زمینه های نهضت «لوتر» و «کالون» را فراهم ساخت.

عصیان «مارتین لوتر» علیه مذهب مندرس و کلیسای مرتجع کاتولیک بسیار ریشه دار و عمیق بود. او نفی و محو مطلق مذهب کاتولیک را خواستار شد.

«کالون» در ادامه راه «لوتر» اقدامات مشابه و مؤثری کرد. تعالیم کالون در فرانسه طرفداران بسیاری پیدا کرد.

فرقه پروتستان در حدود نود میلیون نفر پیرو دارد که اکثرا در آلمان، آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی سکونت دارند. کلیسای لوتر از کلیسای کاتولیک جدا است؛ و از لحاظ سلسله مراتب، اختلافاتی با آن دارد. زبان مذهبی پروتستانها، انگلیسی است. مراسم و شعائر پروتستانها عبارت است از:

- 1- تعمید.
 - 2- اعتراف غیر اجباری.
 - 3- تناول و افطار.
 - 4- تلاوت کتاب مقدس.
 - 5- حضور در کلیسا و قرائت ادعیه لوتر.
 - 6- ازدواج.
- اعیاد مذهبی پروتستانها با اعیاد کاتولیک ها یکی است. برخی آمار تعداد پروتستانها را در جهان به دویست و شش میلیون نفر می رساند. محل اجتماع پروتستانها در انگلستان، اسکاتلند، استرالیا، آمریکا و کانادا می باشد. (568)

مارتین لوتر، رهبر و بنیانگذار فرقه پروتستان

لوتر در خانواده ای کارگری بدنیا آمد. پدرش کارگر معدن بود. زندگی لوتر به شیوه معمول هر خانواده فقیر می گذشت. او برای تاءمین معیشت به کار پرداخت. فرد نیکوکاری مخارج تحصیل او را بر عهده گرفت. لوتر فلسفه و حقوق و ادبیات و موسیقی را تحصیل کرد. او در 22 سالگی دچار حادثه طوفان در دریا شد و نذر کرد اگر جان سالم به در ببرد، «راهب» خواهد شد. در سال 1505 میلادی راهب صومعه «اوگوستن» شد و در آنجا پنج سال در لباس راهبان درآمد و معلومات مذهبی کسب کرد. او به مقام کشیشی دست

یافت. مردی حساس و دارای فکری بلند بود و پیوسته از گناه و شیطان و عدل خداوند بیمناک بود. کشیشی که اعترافات او را گوش می داد، کوشش می کرد که خاطر شوریده او را آرامش بخشد.

«لوتر» آناجیل و دیگر کتب مقدس را به دقت می خواند و آنها را برای شاگردانش تفسیر می کرد. لوتر متوجه فاصله بسیار زیاد پاپ و تشکیلات کاتولیک با مسیحیت اولیه گردید.

او به بدعتهای پاپ و روحانیون در دین عیسی پی برد. فروش بهشت و خرید گناهان عوام توسط روحانیون را شیطنانی دانست. اشرافیت و رفاه فوق العاده روحانیون و همدستی آنان با قیصر و حکام دولتی را نتوانست تحمل کند. او در سال 1517 میلادی رسماً با عقاید و شعائر رسمی کاتولیک درافتاد.

بدین سان لوتر باعث بیداری و شورش مسیحیان آلمان و شمال اروپا گردید و انقلاب بزرگی علیه پاپ و کشیشان و کلیسای کاتولیک روم پیا کرد. در اکتبر 1517 اعلامیه رسمی خود را که اعتراض نامه او علیه آمرزش و خرید گناهان و دیگر بدعتهای کلیسای کاتولیک بود، صادر کرد. این اعلامیه اعتراضی در نود و پنج ماده بر بالای دروازه کلیسای شهر وتین برگ آلمان آویزان شد. اعلامیه او در تمام مواد مستند به کتب مقدسه عهد عتیق و جدید بود. پاپ از این اعتراض به وحشت افتاد و او را در هفتم اوت 1518 میلادی به وسیله نامه ای، فراخواند. ولی لوتر این دعوت را نپذیرفت. «پاپ» در شورای مذهبی «لایپ زینک» در حضور امپراتور آلمان «شارل کن» و اساقفه کاتولیک وی را به ارتداد و کفر محکوم کرد.

امپراتور آلمان که تازه به قدرت رسیده بود و از انقلاب لوتر می ترسید، دستور پاپ را اجرا کرد. پاپ از لوتر خواست که تا پایان فرصت 60 روزه می

تواند توبه کند و از عقاید اعتراضی خود دست بردارد. ولی لوتر نپذیرفت. پیروان او با جان و مال از وی حمایت می کردند. لوتر نامه پاپ را به آتش کشید. پاپ او را مهدور الدم اعلام کرد و کتابهای او از طرف اولیاء کلیسا و پاپ تحریم شد. اما علی رغم این تکفیر و تحریم ها، بر تعداد پیروان لوتر افزوده می شد و مطالعه آثار او در میان جوامع مختلف مسیحی با شدت تعقیب می شد. انقلاب یا نهضت بزرگ پروتستانیزم در کشورهای فرانسه، سوئیس، و... اوج گرفت. دهقانان آلمان علیه پاپ شورش کردند. لوتر با سی سال فعالیت مداوم، کلیساهای پروتستان را در اروپا بنیاد نهاد و به اصلاحات عمیق مذهبی پرداخت.

مذهب او در اروپای غربی و بسیاری از دیگر جاها مقبول شد. لوتر در سن 62 سالگی در سال 1546 میلادی درگذشت. (569)

ژان کالون

از اهالی فرانسه بود و در فاصله سالهای 1509-1564 میلادی می زیست. او از پیروان مذهب پروتستان بود. او مانند لوتر مردی پراحساس و سریع التاءثیر نبود و مستدل سخن نمی گفت. در نظر داشت تا ژنو را به صورت کشوری کامل که حکومتش در اختیار اولیاء دین باشد، درآورد. کالون معتقد بود که تنها کتاب قانون کتاب مقدس است. به عقیده او باید قوانین نظام اجتماعی بر اساس کتاب مقدس باشد. او نیز به مسیحیت ناب عیسوی می اندیشید. اما مانند اشباه خود شیاد و مجال نبود. یاورهای او با اندیشه های هندی و یونانی نیامیخته بود و به آنچه می گفت، اعتقاد کامل داشت. کالون می گفت: حیات مرکز ثقل وجود است و رعایت وظایف دینی در نهایت اهمیت می باشد. آدمی

باید همیشه خود را در محضر خداوند احساس کند. مردم هرزه و عیاش را به مطالعه کتاب مقدس دعوت می کرد.

آنان را بازیچه شیطان می دانست که به لهو و لعب مشغول اند. او در رفتار و گفتار مردم ژنو تغییر اساسی بوجود آورد و آنان را مردمی خشک و زاهد و خرمقدس بارآورد. کالون بر خلاف لوتر مرد متعصب و خشک و سردی بود و هر گونه تفریح سالم و هنر و ابراز استعداد را با کتاب مقدس ناهماهنگ می دانست. لوتر نقطه مقابل کالون بود. (570)

ژان کالون در سال 1509 میلادی در شهر بال واقع در کشور سوئیس متولد شد. کتاب سازمان عیسائی را در سال 1539 نوشت. کالون پیروانی از سوئیس و هلند و انگلستان داشت. مذهب کاتولیک فرقه ای از پروتستان به شمار می رود. (571)

فرقه های فرعی مسیحیت:

1- فرقه های اسیونیها، مارکیونیها،

طرفداران مکتب حلولیون، طرفداران مذهب سرنیوس که از علماء بزرگ مذهب عیسوی بشمار می رفت، پیروان آپولیناریس کشیش پر قدرت لاذقیه، نسطوریهای فرقه یعقوبیه، ارامنه گراگوری، مارونیها و دهها فرقه و دسته دیگر که در قرون گذشته در مراکز مختلف به جان یکدیگر می افتادند و به کشتار می پرداختند. این فرقه ها هیچ گاه نمی توانستند حضور یکدیگر را تحمل کنند. هر گروه و فرقه ای شعار خاص خود را داشت. گروهی در کلیسای قسطنطنیه می گفتند: مقدس، مقدس، مقدس باد خداوند گروهها که برای ما مصلوب گردید. پیروان کلیسای انطاکیه می گفتند: مقدس، مقدس، مقدس باد خداوند. این گروهها به جان یکدیگر می افتادند و کشتار شروع می شد.

2- فرقه ژان کالون ؛

پیروان مذهب کالون که ذکر وی گذشت، این فرقه به پیروی از کالون در تعصب و حفظ شعائر سنتی اولیه مسیحی سخت افراط می ورزیدند.

3- فرقه جان ویگلف ؛

جان ویگلف انگلیسی که شرح زندگی و کارهای وی گذشت، در قرن چهارم میلادی می زیست و در واقع بنیانگذار هسته اولیه مذهب پروتستان در تاریخ مسیحیت بود. آنچه را قرن‌ها بعد «لوتر» و «کالون» می گفتند، همان حرفهای «جان ویگلف» بود. ویگلف قربانی تعصب پاپ شد.

4- فرقه ژان هوس ؛

منشعب از فرقه «جان ویگلف»، پاپ شورائی در شهر «کنستانس» تشکیل داد و «ژان هوس» را محاکمه کرد. او را به کی سال حبس محکوم نمود. ولی اندکی بعد او و کتابش را سوختند. این حادثه در سال 1415 میلادی روی داد. بین طرفداران «ژان هوس» و پیروان «پاپ» درگیری شدیدی روی داد.

5- فرقه پورتین ؛

منشعب از مذهب لوتر و کالون. پیروان این فرقه را ابتدا ایرلندی ها تشکیل می دادند. این فرقه سنت گرا معتقد به حفظ مطلق عقاید اولیه دین عیسی بودند. این فرقه مورد مخالفت شدید پیروان کاتولیک قرار گرفت. دوستداران پاپ و کلیسای کاتولیک علیه این فرقه عکس العمل نشان دادند تا آبروی روحانیت کاتولیک را حفظ کنند. رهبری پیروان پاپ در مبارزه علیه فرقه پورتین را فردی اسپانیائی به نام اینیاک دولوبالاک بر عهده داشت. این باند تعداد زیادی از پروتستانها را کشت و محکمه تفتیش عقاید تشکیل داد. کار این محکمه آن بود که در عقاید مسیحیان تحقیق و تفتیش کند و پروتستانها را

شناسائی و محاکمه نماید. این گروه، مخالفان پاپ را ملحد و مرتد اعلام می کرد و اعدام می نمود.

6- فرقه یسوعیین ؛

پیروان دولوبالاک را فرقه یسوعیین نامند. این فرقه اطاعت مطلق و کورکورانه از پاپ را تبلیغ می کرد. در اعتقاد این فرقه، پاپ ولی مطلق جامعه مسیحی است و مردم حق اعتراض و سؤال ندارند.

7- فرقه نسطوری ؛

که ذکر آن گذشت، از کلیسای قسطنطنیه جدا شدند. این فرقه معتقد به دوگانگی ذات عیسی بود. «نسطوریوس» رهبر این فرقه می گفت که «مریم» با معجزه روح القدس، «عیسی» را باردار شده. عیسی با طبیعت انسانی متولد شد و سپس روح القدس بر مسیح نازل شد و طبیعت خدائی در او حلول کرد. نسطوریوس تبعید شد و در سال 439 میلادی در گذشت. کلیسای مسیحیان ایران نسطوری است.

8- فرقه آریوس ؛

این فرد از اهالی لیبیه در اواخر سده سوم میلادی در اسکندریه مصر ظاهر شد. او با عقاید تثلیث و وجود روحانیون و کشیشان عصر خود به مخالفت پرداخت. به عقیده او پدر در ردیف پسر نیست. زیرا پسر از ازل با پدر در خلقت شرکت نداشت، بلکه از او ناشی شد. کشیشها در سال 321 میلادی او را در انجمن اسکندریه تکفیر کردند. «آریوس» از اسکندریه به فلسطین فرار کرد و پیروانی یافت.

انجمن دیگری از کشیشان در سال 323 میلادی عقاید او را آزاد اعلام کرد. او کتابی در رد تثلیث نوشت و آن را «تالیا» نام نهاد. امپراطور کنستانتین

انجمنی از کشیشان در شهر «نیکیه» در سال 325 میلادی تشکیل داد و «آریوس» در آن انجمن بی پرده از عقاید خود دفاع کرد و مخالفت خود را با تثلیث اعلام داشت. در آن انجمن همه کشیشان از عقیده تثلیث دفاع کردند. تنها دو نفر پیرو عقاید آریوس گردیدند. آریوس و آن دو نفر از شهر تبعید شدند. به دستور قیصر آثار آریوس را سوختند و هر کس آنها را در دست داشت یا پنهان کرده بود، اعدام می شد، آریوس در سال 336 میلادی درگذشت.⁽⁵⁷²⁾

9- فرقه هوژنت ؛

فرقه هوژنت پیرو مذهب «کالون» بودند. رهبری این فرقه با «هوژنت فرانسوی» بود.

کلیسای کاتولیک از دولت وقت خواست تا به حیات و بقای این فرقه پایان دهد. «کاترین» نایب السلطنه فرانسه که ابتدا از دوستان «هوژنت» بود، بعد فرمان قتل عام پیروان این فرقه را صادر کرد و در حدود بیست هزار نفر از این فرقه کشته شدند. یکی از ژنرال های فرانسوی که طرفدار هوژنت ها بود، این گروه را مورد ارفاق قرار داد و در سال 1598 میلادی با صدور فرمانی از جانب پادشاه فرانسه، حق حیات و آزادی اجتماعی به این فرقه داده شد. در زمان حکومت «لوئی چهاردهم» این فرمان لغو گردید و در سال 1685 میلادی دوباره عقاید این فرقه غیر قانونی اعلام گردید.⁽⁵⁷³⁾

10- فرقه مونوفیزیت ها؛

که در صفحات گذشته شرح آن گذشت. این فرقه طرفدار وحدت روح حضرت عیسی بودند؛ یعنی عیسی از ابتدا دارای روح خدائی بوده و پس از تولد نیز همان روح خدائی را داشته است. این عقیده بیشتر در میان ارامنه و مسیحیان یعقوبی مصر و سریانی رواج دارد. در سال 525 میلادی کلیسای

ارمنستان عقیده وحدت روح در مسیح را پذیرفت و بدین ترتیب از کلیسای ارتودوکس یونانی و بیزانس جدا شد.

11- فرقه یعقوبیه ؛

منسوب به مردی که او را یعقوب می گفتند. از عقاید این فرقه است که: صانع را قدیم می گویند و از جهتی او را حادث می دانند و دارای دو بعد لاهوتی و ناسوتی، محققان معتقدند که این فرقه پیروان همان یعقوب پالانی اند که در سال 578 میلادی در گذشت.

یعقوب معروف از سال 541-578 میلادی، اسقف آدس، اورفا در آسیای صغیر بود. در قرن ششم میلادی می زیست. او مؤسس کلیسای شرق یعنی عراق و سوریه و ترکیه است. پیروان وی هم اکنون یکصد و پنجاه هزار نفراند.

12- فرقه آرتمون ؛

این فرقه در قرن دوم میلادی به وسیله یک روحانی مسیحی به نام آرتمون بوجود آمد. از عقاید این فرقه است که: عیسی فقط انسانی بوده که بیشتر از دیگران فیض روح القدس به او می رسد. این فرقه منکر الوهیت مسیح بود و لذا کلیسا مذهب او را قبول نکرد.

13- فرقه آپولی نادین ؛

این فرقه نیز می گویند که عیسی یک انسان ظاهری بوده است.

14- فرقه ایکونو کلات ؛

که در قرن هفتم میلادی ظهور کرد. این فرقه با نصب هر گونه تصاویر و مجسمه در کلیسا مخالف بود. برخی پادشاهان روم شرقی با این فرقه هم عقیده بودند.

15- فرقه سبتیه ؛

این فرقه روز شنبه را به جای روز یکشنبه مقدس می داند و آن روز را روز عید معرفی می کند. این فرقه در جلفای اصفهان یک کلیسا دارد.

16- فرقه خواهران برادران ؛

از عقاید این فرقه اطلاعی در دست نیست. نود درصد ارامنه ایران مسیحی گریگوری و چهار صد کاتولیک و پروتستان و بقیه پیرو این فرقه اند.

17- فرقه ملکاتیه ؛

از عقاید این فرقه است: عیسی جوهری است پاک که از مجرای گوش مریم به درون او خزیده یا راه یافته است و از پهلوی راست او بیرون آمده است. روح در مریم چنان راه یافت که آب در رودخانه و ناودان به جریان افتد. هر کس از طعام دنیا معاف گرداند خود را، پروردگارش را مشاهده کند. ⁽⁵⁷⁴⁾ این فرقه منسوب به ملکا می باشد که در ارز روم ظاهر شد.

18- فرقه مغتسله ؛

که ذکر آن گذشت. این فرقه وفادار به سنن و شعائر اولیه دین عیسی می باشد. در گذشته درباره عقاید این فرقه گفته شد که: تعمید در کودکان را قبول ندارد و در سن بلوغ و بزرگسالی تعمید می دهند. این فرقه با خدمت سربازی مخالف است.

19- فرقه روشن گرایان ؛

که شرح عقاید آن گذشت. این فرقه خواندن کتاب مقدس و تصفیه و تزکیه باطنی و ظاهری را توصیه می کند و با دروغ و جنگ و بردگی شدیداً مخالف است.

20- فرقه مورمونها؛

که شرح عقاید آن گذشت. این فرقه بر حکومت کتاب مقدس در جهان تکیه دارد.

21- فرقه یکتا گرایان،

که شرح عقاید آن گذشت. این فرقه به آزادی کامل عقیده عقیده دارد، تثلیث را مطلقاً رد می کند، و ایمان به خدای یکتا را تبلیغ می کند.

22- فرقه سالوتیه ؛

منشعب از مذهب پروتستان، مخلوطی از ادیان و عقاید هندی - بودائی و سایر ادیان شرقی. گاهی این فرقه را فرقه صوفیان می گویند.

23- فرقه اوتیشته ها؛

از پیروان اوتیشته از علماء بزرگ مسیحی یونانی که در قرن پنجم می زیسته است. این فرقه معتقد بود که عیسی فقط ذات و طبیعت خدائی داشت.

24- فرقه بازپلیدس ؛

در قرن دوم میلادی در انطاکیه ظهور کرد.

25- فرقه والینسین ؛

در اواسط قرن دوم میلادی پدید آمد.

26- فرقه مارگیونیها؛

در پایان قرن دوم میدی ظهور کرد.

27- فرقه باردیصانی ؛

در اواخر قرن دوم میلادی پدید آمد.

28- مورمون ها؛

سنت گراهای اخباری که بر متون عهدین تکیه دارند. با هر گونه افزایش و تجدید نظر مخالف اند این فرقه به تعدد زوجات در مسیحیت معتقد بود. بسیاری از پیروان این فرقه تا هشت زن اختیار کرده اند.

29- فرقه علوم گرایان ؛

این فرقه معتقد است که تمام امراض جسمانی نتیجه عقاید فاسد و کرار نادرست است. و بر این باورند که شفای کامل جسمی بوسیله الهامات یزدانی است. این باورهای این گروه با نظریات جدید روانشناسان موافق است. از این رو بسیاری از نویسندگان و هنرمندان و فلاسفه را به خود جلب کردند.

30- فرقه عقل گرایان ؛

از عقاید این فرقه است که: باید حقایق دین و علل مذهب را با عقل و اندیشه بدست آورد. تمام ادیان و مذاهب بر اساس یک اصل و ریشه استوارند. اصول عقاید این فرقه عبارت است از:

- 1- خداوند یگانه است 2- جهان را او پدید آورده است 3- بشر آزاد و مختار است که به تقوی رو کند. 4- روح انسان جاودان و غیر قابل زوال است 5- پس از مرگ، معاد است و حضور در پیشگاه عدالت خداوند.

ژان سملر که در سال 1791 میلادی می زیسته، یکی از رهبران این فرقه بود. او به مآخذ تورات و مبادی دین مسیح علاقه داشت. او می گفت: دیانت برای تاءمین فضائل اخلاقی ضروری است، و هر کس دارای فضائل اخلاقی گردید، از اجرای مراسم و اعمال دینی بی نیاز و معاف است.

31- فرقه فرانس دامیز؛

این فرد که در سال 1226 میلادی در گذشت، پیروان خود را به عدم وابستگی و علاقه به دنیا دعوت می کرد. این فرقه مدعی پیروی از عیسی بود و در کمال فقر زندگی می کرد.

32- فرقه رهبانیون؛

که شرح آن گذشت. این فرقه به «ارمیست»ها مشهوراند. «ارمیست» ماءخوذ از کلمه یونانی «ارمس» به معنای «بیابان» است. گاهی به آنان «موان» یعنی «تنها» یا «گوشه نشین» هم گفته اند. نخستین راهب مسیحی فردی قبطی به نام آنتوان بود که دیر را بنا کرد و در سال 256 میلادی در گذشت. پس از او راهب دیگری به نام پاشم قبطی برخاست که در سال 320 میلادی گروهی از کشیشان را گرد خود جمع کرد و انضباط بسیار سختی در میان آنان برقرار ساخت. این کشیشان را «آبه» و به عربی «اب» و به فارسی «پدر» گویند.

33- فرقه آلهارت؛

این فرد از اهالی آلمان بود که در سال 1328 میلادی درگذشت. او یکی از مشایخ و عرفای سرشناس دین مسیح است. این شخص طرفدار اصل وحدت بوجود بود می گفت: بشر خدا است.

و چون خداوند در تمام مخلوقات حاضر و ظاهر است، بر هر چه نظر کنیم سیمای او می بینیم.

34- فرقه اناباپتیست؛

این گروه که تعمد یافتگان نوین می باشند، در میان مسیحیان شهرت بسیار دارند. گروه بی شماری از طبقات مختلف پیرو این فرقه شدند. این فرقه تنها اعمال و مراسم مذهبی خود را بر اساس نص عهد جدید قرار دادند و فقط سنت

و روش عیسی را مورد عمل قرار دادند و از هر گونه تفسیر و تاءویل خودداری می کردند.

این فرقه تعمیم خردسالان را قبول نداشتند. این فرقه تقلید را جایز نمی دانست و اعمال و عبادات را با خلوص نیت کارساز می دانست. پیروان این فرقه روحانیت را بطور کلی موجوداتی بی دین، ریاکار و منافق و هفت خط می دانستند. آنان کلیسا را دکان روحانیون و دستگاه خرسازی و عوام پروری می دانستند؛ لذا عبادات خود را در منازل شخصی انجام می دادند. آنان مراسم عشاء ربانی را به شیوه عیسی و حواریون اولیه برگزار می کردند. و در انتظار روزی بودند که عیسی از آسمان سوار بر ابر به زمین بیاید. (575)

35- فرقه واحدیون؛

بنیانگذار این فرقه فردی اسپانیایی به نام «میکائیل سروتوس» است. او در شهر «ژنو» که فرقه کالون پیروانی داشت، ظهور کرد. این مرد پس از مطالعه در عهد جدید، موضوع تثلیث را در آن نیافت و لذا عقیده به تثلیث را کفر محض دانست. او کتاب «اثبات خطای ثالوث» را نگاشت و در سال 1531 میلادی منتشر کرد. او در این کتاب ثابت کرده بود که پیدایش ثالوث یا تثلیث از ابداعات کلیسای کاتولیک است و مسیحی صحیح الایمان که به دستور انجیل عمل می کند، باید دست از تثلیث بردارد، زیرا عقلا محال است که اجزاء ثلاثه سه شخصیت، خدای واحدی شود. او می گفت: ذات حقیقی الهی در کلمه یا عیسی تجلی کرد و رابطه بین او و خداوند، روح القدس بوده است. او می گفت: دلیلی بر دوشیزگی مریم در دست نیست، لذا این عقیده (بکارت مریم) باطل است.

او معجزات عیسی را نیز منکر بود. مدتی در فرانسه به طبابت مشغول بود، ولی اندکی بعد پیروان کالون او را شناسائی کردند و در شهر ژنو او را در سال 1553 زنده در آتش سوختند. او در حال حاضر در برخی کشورهای اروپائی پیروانی دارد.

36- فرقه اصلاح یافته گان؛

پیروان این فرقه در حدود 22 میلیون نفر هستند. رهبران این فرقه از طرف پیروان آن انتخاب می شوند و رئیس این فرقه را «شبان» گویند. انجام مراسم مذهبی و عبادات توسط شبان با روشی بسیار ساده انجام می گیرد. در کلیسای این فرقه هیچ نوع تزئین و آرایشی وجود ندارد. لباس شبان پیشوای مذهبی این فرقه با مردم عادی هیچ فرقی ندارد. در میان پیروان تبعیض وجود ندارد. فرائض دینی آنان عبارت است از: تعمید و تناول که با شرکت در میهمانیهای دسته جمعی به یاد عیسی انجام می دهند.

37- فرقه انگلی کن ها؛

تعداد پیروان این فرقه 25 میلیون نفر است. این کلیسا حد فاصل بین کلیسای کاتولیک و کلیسای پروتستان است. فرائض مذهبی این فرقه طبقه ادعیه و اوراد متون مقدس مذهبی است و با کلیسای کاتولیک در فرائض اختلافی ندارد. این فرقه دارای سه شاخه است:

الف: کلیسای بلند ویژه آنگلوکاتولیک ها.

ب: کلیسای عریض.

ج: کلیسای کوتاه، ویژه انجلیون.

غسل تعمید علامت قبول دین عیسی است. پیروان این فرقه گاهی غسل تعمید را بطور دسته جمعی و به صورت ارتماسی انجام می دهند. گروهی از این

فرقه غسل تعمید را برای بزرگ سالان واجب می دانند، به این گروه غیر تعمیدی ها می گویند. تعداد این گروه اندک است. گروه دیگری غسل تعمید را در خردسالی واجب می دانند که به تعمیدی ها معروف اند و در حدود 20 میلیون نفراند.

38- فرقه کویکرها؛

بنیانگذار این فرقه «جرج فاکس» از عارفان بزرگ مسیحیت است. او در سال 1646 م به شهود و کشف بزرگی دست یافت که ایمان به عیسی به الفاظ انجیل نیست، ایمان به عیسی امری است قلبی و باطنی. سخنان الهی محدود به اوراق کتب مقدس نیست، ایمان به خداوند مستقیماً از سوی خدا در وجدان آدمی رسوخ کرده و به درون شخص راه می یابد. او وجود کشیش یا روحانی را زاید و مزاحم رشد جامعه می دانست. او روحانیون را انگل و سر بار مردم می دید و لذا کمر به نفی آنان بست. او معتقد بود که بین خدا و خلق رابطی وجود ندارد و خود انسان می تواند با خداوند ارتباط برقرار کند. مرد و زن می توانند بر اثر تقوی کلام الهی را بشنوند. در تلقی این فرقه جنگ و خون ریزی کار شیطان است و خرید و فروش غلام و کنیز (برده داری) را گناه بزرگ می دانند. یک فرد مسیحی مؤمن هرگز سوگند یاد نمی کند و فقط به گفتن آری یا نه اکتفا می کند. احترام و تقدیس اشیاء و صور انبیاء و... ممنوع و حرام است و آن را مترادف بت پرستی می دانند. این فرقه اعتقاد داشت که در مجالس مذهبی با سکوت و ذکر و دعا می توان به تفکر و اشراق رسید و درون را نورانی کرد.

39- فرقه ژزویت ها؛

این فرقه از فرق رهبانیت مسیح است. بنیانگذار این فرقه راهبی اسپانیایی به نام ژزویت در جنگ بین اسپانیا و فرانسه مجروح شد. در دوران بیماری کتابهایی در رابطه با سرگذشت قدیسن نصاری را مطالعه کرد و لذا تصمیم گرفت تارک دنیا شود. سلاح جنگی خود را بر زمین نهاد و در یکی از دیرها مسکن گزید و به ریاضت پرداخت. برخی از مبلغان مسیحی در هند و ژاپن با او هم عقیده شدند. در سال 1534 میلادی این گروه خود را همراهان عیسی نامیدند. آنان همواره دسته های تبلیغی مسیحی به قسمت های آسیا، هند و چین، ژاپن و... رفتند و توفیق بسیاری کسب کردند. عقاید این فرقه در طی قرنهای هفده و هجده میلادی بخش بزرگی از ایالات متحده آمریکا و اروپا را در بر گرفت.

40- فرقه سیمورها؛

بنیانگذار این فرقه یک کشیش سیاه پوست آمریکائی مقیم لوس آنجلس در سال 1906 میلادی بود. از عقاید این فرقه است که: دیانت عیسی صرفاً در رابطه با تاءمین زندگی آدمی در این دنیا مطابقت کامل دارد. عقاید این کشیش توسط «بارات» نروژی در میان اروپائیان رواج یافت. این فرقه نیز معتقد است که حقایق دینی را باید از طریق عقل و حس دریافت. و اگر عهد جدید با بیانی رسا تفسیر شود، مفیدترین قانون برای تحقق آرمانهای اجتماعی بشر است. این فرقه در آداب و اعمال مذهبی از هیچ دستور خاص و معینی پیروی نمی کند.

41- فرقه آنسلم؛

این فرد از اهالی کانتریوری انگلستان معتقد بود که اول باید به واقعیت دین ایمان آورد، آنگاه پیرامون آن باید اندیشه کرد. هر چه را دین جایز داند، عقل

نیز مجاز می شمارد. میان حقایق دینی و استدلالات عقلی تناقضی وجود ندارد. خداوند از گناه آدم نسبت به فرزندان او خشمگین شد و در نتیجه لازم آمد که: یا فرزندان آدم به جرم گناه پدر عذاب شوند یا جبران مافات را بنمایند. و چون ابناء بشر طاقت عذاب را نداشت، و از این بابت که خداوند لطیف و خبیر است، تنها پسر عزیز دردانه خود را فرستاد پائین، تا جناب قیصر او را به دار کشد و بدین سان عذاب الهی از ابناء بشر برداشته شود.

42- فرقه بلیارسیه،

و مراد از آن، پیروان یا یلدوس می باشند که قبل از شورای نیکه آشکار گردید. او می گفت: مسیح از پدر همچون شعله آتش از آتش جدا شد بدون این که نقصی در آن ذات حاصل آید.

43- فرقه مقدانوسیه ؛

معتقد به توحید بودند. بنیانگذار این فرقه یکی از اساقفه بزرگ کلیسای قسطنطنیه بود. در عقاید این فرقه آمده است که: روح القدس مخلوق است. و پس از مرگش پیروان او عقاید وی را تبلیغ کردند. (576)

44- فرقه مرمن ؛

این فرقه به وسیله «جوزف اسمیت» آمریکائی پدید آمد. او آمریکائیان را از نسل بنی اسرائیل می دانست و می گفت: «عیسی در ظهور دوم خود در میان مردم آمریکا تبلیغ رسالت کرد و پیروان بسیاری یافت و گروهی از کافران علیه مسیحیان شوریدند و آنان را قتل عام کردند. ولی کتاب مقدس که توسط رئیس کلیسای مسیحی مرمن بر روی الواح طلا نوشته و حک شده بود، توسط آن رئیس از میان معرکه بیرون برده شد، و در مکان امنی پنهان ماند تا که خداوند به من توفیق رهبری را داد و آن الواح را در دست من قرار داد تا با ردگیر دین

عیسی را به جهانیان اعلام کنم». این گروه معتقد به کشف و شهود می باشند. و بر این باوراند که قوم بنی اسرائیل موفق به تاسیس یک دولت مستقل از یهود در آمریکا خواهد شد.

این رؤیای صهیونیستی همچنان به قوت خود باقی است. آنان معتقدند که عیسی دوباره ظهور خواهد کرد و پادشاهی خواهد نمود. افراد این فرقه عمل تناول را به وسیله نان و آب انجام می دهند. و معتقدند که بجای تکفیر کافر، تجدید تعمیم باید کرد و او را از عذاب و گرفتاری در آخرت نجات داد. این فرقه به تعدد زوجات معتقد است. ولی اخیراً این موضوع در آمریکا منع قانونی یافت. پیروان این فرقه در شمال آمریکا (آمریکای شمالی) زندگی می کنند.

45- فرقه گواهان یهوه؛

این فرقه مذهبی از سال 1931 میلادی به نام گواهان یهوه نامیده شد. این فرقه در سال: 1874 میلادی توسط یک بازرگان آمریکائی به نام «ج. ت. روسل» تاسیس گردید. از دیدگاه وی: «ظهور روحانی عیسی هم اکنون صورت گرفته است». او می گفت:

«عیسی بار اول در سال 1874 م ظاهر شد و بار دوم در سال 1914 ظهور خواهد کرد. افرادی که شاهد این ظهورها باشند، دیگر از دیانت بی نیاز هستند» او می گفت: «میان خلق و خالق» رابطه فردی موجود است. «عیسی» عامل اجرای اوامر «یهوه» خدای یهود است. او فقط یک «ناجی مطلق» است. تمام کفار پس از مرگ به عذاب گرفتار می شوند و تنها پیروان این فرقه، رستگار خواهند شد. «این فرقه هیچ گونه عبادتی ندارد.

46- فرقه کویک:

منشعب از مذهب پروتستان است. و ترکیبی از دو مذهب کاتولیک و ارتودوکس می باشد.

47- فرقه زهدگرایان؛

منشعب از پروتستان که در قرن معاصر در انگلستان پدید آمد. این دو فرقه از تندروهای مذهب پروتستان هستند و اهمیت بسزائی دارند.

صرف نظر از برخی مذاهب تندرو و رادیکال پروتستان و کلیساهای درجه سوم و چهارم این مذهب، مانند کلیسای نسطوری ها که مستقل اند، همه فرقه های فرعی مسیحی از نظر تشکیلات کلیسائی وابسته به یکی از مذاهب و کلیسای بزرگ: کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان می باشند. پیروان کنونی مذهب ارتودوکس بیشتر در کشورهای اروپائی، یونان، روسیه و... بسر می برند. پروتستانها در اروپای شمالی و شمال غرب آمریکا زندگی می کنند. کاتولیک ها در اروپای غربی و جنوبی و آفریقا، آسیای جنوب شرقی، استرالیا، آمریکای مرکزی، و جزایر اقیانوسیه زندگی می کنند که پیرو باب و تابع کلیسای کاتولیک روم می باشند.

برابر آماری که پس از جنگ جهانی دوم از جمعیت مسیحیان جهان گرفته شده، به تقریب، تعداد آنان را حدود هشتصد و بیست میلیون نفر گفته اند که به ترتیب: کاتولیک ها: 450 میلیون نفر، ارتودوکسها: 150 میلیون نفر و پروتستانها: 220 میلیون نفر می باشند. (577)

عقیده به ظهور عیسی و مسیحیان قلابی

عقیده به ظهور یک منجی در پایان جهان برای تحقق عدالت، موعود و ایده آل کلیه ادیان بزرگ جهان می باشد. در عقاید مسیحیت نیز، عقیده به ظهور در

آخر زمان یک اصل اساسی است. این عقیده صرف نظر از جنگالهای اولیه و اختلافات موجود در عهدین و تفاسیر و تاءویلات مختلف آن توسط روحانیون یهودی و مسیحی، مبتنی بر عروج عیسی پس از قتل به آسمان است. یعنی این که او پس از عروج باید ظهور کند. اختلاف بر سر این مبنی نیز بسیار است.

بهرحال در پی این عقیده بود که تاریخ مسیحیت شاهد ظهور مدعیانی بود که خود را عیسی معرفی می کردند. برجسته ترین این مدعیان دروغین عبارتند از:

- 1- تئوداس که در سال 44 میلادی ظهور کرد و خود را عیسی نامید. و سرانجام به دست سپاهیان رومی اسیر گشت و پیروانش قتل عام شدند.
- 2- تئوداس دوم ؛ او نیز از مصر برخاست و مدعی شد که مسیح است. او و یارانش نیز کشته شدند.

- 3- تئوداس سوم ؛ او نیز مدعی شد که عیسی است و کشته شد.

- 4- مناحم یهودی ؛ فرزند یهودای جلیلی و نوه حزقیال، مدعی شد که عیسی است. او و پیروانش کشته شدند.

- 5- سیمون ماگوس ؛ مدعی شد که عیسی است.

- 6- دولیتوس ؛ مدعی شد که عیسی مسیح موعود است.

- 7- مسبر کوخا؛ مدعی شد که مسیح موعود است.

- 8- ابو عیسی اسحاق بن یعقوب اصفهانی ؛ در عهد مروان اموی و منصور عباسی، مدعی شد که مسیح موعود است.

- 9- یوزعان همدانی ؛ او نیز که از شاگردان ابوعیسی بود، خود را مسیح موعود نامید.

- 10- سرنیوس ؛ از مردم سوریه بود که مدعی شد عیسی است.

- 11- داود الروی ؛ در سال 1127 میلادی در آذربایجان ظاهر شد و مدعی گردید که مسیح موعود است.
- 12- ابراهیم بن سموئل: از اهالی ساراکوس در سال 1204 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است.
- 13- موسی بوتال ؛ از مردم سیزوس مدعی شد که مسیح موعود است.
- 14- استرلا میلین ؛ در سال 1502 میلادی ادعا کرد که عیسی است.
- 15- یعقوب کرسن ؛ در سده چهارم میلادی مدعی شد که عیسی مسیح است.
- 16- سلیمان مولخو؛ در سال های 1501 تا 1532 م مدعی شد که مسیح موعود است.
- 17- شباطه ظبی ؛ در سال 1676 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است.
- 18- نهیسا؛ در سال 1676 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است.
- 19- موسی حیم لوزاتو؛ در سال 1707 میلادی مدعی شد که مسیح موعود است. (578)

مدعیان دروغین نبوت عیسوی ؛

دین عیسی نیز شاهد پیامبران قلابی بسیاری است، که از جمله این مدعیان خوس باز باید از افراد زیر نام برد:

- 1- امانوئل انگلیسی، پدرش از علماء فرقه پروتستان بود. وی در خانواده ای مذهبی پرورش یافت. او دعوی مظهریت نمود و به روش نو افلاطونی ها به مذهب وحدت وجود و حتی حلول خدا در جسم انسانی معتقد بود. او می گفت: خداوند مهربان برای مبارزه با نفوس خبیثه فانی در نفس خلق گردید تا انسان به ملکوت الهی برسد و به پیکر و جسد انسانی متجسد شود. او می گفت: این

عمل در عالم روح و جهان نفسانی از سال 1756 میلادی آغاز گردیده است. این فرد مدعی نبوت بود و در انگلستان کلیسای جدیدی بنا کرد و امروز پیروانی در انگلستان دارد. (579)

اندیشه های گنوسی در کلام و الهیات مسیحی

گنوس در لغت یونانی به معنای عرفان و معرفت است. مقارن ظهر عیسی مکاتب گنوسی - عرفانی ثنوی پدیدار شدند. دوره شکوفائی این مذاهب از قرن اول تا سده سوم میلادی است که علماء کلام از این مکتب ها در فلسطین و سوریه و بین النهرین و مصر پیدا شدند. عرفان یهودی در پیدایش این مکاتب بی تاءثیر نبوده است.

اکثر پیروان عیسی را همین پیشوایان و متاثران مکتب گنوسی تشکیل می دهند که وی را منجی بشر می دانستند.

کلیسای جامع مسیحیت این پیروان را بدعت گذارانی دانست که در تحریف تعالیم عیسی کوشیدند. آنان با اعتقاد به علل مادیه در سراسر سلسله علل آفرینش جهان، مقام عیسی را از آنچه در تلقی اسکولاستیکهای مسیحی - سنتی بود پائین آوردند و این باعث خشم کلیسا گردید.

در تلقی گنوسیان سلسله علل مادی نیز محترم بود و قابل ستایش، زیرا شناختن خداوند تنها به وسیله آنها ممکن بود. آنان نمی توانستند بپذیرند که خداوند جسم گردد، چراکه پدیده های مادی شریر و ناپسند بودند و چگونه خدا می توانست نجسید یابد. نتیجه این بود که مسیح حقیقت جسمانی نداشته است ؛ آنچه مشاهده می شد، یک نمای ظاهری بوده است. گنوسیهها جسم انسان را پلید و ناپاک می دانستند و معتقد بودند که با ریاضت می توان حرکات و سکانات

خود را تحت کنترل درآورد. گروهی معتقد بودند که باید دست و دل از شهوت و غضب برداشت.

ماری که حوا را فریفت، موجودی سودمند بود که حوا را به درخت معرفت معرفی کرد و نباید آن را خبیث بشمار آورد. آنان برای هر مخلوقی علت خاصی قائل بودند و مجموع آن علل را آئون می نامیدند. در تلقی گنوسی ها شیطان توسط عیسی از این جهان رانده شده، اما در آخر زمان شیطانی از زنی ناپاک بوجود خواهد آمد که دشمن عیسی باشد و دجال نام دارد.

دجال نژاد بشر را به ژرفنای سقوط رهبری خواهد کرد و سرانجام عیسی بر دجال پیروز خواهد گردید.

ثنویت گنوسی بر خیر و شر استوار است دو اصلی که در اعتقاد آنان با یکدیگر آمیخته اند و بر اثر این آمیزش، انسان به این جهان افتاده است و از اصل خود که خیر محض است، دور افتاده است و لذا سرگردان و حیران است. گنوسی ها انسان اولیه را موجودی نیمه خدا می دانستند و ظاهرا این تصور ریشه ایرانی دارد و از اساطیر باستان گرفته شده است. طایفه ای از گنوسیه معتقد بودند که گوهر خدائی نخست در آدم حلول کرد و پس از آن به صورت مسیح ظاهر شد.

«مسیح» نیز «نیمه خدا» و یا «عقل» و «کلمه» بود.

فرقه های گنوسی:

1- مرقیون

مرقیون فرزند یک اسقف مسیحی بود که در یکی از بنادر جنوبی دریای سیاه می زیست. او خود ابتدا یکی از روحانیون مسیحی بود که در سال 137 میلادی

برای شرکت در یک کنفرانس به روم رفت و در آنجا با یکی از استادان گنوسی به نام سردان در ژوئیه 144 میلادی آشنا شد.

انتشار عقاید گنوسی او باعث طرد وی از کلیسا گردید. او در همان سال تصمیم گرفت کلیسائی در روم با عقاید گنوسی بر پا دارد. او نخستین کلیسای گنوسی و فرقه مسیحی - گنوسی را در تاریخ مسیحیت پدید آورد.

مرقیون مسیحی فقط ده رساله از پولس و یک انجیل را قبول دارند. مرقیون بیهوده را قبول ندارند و می گویند او واجب الوجود نیست، زیرا خداوند باید دارای صفت محبت باشد و خدائی که بی رحمانه به کشتار فرمان می دهد، واجب الوجود نیست. خدای تورات عادل است، ولی از رحم و محبت بدور است. ولی خدای مسیح مانند پدر مهربان است و از همه آلودگیها پاک می باشد. آنان قبول نداشتند که عیسی از شکم زنی به دنیا آمده باشد.

مرقیون اساس فلسفه خود را بر دو اصل نور و ظلمت قرار دادند و این ناشی از تاءثیر زرتشتی آن است.

برای حل بن بست ثنویت عنصر سومى مورد نیاز بود. این عنصر باید پست تر از دو عنصر دیگر باشد. پس از حل این بن بست بود که از آمیزش نور و ظلمت جهان پدیدار شد. برخی اصل سوم را حیات دانسته اند که همان حضرت عیسی باشد و برخی دیگر عیسی را فرستاده آن عنصر سوم دانسته اند. اما در این متفق اند که جهان حادث است. مرقیون خود منکر ثنویت در دین عیسی بود. او این دو اصل را از زرتشت فرا گرفته بود.

مرقیون روابط بین زن و مرد را نادرست می دانست و به نهی ازدواج توصیه می کرد.

2- دیصانیه

ابن دیصان، پدرش از حکماء شام و مادرش از خاندان اشکانی ها بود. آنان از ایران مهاجرت کرده و در شهر اورهایا اورفا اقامت کردند. ابن دیصان در سال 154 م در شهر «اورفا» متولد شد. نام نهر شهر را که «دیسان» بود، بر او نهادند. نام پدرش «نوهاما» و اسم مادرش «نهشیرام» بود. ابن دیصان در کودکی دوست شاهزاده «ادسا» پسر «ماند» معاصر عیسی بود. ابن دیصان استعداد و سپس دانش بسیاری رفت. زبان سریانی و ارمنی را می دانست. در سال 179 م عیسوی شد و از مدافعان سرسخت آن گردید. او در برابر اهل بدعت مخصوصا مرقیون ایستاد. دیصان می گفت: نور فاعل خیر به اختیار است و ظلمت فاعل شر به اضطرار.

ابن دیصان به پنج عنصر اعتقاد داشت:

- 1- روشنائی در خاور، 2- باد در باختر، 3- آتش در نیمروز جنوب، 4- آب در شمال، 5- تاریکی در ژرفای گیتی.

گروهی از دیصانیه می گویند که نور به قصد و اختیار در ظلمت داخل می شود تا آن را اصلاح نماید، ولی آلوده نمی شود و می کوشد تا از آن رهائی یابد.

ابن دیصان می گفت: عیسی از بطن زنی متولد نگردیده، بلکه بوسیله او زائیده شده است.

برخی از دیصانیه ظلمت را اصل و بنیاد نور می دانند. نور زنده و حساس است و دانا، و ظلمت برعکس بی احساس است. لذا از یکدیگر نفرت دارند.

3- شمعونیه

پیروان شمعون مجوسی، او را پدر بدعت ها خوانده اند. شمعون ابتدا مجوسی بود و به دست فیلیپس ایمان آورد.

گفته شده که او جادوگری می دانست و از مردم سامره بود. می خواست روح القدس را از رسولان مسیحی بخرد. شمعون در یهودیه فلسطین مظهر خدای پسر و در سامره مظهر خدای پدر و در جاهای دیگر مظهر روح القدس خوانده می شد. هدفش از این تبلیغات و ادعاها این بود که جهان را از زنجیر فرشتگانی که بر آن حکومت دارند، آزاد سازد.

شمعون عقیده داشت که خدای واجب الوجود، از عالم ماده بسیار دور است. او در عقیده خود به فرقه گنوسی دو سितه مربوط بود. این گروه مرکب از سی مرد و یک زن بودند که آن سی مرد مظهر روزهای ماه و زن مظهر خدای ماه بود.

فرقه دو سیته معتقد بود که عیسی دارای جسم مادی نیست. او را روحانی می دانستند و مصلوب شدن و عروج وی را نیز خیالی می دانستند.

شمعون می گفت: خدایان یا چندین خدا وجود دارند که برترین آنها خداوند اکبر و اعظم است و جوهر خدای خدایان نیکی است. پایه نیکی خدا، «عیسی» است، ولی موسی و عیسی خدا را چنانکه باید، نشناخته اند. «یهوه» تورات خدای نیکوکاری نیست، به خدای دادگری است. این خدای نامهربان است و جهان مخلوق او سراسر از نقص و عیب و شر است.

«شمعون» معتقد بود که مخلوقات را آتش آفریده است.

شمعون خود را مانند «عیسی»، طبیب همه دردها می دانست و مظهر خدای
آسمان و حق مطلق می نامید. او به وجود یک نیروی بی پایان قائل بود و می
گفت: نوشته های من از اندیشه نیروی اعظم سرچشمه می گیرند.⁽⁵⁸⁰⁾

دین صابئین

پیدایش، پیشینه، اقوال محققان

از این آئین کهن تاریخی در قرآن کریم یاد شده است. آیات: 62 بقره، 69 مائده و 17 حج صریحا از این دین یاد کرده است. این قوم در تاریخ به اسامی صبی، مغتسله، مذائی و یحیائی شناخته می شود. گویا نام «صابئین» تعبیری است که قرآن بکار برده و بعد این قوم خود را به این اسم معرفی کرده اند تا علاوه بر اینکه به عنوان یک دین در جامعه اسلامی به رسمیت شناخته شوند، از حقوق بیت المذاهب و الادیان اسلام استفاده کرده باشند. گویند «صابئین» یکی از شعب دین «مانی» است. واژه «مذائی» یا «مذائیه» لفظ آرامی است که اصل آن «مذع» یا «مذعا» در زبان آرامیهای شرقی است که با «الف» نوشته می شده: «مذا». این لفظ به معنای «فرشته» یا «منجی» است و در یونانی به آن «گنوسیسی» گویند.

اعراب به کلیه فرقه های گنوسیسی شرقی که افکارشان در دوره جاهلیت و اسلام رواج داشته، «حنیف» یا «صابئین» می گفتند. پیدایش این مذهب به دوره ظهور «عیسی» می رسد. معنای یونانی «گنوسیسی» همان «عرفان و معرفت» است که با محتوای این مذهب موافق می باشد. صابئین به رهبر مذهبی خود «ناحرائیا» یعنی «نگهبان قوانین مذهب» می گفته اند و این واژه نیز یونانی است که برای پیروان یحیای تعمید دهنده بکار می رفته است. واژه «یاردنا» در آثار این مذهب به معنای «آب جاری» که غسل تعمید در آن صورت می گیرد، می باشد.

خاستگاه این مذهب «خاورمیانه» بوده است و احتمالا «فلسطین»، زیرا پیروان این مذهب از فلسطین به ایران و عراق هجرت کرده اند. این مهاجرین در

واقع از پیروان یحیای تعمید دهنده بوده اند. علت مهاجرت نیز فشارهای یهودیان بوده است. یهودیان یحیای تعمید دهنده بوده اند. یهودیان یحیای تعمید دهنده را اذیت می کردند و پیروان و شاگردان او را نیز می آزردهند. گویا پس از مرگ یحیی، یهودیان به کشتار مذائیان یا پیروان یحیی پرداختند و کلیه آثارشان را به آتش کشیدند. صابئین ابتدا از فلسطین به شام رفته و در حران مقیم شدند و اجازه فعالیت مذهبی یافتند و معابد و اماکنی بر پا داشتند. درگیری با یهودیان ادامه یافت. صابئین ناچار شدند از آنجا به بین النهرین کوچ کنند. گویا اردوان اشکانی از این قوم حمایت می کرده است و همین امر باعث مهاجرتشان به ایران و عراق شده است.

بنابراین صابئین ایرانی در دو هزار سال پیش به ایران زمین آمده و امروزه در استان خوزستان و در قسمتهایی از عراق عرب ساکن می باشند. در فهرست ابن ندیم آمده است که: «پدر مانی که از طرف «هاتف» ماءمور ترک گوشت و شراب و معاشرت نسوان شده بود، از «تیسفون» به «ميسان» رفت و به مغتسله که آنان نیز پیرو همین احکام بودند، پیوست».

محققان بر این عقیده اند که: «صابئین پیروان اولیه یحیای تعمید دهنده می باشند. در یکی از مهم ترین آثار مذهبی آنان به این واقعیت تصریح شده است: «یحیی» پیش از «عیسی» بیابد و از او تعمید بگیرد... «مسیح» مذهب یحیی را فاسد نمود و تعمید در «اردن» را تغییر داد...».

«... دجال در جهان پدیدار شد و بر «مسیح» اقامه دعوی کرد و او را به دست «یهودیان» سپرد. «مسیح» را بر صلیب میخ کوب کردند، اما او توانست خود را از صلیب برهاند و در کوه موران پنهان شود...»

صابئین «یحیی بن زکریا» را پیامبر خود نمی دانند، بلکه وی را یکی از مؤمنان و کاهنان آئین خود می شمارند که روح و جسم مردم را شفا می داد. «عیسی» نیز یکی از مؤمنان این آئین بوده؛ ولی به اسرار دین خیانت ورزید... محققان معتقدند که مذائیان همان صائبین هستند و عقایدشان توحیدی است. لغت شناسان واژه «صابی» را در لغت عربی جستجو می کنند و در معنای «صابی» می گویند: «صابی از دین برگشته و در دین دیگری داخل شده را گویند.»

مفسران اسلامی واژه صابی را عربی می دانند. ابوالفتوح رازی می گوید: صابی کسی است که از کیش جمهور و اکثریت جامعه به دین دیگری رود اصل این کلمه از صبا به معنای میل باشد. شاعر می گوید: «صبا قلبی و مال الیک میلا...» زمخشری می گوید: «صبا: اذا خرج من دین الی دین آخر...» راغب می گوید: ... «و قيل لكل خارج من الدین الی دین آخر...» لغویان «صبا» را «صبئی» و «صبو» دانسته اند و هر دو ریشه را به همان معنای فوق گرفته اند.

برخی مورخان این قوم را به «صاب بن ماری» یا «صاب بن شیث بن ادريس» نسبت داده اند.

مورخان اروپایی واژه «صبا» را از «سَبَاء» (نام یکی از شهرهای قدیم یمن) می دانند و با مقایسه عقاید این قوم مدعی اند که مردم «سبأ» اجرام آسمانی و ستارگان را می پرستیده اند. در عقاید صائبین چنین عقایدی یافت می شود. لذا به صابی ها، یمنی ها اطلاق کرده اند و مکان اولیه آنان را در جزيرة العرب می

دانند. البته این ادعا مورخان یهودی است که انگیزه خاصی دارد و می خواهد اقدامات یهودیان علیه این قوم را محو کنند.

در مقابل برخی محققان مدعی اند که کلمه «صابی» عبری است و به معنای «فرو رفتن در آب برای تعمید» می باشد.

در «دایرة المعارف فرانسه» و برخی منابع لغت فارسی از جمله فرهنگ «دهخدا» آمده است که: صابئین جمع عربی و مشتق از ریشه عبری «ص. ب. ع» به معنای «فرو رفتن در آب» است، یعنی: تعمید کنندگان، که به هنگام تعریب، «عین» آن ساقط شده است.

مغسله که محل کهن پیروان آئین صابی در خوزستان بوده و هست، ترجمه صحیح کلمه «صابی» است.

یک محقق آلمانی بر ریشه عبری این واژه تصریح کرده است. او ریشه عبری «صابی» را از «صاووت» به معنای ستاره می داند.

مورخان، مفسران و لغویان اسلامی پیرامون ریشه و معنای لغوی کلمه صابی تا حدودی اتفاق نظر دارند.

مورخان و محققان اروپائی بر عبری بودن ریشه این واژه متفق هستند. یک مستشرق آلمانی صابئین را یهودیانی معرفی کرده که در کنار دجله زندگی می کنند و می افزاید که این یهودیان از مذهب خود دست برداشته و پیرو یحیای تعمید دهنده شدند.

عقاید و تعالیم صابئین

آنان به خدای یکتای ازلی و ابدی و بی نهایت منزّه از ماده و طبیعت معتقد هستند. خدائی که علت وجود اشیاء و پیدایش موجودات است.

به تعداد روزهای سال به سیصد و شصت روحانی یا قوای جاودانی اعتقاد دارند و آنان را وکیل و دستیار خداوند در خلقت جهان می دانند که هر کدام در عالم نور دارای کشوری جداگانه هستند.

عالم نورانی و جهان ظلمانی در نبردند.

آدمی از این دو عنصر تشکیل شده است ؛ روح او از عالم نورانی و جسم او از جهان ظلمانی.

مقدس ترین کتاب مذهبی مذائی ها «کنزا» به معنای «گنج» است که آن را «سید رارابا» یعنی «کتاب بزرگ» گویند.

روژه نزد اینان ممنوع است و نماز عبادت روزانه آنان می باشد. در روز سه مرتبه نماز می خوانند: قبل از طلوع آفتاب، بعد از زوال خورشید، قبل از غروب خورشید. روحانی بزرگ خود را ریشاما گویند. صابئین تورات را کتابی نادرست و گمراه کننده می دانند. آنان اجرام آسمانی را نمی پرستند، اما عقیده دارند که ستارگان دارای گوهری هستند که از عالم نور است.

در نزد صابئین قتل نفس، سوگند دروغ، اکل و شرب قبل از غسل جنابت، راهزنی و دزدی، کار در اعیاد مقدس، زنا، ختنه، عدم ادای دین، خوردن گوشت حیوانی که دم داشته باشد، ازدواج با زنان بیگانه، پوشیدن جامه کبود، شهادت به دروغ، رباخواری، خیانت در امانت، لواط و قمار و... از محرمات است.

طبق معمول در «تبصرة العوام» این قوم به «ستاره پرستی» و... متهم شده اند. و حتی متهم به «بت پرستی» و... گردیده اند.

در همین کتاب آمده است که: گروهی از ایشان ستارگان را قبله خود قرار داده اند، برخی عالم را قدیم گفته اند، این گروه احکام و شرایع همه فرستادگان الهی را باطل دانسته اند، هود و صالح و شعیب و موسی و هارون و عیسی و

محمد رسولان الهی نبوده اند. هرس و زروثیوس و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطو رسولان الهی بوده اند. این قوم غسل جنابت و دیگر اغسال را انجام نمی دهند، از نجاست احتراز دارند ولی شرب را حلال گفته اند.

ابوالحسن نویدی در کتاب «اختصارات» می گوید: اینان هر سه بار نماز می خوانند و برای ستارگان ثابته یک نماز به نام صلاة تطوع انجام می دهند و هر سالی سی روز روزه دارند که هشت روز آن پیوسته و هفت و شش روز آن را پراکنده و بقیه را هر طور خواستند انجام می دهند.

در ایام روزه گوشت نمی خورند و هر ماه چهار قربانی دارند که به نام ستارگان انجام می شود. این قربانیان باید خروس باشند. خون خروس در زمین دفن می شود و استخوان آن را می سوزانند و گوشت شتر و کبوتر و ماهی نمی خورند.

در آب جاری تعمید می یابند. تعمید در روزهای یکشنبه برگزار می شود. تعمید در اعیاد مذهبی انجام می شود. مراسم تعمید زیر نظر روحانی مذهب و با آداب ویژه ای برگزار می گردد. نوزادان صابی در چهل و پنج روزگی تعمید می یابند. زنان سی روز پس از زایمان باید تعمید یابند. عروس و داماد قبل از مراسم عقد هر یک دو مرتبه تعمید می نمایند. تعمید عروس و داماد هفت روز پس از عروسی و زفاف نیز انجام می گیرد. نوزادان پدر خوانده باید تعمید یابند. کسانی که مرتکب خلاف شرعی گردیده اند، باید تعمید یابند. پس از حمل جنازه باید تعمید یافت. دست زدن بر زن زائو، تعمید دارد.

صابئین به معاد اعتقاد دارند. این دنیا را فانی و بی ارزش می دانند و به جهان ابدی و ازلی باور دارند. در جهان آخرت دو مکان وجود دارد: دنیای نور و خوبیها، دنیای نور و خوبیها، دنیای تاریکی و بدی ها. به این دو دنیا، بهشت و

دوزخ نیز گفته می شود. پس از مرگ، روح متوفی به آن جهان می رود، اگر بد باشد به تاریکی راه می یابد و اگر نیکوکار باشد به جهان نور پا می گذارد. روح بدکار مجازات می شود.

صابئین معتقدند که نخستین کتابهای آسمانی بر آدم و نوح و سام و رام و ابراهیم و موسی و یحیی بن زکریا نازل شده است.

صابئین برای عبادت و انجام مراسم مذهبی خود معابدی دارند. در این معابد کتب مذهبی نیز نگهداری می شود. گفته می شود که معابد صابی دارای اسلوب و ساختمانی ویژه ای است که درب آنها باید به سوی ستاره جدی باز شود. ساختمان از نی و بوریافراهم می شود.

کتب مذهبی

صابئین در مجموع ده کتاب مذهبی دارند:

1- «کینزاربا» یا «سدره» یا «صحف آدم»، پیرامون خلقت و پیدایش موجودات و سرگذشت انسان و صفات خداوند به بحث پرداخته است. تاءلیف این کتاب به اوائل قرن هشتم میلادی می رسد.

2- «ادار فشادهیی» یا «سدرادیهی»، پیرامون زندگی «یحیی» و تعالیم او بحث می کند.

3- «قلیتا»، درباره احکام و مراسم ازدواج و غسل تعمید بحث می کند.

4- «سدرادنشماتا»، درباره آداب تلقین اموات و چگونگی دفن و جدائی روح از بدن و دستورات مربوطه می باشد.

5- «دیونان» یا «دیوان»، شامل دستورات مذهبی و آداب و سنن صابیان است.

6- «اسفرملوئین» یا «اسفارمالاشیا»، درباره حوادث آینده و پیشگوئی و آینده نگری نوشته شده است و علماء این مذهب از این کتاب سعد و نحس ایام و بخت و طالع افراد را باز می یابند.

7- «اینانی» یا «اناشید»، درباره عبات و احکام اموات است.

8- «دهقیق زیوا» یا «هیقل زیوا»، کتاب ادعیه و اوراد مذهبی است.

9- «پغره»، درباره تحولات جسمانی انسان بحث می کند.

10- «دساتیر»، مسائل مختلف مذهبی، اجتماعی و... را در بردارد.

برخی این کتاب را ساختگی می دانند. محققان بر ساختگی بودن این کتاب تءکید دارند.

از میان این کتب آن چه مهم و قابل توجه زیاد می باشد، کتاب اول است که به صف آدم مشهور است. این کتاب در سال 1925 توسط پروفیسور لیدزیارشگی به زبان آلمانی ترجمه شد. در این کتاب اصول اساسی آئین صابئین آمده است و درباره احکام دین، جهان آخرت و تعالیم اخلاقی، اجتماعی و مذهبی بحث کرده است. در این کتاب به داستان زندگی آدم و شیت و نوح و سام و یحیی و... پرداخته شده و نمائی از عقاید و احکام هر کدام آورده شده است.

طبقات صابئین

صابئین چهار طبقه می باشند: اصحاب روحانیت، اصحاب هیاکل، اصحاب اشخاص و مذهب حرانیه.

1- اصحاب روحانیت:

می گویند برای جهان صانعی است حکیم و مدبر، و چون نمی توانیم به جلال او راه یابیم، ناچار باید به وسیله مقربان درگاه او که روحانیون پاک می باشند،

نزد او راه یابیم و به آن صانع حکیم نزدیک شویم و نفوس خود را از هر گونه پلیدی پاک سازیم، آنگاه حاجات خویش را از آنان بخواهیم تا آن روحانیات میان ما و خالق شفیع شوند.

2- اصحاب هیاکل:

چون روحانیون وجود رابطه بین افراد عادی با خداوند می باشند، نیاز بود تا دست به دامن هیاکل یعنی سیارات هفتگانه زنند و حاجات خود را از ستارگان طلب کنند.

3- اصحاب اشخاص:

چون ستارگان هفتگانه طلوع و غروب دارند و در روز دیده نمی شوند، باید نیابت داشته باشند. نایب آنها مجسمه های هفتگانه است که به آنها متوسل می شوند.

محققان صابئین را جزء آن دسته از افرادی می دانند که به محسوس و معقول عقیده دارند. صابئین عقاید اولیه خود را از دست داده و عقاید نوینی گرفته اند. صابئین اولیه را پیروان «ادریس نبی» می گویند که به سه دسته: روحانیون، هیاکل و اشخاص تقسیم می شوند. گروه دوم صابئین مانند مجوس و یهود و نصاری و محسوس و معقول معتقدند. صابئین به اسلام باوری ندارند.

زبان مذهبی صابئین سامی سریانی است و یا نزدیک به این زبان می باشد که خود یک قرن پیش مورد توجه قرار گرفت.

دین حنیف حضرت ابراهیم علیه السلام

ابراهیم از آغاز تا انجام

مقدمه ای کوتاه

یادآوری؛ در روایات اسلامی شماره پیامبران خداوند را یکصد بیست چهار هزار نفر گفته اند، ولی در قرآن کریم تنها نام بیست و پنج نفر از آنان آمده است:

آدم، ابراهیم، ادریس، اسحاق، اسماعیل، الیاس، یسَع، ایوب، داود، ذوالکفل، زکریا، سلیمان، شعیب، صالح، یحیی، لوط، یعقوب، یوسف، یونس، هود، نوح، موسی، هارون، عیسی، و «محمد» خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله.

لقمان و ذوالقرنین و طالوت را از عباد صالحین شمرده اند.

از این پیامبران بزرگ، پنج نفر اولوالعزم یا صاحب رسالت جهانی می باشند:

ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

زادگاه ابراهیم در روایات متاخر

«بابل» بر وزن «قابل» شهری است بر کرانه فرات که گویند بنیان گذارش قینان بن انوش بن شعیب بن آدم بوده است.

در اساطیر آمده است که تهمورس آن را بسیار آباد داشت. این شهر مرکز حکومت «ضحاک» بوده است و او نیز در آبادانی شهر کوشید و آن را «کهن دژ» نام نهاد. پس از «ضحاک»، این شهر مرکز حکومت «کلدانی ها» بود و سپس رو به ویرانی نهاد. و چون «اسکندر» بر آن دست یافت، آبادش نمود. این شهر را بابل و باول نیز گفته اند.

در تواریخ آمده است که نمرود و بخت النصر و فرزندان ایشان قرن‌ها در این قسمت حکومت داشته اند. گویند که نمرود مناره بسیار بلندی در این شهر بنا کرد که هیچ مرغ بلند پروازی بر بلندای آن مناره را نداشت.

نمرود بر بالای آن مناره رفته و آسمان را همان گونه که از زمین مشاهده کرده بود، دید او از این کار خود شرمسار گردید. از مناره به زیر آمد و روز دیگر آن مناره واژگون شد و از صدای مهیب آن مردم بابل از هوش رفتند. چون بهوش آمدند، سخن گفتن را بکلی از یاد برده بودند. به همین خاطر بود که مردم آن سامان بعدها به زبانهای گوناگون سخن می گفتند و علت نامگذاری شهر به بابل نیز همین است.

گفته اند که «ابراهیم خلیل» پیامبر بزرگ و قهرمان توحید در همین شهر متولد شده است. برخی گویند که زادگاه ابراهیم قریه «اور» در اطراف «بابل» بوده است.

بهر حال، این شهر به صورت ویرانه های تاریخی هم اکنون در نزدیکی «حله» عراق واقع است. ⁽⁵⁸¹⁾

قدمت تاریخی بابل در اسناد تاریخ و تمدن جهانی

در حدود پنج هزار سال قبل، در سرزمین میان دجله و فرات تمدنی عظیم و چشم گیر وجود داشته که از کاروان تمدن آن روز مصر عقب نبوده است. بابل یکی از پر شهرت ترین شهرهای آن روز جهان بوده است. مشهورترین بناهای آن شهر، برج معروف بابل و قصر سلطنتی سمیرامیس و قصر نبوکد و.. بوده است.

وجه تسمیه بابل آن است که گویند: در روزگاران قدیم معبدی بزرگ در آن شهر وجود داشته که قضات برای رسیدگی به شکایات مردم، در آن معبد می

نشسته اند، و آن مکان را «باب ایل» یعنی در خدا می نامیده اند. بعدها این کلمه تخفیف یافته و بابل شده است و نام آن شهر گردیده است.

قول دیگر آن که: اصل لفظ بابل «بابل ایلو» بوده و «ایلو» نام یکی از خدایان سامی بوده است.

مردم بابل ستارگان را پرستش می کرده اند. آنان سیارات منظومه شمسی را مسکن خدایان و مظاهر قدرت ایشان می دانسته اند و بر این باور بودند که ستارگان در خیر و شر و نفع و ضرر افراد و اقوام و ملل مؤثراند.

برای تقرب به ایشان، بتهایی در اشکال گوناگون می ساختند و در بتکده ها مورد ستایش قرار می دادند و قربانیها نثارشان می کردند. آنان علاوه بر این، آتشکده های عظیمی داشتند که دائماً روشن بوده و هر روز مقداری بخور در آن آتشکده ها می افشاندند.

یکی از شهرهای بابل شهر مذهبی و مشهور «اور» یا «اور کلدانیان» بوده است.

«اور» در لغت بابلی به معنای «آتش» است. گویند که در این شهر معابد و آتشکده های بزرگی قرار داشته است.

شهر اور قدیمی ترین شهرهای کشور بابل بوده است و معابد این شهر از جهت وسعت و کثرت جمعیت بی نظیر بوده است. «معبد ماه» که به فرمان «اور خامس» بنا شد و «معبد خورشید و ماه» که به دستور «اسمی راجون» ساخته شد، از مظاهر شهرت این شهر بوده است.

ابراهیم خلیل در همین شهر مبعوث شد و به مبارزه با شرک و بت پرستی قیام کرد.

گویا شهر اور در آغاز قریه ای ساده و بی اهمیت بوده است و به تدریج، شهری ثروتمند و در ردیف بزرگترین پای تخت های جهان آن روز قرار گرفته است. این ترقی و تکامل، مرهون نبو و استعداد فنی سومریان بود.

گروهی از باستان شناسان که در ویرانه های اور باستان به حفاری پرداخته اند می گویند: قدیمی ترین تاریخی که به تحقیق می توان از آن یاد کرد، تاریخ شهر «اور» است. این تاریخ به 3100 سال قبل از میلاد می رسد. یعنی سالی که «مس آئی پدا» پادشاه بزرگ بابل در شهر اور به تخت نشست.

ظرف سفالینی که اخیرا در یکی از گورهای «اور» بدست آمده، تاریخ ساخت آن به سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد می رسد که اسامی خاندان سلطنتی آن روزگار بر روی آن نقش شده است.

دانشمندان معتقدند که در دوره پیش از تاریخ نیز پادشاهانی در این شهر حکومت داشته اند که هنور نام و آثارشان کشف نشده است.

مردم اور از نظر اعتقادی همچنان که گفته شد، ماه پرست بوده اند. گویند علت این عقیده آن بوده است که تابش ماه در شب در این شهر جلوه ای خاص داشته است.

این شهر در سال 2170 قبل از میلاد به دست ایلامیان سقوط کرد و جزء شهر بابل شد.

شهر اور به مدت دو هزار سال بکلی مجهول بود.

این شهر که روزگاری از مهم ترین شهرهای جهان آن روز بود، دو هزار سال در زیر ریگهای روان به خواب عمیقی فرو رفت. این خواب گران همچنان ادامه داشت تا که در سال 1854 میلادی مستر تایلور سفیر انگلیس در بصره با کشف چند ستون سنگی در بصره و قرائت خطوط روی آنها، به کشف هویت تاریخی

آن شهر موفق گردید. در سال 1933 میلادی گروهی از باستان شناسان انگلیسی و آمریکائی به حفاری پرداختند و اسرار شگفتی از این شهر فراموش شده در تاریخ تمدن و حیات بشری کشف کردند. اسناد بدست آمده پیشینه باستانی این شهر را به طوفان نوح رساند! (582)

در عهد عتیق آمده است که موطن اصلی ابراهیم شهر اور بوده است. ابراهیم و یارانش به «بت ها» اهانت کردند و از آن دیار خارج شدند و به «حران» که بعدها «آرام» نامیده شد، مهاجرت کردند. ابراهیم در شهر «حران» نزد عبریان اقامت گزید. در همین جا بود که از سوی خداوند فرمان یافت تا با «سارا» همسرش به «کنعان» برود. ابراهیم در کنعان معبدی ساخت و آن را «بیت ایل» یعنی «خانه خدا» نام نهاد. ابراهیم پس از توقف کوتاهی در کنعان به سوی «مصر» رفت. در مصر کاهنان را دید که گروهی در طرفداری از «آتون» خدای بزرگ و گروه دیگر طرفدار «آمون» با یکدیگر در جنگ و ستیزاند. ابراهیم با دیدن این همه گمراهی مردم و پرستش بت ها دلگیر شد و به معرفی «یهوه» خدای واحد یکتا پرداخت.

توضیح:

1- «یهوه» در لغت کلدانی به معنای «ابدی و ازلی» است و مشتقات و مترادفات آن به قرار ذیل است:

یاه، اهبه، اهوا، یهو، یاهو، یهوذا، یاهوذا، یهوه، یاهو، تهود، اهیا و...

این الفاظ همه به معنای پروردگار ابدی و ازلی است.

2- ضحاک در بخش اساطیر ایران باستان، نام یک پادشاه است که در شهر دماوند حکومت می کرد. او بابل را به نمرود واگذار کرده بود. و نمرود فساد اخلاق را در میان مردم بابل به اوج رسانده بود.

3- نمرود، لقب نیناس امپراطور ایران و یا حاکم خود مختار ایالت بابل بوده است.

در روایات آمده است که نمرود قدرت زمان ابراهیم بوده است. ستاره شناسان او خبر از ولادت قریب الوقوع ابراهیم داده بودند که امپراطوری وی را تهدید خواهد کرد.

ولادت و کودکی ابراهیم علیه السلام

طبری مورخ اسلامی اقوال مختلفی را درباره ولادت ابراهیم و محل تولد او می آورد: برخی گفته اند که ابراهیم در شهر «شورش» متولد شده است. و برخی دیگر شهر «بابل» را مکان ولادت او دانسته اند. جمعی دیگر بر آنند که در شهر «ورکاء» متولد شده است. ثم نقله ابوه الی الموضع الذی کان به نمرود... بعضی گفته اند: در شهر «حران» بدنیا آمده و به اتفاق پدرش به بابل هجرت کرده است.

طبری می گوید: «نمرود» همان «ضحاک» است.

چون ستاره شناسان سال ولادت ابراهیم را به نمرود خبر دادند، او دستور داد تا همه زنان باردار را در یک محل گرد آورند. تنها مادر ابراهیم در میان زنان نبود، زیرا آثار حمل در او مشاهده نشد. جاسوسان و کارگزاران نمرود کودکان پسر را می کشتند. مادر ابراهیم به هنگام وضع حمل به غاری پناه برد. ابراهیم در غار چشم به جهان گشود.

ولادت، رشد و نمو، کودکی و نوجوانی ابراهیم با دیگران فرق داشت و برای همه شگفت آور بود. گویند: نمرود نزدیک به صد هزار کودک را بکشت. تارخ پدر ابراهیم از عناصر مورد اعتماد نمرود بود. او پاسدار شهر بابل بود. وقتی

آثار حمل را در همسرش مشاهده کرد، برای نجات فرزندش از بابل به اور، یا راهرمز رهسپار شد. (583)

ابراهیم پس از ولادت در غار، در همان مکان گذاشته می شود و مادرش برای شیر دادن او به غار مراجعه می کند. این کار بدور از چشم جاسوسان و با نهایت دقت و زحمت انجام می شد. 13 سال چنین بود. ابراهیم پس از 13 سال از غار خارج شد و عازم شهر گردید.

قرآن کریم زندگی عقیدتی ابراهیم را به روشنی ترسیم کرده است: ابراهیم از همین اوان بود که به تبلیغ توحید پرداخت و با عالی ترین شیوه استدلال به نفی بت ها و پرستش ماه و خورشید و ستارگان پرداخت. او به اطرافیانش ناگهان گفت که آن ستاره درخشان، آن ماه تابان و... خدای من هستند، و آنان را به نظاره آنها دعوت می کرد. وقتی ستاره و ماه و... غروب وافول می کردند، ابراهیم می گفت: آه! من خدایان افول کننده را دوست ندارم! و بدین سان بود که به خدای واحد قادر متعال، خالق انسان و جهان و هستی دعوت کرد. (584)

ابراهیم با بت پرستی و مجسمه پرستی نیز در ستیز بود. او ذلت پرستش مجسمه های سنگی نمرود و... را نمی توانست ببیند. و به جنگ بتان و بت پرستان شتافت. آن گونه که انحطاط اخلاقی و فساد اجتماعی زمان خودش را نمی توانست تحمل کند. ابراهیم همه آن مصائب را معلول جامعه و نظام نمرودی می دانست و لذا در مبارزه، دنبال ریشه ها و علل تباهی و نابودی حرث و نسل بود.

نمرود مظهر فساد و تباهی است، او قدرت سیاسی مسلط است که برای بقاء نظام تبهکار خود، بحران می آفریند.

مورخان و نسب شناسان نمرود را از فرزندان سام بن نوح می دانند که به حکومت بر عجم دست یافت. در اساطیر ایران باستان او را کیکاووس نام نهاده اند. گویا که او امپراطوری بزرگی تشکیل داد و از شرق تا به غرب پیش روی کرد، و آن چنان قدرتی یافت که ادعای خدائی کرد. مردم را به پرستش خویش فراخواند و از خود مجسمه هایی ساخت تا رعایا او را عبادت کنند. هر چند که برخی دیگر وی را همان ضحاک ماردوش افسانه ای می دانند که نسل جوان ایران را بکشت و مغزشان را خوراک مارها ساخت.

بدون شک اساطیر باستان در ادوار تاریخی دستخوش تحریف و تغییر شده است و شخصیت ضحاک از جمله مواردی است که زیر سؤال است. آیا ضحاک یک چهره منفی است یا مثبت؟ آیا ضحاک همان است که در اساطیر شاهنامه ترسیم شده یا که همان است که مورخان چنان چهره ای از وی ترسیم کرده اند. بهر حال نمرود جبار زمان ابراهیم است، و علت انتساب او به اساطیر ایران انگیزه های سیاسی دارد. ما به هیچ وجه نمرود را در اساطیر ایران باستان نمی جوئیم؛ آنچه ملاک و معیار است، همان دیدگاههای قرآن کریم می باشد که به درستی و روشنی زوایای جامعه نمرودی را ترسیم کرده است و ماهیت سیاسی - عقیدتی این دیکتاتور خون آشام را تفسیر نموده است. آراء مفسران و مورخان اسلامی که بیشتر ایرانی اند، داستان دیگری است که بر خواننده است تا آثار روانی و علل چنین تفاسیر و تعبیری را در جنگ بزرگ عربی - عجمی قرون اولیه اسلامی بجوید.

«ابراهیم» بت شکن تاریخ:

در یک روز تعطیل رسمی، نمرود دستور داد تا مردم در مراسم آن روز شرکت کنند. شهر از سکنه خالی بود و ابراهیم در انتظار چنین فرصتی، او با تبر

و طناب وارد بتخانه بزرگ و مرکزی شهر شد و با تبر بجان بتان سنگی و... افتاد. سرانجام تبر را با طناب به گردن بت بزرگ آویزان کرد و از بتکده بیرون شد.

نمرودیان در بازگشت به شهر و زیارت معبد دچار حیرت شدند. تنها ابراهیم بود که در نمایشهای نمرودی شرکت نمی کرد و از آنان بیزار بود. ابراهیم دستگیر شد و به محاکمه کشیده شد: قاضی القضاة نمرود با ریشی انبوه و هیکلی چون کوه و صدائی از اعماق گلو، به همراه هیئت داوران فریاد زدند که:

قالو: اءانت فعلت هذا بالهتنا يا ابراهيم؟

ابراهيم ؛ قال: بل فعله كبيرهم، هذا، فسئلو هم ان كانوا ينطقون. (585)

تو با خدایان ما چنین کردی ای ابراهیم؟

آن بت بزرگ، آن بزرگشان با آنها چنین کرد، باور نمی کنید از خودش پیرسید، البته اگر می توانند حرف بزنند!

و این کلام ابراهیم ضربه اساسی و کوبنده ای بر اذهان بت پرستان نمرودی وارد کرد و آنگاه پی در پی استدلالهای بیدار کننده ابراهیم نمرودیان را بخود آورد.

قاضی القضاة و دیگر کارگزاران نظام نمرودی برای جلوگیری از رسوائی بیشتر، ابراهیم را محکوم کردند تا در آتش، زنده سوخته شود.

نمرودیان آتشی عظیم افروختند و قبل از آن ابراهیم را بر فراز آن کوه هیزم گذاشتند. عوام کالانعام که در هر معرکه ای تماشاجی اند و سیاهی لشکر دژخیم و هوراکش مرگ قهرمانان، اینک نیز به تماشای سوختن ابراهیم قهرمان بزرگ توحید ایستاده اند!

در اینجا بود که اراده خداوند چنین تعلق گرفت تا آتش سرد و سلامت بر ابراهیم باشد و چنین شد:

«یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهیم»

آتش نمرودی چند روز زیانه می کشید. تماشاچیان پس از فرو نشستن آتش، ابراهیم را به سلامت یافتند که مردم را به توحید و عبادت خدای یکتا فرا می خواند. (586)

آذر بت تراش کیست؟

ابراهیم دعوت به توحید را از خاندان خویش شروع کرد: او ابتدا پدر خوانده خویش یا عمویش «آذر» و به گفته ای جد مادری خود را که از بت پرستان و بت تراشان و بت فروشان بود، به توحید دعوت کرد که: ای «آذر» از عبادت شیطان دست بردار. ولی آذر بر عناد و کفر خود باقی ماند. ابراهیم که از هدایت او نومید شده بود، از آذر و گروه بت پرستان بیزاری جست و دوری نمود.

در تاریخ آمده است که ابراهیم فرزند تاریخ بوده است و آذر عموی ابراهیم می باشد. تاریخ خود مردی موحد و خداپرست بوده است. گویا در میان اقوام سامی رسم بر این بوده و هست که عمو را وقتی سمت سرپرستی داشته باشد، پدر می خوانند. به نظر می رسد ابراهیم تحت تکفل آذر بوده و لذا در قرآن به هنگام خطاب ابراهیم به آذر «یا ابت...» آمده است.

دامنه تبلیغ ابراهیم، نمرود و نمرودیان را دچار وحشت کرد و لذا همان طور که در صفحات گذشته آمد، وی را از شهر بیرون کردند.

نخستین فردی که به ابراهیم ایمان آورد، همسر او بود با همسرش از بابل هجرت کرد و راهی حرّان شد.

در تواریخ آمده است که ابراهیم در دعوت مردم به توحید موفق بود و با استقبال بسیار مواجه شد. همسر ابراهیم سارا نام داشت که در این سفر او را همراهی می کرد.

حران نام شهری کهن است که در نزدیک «بلیغ» بین «رها» و «راءس عین» در عراق، قرار دارد. این شهر در متون مذهبی عهد عتیق شهرت دارد؛ زیرا «ابراهیم» در این شهر اقامت داشته است و علت دیگر این که «لابان» پدر زن یعقوب در آنجا سکونت داشته است.

در منابع رومی این شهر «کاربا» و «هلنوپولس» آمده است. در منابع اسلامی به همان حران مشهور است. اصل این کلمه حرانو یعنی راه راست است که در الواح میخی این شهر ضبط شده است.

در «معجم البلدان» آمده است که: فرد منسوب به «حران» را «حرانی» گویند. شهر حران از روزگار باستان مرکز عبادت و پرستش خدای ماه بوده است. چند نفر از پادشاهان آشور در تزیین آن کوشیده اند.

حران پس از زوال حکومت کلدانیان و پیروزی ایرانیان رونق یافت و در غلبه اسکندر ویران شد.

شهر حران در سال 649 میلادی بدست عیاض بن غنیم به قلمرو اسلام درآمد.

مروان حمار در سال 744-750 میلادی آن شهر را مرکز حکومت خود ساخت.

ابراهیم در حران به دعوت مردم پرداخت. حاکم حران نیز بت پرست بود و لذا باعث شد تا ابراهیم شهر را ترک کند و روانه مصر گردد. گویند ابراهیم همسرش «سارا» را در صندوق نهاده و با خود به مصر برد. در همین جا بود که

حاکم مصر وقتی می خواست به «سارا» دست دراز کند، دستش خشک شد و به رسالت ابراهیم پی برد. «هاجر» کنیزی بود که حاکم مصر به ابراهیم داد تا در خدمت سارا باشد.

ابراهیم به همراه «سارا» و «هاجر» این کنیز قبطی از مصر راهی «فلسطین» شد. ابراهیم بیابان الخلیل را که وادی خشک و بی حاصل بود، محل سکونت خود قرار داد.

و تاریخ توحید از اینجا آغاز می شود: ابراهیم در این بیابان چاهی حفر کرد و به کشاورزی پرداخت و این بنای شهر «الخلیل» در تاریخ ادیان ابراهیمی است. این بیابان که به همت ابراهیم آباد شده بود، گروه بسیاری را به خود جلب کرد. مالکیت و عقاید مبنای اختلاف و تضاد گردید و ابراهیم به ناچار الخلیل را ترک کرد و راهی «قط» شد.

فرزندان ابراهیم، بنای کعبه

ولادت اسماعیل

ابراهیم سالها بود که از نداشتن فرزند رنج می برد. سارا از این بابت نیز نگران بود. ازدواج ابراهیم با هاجر سرآغاز فصل نوینی در زندگی ابراهیم است. نخستین فرزند ابراهیم از «هاجر» متولد شد و او را «اسماعیل» نام نهادند. سارا این اشراف زاده بابلی که هنوز خلق و خوی طبقاتی خویش را حفظ کرده بود، دیگر نتوانست هاجر را تحمل کند، از ابراهیم خواست تا هاجر و اسماعیل را از جلو چشمان او دور کند. ابراهیم چنین کرد: هاجر و اسماعیل را به حجاز آورد تا به پایگاه وحی رسید. در مکه کنونی هاجر و اسماعیل را رها کرد و خود بازگشت. در برابر سؤ ال هاجر، به او بشارت داد که آنچه تا کنون کرده ام، طبق فرمان خداوند بوده است، پس دل آسوده دار که جریان بر وفق رضای الهی

است. ابراهیم با هاجر خدا حافظی کرد و به فلسطین بازگشت. هاجر تا مدتی از آذوقه ای که داشت، استفاده کرد و چون طعامش تمام شد، گرسنه و تشنه ماند. شیرش خشکید و اسماعیل از تشنگی و گرسنگی در رنج بود. در اینجا بود که آن معجزه بزرگ تاریخ توحید بوقوع پیوست؛ در زیر پاهای اسماعیل که گریان زمین را می کند و از تشنگی دست و پا می زد، چشمه آبی جوشیدن آغاز کرد: هاجر دریافت که باید بگوید: زم زم! ای آب بایست؛ تا جریان شدید آب متوقف شود و حالت عادی خود را بگیرد. قبائل اطراف از جمله قبیله «ذوالمجار» به مکه آمدند و از دیدن آب خوشحال شدند. هاجر برای ایشان توضیح داد که چگونه آب حاصل آمده است. قبیله «جرحم» نیز مقیم مکه شد و در ازای آب «زمزم» به هاجر هر سال تعدادی گوسفند می دادند.

ابراهیم جهت دیدار هاجر و اسماعیل به مکه آمد و از این حادثه خوشحال شد. گویند که اسماعیل از قبیله «جرحم» همسری برگزید. «جرحم» بر وزن «قلم» از قبائل عرب بائده است.

مورخان، اعراب را به دو بخش تقسیم کرده اند: اعراب بائده و اعراب باقیه. اعراب بائده قبل از اسلام منقرض شده اند و اعراب باقیه نیز به دو قسم تقسیم شده اند: اعراب قحطانی که در یمن سکونت دارند و اعراب عدنانی که مقیم حجاز و اطراف آن هستند. قبائل عاد و ثمود و عمالقه و جرحم و... از اعراب بائده بودند. این قبائل در ادوار گذشته، دارای حکومت بوده اند. مورخان اعراب بائده را به دو قسمت کرده اند: عمالقه که از نسل لاوذب بن سام بن نوح می باشند. و قبائل بائده ای که از نسل ارم بن سام هستند. و چون هاجر و اسماعیل از ساکنان اولیه مکه بودند و قبیله جرحم نیز به مکه آمد، دوستی میان باعث این شد تا اسماعیل از میان این قبیله همسری اختیار کند. (587)

ذبح اسماعیل

ابراهیم فرمان یافت تا یگانه فرزند خویش را بدست خود قربانی کند. موضوع قربانی فرزندان در تاریخ مذاهب و عقاید بشری سابقه بسیار طولانی دارد که در مباحث گذشته به آن اشاره شد. این سنت ضد انسانی و نابخردانه توسط اقدامات ابراهیم نفی و محکوم گردید. آنچه گفته می شود که ابراهیم در خواب دید که خداوند او را فرمان به ذبح اسماعیل می دهند، بیانی سمبلیک است که دو جهت اخلاقی - تربیتی خاصی دارد و پیام ویژه ای: ابتدا می خواهد این سنت غلط را بصورت اساسی نفی کند. سپس درس تربیتی بزرگ تری می دهد که باید در راه ایمان و عقیده صحیح و منطقی دست از عزیزترین ارزشها کشید. بنابراین بدیهی است این تعبیر، کاملاً مجازی است و اراده حقیقی نشده است؛ چرا که چنین پنداری نافی مطلق عدالت خداوندی است. و ذات باریتعالی از چنین پنداری بدور است. ابراهیم داستان رؤیای خود را برای اسماعیل باز گفت: فرزندم! در خواب دیدم که تو را دارم سر می برم. نظرت در این باره چیست؟ اسماعیل پاسخ می دهد که: ای پدر به آنچه دستور یافته ای، عمل کن، بدان که مرا صابر خواهی یافت. (588) ابراهیم دست بکار شد و کارد بر گلوی اسماعیل نهاد، ولی کارد از بریدن بازماند و هر چه فشار وارد کرد، تاءثیری نداشت. ابراهیم دریافت که به آزمایشی بزرگ مبتلاست و در آن مؤفق گردیده است. خداوند ضمن تاءیید رؤیای ابراهیم و تحسین صداقت و ایمان او پیام اساسی و هدف مطلوب را چنین اعلام داشت که دیگر این سنت نابخردانه از تاریخ حیات بشر محو باید گردد و به جای ذبح انسان، از حیوانات استفاده شود.

قوم نژاد پرست یهود مدعی اند که قربانی، اسحاق بوده است، در حالی که منابع تاریخ و قرائن قرآن اسماعیل را تصریح می کنند. (589)

بنای کعبه

ابراهیم فرمان می یابد که خانه کعبه را بنا کند و اساس خداپرستی را پی ریزی نماید. اسماعیل در کنار پدر به این مهم می پردازد. خانه کعبه که بنای نخستین آن توسط آدم آغاز شده بود، اینک بدست ابراهیم و اسماعیل تجدید بنا می گردید. «حجر الاسود» سنگ زیر پا یا نردبان ابراهیم بود که برای آراستن دیوارهای کعبه زیر پای ابراهیم قرار داشت. این سنگ سیاه آسمانی که اخیراً بر اساس پژوهشهای زمین شناسان ثابت شد از جنس سنگهای زمینی نیست و قطعاً از کرات دیگر سقوط کرده، در اطراف تپه ای بود که بنای اولیه کعبه در زیر آن نهفته بود. اسماعیل این سنگ سیاه را به کنار دیوار کعبه آورد تا زیر پای پدر قرار دهد. آن سنگ در بنای کعبه به یادگار بکار رفت و همچنان جاودانه ماند. (590)

فرزندان ابراهیم

نخستین فرزند ابراهیم، اسماعیل است که مادرش «هاجر» می باشد. اسماعیل مرکب از عربی و غیر عربی است و از «اسماع» و «ئیل» گرفته شده و به معنای بنده حرف شنو یا بنده شنونده خدا می باشد. اسماعیل 137 سال زیست و شش ماه پس از مرگ مادرش «هاجر» درگذشت. مادر و پسر در «حجر اسماعیل» مدفون اند. اسماعیل صاحب فرزندانی بود.

پس از اسماعیل، «اسماعیل» متولد شد که مادرش «سارا» بود. کنیه او «ابو اسرائیل» است یعنی بنده خدا عبدالله. اسحاق در هنگام پیری ابراهیم و سارا به آنان اعطا شد.

در آن هنگام ابراهیم 120 سال داشت و سارا 96 سال. «اسحاق» ریشه عبری دارد: «یصحق» یعنی: «می خندد». در قرآن آمده است که وقتی مژده اسحاق به والدین داده شد، سارا از تعجب خندید. اسحاق 180 سال زیست و در شهر «حبرون» بدرود حیات گفت. او در مغازه مکفلیه مدفون است.

روایات اسلامی متفق اند که ذبیح ابراهیم همان اسماعیل بوده است. (591)

زبان ابراهیم

زبان ابراهیم عبری بوده است. ما در صفحات گذشته در دین موسی از واژه عبری و وجه تسمیه آن سخن گفتیم. زبان عبری در یک دوره از حیات بنی اسرائیل رایج بوده است. عربی که زبان اسماعیل و اعقاب او است، به عبری زبان اسحاق نزدیک است. عبری از شعب زبانهای سامی است و زبان رسمی بنی اسرائیل بوده و می باشد. کتب مقدسه عهد عتیق به این زبان و خط عبری نوشته شده است. این خط منشعب از خط فنیقی است. حروف الفبای عبری در ابتدا شبیه الفبای فنیقی بود و بعدها از الفبای آرامی تقلید کرد. در حال حاضر کتاب مقدس تورات به همان الفبای آرامی نوشته می شود. الفبای عبری - آرامی دارای 22 حرف است.

گفته اند نخستین کسی که به زبان عبری سخن گفته، ابراهیم بوده است. گویا این زبان را هنگامی که از نهر اردن عبور می کرد، فرا گرفت. نسب شناسان یمن گفته اند اولین کسی که زبان عبری را اختراع کرد و به آن سخن گفت، یعرب بن قحطان بوده است. (592)

بیت العتیق

کعبه مکرمه از مهم ترین معابد جهان عرب جاهلی بشمار می رفت. «کعبه» خانه مکعب شکلی است که سنگ نخستین آن را آدم کار گذاشته و توسط ابراهیم و اسماعیل تجدید بنا گردید. قرآن به سابقه تاریخی - عقیدتی این بنای مقدس تصریح کرده است و آن را «بیت الله» و «بیت العتیق» و... نام گذارده است. یک دانشمند یونانی که در قرن دوم میلادی می زیسته، از معبدی به نام «مکورابا» که نام قدیم مکه است، یاد کرده است. معلوم می شود که در زمان های بسیار دور، مردم بدوی آن ناحیه از سقوط سنگ سیاه آسمانی به وحشت افتاده بودند و سپس آن را مورد پرستش قرار دادند.

این خانه مقدس پس از ابراهیم، سالهای درازی مکان و محل عبادت مردم عرب بوده و آن را احترام فراوان می کردند. بعدها عقاید بت پرستی در میان قبائل عرب راه یافت و این مکان مقدس مرکز بتان گردید.

خانه کعبه چند مرتبه در طول تاریخ ویران شده و تجدید بنا گردیده است: در زمان قصی بن کلاب جد ششم پیامبر اسلام که رئیس قبیله قریش بود، کعبه ویران شد. قصی بن کلاب آن را از نو بنا کرد.

بار دوم که ویران شد، در سال 18 یا 28 قبل از بعثت بود که بزرگان قریش تصمیم گرفتند آن را مجددا بسازند. آنان کار ساختمان را آغاز نمودند و دیوار خانه را که کوتاه بود، بلندتر کردند و از تخته پاره های یک کشتی متروک رومی که در ساحل دریای سرخ بود، برای سقف آن استفاده کردند. و چون خواستند حجر الاسود را در جای آن نصب کنند، میان طوائف قریش اختلاف افتاد. سرانجام رسول اکرم که هنوز به مقام رسالت مبعوث نشده بود و به نام محمد

امین شهرت و احترام بسیار داشت، با تدبیری خردمندانه به اختلاف و خون ریزی حتمی پایان داد. آن حضرت پیشنهاد کرد که حجر الاسود را در گلیمی نهاده و هر طایفه قسمتی از گلیم را گرفته و نزدیک جایگاه مربوطه آورند. آنگاه رسول اکرم با دست خود، آن سنگ سیاه را کار گذاشت و به اختلاف پایان داد. یک بار دیگر در زمان حکومت یزید بن معاویه در سال 64 هجری در جریان درگیری با عبدالله بن زبیر، کعبه ویران شد. عبدالله بن زبیر کعبه را تجدید بنا کرد. بعد از او در سال 75 هجری که حجاج بن یوسف ثقفی والی حجاز شد، بنای عبدالله بن زبیر را ویران کرد و دوباره بر اساس بنای قصی بن کلاب آن را تجدید بنا کرد.

بار دیگر در سال 309 هجری قمری خانه کعبه بدست قرامطه ویران شد. این فرقه در سال 309 قمری به اتفاق رئیس خود ابوطالب سلیمان قرمطی حاکم بحرین، عازم مکه شدند. آنان در روز ترویبه به حجاج حمله نموده و به قتل و غارت پرداختند. آنگاه وارد بیت الله شده، پرده کعبه را قطعه قطعه کرده، بین یاران خود تقسیم نمودند. حاجیان را کشته، در چاه زمزم افکندند. حجر الاسود را برداشته، با خود به بحرین آوردند. در سال 329 هجری دوباره این سنگ سیاه را با خود به مکه آورده و در جای اولیه آن نصب نمودند. (593)

یکی دیگر از نامهای «بیت الله» مکه است که در قرآن آمده است. شهر «مکه» کهن ترین شهرهای حجاز پیش از اسلام بوده است و میان دو کوه «ابوقییس» و «قصیقسان» در دره خشکی قرار دارد. این شهر قبل و بعد از اسلام دارای اهمیت مذهبی و تجاری بسیاری بوده است. در قرآن «مکه» و «بکه» آمده است. مفسران اسلامی می گویند که دو لفظ هر دو به یک معنا است. گاهی عرب حرف میم را به باء تلفظ و تبدیل می کرده است. مثل این که

«لازم» را «لاذب» هم گفته اند. برخی گفته اند: «مکه» نام شهر است و «بکه» نام کعبه می باشد.

زبان شناسان بر این پنداراند که واژه مکه ریشه ایرانی دارد و لذا گمان کرده اند که ریشه مکه: «مهگه» یعنی «جایگاه ماه» بوده است.

جغرافی دان یونانی بطلمیوس «مکه» را «مگوبا» گفته است.

در قرآن و روایات اسلامی از مکه به ام القرای تعبیر شده است.

ریاست مکه پس از فرزندان اسماعیل بدست قوم «جرحم» بود. و چون قوم «خزاعه» بر تیره جرحمیان غالب شدند، ریاست مکه را بدست گرفتند. پس از خزاعه، قبیله «قریش» ریاست مکه را در دست داشتند. قبیله قریش از فرزندان اسماعیل هستند. (594)

قوم عرب

تقسیم بندی قوم عرب

اعراب امروزه در جهان جمعیت چشم گیری را تشکیل داده اند و 24 کشور اسلامی جهان را بیشتر همین قوم پدید آورده اند که اگر هم از نژاد سامی نباشد، بهر حال زبانشان عربی است.

کمتر زبانی در دنیا وجود دارد که یک طیف بسیار بزرگ را در رابطه با یک زبان در برگیرد.

علماء انسان عرب، اعراب را به سه دسته تقسیم کرده اند که چند صفحه قبل به آن اشاره شد، و اینک تفضیل آن:

اعراب بطور کلی به سه دسته تقسیم شده اند:

1- عرب بائده.

2- عرب عاربه.

3- عرب مستعربه.

عرب بائده اعرابی بوده اند که منقرض شده و نسل آنان از بین رفته است و گفته شد که قبائل: عاد و ثمود و طسم و جدیس و جرحم از آنان بوده اند که در قرآن کریم به برخی از این اقوام اشاره شده است.

و اما عرب عاربه، اعراب بومی و خالص را گویند که نسل ایشان هنوز ادامه دارد، مانند: قحطانیان که شاید همان یقطان باشند که در تورات آمده و منسوب به یعرب بن قحطان هستند که در یمن زندگی می کرده اند.

و اماع عرب مستعربه، اعرابی را گویند که در اصل عرب نبوده اند و قبول عربیت کرده اند، مانند: عدنانیها که از اولاد اسماعیل فرزند ابراهیم بودند و قبول عربیت کرده و در حجاز ساکن شدند. رسول اکرم اسلام و قبیله قریش از همین نسل می باشند. اهالی سرزمین حجاز و نجد و یمامه به دو گروه شهرنشین و بیابانگرد تقسیم می شدند. (595)

عمالقه

عمالقه یا عمالیق از اعراب قدیم بائده بودند که در قسمت شمالی حجاز و تهامه زندگی می کرد و تا شبه جزیره سینا پراکنده بودند. گروهی گفته اند که عمالقه نام تیره ای از عرب بوده که در نزدیکیهای خلیج عقبه و حدود شمالی آن زندگی می کردند و نام عمالیق را یهود فلسطین به آنان اطلاق کرده اند. اصل این کلمه در زبان بابلی «مالیق» یا «ماکوت» و «مالوق» بوده است که اهل تورات به آنها اطلاق نموده اند. بعدها این کلمه در زبان عرب به صورت: عمالقه و عمالیق درآمده که آن را بر تیره بزرگی از اعراب بائده اطلاق کرده اند. این اعراب در حدود 25 قرن قبل از میلاد می زیسته اند. گروهی از اعراب عمالقه به خارج از عربستان، یعنی به مصر و عراق مهاجرت کرده اند.

محققان معتقدند که تمدن درخشان و بی سابقه حمورابی در عراق، کار همین عمالقه مهاجر است. این تمدن بزرگ که هنوز از استانداردهای تمدن معاصر جهان جلوتر است و برتری های حقوقی - انسانی بسیاری دارد، از سال 2460 تا 2070 قبل از میلاد در بابل برقرار بوده است. قوم آشور نیز تیره ای از عمالقه عربستان بوده اند که 2000 سال قبل از میلاد در نواحی شمالی بین النهرین سکونت داشتند. دولت آشور که به مدت ده قرن اقتدار بی سابقه ای داشت، محصول همین تیره از عمالقه است. در اینجا به خواننده گرامی یادآوری می شود که امام علی بن ابیطالب علیه السلام در بیان فلسفه تاریخ به سابقه شگفت این قوم اشاره می کند، ⁽⁵⁹⁶⁾ و قدرتهای زمان و جهان را به عبرت از تاریخ سرنوشت اقوام متمدن گذشته از جمله عمالقه، دعوت می فرماید.

گروه دیگری از عمالقه مهاجر به مصر در سال 2214 قبل از میلاد، از راه دریای احمر وارد مصر شدند. در ابتدا به مصر سفلی قدم گذاشتند و بعد به مصر علیا رفتند. فراعنه مصر از تیره همین عمالقه مهاجر هستند. در منابع یونانی از اقتدار سیاسی این قوم یاد شده است.

این قوم از سال 2214 تا 1589 ق. م. در قسمتی از مصر سلطنت می کردند. حکومت مطلقه عمالقه بر مصر از سال 1580 تا 1730 ق. م. بوده است.

مصریان، عمالقه را بلای آسمانی تلقی کردند. برخورد خشن و غارت و تخریب این قوم باعث شد تا بومیان مصر چنین پندارند که عمالقه مظاهر خشم خدایان هستند. نبرد مصریان با عمالقه در طی سالهای 1680 تا 1580 ق. م بوده است. آنان توانستند عمالقه را از مصر عقب برانند. در این عقب نشینی گروهی از عمالقه در صحرای سینا و شمال حجاز دولت نبطیان را پدید آوردند.

قوم ثمود که در شمال حجاز دولتی داشتند و قرآن از آنها یاد کرده، از همین عمالقه یا اعراب بائده بودند.

اعراب عاربه یا اعراب اصیل شامل تیره های قحطانی هستند و از نژاد سام بن نوح، خاورشناسان، تیره های سامی را عبارت از: اکدی ها، آشوری ها، کنعانی ها، عبری ها، آرامی ها، موآبی ها، عمونی ها، فنیقیها و... می دانند. این تیره ها همگی در شبه جزیره عربستان می زیسته اند و تا چهار هزار سال قبل از میلاد در همانجا متوطن بوده اند. علت مهاجرت این تیره ها، تغییر آب و هوا بوده است.

در قسمت جنوبی جزیره العرب تیره ای از اعراب می زیسته اند که به اعراب قحطانی مشهور بودند. آنان از نسل یعرب بن قحطان بودند که قحطان در هنگام جدا شدن فرزندان نوح، از بابل به سمت یمن آمده و حکومت آن سامان را بدست گرفت. یعرب بن قحطان زبان عربی را از آنان فرا گرفت. اعراب مستعربه تیره ای بودند که از خارج عربستان به آن ناحیه رفته و قبول عربیت کرده بودند. مانند عدنانیها که از اولاد اسماعیل بودند. عدنان جد بیستم پیامبر اسلام است. وی پدر اعراب عدنانی است که در تهامه و نجد و حجاز تا شام و عراق زندگی می کردند.

اعراب عدنانی را عرب اسماعیلی، عرب شمالی، عرب مستعربه و عرب مضری نیز می گویند. «عدنان» دو پسر داشت: یکی «معد» و دیگری «عک». معد بن عدنان مادرش از تیره جرحم بود. او ده فرزند داشت. کنیه وی ابو قضاعه بود در موقع سلطه بخت نصر به حران رفت و در آنجا سکونت یافت. پس از جنگ به مکه بازگشت. معد سرور همه پسران عدنان بود. اعراب مستعربه با دیگران اقوام عربی فرق اساسی داشتند. این اختلافات در فرهنگ،

نظام اجتماعی و مذهب بود. عدنانیها نیز پراکنده شدند و به سوی مصر و حبشه مهاجرت کردند.

قبیله قریش

یعقوبی می گوید: «نضر بن کنانه»، نخستین فردی است که «قریش» نامیده شد. گفته اند چون مردی پاک دامن و بلند همت بود، او را قریش گفته اند. برخی گفته اند: چون بازرگان بود، به این نام شهرت یافت. و گروهی معتقدند که مادرش او را قریش نامید که تصغیر «قرش» است. و آن جانوری است که در دریا زندگی می کند. کسی که از فرزندان نضر بن کنانه نباشد، قریشی نیست. برخی گفته اند که چون این قوم پس از پراکندگی، گرد هم آمده اند، قریش نامیده شدند. «تقرش» به معنای «تجمع» است.

برخی قریش را لقب فهر بن مالک دانسته اند. وعده ای دیگر قریش را نام و فهر را لقب دانسته اند. گروهی قریش را نام طایفه ای می دانند که قبل از ریاست مکه، در بیرون مکه می زیستند. برخی معتقدند که قریش از ادوار ساسانی در جزیره العرب حضور داشته و در قرن چهارم میلادی بر مکه ریاست یافته است. محققان ایرانی می گویند: کلمه «قریش» عجمی است و معرب «کورش» است. و از طرفی قریش نژاد خود را برتر از اعراب جاهلی می داند و به سید و شریف قوم مشهور است. بنابراین قریشیها ایرانی اند و همان کورشیها هستند!! مانند کلمه «زمزم» که نام چاه معروف است و حال آنکه این کلمه، ایرانی است و از «زمزمه» گرفته شده که یک دعای زرتشتی - ایرانی می باشد. و یا کلمه «مسجد» که معرب «مزگت» است و یا «مکه» که معرب «مهکده» یا معبد ماه است. قریش که لقب اجداد پیامبر اسلام است، معرب همان «کورش»

بوده که در عصر جاهلیت با دودمان خود به حوالی مکه مهاجرت کرده و بر مکه مسلط شده است. (597)

قصی بن کلاب تولیت مکه را بدست گرفت. همو بود که ریاست طایفه قریش را نیز بر عهده داشت.

قصی بن کلاب رقبای خویش را از صحنه خارج کرد و از آن تاریخ به بعد، ریاست مکه و تولیت آن را در دست سران قبیله قدرتمند قریش بود تا که پیامبر اسلام به رسالت مبعوث گردید. (598)

عقاید قوم عرب

عقاید اعراب جزیره العرب در آستانه ظهور اسلام

ادیان و مذاهب در میان مردم جزیره العرب عبارت بود از: دین باستانی - تاریخی حنیف، یهود، نصاری، زرتشت، صابئین، مزدک و مانی. بدیهی است که تنها دین بومی و اصیل جزیره العرب آئین پاک و توحیدی حنیف بود که یادگار ابراهیم بت شکن بزرگ توحید می باشد. قرآن به سابقه این دین در جزیره العرب تصریح کرده است.

دین حنیف آئین پاک و خالص ابراهیم خلیل بود. تاریخ عقاید اعراب از دیر باز نشان می دهد که افراد آگاه و روشن جامعه عربی حنیف و موحد بوده اند و از خرافات و شرک و بت پرستی اعراب سخت آزرده خاطر می گشته اند.

در دوره تحریف عقاید موسی و عیسی علیهما السلام، برخی از رهبان و احبار و دیگر جاهلان دین پاک ابراهیم را به عقاید تحریف شده یهود و نصاری نسبت می دادند که قرآن صریحا هر گونه انتسابی را نفی و نهی می کند.

بطور کلی آئین حنیف یک اندیشه خالص و ناب توحیدی بوده و دارای مناسک و مراسم خاصی نبوده است.

حنفاء یا موحدان یکتاپرست، روشنفکران جامعه جاهلی بوده اند. در زبان پارسی «حنیف» به معنای «به حق گرائیدن» و یا «از گمراهی به رستگاری رو آوردن» است. در لغت عربی «حنیف» به معنای: المائل الی الحق، یعنی: «گرایش به سوی حق و حقیقت» است.

در جامعه جاهلی به هر کس که شعائر منسوب به ابراهیم را از قبیل حج، طهارت و تطهیر و ختان و... انجام می داد، حنیف می گفتند. در جامعه جاهلی غلبه و اکثریت با جریان بت پرست و مشرک بود. آئین حنیف به صورت جریانی باریک و کم رنگ در حاشیه و پنهان از چشم ها به حیات خود ادامه داد.

حنفاء جامعه جاهلی

چهره های برجسته جاهلی که به آئین حنیف وفادار بودند، عبارت اند از:

1- ورقه بن نوفل، عموزاده خدیجه بنت خویلد بود که با مطالعه کتب مذهبی، اصالت عقیدتی خویش را حفظ کرد. و به همین دلیل به پیامبر اسلام ایمان آورد.

2- عبیدالله بن جحش، از قبیله قریش، پسر عمه و برادر زن پیامبر اسلام. او در حبشه به مسیحیت گروید.

3- عثمان بن حویرت. او در نزد قیصر روم مسیحی شد.

4- زید بن عمرو بن نفیل، از قبیله قریش، پدر سعد بن زید، صحابی معروف. او از اکل میته و حرام دوری می کرد، و به آئین ابراهیم وفادار بود. اعراب را از کشتن دختران نهی می کرد. او بر اساس پیشگوئی راهبی در شام، از قبول مسیحیت و یهودیت خودداری کرد و در انتظار ظهور اسلام بود. اما در راه بازگشت به مکه توسط قبیله لخم کشته شد.

5- نابغه جعدی قیس بن عبدالله، از شعرای مشهور عرب عصر جاهلیت و اسلام. اشعار او در دوره جاهلی در رابطه با توحید و بعث و جزا و بهشت و دوزخ و... بود. این شعر از او است:

الحمد لله لا شریک له

من لم یقلها فنفسه ظلما

«سپاس خداوندی را که شریکی برای او نیست، هر کس این شعار را نگوید، به خود ستم کرده است».

6- امیه بن ابی صلت ثقفی، از اهالی طائف و قبیله ثقیف، از شعرای بزرگ جاهلیت. او با کتب آسمانی آشنائی داشت و لذا خمر را حرام می دانست و درباره بتان با شک و تردید اظهار نظر می کرد. برای بدست آوردن حق کوشا بود. خود در پیامبری طمع ورزید. وقتی پیامبر اسلام ظهور کرد، بر او حسد ورزید و گفت: تا کنون امیدوار بودم که پیامبر شوم. امیه در سال دوم یا نهم هجرت در شهر طائف جان سپرد. خواهرش که مسلمان شده بود، یکی از قصائد طولانی او را در محضر رسول اکرم خواند. حضرت فرمود:

امن شعره و کفر قلبه شعرش ایمان داشت و قلبش کافر بود. امیه نخستین کسی بود که: «بسمک اللهم» را نوشت. این عبارت تا آمدن اسلام در میان اعراب معمول بود.

7- قیس بن ساعده؛ حکیم و خطیب مشهور عرب جاهلی که رسول اکرم او را در بازار عکاظ در حال سخنرانی دیده بود، در اشعارش به توحید و معاد اعتراف داشت.

- 8- ابو قبیس حرمة بن ابی انس، از قبیله بنو نجار، که در عصر جاهلیت رهبانیت اختیار کرد و دست از بت پرستی کشید و خواست مسیحی شود، ولی از آن هم گذشت و برای خود عبادتگاهی تدارک دید و به عبادت پرداخت. او می گفت: من پروردگار ابراهیم را پرستش می کنم.
- ابوقبیس پس از هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه، اسلام آورد و در حق حضرت اشعاری سرود که در تاریخ تراجم ضبط شده است.
- 9- خالد بن سفیان ؛ که پیامبر اسلام او را ستوده است. او بر دین حنیف بود که قومش را بشارت ظهور اسلام داد. وقتی دخترش سوره توحید را از پیامبر شنید، گفت: پدرم نیز چنین می گفت.
- 10- تبال اسعد، پادشاه یمن که به گفته مورخان، هفتصد سال قبل از نبوت پیامبر اسلام به دین اسلام ایمان آورد و در اشعار خود به رسالت پیامبر اسلام گواهی داد.
- 11- زهیر بن ابی سلمی ؛ شاعر معروف عرب که او نیز از ظهور اسلام در اشعارش خبر داده است.
- 12- ابو عامر راهب ؛ از قبیله «اوس»، پدر «حنظله» معروف به «غسیل الملائکه»، نیز از مومنان دین حنیف بود.
- 13- بحیرای راهب ؛ از جمله کسانی بود که به پیامبر اسلام قبل از رسالت آن حضرت ایمان آورد و مژده ظهور اسلام را به مردم داد. (599)
- گویا مسیحیان قبل از اسلام، اصطلاح «حنیف» را برای اعراب غیر یهودی و غیر مسیحی بکار می بردند.
- گاهی حنفاء بر صابئین اطلاق می شده است. واژه «حنیف» از ریشه «حنف» به معنای: میل کردن به چیزی است. «تحنف» نیز به معنای: «کناره گیری از

مردم و زهدورزی « می باشد. اما در اصطلاح مذهبی یعنی: روی گرداندن از بت پرستی و میل به یگانه پرستی، تعبیر می شود. (600)

شعائر دین حنیف

گفته شد که آئین حنیف، دارای مناسک و احکام خاص مدونی نبود، اما سنی از ابراهیم در باورها پیادگار مانده بود که در طهارت جسمانی و روحانی خلاصه می شد. حنفاء از ارتکاب محرمات پرهیز می کردند. حنفاء دین توده های آگاه بود و اشراف و سران جاهلی در زمره حنفاء نبودند. پس از اسلام، برای برخی از سران جاهلی که در طی یک کودتا، قدرت را بدست گرفتند، بیوگرافی ساخته شد و آنان را در زمره حنفاء قرار دادند. حال آن که تاریخ جاهلیت رد پای این بت پرستان را نشان می دهد.

حنفاء به «الله» اعتقاد داشتند. پرستش الله در تاریخ دین حنفاء به عصر ابراهیم و اسماعیل می رسد.

ترکیب «الله» از «الف و لام» تعریف که بر سر «اله» آمده، شکل گرفته است. این حقیقت در کتیبه های عربی قدیم ثبت شده و امروز در دست است. الله در تلقی اولیه موحدان به معنای خدای اکبر و اعظم بوده است که در اشعار شعرای آن اعصار نیز دیده می شود. شاهد دیگر کثرت استعمال و قدمت نام «عبدالله» در میان اعراب است که دلیل روشنی بر این مطلب می باشد. آیات قرآن به پیشینه پرستش «الله» در اعصار بسیار قدیم اشاره دارند.

محققان می گویند: اعتقاد به «الله» در بیشتر اعراب مرکزی و شمالی دیده شده است. آنان به وجود خدای مقتدر و مجرد که در آسمانها جای دارد، بطور نامشخص باور داشتند. در اعتقاد آنان «الله» بوده که آسمانها را آفریده است. قرآن به این سابقه عقیدتی تصریح کرده است.

اعراب شمالی به موازات ایمان به خدایان متعدد و جن ها، اندیشه خدای
 اعلی یعنی «الله» را که شکل اختصاصی کلمه عربی «الاله» بود، در ذهن
 داشتند. ریشه «الله» همان «ایل» سامی است که به معنای خداوند می باشد.
 در کتیبه های بدست آمده از صحرای عربستان و یمن جنوبی، چنین آمده
 است که سابقه عبادت «الله» بسیار طولانی بوده و در اعصار بسیار دور آن را به
 صورت «الاه» می خواندند. برخی می گویند که منشاء آن کلمه «ال» بابلی
 است که در کتب یهود به صورت «ایل» یا «ئیل» آمده است. نبطیان «الله» را
 «هلا» خوانده اند. «هرودت» از خدای نبطیان به «آلیوده» تعبیر می کند.
 بهر حال سابقه پرستش «الله» در میان بابلیان، عبرانیان، نبطیان و عربان
 مناطق گوناگون عربستان، بسیار قدیمی است. برخی از یهودیان و مسیحیان نیز
 خدای خود را «الله» می نامیدند. این قرائن تاریخی - باستانی نشان می دهد که
 دین حنیف نخستین اندیشه توحیدی در تاریخ عقاید بشر مبتنی بر پرستش
 «الله» جل جلاله بوده است و اقوام موحد دیگر نیز تحت تاءثیر تعالیم و اندیشه
 این دین بوده اند. (601)

عقاید عرب قبل از اسلام

گروهی از اعراب اجرام سماوی را می پرستیدند. «خورشید» خدای مؤنث و
 «ماه» خدای مذکر همسر خورشید بود. آنان اسامی خورشید و ماه و ستارگان
 را بر فرزندان خود می نهادند: عبدالشمس، عبدالشارق، عبدالنجم، عبدالثریا.
 ستاره زهره نیز پرستیده می شد. «زهره» معادل «ونوس» یونانی و «عنتروت»
 بابلی بود که «العذی» نامیده می شد: عبدالعذی.

معبد «العذی» در «نحله» بین مکه و طائف قرار داشت. «قزح» خدای
 طوفان بود و «لات» خدای آفتاب شمرده می شد. «منا» به معنای مرگ از

ریشه «منیه» که جمع آن «منایا» و «منوات» است، در نزد اقوام کنعانی مورد پرستش بود. «مناف» خدای دیگر اعراب بود. «ود» خدای اعراب بود. اعراب به روح و جن و غول پرستی معتاد بودند.

دهرپرستی از عقاید اعراب بود. «دهر» معادل «زروان» در عقاید ایرانیان باستان است. در تلقی «دهریون» زمان ازلی و ابدی بود. قرآن به این عقیده تصریح می کند. پرستش حیوانات نیز در میان اعراب جاهلی رایج بود. این عقیده نوعی توتم پرستی بود که جزء عقاید بدوی بشر که در سراسر زمین معمول بوده، می باشد. قبائل عرب اسامی خود را به اسامی حیوانات مورد پرستش خود، می نهادند.

احجار نیز پرستیده می شد و این همان فتیش پرستی بدوی بوده است. بت پرستی در اشکال و مظاهر گوناگون در میان عربها رواج بسیار داشت. گویند نخستین کسی که بت پرستی را در میان فرزندان «اسماعیل» رواج داد، «عمرو بن لحي» نیای قبیله «خزاعه» بوده است. او یکی از بت های شهر «بلقا»ی شام را به مکه آورد.

عقاید وارداتی: نیز در جزیره العرب راه داشت، دین یهود و مسیح و زرتشت از جمله ادیان وارداتی بود که در جزیره العرب پیروانی داشت. برخی از عقاید گنوسی و صابئی نیز رایج بود.

مورخان و محققان علل گوناگونی را در انتقال آئین یهود به عربستان بیان کرده اند، آنچه مشهور و معروف است این است که در هجرتها و قهر و غلبه هایی که در ادوار گوناگون بر یهودیان متوجه می شده، بخشی از یهودیان به جزیره العرب آمده اند.

این هجرت و انتقال در جریان جنگهای روم و بابل با یهودیان صورت گرفته است. گروهی از یهودیان بنونظیر، بنوقریظه و بنو بهدل از شام به حجاز گریختند و در مراکزی چون فدک، تیما، خیبر، وادی القری، یثرب و... ساکن شدند. در یثرب و حوالی آن بزرگ ترین طوایف یهود یعنی بنو قریظه و بنو نظیر و بنو قعقاع مستقر بودند و به کار تجارت و صنعت و زرگری و کشاورزی مشغول شدند. گویند پس از ویرانی اورشلیم گروهی از یهودیان به تدریج به عربستان راه یافتند. قبائل بنو نظیر، بنو قریظه، بنو قعقاع، بنو عکرمه، بنو بهدل و بنو شعله خود را از نسل کاهن بن هارون بن عمران برادر موسی می دانستند و لذا خود را برتر از اعراب و دیگر اقوام یهود می شمردند. وقتی قبیله اوس و خزرج به یثرب آمدند، از نفوذ یهودیان کاسته شد. یهودیان برای حفظ ثروت خود به اعراب خراج می دادند. ولی یهودیان خیبر به دلیل داشتن دژهای مستحکم مستقل می زیستند.

دین مسیح نیز به همین شکل وارد جزیره العرب شد. مسیحیان مهاجر از شام و فلسطین به حجاز راه یافتند. کشیشان مسیحی تبلیغات خود را از شام و عراق تا عربستان و یمن گسترش دادند. آنان دیرهای خود را در زیر چادر تشکیل می دادند، لذا به آنان «اساقفه الخیام» گفته شده است. این دین از یمن تا حبشه پیروانی یافت.

حبشیان در نجران کلیسائی بنا کردند که «کعبه النجران» نامیده شد. در شهرهای «صغا»، «مآرب» و «ظفار» کلیساهائی تاءسیس شد. مردم «حیره» در نزدیک «کوفه» نسطوری مذهب بودند و از اسقف ایران دستور می گرفتند.

مردم غسان که تابع قدرت روم بودند، مذهب یعقوبی داشتند. گروهی از رهبانان مسیحی در حجاز می زیستند، پیامبر اسلام با آنان معاشره بوده و قرآن

به وجود آنان در جزیره العرب اشاره کرده است. باید دانست که عقاید یهودیان و مسیحیان حجاز با یکدیگر یهودیان و مسیحیان مراکز دیگر اختلاف اساسی داشت. تصریحات قرآن به عقاید آنان مبین این واقعیت است. گویا کهن ترین شاخه مسیحیت یعنی «مونوفیزیت»ها در حجاز ساکن بوده اند که اعتقاد به طبیعت واحد عیسی داشتند. این گروه از مسیحیان «ابیونیان» خوانده شده اند. کلمه عبری «ابیونی»، فقیر معنا می دهد. «ابیونیان» بر خلاف دیگر فرقه های مسیحی رابطه خود را از یهود نبریدند.

گویا مسیحیان مکه و... که با پیامبر اسلام معاصر بوده اند، از همین ابیونیان بوده اند. دین زرتشت از ایران به عربستان راه یافت و پیروان آن بیشتر ایرانیانی بودند که غالبا در یمن و عمان نو بحرین سکونت داشتند. در میان قبیله تمیم افرادی بودند که آئین زرتشتی داشتند.

گفته می شود که عقاید مزدکی و مانوی نیز در جهان عرب راه یافته بود و در میان قبیله قریش پیروانی داشت.

خالد بن سنان العبسی که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی می زیست، مردم را به دین عیسی دعوت می کرد. او آتشی را که در عربستان بر روی یکی از چاههای نفت روشن شده بود و طرفداران آن آتش مردم را به آئین زرتشت دعوت می کردند، خاموش کرد.

گروهی از صابئین در حجاز زندگی می کرده اند. قرآن از آنان یاد می کند.

در اسلام، یهود و نصاری و مجوس، در حکم اهل کتاب شمرده شده اند. (602)

تاریخچه بت پرستی، جاهلیت و عقاید عرب جاهلی

آغاز بت پرستی در جهان

صاحب «الاصنام» می گوید: منشاء بت پرستی از فرزندان آدم آغاز گردید. در اساطیر آمده است که پس از مرگ آدم به پرستش جسم او پرداختند و این منشاء بت پرستی گردید.

محققان معتقدند که بت پرستی شکل نخستین عقاید دینی انسان اولیه بوده و ادیان امروز ابعاد تکامل یافته و اصلاح شده عقاید اولیه انسان است. آنان مراحل تکامل ادیان را در چهار مرحله خلاصه می کنند:

1- مرحله دیانت ابتدائی، مانند: آنی میسم، سحر و جادوگری، و توتمیسم یعنی مذهب پرستش حیوانات و گیاهان مقدس.

2- ادیان مبتنی بر شرک و چند خدائی.

3- ادیان مبتنی بر یگانه پرستی و تک خدائی یا توحید، مانند: زرتشت، یهود، مسیحیت و اسلام.

4- ادیان و مکاتب فلسفی مبتنی بر وحدت وجود.

گروهی از جامعه شناسان از میان ادیان بدوی مذهب آنی میسم را منشاء بت پرستی دانسته اند. و گروه دیگری توتم پرستی را منشاء بت پرستی دانسته اند. همان طور که گفته شد، بت پرستی از خارج جزیره العرب در میان اعراب راه یافت.

صاحب «الاصنام» می گوید: ... چون اسماعیل در مکه سکنی یافت و بر کثرت جمعیت افزوده شد، فرزندان اسماعیل، عمالقه را از مکه بیرون کردند. بنو اسماعیل همچنان به ستیز با اهالی مکه پرداختند و گروهی دیگر را بیرون

راندند. رانده شدگان پاره های سنگ اطراف کعبه را با خود بردند. آنان از آن پس این سنگها را تقدیس و تکریم می کردند.

به روایت دیگر نخستین «بت» از بلقay شام به حجاز آورده شد. اعراب بتان را «اصنام و صنم» خوانند. «وثن و اوثن» نیز گفته می شود.

بت های معروف عرب عبارت بودند از:

1- شواع ؛ نام بتی است که مربوط به «هذیل بن مدرکه» بوده که در محل «رهاطه» قرار داشته است.

این بت پس از اسلام به دستور پیامبر و توسط «عمرو بن عاص» درهم شکسته شد.

2- ود؛ این بتی بود که «عمرو بن لحي» آن را از کنار رودخانه جد به مکه آورد و به یکی از قبائل عرب داد.

این بت در وادی القری قرار داشت. «عبدود» به همین مناسبت است. پس از اسلام این بت به دستور پیامبر توسط «خالد بن ولید» درهم شکسته شد.

3- یغوث ؛ بر وزن «یهود» نام بتی بود که قبیله مذحج و متحدانش آن را می پرستیدند. گویند یغوث یکی از پنج بت قوم نوح بوده است. یغوث به معنای فریاد رس است. مردم شمال و جنوب یمن این بت را می پرستیده اند.

4- یعوق ؛ این بت در قریه خیوان در شمال «صنعا» قرار داشت. قبیله «همدان» این بت را می پرستیدند.

5- نسر؛ بر وزن عصر، به شکل کرکس ساخته شده بود و از پنج بتی بود که قوم نوح می پرستیدند. متولی این بت، «معدی کرب» بود. نسر در میان حمیری ها مقام والائی داشت. نسر از جمله پنج بتی بود که قوم نوح می پرستیدند.

جان ناس، محقق در تاریخ ادیان و عقاید، در این رابطه می گوید: اعراب شهرنشین و صحراگرد به خدایان مذکر و مونث معتقد بودند. هر یک از این خدایان مخصوص یک قبیله یا چند قبیله بود، مانند بت هبل که خاص مردم مکه و اطراف آن بود.

در شهر مکه سه خدای مونث وجود داشت:

1- لات، خدای مادینه.

2- منات، خدای سرنوشت.

3- عزى، خدای یوم.

این سه خدا را «بنات الله» می نامیدند که در مکه پرستش می شد.

6- لات ؛ که در قرآن به آن اشاره شده، مورد پرستش قریش بود و در طائف قرار داشت. لات سنگ چهارگوشی بود که در محل آن اکنون مناره مسجد طائف قرار دارد. کلمه «لات» از «لت» گرفته شده و به معنای «خلط و مزج» است و «لات» با تشدید تاء، اسم فاعل است که بعدا «تاء» تخفیف یافته است.

محققان معتقدند که «لات» منقول از زبان نبطی است، و آن نام یکی از خدایان ماده بابلی بوده است که در بابل رب الارباب دختران بوده و خواهرانش «مامناتو» و «غشتار» بوده اند. «لات» نیز مانند دیگر خدایان بابلی تحول یافته است: در سوریه همسر یکی از خدایان نر که «حداد» نام داشت، شناخته شد. «حداد» خدای باران بود. بت لات در میان نبطیان ربه البیت نام داشت و بعد الهه آفتاب شد.

بت «لات» وقتی به «حجاز» انتقال یافت، مورد پرستش «ثقیف» و «قریش» قرار گرفت و مورد احترام بسیار بود. پس از اسلام، این بت در میان

قبیله «ثقیف» همچنان از اعتبار بسیار برخوردار بود. وقتی قبیله ثقیف اسلام آورد، به دستور پیامبر اسلام این بت توسط خالد بن ولید درهم شکسته شد.

7- عزی ؛ از بزرگ ترین بت‌های عرب جاهلی مخصوصاً قبیله قریش بوده است. بت عزی در وادی القری قرار داشت. قریش «لات و عزی و منات» را دختران خدا می دانستند. قرآن به این پندار جاهلانه اشاره کرده است. در الواح بابلی «عزو ساری» آمده است.

در زبان عبری «عزی» از «عزرا» یعنی «شدت قوت» گرفته شده است و عزی به معنای: اقوی و اشد است. عزی قدیمی تر از منات و لات است.

8- ایت بت از قبیله هذیل و خزاعه بوده است. گویا قدیمی ترین بت عرب می باشد و لذا مورد احترام بسیار بوده است. «منات» از «منی» به معنای «ریختن»؟ است چون خون قربانیهای بسیاری به پای آن ریخته می شده است. بت منات پس از اسلام توسط امام علی بن ابیطالب در هم شکسته شد. محققان گویند که این بت نیز وارداتی است و از بت های بابل بوده است. اعراب به این بت هدایائی می کرده اند، از جمله دو شمشیر بود که پادشاهی به منات هدیه کرده بود.

9- هبل ؛ با ارزش ترین بت عرب جاهلی بوده است.

هبل بت مردم مکه بوده و در کعبه نگهداری می شده است. هبل نیز بت وارداتی بود که از شام و فلسطین به حجاز راه یافته بود. این بت از عقیق سرخ و به شکل انسان تراشیده شده بود که دست راستش شکسته بود و قریش دستی از طلا برای آن ساخته بودند. این بت به «هبل خزیمه» نیز معروف بود؛ زیرا متولی اولیه آن «قوم خزیمه» بوده اند.

جلو روی هبل هفت تیره بود که برای تفاعل بکار می رفت، بر روی یک تیره نوشته شده بود «صریح» و بر روی دیگری «ملعق» آمده بود. اعراب جاهلی وقتی در مورد نوزادی شک داشتند، هدیه ای به هبل تقدیم می داشتند. آنگاه با تیره ها فال می گرفتند و بر اساس آن فال کودک را تعیین هویت و ملکیت می کردند.

همین بت در جنگ احد مورد شعار «ابوسفیان» بود که می گفت: «اعل هبل اعل هبل»، و پیامبر اسلام در جواب فرمود: «الله اعلی و اجل». هبل در پی فتح مکه بدست علی بن ابی طالب درهم شکسته شد.

10- اساف ؛ بر وزن «کتاب» بتی بود به شکل انسان بر فراز کوه «صفا» که در هنگام سعی بین «صفا» و «مروه» به عنوان تبرک و تیمن دست کشیده می شد.

11- نائله ؛ بت مؤنثی بود که مانند اساف مورد احترام بود. در اساطیر آمده است که اساف و نائله مرد و زنی بوده اند از قبیله جرحم که با هم معاشقه داشته اند. چون به مکه آمدند و حرمت آن نداشتند، مسخ شدند و به صورت دو قطعه سنگ در آمدند.

سعی بین صفا و مروه یک سنت دیرینه در مناسک حج بوده است. در ادوار جاهلیت این مراسم مکروه دانسته شد و اسلام با اصلاح و محتوی دادن به آن، کراهت آن را برداشت.

12- بعل ؛ نام این بت نیز در قرآن آمده است. این بت نیز از بت های وارداتی است که ابتدا در میان قوم الیاس در بعلبک بوده است. محققان می گویند: یکی از بت های عرب شمال همین بعل بوده است که هنوز مکان آن بین شام و مدینه به نام شرف البعل مشهور است.

«بعل» خدای آبها و چشمه سارها بوده است.

برخی گویند که بعل معبود قوم «یونس» بوده است. «بعل» از طلا ساخته شده بود و گویند که معبود قوم «الیاس» بوده است.

جامعه شناسان این بت را نیز از جمله بتان بابلی دانسته اند: «انو» خدای آسمان، «بعل» خدای زمین و انسان و «هیا» خدای آب و گیاه. این سه خدا، «تثلیث» اول را تشکیل می داده اند. هر کدام برای خود الهه ای داشته اند و در خلقت از آنان کمک می گرفته اند. «بعل» با «بعلیتو» ازدواج کرد. «بعل» ادوار تحول داشته است: ابتدا خدای فعل بوده و بعد خدای آفتاب و باران و انسان.خدایان دیگر بعدها تابع او شدند. سرانجام تمام صفات خدایان در بعل گرد آمد. «بعل» در لغت عرب به معنای «شوهر» است.

13- فلس ؛ معبود قبیله طی، بر وزن «ترس».

این بت احترام بسیاری داشت و هدایا و قربانیهای بسیاری دریافت می کرد. گویند روزی به فلس آسیبی رسید. حاتم طائی چهره افسانه ای عرب در انتظار معجزه بود، اما چون خبری نشد، از پرستش فلس دست برداشت. پس از اسلام، این بت توسط امام علی بن ابیطالب در هم شکسته شد. این بت به شکل انسان ساخته شده بود و رنگی سیاه داشت و در میان کوه اجاء مکان داشت. جایگاه این بت دار الامن و پناهگاه مجرمان بود. باید دانست که پیرامون بت جاهلی افسانه های بسیاری وجود دارد.

14- انصاب ؛ بت های بی نوایان عرب را انصاب گویند. این بت ها در

اختیار فقیران قرار داشت. آنان در خانه های خود به پرستش این بتان می پرداختند. فقرا که توان ساختن بت های گران قیمت و.. نداشتند، به همین بت های ارزان و بی اعتبار قانع بودند. این بت ها شکل خاصی نداشتند و به پاره

سنگهائی شبیه بودند. لذا به آنها انصاب گفته می شود. در قرآن از انصاب یاد شده است.

محققان انصاب را بت های خانگی اعراب می دانند.

گویا دو نوع بت در کار بوده، بت بتخانه و معبد و بت در خانه. انصاب بت های خانگی بوده اند.

برخی گویند اعراب به هنگام مسافرت از فرط علاقه به کعبه پاره سنگهائی از اطراف کعبه را با خود حمل می کردند تا ارادت خود را به کعبه و بتان نشان دهند.

در مقابل «انصاب»، اصنام و اوثنان که بت های شکل دار بودند، قرار دارند. «اصنام» را از زر و سیم و چوب می ساختند و «اوثنان» را از سنگ می تراشیدند.

مفسران اسلامی «انصاب» را وجه مستعار «حجر الاسود» دانسته اند که اعراب به جای حجرالاسود، «انصاب» را با خود حمل می کردند و بر گرد آن طواف می نمودند و قربانی می کردند.

15- الدوار؛ دور زدن و طواف کردن بر گرد بتی خاص بوده است. این بت مورد پرستش بوده است و اعراب هفت بار برگرد آن می چرخیده اند. این بت به شکل کعبه تراشیده شده بود. مفسران چرخیدن دور کعبه را طواف گفته اند تا با دور زدن بر گرد «الدوار» تداعی نکند. «الدوار» بر وزن جبار و کفار و سوار نیز آمده است.

16- زور؛ بر وزن «گور». نام هر چیزی که بجای خداوند عبادت شود. گفته می شود: این کلمه نام بتی معین بوده است که به جواهر آراسته بوده و در منطقه «دوار» قرار داشته است. گویا که این بت از طلا ساخته شده بود و دو چشم از

یاقوت داشت و بر بالای سر آن گوهری نصب کرده بودند. این بت تا روزگار «عثمان به عفان» پایدار بود. «عبدالرحمن بن سمره بن حبیب»، پس از فتح «سجستان» به سرزمین «دوار» رفت و بت پرستان را محاصره نمود. او دو دست بت زور را قطع کرد و یاقوتها را برداشت و پیش «مرزبان» انداخت و گفت: این جواهر از آن تو باشد، می خواستم ثابت کنم که این بت برای تو نفع و ضرری ندارد.

17- ذوالخلقه ؛ این بت به شکل تخته سنگ سفید رنگی بود که نقش تاجی در روی آن حک شده بود.

این بت در سرزمین «تباله»، میان مکه و یمن قرار داشت. پاسداران این بت قوم «امامه» از قبیله «باهله» بودند. چند قبیله دیگر این بت را می پرستیدند و هدایائی تقدیم می کردند. پس از اسلام، این بت در هم شکسته شد و پرستندگان در دفاع از آن دویست کشته دادند.

18- آذر؛ یعنی آتش. ایرانیان باستان و کلدانیان و آشوریان ستاره «مریخ» را آذر می گفتند و بر این باور بودند که آن سیاره از آتش پدید آمده است. آنان سنگی را تراشیده و رمز مریخ قرار دادند و بزرگان خود را به احترام، «آذر» می نامیدند.

این کلمه در الواح بابلی نیز آمده است.

مفسران اسلامی می گویند: «آذر» نام معبودی بوده است که مردم عرب آن را می پرستیده اند.

19- سعد؛ این بت که به نام «سعد» شهرت داشت، از سنگی دراز ساخته شده بود و در ساحل «جده» قرار داشت و مورد پرستش فرزندان «کنانه» بود. گویند عربی با شترش نزد این بت آمد، شترش از بت بترسید و فرار کرد. عرب

سنگی بر بت نواخت و گفت: خداوند تو را نامبارک گرداند که شتر مرا ترساندی. او از پرستش بت سعد منصرف شد.

20- ذوالکفین ؛ معبود قبیله «اوس» بود که پس از اسلام در هم شکسته شد.

21- ذوالشری ؛ معبود قبیله «ازد» بوده است.

22- بهیم ؛ معبود قبیله «مزینه» بوده است.

23- عمیانس ؛ معبود قبیله «خولان» بوده است.

دو قوام از این قبیله به نامهای «ادوم» و «اسوم» سهمی از چهارپایان و حاصل زراعت خود را میان پروردگار و آن بت تقسیم می کردند. اگر چیزی از سهم خدا داخل سهم بت می شد، آن را به خدا بر نمی گردانند؛ ولی اگر از سهم بت داخل سهم خدا می شد، به بت بر می گردانند. قرآن به این موضوع اشاره کرده است.

24- ذوالرحل ؛ معبود مردم حجاز بوده که احترام ویژه ای داشته است.

25- سعیر؛ بر وزن «زبیر»، معبود قبیله «عزه» بوده است.

26- شارق ؛ بر وزن «فارغ»، معبود مردم عرب جاهلی بوده است. آنان فرزندان خود را به این نام می خواندند.

27- شمس ؛ بت معروف عرب جاهلی است که اسامی بسیاری را به خود اختصاص داده است: عبدالشمس.

28- رثام ؛ بر وزن «لجام»، معبود قبیله «حمیر» بوده است.

29- ربه ؛ نام دیگر لات است. ثقیف بتکده ای به همین نام داشتند که آن را برابر کعبه می دانستند.

30- رضاء؛ بر وزن «کلاه»، خانه مقدس قبیله «بنو ربیعہ» بوده است.

31- سجه ؛ بر وزن «بیچه» از بت های عصر جاهلیت بوده است.

- 32- زون ؛ نام بت و هر چیزی که پرستیده شود.
- 33- صدا؛ نام بت قوم عاد بوده است.
- 34- حمودا؛ بتی از بت های قوم عاد بوده است.
- 35- ضیزن ؛ بت عصر جاهلیت. گویند نام دو بت بوده است که در بیرون دروازه حیره نصب شده بود تا واردان بر آن دو تعظیم کنند.
- 36- طاغوت ؛ نام لات و عزی و دیگر بتها و هر چیزی که بجای خداوند پرستیده شود. شیطان و کاهن و روساء خلال را نیز طاغوت گویند. طواغیت نام بتکده ها است.
- 37- عائم ؛ بر وزن ظالم، بت قبیله عزه بوده است.
- 38- عبعب ؛ بت قبیله قضاعه و بستگان این قبیله بوده است.
- 40- عتر؛ نام بت و بتکده و مذبحی بوده است.
- 41- عوض ؛ بت قبیله بکر بن وائل بوده است.
- 42- عوف ؛ یکی از بت های جاهلیت بوده است.
- 43- قلیس ؛ نام خانه مقدسی که ابرهه حاکم حبشه در صنعاء یمن از سنگ مرمر و چوبهای نفیس بنا کرد و با زر و زیور آراست تا اعراب را از کعبه منصرف کند. او در پی شکست این نیرنگ، تصمیم به ویران کردن کعبه گرفت که داستان آن مشهور است و در قرآن آمده است.
- 44- کثری ؛ بت قبیله جدیس و طسم بوده است.
- 45- کسعه ؛ بت دوران جاهلیت بوده است.
- 46- سنداد؛ خانه مقدس در بین راه کوفه و بصره بوده است.
- 47- کعبه نجران ؛ خانه مقدس قبیله حارث بن کعب در نجران بوده است.
- 48- محرق ؛ بتی از بکر بن وائل بوده است.

49- مدان ؛ بت قبیله بنوالحرث بوده است.

50- مرحب ؛ نام بتی در حضر موت در یمن بوده است.

51- مناف ؛ ذکر آن گذشت.

52- هبا؛ بت قوم عاد بوده است.

53- یالیل ؛ بت عصر جاهلیت بوده است.

54- یعبوب، بت قبیله جدیله وطی بوده است.

این تعداد از بتان، نمونه ای از هزاران بت عصر جاهلیت می باشد که فقط در میان اعراب پرستیده می شدند. بدیهی است که در بسیاری از دیگر جاها پرستش بت همزمان بوده است. ⁽⁶⁰³⁾ ناگفته نماند که بت های کم طرفداری در قبائل عرب بودند که ما از ذکر نام آنان خودداری کرده ایم و به همین «54» بت بسنده نموده ایم.

اماکن مقدسه جاهلیت

در قرآن به اماکن مقدسه جاهلیت اشاره شده است و معنای عبادی - مذهبی این اماکن تحلیل گردیده است که هدف تقرب به خداوند بوده است.

در جاهلیت عربی، اماکن مقدسه همان بتکده ها و خانه های مقدسی می باشد که در تقابل با کعبه و یا به نمایندگی آن در مراکز و جاهای مختلف ساخته می شده است. برخی بتکده ها بعدها آتشکده شد.

بتکده ها عموماً مورد پرستش بود. یکی از این اماکن مهم مذهبی 1- «بیت القلیس» در شهر عدن بود که بدستور ابرهه حاکم حبشه ساخته شد و هدف، معارضه با کعبه و انصراف اعراب از آن بود. برای ساختن این خانه مقدس، مردم به بیگاری کشیده شدند و معبدی عظیم آراستند. ابرهه این معبد را به زیور و جواهر آراست و ستونهای از مرمر و صلیب هائی از طلا و منابری از عاج و

آبنوس تهیه دید. این خانه عظیم و مجلل کسی را نتوانست بفریبد. پس از نابودی ابرهه، این بنا رو به ویرانی نهاد و آثار آن تا دوران قدرت سفاح نخستین خلیفه عباسی بر جای بود.

سفاح به استاندار خود در یمن دستور داد تا مصالح و آلات بیت القلیس را تصرف کند. و چنین شد که آن خانه از بیخ و بن محو گردید. یکی از بت های این خانه شصت زراع طول داشت.

2- «بیت لحم» مکان مقدس دیگری است که بر فراز تپه ای قرار دارد. این مکان مقدس اعتبار تاریخی بسیاری دارد؛ مورخان می گویند که راحیل مادر یوسف در اینجا دفن شده است. این مکان زادگاه داود و عیسی است. قدیمی ترین کلیسای مسیحیت در این قریه قرار دارد. این کلیسا بر فراز محل تولد عیسی علیه السلام ساخته شده است.

3- «بیت افسوس» در آسیای صغیر نزدیک ازمیر در ترکیه کنونی، از بناهای بسیاری کهن تاریخ عقاید است. بتکده آرتامیس یا دیانا در این شهر قرار داشته است. آثار این بتکده هنوز باقی است. ماجرای اصحاب کهف در همین شهر اتفاق افتاد. گویا که افسوس در دوره ای بسیار دورن مرکز قدرت جهانی بوده و دقیانوس مظهر استکبار جهانی. اصحاب کهف، نخستین گروه اندکی بودند که با ایمان به خداوند و پیروزی یک تنه بر امپراطوری عظیم زمان خویش تاختند و جلال و جبروت این طاغوت بزرگ تاریخ را به خاک مالیدند. غار یا خانه تیمی این مبارزان بزرگ و جاودانه تاریخ انسان در دو فرسنگی این شهر قرار دارد. خوانندگان حتما می دانند که اخیرا آثار باستانی بسیاری در مورد هویت و مقطع زمانی اصحاب کهف بدست آمده است.

4- «بیت المقدس» پایگاه انبیاء الهی بود و هرگز در آن بت پرستیده نشده است. در شرح دین یهود و اماکن آن از بیت المقدس و حوادث آن یاد شد. بیت المقدس حوادث ویران گر و خون بار بسیاری بخود دیده است و بارها ویران شده و تجدید بنا گردیده است. شرح حوادث بیت المقدس پس از ظهور اسلام در جای مناسب خود خواهد آمد.

ازلام جاهلی

ازلام که در قرآن به آنها اشاره شده، ابزار و آلات مقدسی بود که اعراب بوسیله آنها تفال می زدند آنان در امور ازدواج، تجارت، مسافرت و جنگ فال می گرفتند.

ازلام عبارت از چند چوب دارای علامت مخصوص بود. برخی تعداد آنها را سه چوب گفته اند و برخی دیگر هفت چوب نوشته اند. این هفت تیره یا نیزه چوبی در داخل کعبه قرار داشت، و روبروی «هبل» گذاشته شده بود. بر روی یکی «الله» و بر دومی «لکم» و بر سومی «علیکم» و بر چهارمی «نعم» و بر پنجمی «منکم» و بر ششمی «من غیرکم» و بر هفتمی «الوعد» نوشته شده بود. فرد متقاضی استخاره باید هدایائی به «هبل» تقدیم می کرد، آنگاه متصدی استخاره، متقاضی را روبروی هبل قرار می داد و می گفت: ای خدای ما! این فلانی پسر فلانی است، این مطلب را خواسته، حق را به او داده و...

اعراب هر گاه در هویت و ملکیت کودک خود شک داشتند، تفال می کردند. متصدی فال گیری، ابتدا تیری به طرف آن هفت نیزه پرتاب می کرد. به هر کدام که اصابت می نمود، طبق نوشته روی آن عمل می شد. اگر «نعم» یا «لکم» بود، انجام آن کار خوب بود و اگر «لا» و «علیکم» بود، انجام نمی شد.

در برخی منابع به جای عبارات فوق، «ملعق» و «صریح» آمده است که شرح آن گذشت. برای تعیین قربانی از میان فرزندان نیز به ازلام مراجعه می شد.

ازلام جمع زلم مثل اqlam و قلم به معنای تیرهای کوچک چوبی است که از درخت ضبغ که قابل انحاء بود، می بریدند سپس آنها را به یک اندازه بریده و صاف می کردند و رنگ مخصوصی می زدند، که شناسائی آنها آسان باشد. به ازلام، قدح یا اقداح هم گفته می شد که به معنای تیرهای بدون پیکان است.

اqlam نیز گفته شده است که به معنای تیره های قمار است. اسامی این هفت تیره چوب عبارت بود از: فذ، توام، رقیب، حلس، نافس، سبل و معلی. سه تیره دیگر وجود داشت که: منیع، سفیع و غد گفته می شد. با این تیره ها یا اqlam یا اقداح قمار بازی می کردند. به نظر می رسد ازلام در قرآن شامل همین تیره های قمار باشد.

ازلام خانگی سه تیره چوب بود که به امر نهی می پرداختند. بر روی یکی از این چوب ها نوشته شده بود: «افعل» و بر دیگری «لا تفعل» و بر سومی «غفل» نوشته شده بود. افراد خانواده برای انجام امور روزانه با این چوبها فال می گرفتند. ازلام دیگری وجود داشت که برای حل و فصل امور اجتماعی بکار می رفت که به «ازلام احکامی» معروف بود. این ازلام در اختیار کاهنان و روسای قبائل قرار داشت که به حل اختلافات افراد قبیله خود می پرداختند. این مراسم نیز در پیشگاه هبل بت بزرگ جاهلی انجام می گرفت. (604)

عقاید عامه جاهلیت

عقاید عمومی مردم جزیره العرب، قبل از آئین حنیف و بعد از آن بطور کلی عقاید بدوی بشر بوده است. محققان بر این نکته تأکید دارند که اشکال اولیه پرستش در سراسر قلمرو حیات انسان ابتدائی بر محورهای توتمیسم، آنی میسم، فتیشیسم، و... می چرخیده و اختلافات اندکی بین قبائل و گروهها وجود داشته است. این اختلافات بیشتر در اسامی و اشکال پرستش و معبودها و مراسم و شعائر بوده است.

اعراب جاهلی به پرستش اجرام آسمانی، گیاهان، حیوانات و... مشغول بودند. برخی از ارواح نزد آنان جنبه الوهیت داشته است. پرستش فرشتگان، اجنه و شیاطین موهوم و ذهنی بخشی از عقاید اعراب جاهلی است. این موهومات بیشتر زائیده ترس و تنهائی اعراب در آن برهوت سوزان و بی حاصل بوده است. آنان برای غلبه بر ترس برای ارواح و اجنه خیالی خود قربانی می کردند. در تخیل آنان «اجنه» سلاطین برهوت و صحراهای داغ جزیره العرب بودند که برای رضایت آنان باید قربانی داد. قرآن به این عقاید اشاره دارد.

قرآن به شیطان پرستی اعراب تصریح می کند. اعراب مدعی بودند که جن و غول و اشباه مختلف دیگری را دیده اند و با آنها حرف زده اند. در اساطیر عرب جاهلی آمده است که شخصی افسانه ای با یک غول ماده ازدواج کرده است و دارای فرزندی بوده است. اعراب باور داشتند که غول را با یک ضربه شمشیر باید کشت.

ضربه دوم او را زنده می کند. غول می تواند به هر شکلی درآید. اعراب جن را بر چند قسم تقسیم می کردند، جن اهلی و جن مودی که اولی همراه بزرگان است و دومی کودکان را اذیت می کند. بنابراین سابقه آشنائی اعراب با اجنه

بسیار قدیمی است. وجه تسمیه این موجود بخاطر همان پنهان بودن و نامرئی بودن آن است. اجنه، نر و ماده داشتند. غول جن ماده ای بود که با انسان دشمنی داشت و همیشه در بیابانهای خلوت به سراغ انسان می آمد و در هر شکلی که می خواست، ظاهر می شد. در زبان فارسی به غول و عفريت، «نپاک» گفته می شود.

شیطان در نزد اعراب مظهر قدرت بود و لذا جنبه الوهیت داشت. قرآن به یکایک این پندارها اشاره مکرر کرده است. تمام این موارد حاکی از عقاید عامه بدوی است که در آغاز به آن اشاره شد. (605)

(بر خلاف پندارهای جاهلانه و مغرضانه محققان ماتریالیست، ایمان و اعتقاد به وجود خدای یگانه و مصدر و منشاء آفرینش، ریشه در اعماق فطرت و وجدان پاک و بکر و دست نخورده بشری دارد. ادیان و عقاید بدویه و اشکال گوناگون آن، مبین نیاز ذاتی و ره گم کردن است و نه چیز دیگر. بشر فطرتاً خداجو است و لحظه ای نمی تواند بدون معنویت زندگی کند. بدون شک قلب و فطرت آن انسان بدوی غارنشین اولیه به مراتب پاک تر و روشن تر از قلب تیره و تار و ذهن شیطانی محقق ماتریالیست قرن بیستم است. اوهام و تخیلات و خرافات و مظاهر بت پرستی، جدای از نیاز فطری بشر به معنویت می باشد. محققان ماتریالیست با ردیف کردن قرائن فیزیکی و تحلیلهای ماتریالیستی می خواهند چشم بندی کرده و حقایق را با واقعیتهای مقطعی و زمانی که در روند تکامل انسان بروز کرده، یکی نمایند و با بازی با الفاظ به یک سفسطه بزرگ و هیاهوی عظیم پردازند.

ماتریالیستها حقایق علمی را نیز تحریف می کنند؛ آنگونه که دیدگاههای داروین را تحریف کرده و وارونه جلوه داده اند و فئاتیک های مذهبی، یاوه های

ماتریالیستهای دکم را پذیرفته و جنگ زرگری راه انداخته اند. این هیاهوی دو جانبه ماتریالیستی - مارقی مذهبی در شرق عموماً و در جهان سوم خصوصاً و در ایران بالاخص در طی 60 ساله اخیر در مقاطع گوناگون که چاشنی سیاسی داشته، معرکه های بسیاری برپا کرده است. در تمام این مدت ماتریالیست ها در نفی حقایق، معاویه وار، خسن و خسین را دختران معاویه! معرفی کرده اند و فناتیک های مذهبی مارق در تقویت اراجیف آنها کوشیده اند. در این میان تنها سود را قدرت سیاسی حاکم برده است و عوام و خواص مسحور و مغلوب و تماشاچی این جنگ زرگری سیاسی - شیطانی شده اند. ماتریالیست ها اعتقاد به یک حقیقت مطلق را با پندارهای ادوار باستانی یکی دانسته و خدای واحد و قاهر و حاکم بر هستی و آفرینش و تکامل و... را زائیده ترس و ساخته تخیلات بشری معرفی کرده اند. و چه تلاش مذبوحانه ای!! این در حالی است که علم و عقل فریاد می زند که این مسأله دو تا است و به یکدیگر ربط فلسفی ندارند. اما خفاشان را چه سود که نو را نمی بینند و از نور می هراسند. پس بگذار تا همچنان در تاریکی بمانند.

مناسک حج در دوره جاهلی

در صفحات گذشته به سابقه تاریخی - عقیدتی کعبه نزد اعراب از دیر ایام تا آستانه ظهور اسلام اشاره شد.

تاریخ عقاید و آراء جاهلی عرب نشان می دهد که احترام کعبه و انجام مراسم ویژه در نزد اعراب از دیرباز معمول بوده است. این تعظیم و تکریم یادگار سنت ابراهیمی است؛ هر چند که معنی و محتوای اولیه و حتی رنگ و شکل نخستین خود را از دست داده است. اعراب بر گرد کعبه طواف می کردند و قربانی می نمودند. از لابلای آقاویل اعراب جاهلی که بر گرد کعبه در حال

طواف می گفته اند، توحید کم رنگی به گوش می رسد و به چشم می خورد. شعار لا اله الا الله هر چند اصالت ابراهیمی خود را از دست داده بود، ولی در اشکال التفاطی و مخلوطی از دیگر اوراد و الفاظ وجود داشت. قرآن به این واقعیت تصریح کرده است. بدون شک در اجرای مناسک و مراسم حج، اشکالی از شرک وجود داشته است. گویند قبیله ای از اعراب به هنگام حج و طواف بر گرد کعبه، دو غلام سیاه را جلوی خود قرار می دادند و آن دو غلام این ذکر را می گفتند: ما دو کلاغ بت عک یا دو کلاغ قبیله عک هستیم. و افراد قبیله همصدا می گفتند: قبیله عک بندگان یمنی تو هستید و...

در قبل از اسلام مراسم حج جاهلی چنین انجام می شد که اعراب به حج و عمره می آمدند، بر گرد کعبه هفت بار طواف می کردند، حجر الاسود را مسح می نمودند، بین صفا و مروه سعی می کردند، قربانی و رمی جمرات می کردند و در ماه های حرام دست از کار و جنگ می کشیدند؛ به استثنای برخی قبائل که حرمت این ایام را نگاه نمی داشتند.

«مناسک» جمع «نسک» به معنای پرستش و قربانی است. گویند این لغت ریشه پارسی باستان دارد و در اوستا بکار رفته است. (606)

همان گونه که گذشت، سنن دیگر ابراهیمی کم و بیش در میان اعراب جاهلی جاری بود: برخی از اعراب غسل می کردند و مردگان خود را نیز غسل می دادند و محتضر را تلقین می نمودند و بر اموات نماز می گذاردند، به این صورت که ابتدا خوبی های میت را بازگو می کردند و پس از دفن بر فراز قبر ایستاده و می گفتند: بر تو باد رحمت و برکات. در اشعار جاهلی به این مراسم اشاره شده است: مردی از قبیله بنی کلب در جاهلیت بر مرگ نواده خود گفته است: ای عمرو! اگر تو مردی و من زنده بودم، برایت نمازهای فراوان خواهم خواند:

یا عمرو ان هلك و کنت حیا

فانی مکرر لک فی صلاتی

شهرستانی می گوید: در جاهلیت گروهی بودند که ایمان به خدا داشتند و برای این دنیا و آن جهان عقاید مشخصی داشته اند.

برخی دیگر منکر معابد بودند، اما به وجود خداوند ایمان داشتند. «دهریون» نیز در جاهلیت حضور بسیار داشته اند. آنان خداوند را همان «دهر» تلقی می کردند. خداوند در قرآن به عقاید این دو دسته اشاره کرده است. در اشعار جاهلیت نیز انکار معاد و باور به «دهر» آمده است.

اندیشه های ماتریالیستی جاهلیت عربی پس از اسلام، خود را در رژیم امویان نشان داد. این شعر معروف و منسوب به یزید بن معاویه مبین این واقعیت است:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل

برخی دیگر از اعراب جاهلی به خداوند ایمان داشتند، اما رسالات انبیاء را انکار می کردند. در ادامه همین جریان باید از منکران رسالت پیامبر اسلام یاد کرد، که قرآن به آنان اشاره کرده است.

جزیره العرب سرشار از خرافات و موهامات نیز بود. و می دانیم که این مسأله در جوامع و قبائل و امت های دیگر شایع بوده است. خرافات و موهومات اصولاً بخشی از اساطیر و افسانه های دوران باستان هر ملتی را می سازد. خرافات و موهومات جامعه جاهلی در ابعاد، عقاید، شعائر و مراسم خلاصه می شود. در ملل پیش رفته تر، اساطیر و خرافات دارای تحلیل و تبیین فلسفی است و بنابراین برخی ملت ها اساطیر مدون دارند. اساطیر ایرانی، رومی

و یونانی چنین وضعی دارند. اساطیر و خرافات جاهلی عرب همچنان خام و دست نخورده باقی است. متأسفانه این اساطیر پس از اسلام و غلبه نظام جاهلی مخصوصاً از دوره امویان به بعد در میان مسلمانان تعمیم یافت و افزودن خرافات و اساطیر ایرانی، هندی، رومی و یونانی مزید بر علت گردید.

اوهام، خرافات و اساطیر جاهلیت عربی

حبس البلیا و عقر؛ از خرافه های پرتطرفدار دوران جاهلیت عربی بوده است. وقتی فردی ثروتمند در می گذشت، بستگان او گودالی حفر کرده و شتری را تا گردن در آن گودال حبس می کردند و به آن حیوان آب و علف نمی دادند، تا بمیرد. آنگاه لاشه اش را سوزانده و پوست آن حیوان را پر از کاه می کردند، تا متوفی در روز قیامت پیاده نباشد و سوار آن شتر شود. برخی پارچه ای بر پشت پوست پر کاه می انداختند تا متوفی موقر جلوه کند. گویا این مراسم در میان دیگر اقوام وجود داشته است. در برخی قبائل التائی اسبی را می کشتند. در برخی از جاها غلام یا کنیز متوفی را در کنار او دفن می کردند. این رسم در مصر باستان و آفریقا مرسوم بوده است. در کشورهای اروپائی و آمریکائی با متوفی سکه دفن می کردند. در برخی از مناطق نام متوفی را عوض می کردند تا ارواح مودیه را به اشتباه اندازند. آنان می خواستند ماءموران حساب و کتاب عالم برزخ را به اشتباه اندازند تا مرده را عوضی بگیرد!! گاهی به هنگام دفن، متوفی را از راههای فرعی و مخفیانه به خاک می سپردند تا از چشم ارواح و ماءموران مرگ مخفی بماند. در کامرون برای متوفی جشن می گیرند. این جشن 9 روز ادامه دارد. پس از این مدت است که روح به استراحتگاه ابدی خود رهسپار می شود.

در میان اعراب جاهلی رسم بر این بود که خون شتر را بر قبر متوفی می پاشیدند و این رسم را عقر گویند. این اقدام نوعی احترام تلقی می شد و رضایت ارواح و اصنام را فراهم می کرد. انتخاب شتر برای این کارها معلوم است، زیرا تنها حیوان اهلی جزیره العرب شتر بود و از طرفی برای اعراب بادیه چیزی عزیزتر و گران قیمت تر از شتر نبود. قربانی شتر می توانست مبین عظمت فاجعه باشد و عمق عزای خانواده متوفی را برساند که در سوگ عزیزشان عزیزترین شان را قربانی کرده اند.

اسلام این خرافه را محو کرد.

ضرب الثور؛ یعنی زدن گاو نر، و این نیز یکی دیگر از خرافه های جاهلیت عرب بوده است. به این صورت که: چون گاوهای نر و ماده را برای آب دادن می بردند، گاهی گاوهای ماده از نوشیدن آب خودداری می کردند. اعراب این را به فال بد می گرفتند و معتقد بودند که دیوها در بین شاخهای گاوهای نر کمین کرده اند و علت ترس و آب نخوردن ماده گاوها به این خاطر است. برای رماندن دیوها گاوبان با چوب و چماق می افتاد به جان نر گاوها، تا دیوها رمیده و ماده گاوها به این خاطر است. برای رماندن دیوها گاوبان با چوب و چماق می افتاد به جان نر گاوها، تا دیوها رمیده و ماده گاوها آب خورند. این خرافه از مصر و هند به حجاز راه یافته است.

تعصبات در میان اعراب بسیار شدید و قوی بود و بخشی از قومیت عربی را می ساخت. این رویه که به نژاد پرستی مفرطی انجامید، پس از اسلام و حاکمیت سران قبائل و اشراف عرب، مخصوصا امویان، اوج گرفت. در دوره جاهلیت، اعراب بر این باور بودند که سرور مردم جهان هستند. کلیه افراد بشر برای حمایت و خدمت اعراب خلق شده اند. اعراب افراد اسیر غیر عرب خود را

«مولی» و «موالی» می گفتند. آنان از موالی برای انجام کلیه کارها استفاده می کردند. اعراب تعصب های قومی و نژادی را به جائی رساندند که بی سابقه است. این روحیه قومی پس از اسلام به دلائل سیاسی خاصی با شدت بسیار ادامه یافت. اعراب می گفتند: اللهم ارحمینی و محمدا و لا ترحم معنا احدا!! بار خدایا من و محمد را رحمت کن و فرد غیر از ما را رحمت مکن.

اعراب جاهلی برای ریزش باران، آتش می افروختند و آن را «آتش طلب باران» می گفتند. اعراب جاهلی به دلیل شرایط جغرافیائی خاص جزیره العرب از بی آبی رنج می بردند. آنان از خون حیوانات برای نوشیدن و به جای آب استفاده می کردند. گفته می شود که اعراب بادیه مشکهای خون قربانیها را با خود حمل می کردند. آنان برای طلب باران آتش می افروختند. در این مراسم، گاو نقش مهمی داشت: کاهنان مراسم ویژه را انجام می دادند و هیزم فراوانی انباشته می شد. برای به آتش کشیدن هیزهای انبوه و پراکنده در مناطق مختلف، بوته های مخصوصی را به پاهای گاو بسته و آتش می زدند. گاو دچار اضطراب و ترس می شد و به اطراف فرار می کرد و بدین وسیله خرمن هائی از آتش روشن می شد.

انتخاب گاو برای این کار، بخاطر قداست و احترامی که این حیوان در نزد اعراب داشت، بوده است.

قداست گاو یک ارزش وارداتی از هند و ایران بود. اعراب از قبل ظرفهائی برای جمع کردن آب باران تدارک می دیدند.

«نارالتحالف»؛ آتش سوگند و عهد و پیمان. این آتش را نارالمهول نیز گفته اند. قبایلی که می خواستند با یکدیگر پیمانهای بسیار محکمی منعقد سازند، یا متهمی را می خواستند به اعتراف وادار سازند، یا براءت و بی گناهی خود را می

خواستند ثابت کنند، آتشی افروخته و در آن قدری نمک و گوگرد می ریختند تا آتش خشمگین جلوه کند، یعنی رنگ طبیعی خود را از دست بدهد و با سوختن نمک ها سر و صدائی ایجاد کند. آنگاه بزرگان قوم در اطراف آتش، پیمانها را منعقد می ساختند و یکدیگر را در صورت نقض عهد، به آتش تهدید می کردند و می گفتند که برکات آتش نصیب پیمان شکن نشود، بلکه قهر و غضب آتش بر او باد. و یا متهم را در کنار آتش نشانده، به او می گفتند: این آتش دودمانت را تهدید می کند. متهم را هراس می گرفت و معمولاً اقرار می کرد و یا به برائت خود سوگند یاد می کرد.

«نارالتوسم»، آتش داغ زدن و نشان دار کردن حیوانات. هر قبیله ای از قبائل عرب برای مشخص کردن حیوانات خود، طی مراسم خاصی در صحرا، آتشی افروخته و رئیس قبیله علامت آن قبیله را داغ نموده، بر پوست حیوان می نهاد. «نارالغدر»؛ آتش برای رسوا نمودن پیمان شکنان و حيله گران. این آتش در هنگام مراسم حج، بالای کوه ابوقیس و قعقعهان افروخته می شد و گروهی جارچی فریاد می زدند: این آتش برای رسوا کردن فلان حيله گر و شیاد است. نارالسلامه؛ آتش سلامتی و احترام مسافر. این آتش در هنگامی افروخته می شد که شخصی از سفر باز می گشت. در این آتش بخورهای معطر می ریختند. نارالطرد؛ آتش دور کردن شخص گناهکار و خائن.

اگر فردی از افراد قبیله مرتکب خیانت یا اذیت و آزار قبیله متحد دیگری می شد و یا پدرش از او ناراضی بود، او را از قبیله طرد می کردند و در پشت سر او آتش می افروختند و می گفتند: پروردگارا! او را از ما دور گردان و آتش بر او افروز.

نارالفدا، آتش برای دادن فدا و گرفتن اسیران قبیله ؛ این آتش در شب افروخته می شد تا اسیران قبائل شناخته شوند.

اعراب جاهلی آتش های رسمی دیگری بر می افروختند؛ از قبیل نارالضیافة، نار القری و... آتش میهمانی، آتش ده برای راهنمایی مسافران، آتش میهمانخانه برای راهنمایی افراد غریب و...

یکی از سنت جاهلی «عقد الترتم» بود که وقتی مردی به سفر می رفت، با گره زدن دو شاخه از درختی مخصوص که دانه های آن شبیه عدس بود، نیت می کرد که همسرش پس از او خیانت نکند. وقتی برمی گشت، به درخت سر می زد تا ببیند که گره به قوت خود باقی است یا باز شده است. اگر باز شده بود، معلوم بود که همسرش خیانت کرده است.

معنای دیگر عقد الترتم این بود که وقتی برای خرید و انجام چند کار سفر می کرد، نخ را به انگشت می بست تا کارهای مخصوص از یادش نرود.

اعراب به تطییر و تفال اعتقاد خاصی داشتند.

آنان برای انجام اموری، پرنده ای را پرواز می دادند و بر اساس جهت پرواز پرنده نیت خوب و بد می کردند. اگر پرنده به طرف راست پرواز می کرد، خوب بود و اگر به طرف چپ پرواز می کرد، بد بود.

اعراب کوچک ترین حادثه ای را به فال بد و نیک می گرفتند و هر حرکتی را منشائی در سرنوشت می دانستند.

این اوهام و خرافات سرتاسر زندگی اعرابی و دیگر اقوام و ملل را گرفته بود و هنوز علی رغم ظهور اسلام و نفی مطلق این خرافات، به قوت خود باقی است. زندگی ایرانیان به مراتب بدتر از اعراب است. کلیه اوهام جاهلی پس از حمله عرب به ایران به این سرزمین صادر شد و با خرافات داخلی معجونی

شگفت ساخت. امروز کمتر خانواده ایرانی را می توان یافت که اسیر اوهام و خرافاتی این چنین نباشد.

اعراب صدای حیوانات و پرندگان را به فال بد و نیک می گرفتند، حتی نسبت به نگاه حیوانات حساس بودند که تمام حرکات و سکناات آنان معنا و مفهوم خاصی داشت و خبر از حادثه ای بد و خوب می داد!! همه چیز در هاله ای از سعد و نحس فرو رفته بود.

متأسفانه همین اوهام و خرافات جاهلی عربی و باستانی ایرانی، هندی، یونانی و چینی و رومی پس از سیطره خلافت عربی بر بخش بزرگی از جهان، در قالب های مذهبی، عقاید مذهبی عامه مسلمانان را ساخت و روز بروز بر قوت و شدت آن افزوده شد.

اعراب جاهلی خشونت بسیار داشتند و زندگی آنان در جنگ و غارت خلاصه می شد. در عین حال این سنت پایدار را پاس می داشتند که در چهار ماه حرام جنگ نکنند. اسلام نیز حرمت این چهار ماه را حفظ کرد و در قرآن به این مسأله صریحا پرداخته شده است.

اعراب نسبت به ستارگان حساسیت ویژه ای داشتند و معتقد به تأثیر آنها در زندگی خویش بودند. حوادث طبیعی نیز معلول اراده ستارگان بود. همان طور که گفته شد، پرستش ستارگان در میان اعراب رایج بود. گروه صابئین در جزیره العرب آئین ویژه ای داشتند.

انحطاط اخلاقی اعراب جاهلی

جامعه جاهلی در انحطاط ویژه ای می سوخت. فساد و فحشاء در زشت ترین شکل ممکن، سنت های جامعه را ساخته بود.

در جامعه جاهلی، نظام مرد سالاری، برای زن هیچ گونه حق حیات قائل نبود. زنان محروم ترین قشر جامعه قبایلی بودند. برای اعراب، شتران بسیار عزیز بودند و زنان و دختران خوار و ذلیل. از این رو زن در آن جامعه وسیله درآمد و تجارت بود. گذشته از این، ارزشها و مرزهای اخلاقی زناشوئی سقوط کرده بود و اکثریت جامعه در فحشای مطلق امور زناشوئی و ازدواج را می گذراندند.

محققان انواع ازدواجها را در جامعه جاهلی به این گونه خلاصه کرده اند:

- 1- مرد همسر انتخابی خود را طبق مراسم مبادله به زنی می گرفت.
- 2- در روابط زناشوئی غیر رسمی در صورتی که منجر به تولید فرزند می شد، این بستگی به اراده مرد داشت که زن را بپذیرد یا نه.
- 3- فرزندی که از روابط جنسی متعدد و مختلف پدید می آمد، زن باید یکی از مردان را به عنوان پدر فرزند کاندید می کرد.
- 4- زنی که پرچم سرخی به علامت فحشا بر بام خانه داشت، اگر فرزندی می یافت، باید قیافه شناسان پدر آن فرزند را تعیین می کردند.
- 5- زناشوئی برای باردار شدن ؛ فردی که مایل بود کودکی شبیه فلان مرد داشته باشد همسری را با وی همبستر می کرد تا از او باردار شود. این روش برای افرادی که مایل بودند فرزندشان شجاع یا شاعر یا کاهن و... باشد، معمول بود.
- 6- زناشوئی دسته جمعی ؛ عده ای از مردان که از ده نفر بیشتر نبودند، با رضایت جمعی، با زنی رابطه جنسی برقرار می کردند. فرزندی که پدید می آمد، اگر پسر بود، باید مادر، یکی از آن مردان مشخص را به عنوان پدر انتخاب می

کرد. مردان دیگر حق اعتراض نداشتند. گویند «عمرو بن عاص» معروف معلول چنین ازدواجی است.

7- زناشوئی مبادله ای؛ اگر مردی از زن مرد دیگری خوشش می آمد، با یکدیگر به توافق می رسیدند و سپس الفاظ خاصی را می گفتند: تو از مرکوبت به نفع من پیاده شو من نیز از مرکوبم به نفع تو پیاده می شوم. بدین سان برای مدت معینی زنان یکدیگر را معاوضه می کردند. گویا فرزند حاصله از این تعویض از آن شوهر اصلی بود.

8- زناشوئی به عنف و زور؛ اگر فردی می مرد، زنش را مانند اموال تقسیم می کردند. یعنی ابتدا زن متوفی به پسر بزرگ می رسید. اگر پسر بزرگ میل نداشت به پسر بعدی و... می رسید؛ اما اگر متوفی پسری نداشت، زن به بستگان دور و نزدیک وی می رسید. آنگاه افراد فامیل به رقابت می پرداختند و هر کس زودتر پارچه به طرف آن زن پرتاب می کرد، زن از آن او بود و دیگر اعتراضی وجود نداشت. زن تسلیم این سنت های جاهلی بود. اگر پسران یا مردان فامیل متوفی تمایل به زن نشان نمی دادند، زن حق نداشت ازدواج کند.

9- زناشوئی پنهانی؛ این نوع از زناشوئی شامل حال مردان و زنان می شد که به عللی نمی توانستند آشکارا به عیاشی بپردازند. این دسته از افراد سعی داشتند تا روابط جنسی پنهانی با فرد مورد علاقه خود برقرار کنند. این روابط در جامعه جاهلی به رسمیت شناخته می شد.

10- زناشوئی همگانی؛ ثروتمندان عرب با جمع آوری کنیزکان و زنان زیبا به منظور ازدیاد ثروت، عشترکده هائی می گشودند. در این مراکز، زنان و کنیزان ابتدا فنون رقص و... را می آموختند و سپس به پذیرائی از مشتریان می پرداختند. این مراکز پرچم خاصی داشتند که نشانه ورود آزاد بود.

در تاریخ جاهلیت این زنان را «قینات» و «ذوات السرایات» می گویند.

11- ازدواج مثلی؛ دادن دختر یا خواهر به فردی و در مقابل گرفتن دختر یا خواهر آن فرد را ازدواج مثلی گویند.

در جاهلیت چنین بود که به جای مهریه، دختران یا زنان را به صورت فوق مبادله می کردند.

12- زناشوئی آزاد؛ که همان بر پا کردن روسپی خانه ها و ایجاد تسهیلات برای روابط جنسی آزاد که توسط ثروتمندان و اشراف جاهلی برپا می شد. تاریخ جاهلیت نشان می دهد که بسیاری از سران مقاومت مشرکین علیه السلام، فرزندان همین روسپی خانه ها بوده اند. بنیانگذار رژیم اموی فرزند چنین مراکزی بوده است. (607)

اعراب یمن را رسم بر این بود که هر چند برادر، یک زن اختیار می کردند و روابط زناشوئی مشترک بود. زن ابتدا در اختیار برادر بزرگ بود و بعد در اختیار دیگر برادران. در برخی قبائل وقتی مرد اسیر می شد، زن می توانست روابط آزاد جنسی داشته باشد و برای شوهرش بچه تولید کند. پس از پایان اسارت، زن و فرزندان از آن او بود. اما اگر مرد از جنگ فرار می کرد، حقی بر زن نداشت. این مجازات در پایداری مردان به هنگام جنگ، موثر بود. زنان به هنگام بدهکاری مردان، در اختیار طلبکار قرار می گرفتند. اجرت حاصله به حساب بدهکاری شوهر گذاشته می شد.

یادآوری می شود که جوامع دیگر جهان وضعی بهتر نداشتند.

در جامعه جاهلی زنان خریده می شدند. ازدواج ارثی نیز وجود داشت. ازدواج قرضی انجام می شد. مردی به مدت چند روز یا چند ماه زن فرد دیگری را قرض می کرد. ازدواج تولیدی نیز رایج بود. مردان چند زن اختیار

می کردند تا صاحب پسران شوند. اگر مردی به عللی نمی توانست صاحب پسر شود، زنش را در اختیار مردی قرار می داد تا برایش پسر بیاورد.

در جامعه جاهلی، طلاق نیز انواعی داشت:

1- طلاق کنائی ؛ قهر یا سفر کردن شوهر و یا دور زدن خیمه، به معنای طلاق بود. زن می دانست که به این وسیله مرد از او جدا شده است و باید خانه اش را ترک کند و نزد بستگان خود برود. این نوع طلاق را طلاق غیر مصرح می گفتند.

البته گاهی زن، مرد را طلاق می گفت. اگر زن درب خیمه اش را می گرداند، به معنای اعلام متارکه بود و مرد باید مقدمات حرکت زن به خانه پدر یا اقوامش را فراهم می کرد.

2- طلاق صریح ؛ که با جملات خاصی انجام می یافت: مرد به زن می گفت: نزد اقوامت برو. یا: نزد بستگانت برو در حالی که طلاق گرفته ای. یا تو دیگر برای من مثل مادرم هستی. و این نوع طلاق راظهار می گفتند. و یا: سوگند یاد می کرد که دیگر با زنش همبستر نشود. این طلاق را طلاق ایلاء می گفتند.

طلاق ها گاهی جنبه اذیت و آزار داشت و زمانی به خاطر ناسازگاری پیش می آمد. مرد برای محروم کردن زن از ازدواج مجدد، به زن رجوع می کرد. مردان عرب بیشتر برای اذیت زن به این طلاقها دست می زدند. مرد عرب می گفت: من دارم با این زن بازی می کنم تا او را به ذلت و خواری بکشانم. زنان آلت دست مردان بودند. آنان در پی طلاق، حق ازدواج نداشتند، زیر شوهر قبلی می توانست رجوع کند و در غیر این صورت کار به جنگ و خون ریزی کشیده می شد و سالها ادامه می یافت.

اکثر درگیریهای خونین چندین ساله قبائل جاهلیت انگیزه هائی این چنین داشته است.

در جامعه جاهلی طلاق قواعد و قوانینی نداشت، فقط اراده مرد کافی بود. اما در عین حال «عده وفات» برای زن لازم بود! که باید تا یک سال و یا تا آخر عمر صبر کند. زن باید پس از مرگ شوهر بر سر قبر او خیمه سیاه بزند و لباس چرکین و مندرس بپوشد و سخت عزادار باشد.

بیرون آمدن زن از عزا، شرایط و مراسمی داشت: باید حیوانی را گرسنه و تشنه می زدند تا بمیرد، سپس مقداری سرگین شتر و یا حیوان دیگری را برداشته و به نقطه ای خاص پرتاب کنند تا بدین وسیله عزا و مصیبت را دور کرده باشند. آن وقت زن از چادر سر قبر خارج می شد و از عزا در می آمد. فرزند خواندگی در میان اعراب جاهلی رایج بود. این رسم دیرینه در میان اقوام و ملل دیگر نیز رایج بوده و هست.

در برخی از اقوام این اقدام به منزله صلح و آشتی بین طرفین صورت می گرفته است. انگیزه های دیگر نیز داشته است: نداشتن فرزند پسر که در میان اعراب یک ارزش مطلق بود، عامل اساسی فرزند خواندگی بود. بسیاری از مشاهیر عرب چنین سرنوشتی داشته اند.

زننده به گور کردن دختران

این اقدام، انحطاط اعراب را می رساند. قرآن به این فاجعه بزرگ انسانی با توبیخ و سرزنش شدید اشاره می کند و به عاملان این فاجعه، هشدار می دهد که باید عقاب شوند و حتی آن را به رستاخیز موکول کند که باید قاتلان جوابگو باشند.

یکی از محورهای اساسی مبارزه اسلام، مبارزه با نظام مرد سالاری بود و نفی اصالت مذکر. قرآن علل این جنایات را توضیح می دهد و به فقر اقتصادی و سقوط مطلق اخلاقی اعراب اشاره می کند. عنصر خطرناک تعصبات جاهلی در مورد جنس زن، در این فاجعه دخالت مستقیم داشته است. دختر داشتن و اصولاً زن بودن، یک ننگ بزرگ و گناه نابخشودنی بود. تاریخ جاهلی حاوی فجایع دردناکی است در حق زنان و کودکان دختر.

در جامعه جاهلی وقتی مرد متوجه می شد همسرش حامله است، سخت پریشان می شد که نکند نوزاد، دختر باشد. وقتی مرد خبر می یافت که همسرش دختر آورده، سخت منقلب می شد و به مرز جنون می رسید و برای راحت شدن از این ننگ، نوزاد دختر را زنده به گور می کرد. مرد حاضر بود نوزاد را بفروشد. در چنین صورتی امکان نجات کودک بود. اگر کسی متکفل خرج نوزاد می شد، امکان زنده ماندن بود. گویند فرزددق، شاعر معروف عرب نخستین کسی بود که اقدام به خرید نوزادان دختر کرد تا از مرگ نجات یابند. او در آستانه ظهور اسلام نزدیک به سیصد نوزاد دختر خرید. در اخبار جاهلی آمده است که به هنگام زایمان زن تمام اعضای خاندان و قبیله عزا می گرفتند. زن باید به خارج از قبیله بر لب گودالی می رفت و در انتظار می ماند؛ اگر نوزاد پسر بود، موجبات خوشحالی خانواده را فراهم می کرد و اگر دختر بود باید در همان گودال، چال می شد و زن شرمنده و سر به زیر به خانه بر می گشت. گویند در جامعه جاهلی دهها دختر در مقابل یک شتر معامله می شدند. مردی 24 دختر را داد و یک شتر سرخ مو گرفت. تاریخ جاهلی از وجود مردانی خیر و نیکوکار یاد می کند که حاضر بودند نوزادان دختر را بخرند تا از مرگ نجات یابند. البته نوزادان پسر سرنوشت ایده آلی نداشتند و بستگی داشت به اینکه مادرشان از

چه خانواده و قبیله ای باشد، مسأله روح شجاعت و جنگ و خون ریزی بسیار مهم بود. اگر مادر نوزاد پسر، کنیز می بود، پدر حاضر نبود او را به خود منسوب کند.

چنین پسری باید تن به کارهای پست می داد و حق نداشت جانشین پدر یا نماینده او باشد. چنین پسرای معمولاً چوپان قبیله می شدند. این مسأله در دوران جاهلیت حوادث شگفتی ساخته است. فرزندان قوی و شجاع که بعداً مردانی جنگجو شده اند، در مواقع بحرانی به دلیل این که کنیززاده بودند، به محض شنیدن شرافت خانوادگی از سوی پدر، قهرمانیهای شگفت کرده اند و بر دشمن در حال غلبه، غالب شده اند. داستان عنزه از همین قبیل است. او مادری کنیز داشت و از حقوق اجتماعی عربی - قبیله ای محروم بود. در یک تهاجم، که قبیله او در حال شکست بود، پدرش به او دستور حمله و دفاع داد و او گفت که چون کنیز زاده است، حق ندارد دفاع کند. پدر گفت اگر بر دشمن غلبه کنی، آزاد می شود و عنزه با شنیدن این جمله از پدرش، بر دشمن تاخت و پیروز شد.

با ظهور اسلام و آن انقلاب عظیم و زیربنائی در فکر و فرهنگ و سنن، بسیاری از پدران قاتل به حضور پیامبر رسیدند و از گذشته خود اظهار شرمندگی نمودند. آنان داستانهای دردناکی از زنده به گور کردن نوزادان دختر تعریف می کردند. مردی شقاوتمندانه اعتراف کرد که دخترش را که از او مخفی کرده بودند، در بزرگسالی شناخته و بدست خودش زنده به گور کرده است. او تعریف می کرد که چگونه التماسها و ناله های دخترش را از زیر خاکها می شنیده و همچنان خاک ریخته تا صدا خاموش شده است.

بدیهی است که جوامع دیگر وضعی مشابه داشته اند و در چین و ژاپن وضع این گونه بوده است. اسلام به همه این نکبت ها پایان داد، خرافات و اوقام و پندارهای پلید را زدود و به بت در تمام ابعاد و مظاهر ذهنی و عینی آن خاتمه بخشید.

زن را از قعر ذلت و خواری و تباهی به اوج عزت و عظمت و اعتبار همسان انسانی رساند. آنقدر در تقدیس و تکریم زن کوشید که این موجود شریف و بزرگووار را برتر از مردان معرفی کرد. فاطمه زهرا سلام الله علیها سرور زنان جهان، کوثر توحید و شجره طیبه امامت و هدایت را پدید آورد. زن و مرد در اسلام اعتبار انسانی خویش را باز یافتند.

اعراب جاهلی برای شوهر دادن دختران خود روش جاهلانیه و خرافی خاصی داشتند. اگر دختری بی شوهر می ماند و خواستگاری نداشت، باید قسمتی از گیسوی خود را پریشان می کرد و یک چشمش را سرمه می کشید و شب هنگام در کوچه یا صحرا پا برهنه و لنگان لنگان راه می رفت و می گفت: من قبل از طلوع صبح شوهر می خواهم ای لکاح. «یا لکاح! ابغی النکاح، قبل الصباح» لکاح معنایی ندارد و فقط برای جور کردن قافیه بکار رفته است. (608)

پی نوشت ها :

- 1- ناصح ناطق / زندگی مانی و پیام او (امیرکبیر، تهران، 1357) چاپ اول 48-1، فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 216-217، کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان 203-222.
- 2- ن. ک: همان 54-55، مقایسه کنید: کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان 225.
- 3- همان 201-202، مقایسه کنید: ایران در زمان ساسانیان 227-230.
- 4- همان 219-220.
- 5- ن. ک: فلیسین شاله / همان 218-216، کریستن سن / همان 228-230.
- 6- ن. ک: ناصح ناطق / همان 47-48.
- 7- ناصح ناطق / همان 49-58، به اختصار.
- 8- همان 201-202.
- 9- همان 211 و 212.
- 10- همان 212.
- 11- همان 222.
- 12- همان 39.
- 13- همان 22.
- 14- فلیسین شاله / همان 217-218.
- 15- ناصح ناطق / همان 211، 201، 202.
- 16- همان 213، 214.
- 17- همان 223-224 به نقل از: تقی زاده / مانی و دین او.
- 18- همان 225-228.
- 19- ایران در زمان ساسانیان 220.
- 20- همان 11.
- 21- همان 12.
- 22- همان 12-13.
- 23- همان 131.
- 24- همان 131-132.

- 25- 133.
- 26- همان 134.
- 27- همان 134.
- 28- همان 158-159.
- 29- همان 167.
- 30- همان 220.
- 31- ن. ک: ایران در زمان ساسانیان 222-224.
- 32- ن. ک: شهرستانی / الملل و النحل. ترجمه پارسی. پاورقی های مترجم 399-410.
- 33- همان 411.
- 34- بیان الادیان ن 17.
- 35- تبصره العوام 19.
- 36- سخن گوی: مزدک
- 37- فردوسی / شاهنامه. چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی مسکو 1970، جلد هشتم ص 42-52.
- 38- سوار، موبد، مزدک.
- 39- موریس سیماشکو / مزدک. 21، 26، 35، 36، 41، 42.
- 40- موریس سیماشکو / مزدک، ترجمه سهراب دهخدا (تهران، نشر الموت 1366) 150.
- 41- ن. ک: کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان. 361-363، شهرستانی / ملل و نحل / 1 / 425 / پاورقی های مترجم کتاب.
- 42- همان 364، مقایسه کنید با: موریس سیماشکو / پیشین. بخش 2/219: «آیا مانویان، که مغ بزرگ مزدک پایه آئین خود را از آنان گرفته بود...»
- 43- ن. ک: شهرستانی / ملل و نحل / ترجمه فارسی 420/1 پاورقی های مترجم، ترجمه فارسی تاریخ طبری 143-144.
- 44- ناصح ناطق / مانی و پیام او 16، 30، 31.
- 45- فردوسی / شاهنامه / چاپ مسکو.
- 46- موریس سیماشکو / مزدک 238.
- 47- فردوسی / شاهنامه / چاپ مسکو
- 48- دستکرت یا دستگرد: کاخ اشرافی که در روستا و بیرون شهر بنا شده است.

- 49- گاهنامک یا گاهنامه: کتاب ویژه تشریفات دربار، مراسم و شرفیابی ها و...
- 50- دو چشم «بلاش» را کور کردند و در سیاهچال به دست اهریمن سپرده شد! «بلاش» برادر «پیروز» بود که پادشاه شد و توسط بزرگ وزیر شاپور و بزرگ اسپهبد زمهر کور گردید و خلع و...
51- یاران مزدک.
- 52- تمام این تصاویر را با اندکی تغییر از رمان تاریخی و شکوهمند «مزدک» اثر «موریس سیما شکوه» به ترجمه رسا و فاضلانه آقای «سهراب دهخدا» چاپ سوم، بهار 1366، تهران «نشر الموت»، برگرفته ام.
- 53- ناصح ناطق / پیشین 265 به نقل از مجله سخن، ترجمه از متون پهلوی.
- 54- ن. ک: ایران در زمان ساسانیان 368.
- 55- ن. ک: ایران، از زرتشت تا قیامهای ایرانی 138.
- 56- ن. ک: پیشین 139.
- 57- ایران در زمان ساسانیان 369.
- 58- پیشین 369.
- 59- ن. ک: ایران از زرتشت... 139-141.
- 60- ن. ک: ترجمه فارسی ملل و نحل 420/1، پاورقی مترجم به نقل از ترجمه تاریخ طبری.
- 61- ناصح ناطق / مانی و پیام او 172-173.
- 62- شهرستانی / الملل 1 / 420: ترجمه فارسی، پاورقی مترجم.
- 63- همان 421/2 به نقل از: تاریخ بلعمی 92، 967-968.
- 64- همان.
- 65- پیشین 425-421/1 به اختصار.
- 66- ن. ک: عقاید مزدک 52-54.
- 67- ن. ک: 55-59.
- 68- ن. ک: ایران در زمان ساسانیان 372-373.
- 69- ن. ک: پیشین 383-385 به اختصار.
- 70- ن. ک: ملل 412/1 پاورقی مترجم.
- 71- ن. ک: پیشین 412/1.
- 72- ن. ک: اسلام و ایران 148، 149.

- 73- پیشین، 149.
- 74- ن. ک: ایران در زمان ساسانیان 249.
- 75- ن. ک: پیشین 381.
- 76- همان 382.
- 77- ن. ک: دایرة المعارف دین و اخلاق 6/2.
- 78- ن. ک: عقاید مزدک، 16.
- 79- ن. ک: سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران 4/2 + ایران، از زرتشت تا... 149.
- 80- ن. ک: تاریخ تمدن ایران ساسانی 166/1 + ایران، از زرتشت تا... 152. + مجمل التواریخ و القصص. به تصحیح بهار 80.
- 81- تاریخ مختصر ادیان، ص 219، 220، 223. خلاصه شده.
- 82- تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ص 229-227.
- 83- تاریخ مختصر ادیان بزرگ - ص 233-230 خلاصه شده.
- 84- تاریخ مختصر ادیان بزرگ ص 235.
- 85- تاریخ مختصر ادیان ص 252 و 253.
- 86- تاریخ مختصر ادیان بزرگ: ص 252-262، جهت اطلاع بیشتر به کتاب نامبرده با برگردان دکتر منوچهر خدایار محبی مراجعه شود.
- 87- فرعون و فرعونیان را قبطی می گفتند، که از نژاد سام بن نوح اند.
- 88- واژه اسرائیل لقبی است که بنا به گفته تورات موجود، پس از این که یعقوب با خدا کشتی گرفت و بر او پیروز شد، یهودیان بر خود نهادند.
- 89- ن. ک: طبری، تاریخ 272/1، 273، فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 293. جان ناس / تاریخ جامع ادیان 331.
- 90- طبری / همان، فلیسین شاله / همان، جان ناس / همان، خلاصه الادیان 120، کودک نیل 20.
- 91- ن. ک: ابن اثیر / الکامل فی التاریخ 96/1.
- 92- ن. ک: کودک نیل 24، اثبات الوصیة 134.
- 93- ن. ک: مجلسی / بحارالانوار 25/13.
- 94- سپهر / ناسخ التواریخ 336/1، روضة الصفا 249/1، کودک نیل 29، تاریخ انبیاء 494/2. ابن اثیر / کامل 95/1.

- 95- ن. ك: پیشین.
- 96- اثبات الوصية 137، فليسين شاله / همان 295.
- 97- ن. ك: تاريخ انبياء 495، فليسين شاله / همان 295، روضة الصفا 250/1، بحارالانوار 54/13.
- 98- ن. ك: بحار 26/13.
- 99- ناسخ 337/1.
- 100- ن. ك: روضة الصفا 250/1، كودك نيل 48-49، تاريخ انبياء سلف 269/2، جان ناس / تاريخ جامع اديان 331.
- 101- ن. ك: طبرى 274/1.
- 102- كودك نيل. 9، تاريخ انبياء سلف 269/2.
- 103- اثبات الوصية 36.
- 104- بحار 40/13، تاريخ انبياء سلف 272/2.
- 105- كودك نيل 62-69.
- 106- بحار 26/13.
- 107- ناسخ 331/1 فليسين شاله 294.
- 108- ن. ك: ابن اثير / الكامل 98/1، طبرى 274/1، تاريخ انبياء 498/2، انبياء سلف 272/2، كودك نيل 77.
- 109- حيوة القلوب 306/1، 307.
- 110- روضة الصفا 252/1، كودك نيل 88.
- 111- ن. ك: ناسخ التواريخ 344/1، اثبات الوصية 36، روضة الصفا 252/1، كودك نيل 96، فليسين شاله / تاريخ مختصر اديان بزرگ 295.
- 112- ن. ك: ناسخ 346/1، حيوة القلوب 304/1، تاريخ انبياء 499/2، كودك نيل 100.
- 113- ن. ك: طبرى / تاريخ 279/1، تاريخ انبياء 500/2، فليسين شاله 295.
- 114- ن. ك: بحار 20/13، تاريخ انبياء 500/2، انبياء سلف 282/2، قصص قرآن 180، تاريخ مختصر اديان بزرگ 295. و نیز: روايت ديگر همين داستان: انبياء سلف 287/2.
- 115- ن. ك: تاريخ انبياء سلف 287/2، كودك نيل 105.
- 116- منابع پیشین.
- 117- منابع پیشین.

- 118- ن. ک: تاریخ انبیاء 502/2، قصص قرآن 129، انبیا سلف 291/2، کودک نیل 109.
- 119- ن. ک: اثبات الوصیه 37، بحار 60/13-61، تاریخ انبیاء 503/2.
- 120- ن. ک: ناسخ 365/1، کامل 100/1.
- 121- ن. ک: قرآن کریم، سورة قصص 34، 35، سورة طه 25-35، 41-44، قصص 36، طه 12-14، قصص 30.
- 122- ن. ک: فلیسین شاله / همان 220-221.
- 123- ن. ک: قرآن کریم، سورة الصافات، آیات 104-106.
- 124- همان 66، جان ناس / تاریخ جامع ادیان 331.
- 125- بدون شک این وجه تسمیه اساطیری انگیزه سیاسی داشته و دارد یعنی توسعه و تجاوز از فرات تا نیل. یعنی هر جا که ابراهیم پا گذاشته از اور تا اورشلیم!! و در آینده ای نزدیک چنین خواهند کرد با بلعیدن اردن به فرات خواهند رسید، نیل که در دسترس است.
- 126- ن. ک: تاریخ انبیا 47، اليهود فی القرآن 15.
- 127- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 287، جان ناس / پیشین 326، ترابی / تاریخ ادیان 289.
- 128- ترابی / تاریخ ادیان 289-291.
- 129- ن. ک: جان ناس / پیشین 326-327.
- 130- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 288.
- 131- ن. ک: خلاصه الادیان 116-117.
- 132- ن. ک: تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و نصاری در ایران 7.
- 133- ن. ک: ملل و نحل، ترجمه فارسی، پاورقی 295.
- 134- فخر رازی / تفسیر کبیر 549/1 به نقل از: دو اقلیت مذهبی 8.
- 135- ملل و نحل / ترجمه فارسی / 292/1.
- 136- ن. ک: خلاصه الادیان 114.
- 137- ن. ک: سیر تحول در دینهای یهود و مسیح 57، 58، 59، جان ناس / پیشین 326، خلاصه الادیان 116 و...
- 138- ن. ک: تورات، صحیفه یوشع باب 18، آیات 16-28، به نقل از: فلیسین شاله / همان 278.
- 139- ن. ک: تورات / همان باب 15، آیه 63، به نقل از فلیسین شاله / همان 278.

- 140- ن. ک: تورات / همان، سفر اوران باب 1، آیه 8، سفر ورود، باب 1، آیه 21، باب 19.
- آیه 11، یوشع باب 1، آیه 28، به نقل از: فلیسین شاله / همان 278-279.
- 141- ن. ک: تایخ بیت المقدس و مسئله فلسطین 9، تورات، صحیفه یوشع - باب 9، آیه 25-16.
- 142- ن. ک: تورات، سِفَرِ تثنیه، باب 7، آیه 1-2.
- 143- تورات، سِفَرِ تثنیه باب 2، آیه 16-17.
- 144- ن. ک: تورات، کتاب اول پادشاهان بنی اسرائیل باب 14، آیه 25-26، تاریخ بیت المقدس 12-13، قاموس کتاب مقدس 931، 118، الاردن؛ حقایق و معلومات 21-25.
- 145- ن. ک: تاریخ بیت المقدس 14-15.
- 146- ن. ک: همان 16، به نقل از: طبری / تاریخ 609/3، حوادث سال 15 هجری.
- 147- ن. ک: تاریخ بیت المقدس 17.
- 148- پیشین 18-20.
- 149- ن. ک: تاریخ پیامبران اولوالعزم 41، دینهای یهود و نصاری 62، به نقل از: تاریخ یهود در ایران 15/1.
- 150- ن. ک: قرآن کریم، سوره یوسف آیات 53، 83-90، 92، 97 و...
- 151- ن. ک: دینهای یهود و نصاری 63، خلاصه الادیان 120.
- 152- ن. ک: تمدن اسلام و عرب 59.
- 153- گ. ن. ک: تاریخ بشر 31.
- 154- آثار الباقیه 270، مقایسه کنید: تاریخ ابوالفدا 42، 115، 216، دو اقلیت 54، 55.
- 155- ن. ک: مسعودی / التنبيه و الاشراف 249، تاریخ مختصر الدول 154.
- 156- ن. ک: مغازی 754/3.
- 157- ن. ک: اورشلیم یا بیت المقدس 56.
- 158- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 300-293، خلاصه الادیان 120، جان ناس / پیشین 333 و 331.
- 159- فلیسین شاله / پیشین 300-301 به نقل از تورات: سِفَرِ خروج، باب بیستم، آیات 1-18.
- 160- خلاصه الادیان 124، ملل و نحل 296.
- 161- تاریخ انبیاء اولوالعزم 52.

- 162- تورات سفر خروج به نقل از: خلاصه الادیان 124.
- 163- ن. ک: خلاصه الادیان 122، قرآن کریم، سوره اعراف 132، سوره طه 77-79.
- 164- دینهای یهود و مسیح 69 به نقل از: احمد بهمنش / تاریخ مصر 68/2.
- 165- سفر خروج باب 12، آیه 37.
- 166- ن. ک: تاریخ مصر 76/2.
- 167- ن. ک: ویل دورانت / تاریخ تمدن. کتاب اول 448 به نقل از سیر تحول دینهای یهود و نصاری 70.
- 168- حبیب لوی / تاریخ یهود ایران 35/1.
- 169- دکتر احمد بهمنش / تاریخ ملل قدیم 217 به نقل از دینهای یهود و مسیح 71.
- 170- اورشلیم یا بیت المقدس 58-59. به نقل از باستان شناسی کتاب مقدس.
- 171- ن. ک: قرآن، سوره بقره 60-61، مائده 25.
- 172- معرفی کتب آسمانی 80.
- 173- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 300، 303، کتاب اسرائیل تاءلیف لودز 365 ن 358، 360.
- 174- جان ناس / پیشین 335-336. داستان صندوق در قرآن: سوره بقره 246-248: «تابوت» آمده است.
- 175- ن. ک: جان ناس / همان 333، سیر تکامل دینهای یهود و نصاری 73.
- 176- ن. ک: تاریخ یهود در ایران 17/1، سیر تکاملی دینها 75، ابوالفدا تاریخ 29، رازی / تفسیر کبیر 574/3، آثارالباقیه 271.
- 177- ن. ک: فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان 269-273.
- 178- همان 273-274، 275، 276، 277.
- 179- ن. ک: جان ناس / همان 368-369، خلاصه الادیان 140-141.
- 180- ن. ک: خلاصه الادیان 139، اسلام و عقاید بشری 401.
- 181- ن. ک: اسلام و عقاید بشری 405-408.
- 182- ویل دورانت / تاریخ تمدن 486/1.
- 183- ن. ک: قاموس کتاب مقدس 719.
- 184- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 22-37.
- 185- ن. ک: معرفی کتاب آسمانی 35-45.

- 186- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 46-47.
- 187- ن. ک: سفر پیدایش باب 19/6، باب 1/7-3، سفر اعداد 1/13، سفر تثئیه 22/1، سفر اعداد 37/33، 28/21، سفر تثئیه 6/10، سفر پیدایش 13/15، سفر خروج 40/12، 27/46، 11/33، 20، 1/34، 27/34. به نقل از: کتب آسمانی 49-50، 51، 52. سفر پیدایش 33/4.
- 188- تورات، سفر پیدایش 25-18/2.
- 189- تورات، سفر پیدایش 11-1/3، مقایسه کنید با قرآن، داستان خلقت.
- 190- تورات / سفر پیدایش 25-19/9، مقایسه کنید با قرآن. داستان نوح.
- 191- تورات، سفر پیدایش 38-31/19، مقایسه کنید با قرآن. داستان لوط.
- 192- سفر خروج 32.
- 193- ن. ک: تورات، کتاب اول پادشاهان باب 11، مقایسه کنید با قرآن، داستان سلیمان و داود.
- 194- سفر پیدایش 32-25/32، مقایسه کنید: قرآن، یعقوب.
- 195- تورات، سفر خروج 11-9/24، مقایسه کنید: قرآن، بقره 53-52.
- 196- تورات، سفر اعداد 18-17/21.
- 197- سفر تثئیه 34/2.
- 198- سفر اعداد 34/21، سفر تثئیه 17-16/20.
- 199- ن. ک: مدرسه سیار 114.
- 200- ن. ک: داستان بشر 39.
- 201- ن. ک: ویل دورانت / تاریخ فلسفه 227.
- 202- همان 227.
- 203- همان 227.
- 204- ویل دورانت / تاریخ تمدن 486/1.
- 205- همان.
- 206- ن. ک: اسلام و عقاید بشری 406-407.
- 207- ن. ک: ترجمه فارسی ملل و نحل 297/1: پاورقی مترجم.
- 208- تبصرة العوام 22.
- 209- تورات، سفر خروج 26/22، سفر پیدایش 21/3، سفر خروج 24/26.

- 210- تورات، سفر خروج 16، 11، سفر اعداد 1/25 ن سفر لاویان 10/20، سفر تثئیه 13/22، سفر لاویان 23/18، به نقل از کتب آسمانی 67-68.
- 211- ن. ک: تورات، سفر خروج 5/2، 7/24، سفر اعداد 2/26، سفر خروج 25/4، سفر اعداد 49/16، کتاب یوشع 21/6، کتاب داوران 45/9.
- 212- تواریخ ایام 5/2، تورات، سفر لاویان 18/6، سفر تثئیه باب 7، 8، 11، 28، سفر اعداد 14/13، سفیر تثئیه 22/1، معرفی کتب آسمانی 72.
- 213- ن. ک: تورات، سفر تثئیه 7/13، 5/17، 12/7، 20، 18/21، سفر لاویان 16/24، 21-17/24، سفر خروج 20/22، 12/21، سفر اعداد 16/35.
- 214- ن. ک: تورات: سفر خروج 14/21، سفر لاویان 16/20، سفر خروج 19/22، سفر لاویان 23/20، 18/20، سفر تثئیه 23/23، سفر لاویان 12/20، 9/21، سفر تثئیه 23/23، 23/22، سفر اعداد 33/15، سفر خروج 16/21، 29/21، 13/21، 18/22، سفر اعداد 11/35، سفر خروج 16/21، 29/21، 13/21، 18/22، سفر اعداد 11/35، سفر تثئیه 42/4، 4/19، سفر لاویان 27/21، سفر تثئیه 11/3، سفر لاویان 29/27، به نقل از: کتب آسمانی 80-84، سفر تثئیه 18/17، سفر اعداد 2/5، سفر تثئیه 11/25، سفر لاویان 11/24، سفر خروج 23/21، سفر تثئیه 18/19، 2/25، 28/22، 13/22، سفر خروج 18/21، 30/21.
- 215- کلیه این احکام را ن. ک. در تورات: سفر تثئیه 18/17، سفر اعداد 2/5، سفر خروج 23/21.
- 216- ن. ک: تورات سفر داوران 21/21، سفر تثئیه 29/22، سفر خروج 16/22.
- 217- ن. ک: تورات، سفر تثئیه 30/7، عزرا باب 11/10، سفر اعداد 12/30.
- 218- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 98.
- 219- همان، 95 به نقل از: تورات، سفر اعدا 8/27.
- 220- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 95-103.
- 221- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 108-109 به نقل از تورات: سفر خروج 19/23.
- 222- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 108-100 به نقل از: تورات: سفر تثئیه 7/27، اعداد 12/9، 33/15، خروج 15/12.
- 223- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 99-110.
- 224- قرآن کریم، اعراف 163، بقره 66، نسا 47، 154، نحل 124.
- 225- ن. ک: معرفی کتاب آسمانی 109-110.

- 226- ن. ک: همان، به نقل از: سفر خروج 21/22، 9/23، لاویان 33/19، تثئیه 19/9، 18/94.
- 227- همان، به نقل از: سفر تثئیه 14/24.
- 228- همان، به نقل از: خروج 22/22، تثئیه 19/24.
- 229- همان، به نقل از: لاویان 18/19، 32.
- 230- همان، به نقل از: تثئیه 19/3.
- 231- همان، به نقل از: خروج 25/22.
- 232- تثئیه 19/3.
- 233- خروج 25/22.
- 234- تثئیه 21/14.
- 235- خروج 5/23.
- 236- تثئیه 21/23.
- 237- لاویان 16/19.
- 238- خروج 1/23.
- 239- لاویان 11/19.
- 240- خروج 7/23.
- 241- امثال سلیمان 17/12، به نقل از کتب آسمانی 110-115.
- 242- امثال سلیمان 8/1.
- 243- همان 10/13.
- 244- همان 19/16.
- 245- همان 25/15.
- 246- همان 12/18.
- 247- همان 4/22.
- 248- همان 18/12.
- 249- همان 23/29، به نقل از: معرفی کتب آسمانی 110-111.
- 250- ن. ک: معرفی کتب آسمانی، 112 به نقل از: سفر پیدایش 23/35.
- 251- همان، به نقل از: سفر پیدایش 12/25، اسامی فرزندان یعقوب و فرزندان اسماعیل در این سفر آمده است.

- 252- همان خروج 27/15.
- 253- تثنيه 22/1.
- 254- خروج 21/28.
- 255- اعداد 18/7.
- 256- اعداد 12/7.
- 257- پيدایش، 4/7، 11.
- 258- پيدایش 2/5.
- 259- تثنيه 7/2.
- 260- اعداد 14/32، 34.
- 261- خروج 17/24، 28/34.
- 262- تثنيه 9/9، 25.
- 263- خروج 28/35.
- 264- اعداد 25/13.
- 265- پيدایش 34/26، تثنيه 2/25، یونس 4/3، به نقل از: معرفی کتب آسمانی 125-126.
- 266- پيدایش 2/1.
- 267- پيدایش 3/7.
- 268- همان 4/7.
- 269- همان 10/29.
- 270- همان 23/31.
- 271- همان 10/50.
- 272- همان 33/26.
- 273- 2/41.
- 274- قرآن / یوسف 42.
- 275- خروج 29/29.
- 276- خروج 29/29.
- 277- همان 15/12.
- 278- همان 7/13.
- 279- لاویان 39/23.

- 280- همان 27/22، اعداد 11/19، لاویان 14/16. به نقل از معرفی کتب آسمانی 126-
129.
- 281- پیدایش 27/46.
- 282- همان 3/50.
- 283- اعداد 16/11.
- 284- قرآن / اعراف 154.
- 285- ارمیان 22/25.
- 286- استر 16/9. به نقل از معرفی کتب آسمانی 129، 131-132.
- 287- ن. ک: قرآن، سوره مائده 11، آل عمران 111، ابوالفدا 57، دو اقلیت 67.
- 288- ن. ک: فخر رازی / تفسیر 563/3.
- 289- ن. ک: تورات. سفر پیدایش باب 25 آیه 13، سفر خروج باب 15 آیه 27، 12، سفر
تثنیه باب 1 آیه 22، سفر اعداد باب 13 آیه 1 سفر خروج باب 28 آیه 12، سفر اعداد باب 13
آیه 25. به نقل از: کتب آسمانی 21، ن. ک: تاریخ ابوالفدا 57.
- 290- ن. ک: سفر تثنیه باب 34.
- 291- ن. ک: قرآن. بقره 241-259.
- 292- صحیفه یوشع باب 11. بند 12 و 15.
- 293- ن. ک: تاریخ یهود در ایران 48/1، دین های یهود و مسیح 77.
- 294- ن. ک: خلاصة الادیان 127.
- 295- ن. ک: سیر تحول دینها 78-81، ن. ک: اورشلیم یا بیت المقدس 72.
- 296- ن. ک: سیر تکاملی دینها 87.
- 297- ن. ک: قرآن. بقره 247-257، مائده 84، انبیا 78، نحل 11.
- 298- ن. ک: تاریخ دو اقلیت 71، سیر تکاملی دینها 82.
- 299- ن. ک: تاریخ اورشلیم 78-79.
- 300- ن. ک: خلاصة الادیان 128، سیر تکاملی دینها 147-148.
- 301- ن. ک: تاریخ انبیاء سلف 55-56، سیر تحول دینها 83-86، مقایسه کنید: یعقوبی /
تاریخ 44-42/1.
- 302- ن. ک: قرآن سوره انبیاء، آیه 80-81، بقره آیه 248، سوره نمل، آیه 16-17.

- 303- ن. ک: تورات، کتاب اول پادشاهان، باب 7. آیه 4، تاریخ اورشلیم 28، سیر تحول 147-145.
- 304- ن. ک: تاریخ انبیاء 57.
- 305- ن. ک: ابوالفدا 65-99، دو اقلیت 77، تاریخ قدس 14-13، رازی / تفسیر کبیر 548/5.
- 306- ن. ک: تاریخ ابوالفدا 65-99، رازی، تفسیر کبیر 548/5.
- 307- دو اقلیت 78، ابوالفدا 100-102، بیرونی / آثار الباقیه 398-399، آثار الباقیه 384-385، دهخدا / لغت نامه 130-132.
- 308- ن. ک: دهخدا / لغتنامه 130-132.
- 309- ن. ک: سیر تحول دینهای یهود و مسیح 88.
- 310- ن. ک: دو اقلیت 82 به نقل از تورات، کتاب عزرا باب اول، مقایسه کنید: سرگذشت دینهای بزرگ 175-176.
- 311- قرآن کریم، سوره بقره 86-87، نساء 163، آل عمران 44-51.
- 312- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 341.
- 313- ن. ک: تاریخ یهود در ایران 153/1، سیر تحول دینها 94، جان ناس / همان 341.
- 314- ن. ک: جان ناس / همان 341-342.
- 315- همان 343.
- 316- همان 344 به نقل از اشعیاء نبی باب 1 / آیه 17-19.
- 317- همان 346.
- 318- همان، 347.
- 319- همان 350.
- 320- همان 350.
- 321- ن. ک: گنجینه تلمود 141.
- 322- گنجینه تلمود 141، اعمال رسولان باب 21 / آیه 9.
- 323- نبوت اسرائیلی و مسیحی 102، تکوین، باب 21/3.
- 324- پیدایش 1/22.
- 325- سفر خروج 4/2-10، سفر اعداد 12/1-15، سفر تثئیه 24/9، سفر اعداد 2/1، به نقل از: نبوت اسرائیلی 104.

- 326- سفر اعداد 1/12-15.
- 327- خلاصة الادیان 126.
- 328- سفر داوران 2/5-21.
- 329- سفر داوران 2/5-21، به نقل از نبوت اسرائیلی 105.
- 330- کتاب اول سموئیل 24/25-42، نبوت اسرائیلی 105.
- 331- کتاب دوم تواریخ ایام 20/24-38.
- 332- ن. ک: کتاب دوم تواریخ ایام 20/24-28.
- 333- ن. ک: تلمود: باب 7/ الف.
- 334- همان 16 / الف به نقل از نبوت اسرائیل و مسیح 107.
- 335- ن. ک: تاریخ اورشلیم 120، هخامنشیان 114.
- 336- ن. ک: قرآن کریم، سوره کهف، آیات 83-98.
- 337- ن. ک: تاریخ اورشلیم 123، 124، 125، مجمل التواریخ 158-204، تاریخ بلعمی 701، آثار الباقیه 60، 64، 65، مروج الذهب 57/1.
- 338- ن. ک: اخبار الطوال 31، 32، حیات مردان نامی 333/3، ذوالقرنین یاتسن چی هوانگ تی 15.
- 339- ن. ک: قرآن، سوره انبیاء 96، کهف 93، ن. ک: تاریخ اورشلیم 130، ذوالقرنین یا کورش 140، تورات، کتاب حزقیل 1/38، 3، 16-1/29.
- 340- ن. ک: جان ناس / تاریخ جامع ادیان 349، تورات / کتاب ارمیا 18/34.
- 341- ن. ک: خلاصة الادیان 136، سیر تکاملی دینهای یهود و مسیح 159، جان ناس / تاریخ جامع ادیان 363، دو اقلیت یهود و مسیح 14.
- 342- ن. ک: تکامل دینها... 160، خلاصة الادیان 136.
- 343- ن. ک: تاریخ دو اقلیت... 15، قرآن کریم، یونس 92.
- 344- ن. ک: تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران 16، فیلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان 320، تکامل دینها... 163.
- 345- ن. ک: جان ناس / همان 366.
- 346- همان 365.
- 347- همان 366.
- 348- همان 367.

- 349- همان 368.
- 350- ترجمه ملل و نحل 298/1 به نقل از پاورقی.
- 351- ترجمه ملل و نحل 303/1، دو اقلیت 19، ابوالفدا 353-354، بیان الادیان 13، خلاصه الادیان 148.
- 352- خلاصه الادیان 137.
- 353- ترجمه ملل و نحل 306/2، دو اقلیت 21.
- 354- همان.
- 355- بغدادی / الفرق بین الفرق 254، دو اقلیت 21.
- 356- بیان الادیان 14.
- 357- ترجمه ملل و نحل 310/1 پاورقی.
- 358- ن. ک: ترجمه ملل و نحل 310/1، دو اقلیت 17.
- 359- ابوالفدا 354.
- 360- همان.
- 361- آثارالباقیه 31 ن 318.
- 362- دو اقلیت 18.
- 363- ملل و نحل 307/1.
- 364- همان.
- 365- ملل و نحل 308/1.
- 366- اسلام و عقاید بشری 411.
- 367- همان.
- 368- ن. ک: بیان الادیان 14.
- 369- تورات. کتاب پادشاهان 11/18.
- 370- تاریخ یهود 175/1.
- 371- همان، تاریخ ایران باستان 170/1.
- 372- ن. ک: دو اقلیت 11.
- 373- دو اقلیت 38-44.
- 374- سیر تحولی در دینهای یهود و مسیح 175-176.
- 375- ن. ک: خلاصه الادیان 154.

- 376- ادیان زنده جهان 338، انجیل متی باب 1/3.
- 377- همان 340، انجیل لوقا 18/4.
- 378- ادیان زنده جهان 341-342، اعمال رسولان 34/2.
- 379- انجیل یوحنا 2/10، 6/16-1، 25/15، 6/14.
- 380- انجیل یوحنا 46/8، ادیان زنده جهان 334.
- 381- ن. ک. متی 54/13-57، یوحنا 5/7، مقرس 21/3.
- 382- یوحنا 21/10، 18/5، 33/10، 7/19، ادیان زنده جهان 346.
- 383- ن. ک. دکتر ترابی / تاریخ ادیان 304-310، تاریخ ادیان زنده جهان 346.
- 384- دکتر ترابی / تاریخ ادیان 308.
- 385- همان 311، 312.
- 386- همان 327، 318، 313، 311.
- 387- ن. ک. فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 104.
- 388- ن. ک. جان ناس / تاریخ جامع ادیان 382.
- 389- ن. ک. قرآن کریم، سوره مریم 27-33، تفسیر فخر رازی 694/2، ابوالفداء 105.
- 390- ن. ک. تاریخ مسیح 1، 3، 7.
- 391- قرآن کریم، آل عمران 47.
- 392- ن. ک. خلاصه‌الادیان 154، نبوت اسرائیلی و مسیحی 154، انجیل لوقا 1، 2.
- 393- تاریخ ابوالفداء 146-147، مقایسه کنید: تاریخ دو اقلیت 188.
- 394- ن. ک. سرگذشت دینهای بزرگ 194-193.
- 395- ن. ک. انجیل متی، همان.
- 396- ن. ک. تاریخ دو اقلیت 189.
- 397- ن. ک. تاریخ مسیح 8، 31.
- 398- ن. ک. ترجمه ملل و نحل 316/1، تاریخ دو اقلیت 189.
- 399- ن. ک. لوقا / فصل 1/8، 20/11 به نقل از: ترجمه ملل و نحل 217/1.
- 400- انجیل لوقا 45/24-1.
- 401- همان.
- 402- همان، متی 55/13.
- 403- یوحنا 15/7.

- 404- متی 55/13.
- 405- لوقا 41/2-47، مرقس 3/4.
- 406- متی 23/1، لوقا 34/1.
- 407- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 425، 426، 427، موازنه بین ادیان 75!
- 408- ن. ک: اشعیا نبی 14/7
- 409- ن. ک: کتاب میکاء 1/5، لاویان 5/13.
- 410- قرآن کریم، آل عمران 48-49.
- 411- ن. ک: کتاب اشعیا 55/8، سفر پیدایش 147/1.
- 412- یوحنا 14/1-1 به نقل از: نبوت اسرائیل 236-238.
- 413- ن. ک: نبوت اسرائیل 238.
- 414- ن. ک: خلاصه الادیان 222.
- 415- ن. ک: سیر تحول دینها... 191.
- 416- ن. ک: جان ناس / تاریخ جامع ادیان 394.
- 417- همان 394، دو اقلیت 192.
- 418- همان.
- 419- ن. ک: مرقس 16/1، اناجیل اربعه.
- 420- همان 394، دو اقلیت 192.
- 421- ن. ک: متی 36/7.
- 422- لوقا 37/6.
- 423- مرقس 16/1.
- 424- ن. ک: لوقا 36/6.
- 425- انجیل متی.
- 426- انجیل یوحنا 13/8.
- 427- همان.
- 428- همان.
- 429- ن. ک: جان ناس / پیشین 391، نبوت اسرائیلی و مسیحی 162.
- 430- ن. ک: تاریخ جامع ادیان 393.
- 431- ن. ک: متی 57/13، لوقا 24/4.

- 432- ن. ک: یوحنا 29/5-30.
- 433- لوقا 20/17، متی 18/13.
- 434- متی 118/13 به نقل از: معرفی کتب آسمانی 181.
- 435- ن. ک: لوقا 59/9.
- 436- ن. ک: متی 11/8، تاریخ مسیح 8.
- 437- همان.
- 438- ن. ک: تاریخ مسیح 24.
- 439- ن. ک: انجیل یوحنا، باب 17/1.
- 440- ن. ک: نامه به رومیان 15/6.
- 441- ن. ک: نامه رومیان 12/7.
- 442- ن. ک: نامه به رومیان 10/3.
- 443- ن. ک: متی، باب 9/6، مرقس 29/12، لوقا 17/1.
- 444- ن. ک: متی 3/7، 11/19، لوقا 1/12، 12/17.
- 445- نامه به کرنتیان 7/7.
- 446- متی 21/91.
- 447- متی 10/10، 23/19.
- 448- ن. ک: قرآن کریم. سوره نساء 156-158.
- 449- متی 21/1.
- 450- ن. ک: تاریخ مسیح 34-55.
- 451- ن. ک: سرگذشت دینهای بزرگ 206.
- 452- ن. ک: انجیل مرقس 18/11.
- 453- همان 49/14.
- 454- ن. ک: خلاصه الادیان 158، جان ناس / پیشین 404.
- 455- ن. ک: لوقا 23-31/13.
- 456- ن. ک: مرقس 45/11.
- 457- ن. ک: جان ناس / همان 407.
- 458- لوقا 53/73.
- 459- مرقس 14/16.

- 460- ن. ک: ترجمه ملل و نحل 318/1.
- 461- ن. ک: خلاصه الادیان 162.
- 462- ن. ک: سیر تکاملی 202.
- 463- ن. ک: متی 2/15.
- 464- ن. ک: ترجمه ملل و نحل 318/1.
- 465- ن. ک: انجیل متی 18/16-19.
- 466- ن. ک: نبوت اسرائیلی 197.
- 467- ن. ک: جان ناس / همان 411-413.
- 468- ن. ک: سلطان الواعظیم / صد مقاله 67.
- 469- ن. ک: کتاب اعمال رسولان 31-26/9.
- 470- برگرفته شده از: نبوت اسرائیلی 208.
- 471- ترجمه ملل و نحل 321/1، نبوت اسرائیلی 176.
- 472- ن. ک: یوحنا 51-48/6.
- 473- ن. ک: ادیان بزرگ 557.
- 474- همان.
- 475- ن. ک: دکتر ترابی / تاریخ ادیان 308.
- 476- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 433-435.
- 477- همان.
- 478- همان.
- 479- همان.
- 480- ن. ک: خرافات تورات و انجیل 277.
- 481- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 433.
- 482- ن. ک: ترجمه ملل و نحل 325/1.
- 483- انجیل مرقس 27/13.
- 484- انجیل متی 1/4.
- 485- انجیل لوقا 18/11.
- 486- انجیل مرقس / 25-20/9.
- 487- انجیل متی 16/8.

- 488- انجیل متی 16/8.
- 489- ن. ک: رساله رومیان 2/2.
- 490- متی 12/8، 14/11، 50/13، 13/32، 3/25.
- 491- مکاشفات 20/19، 10/14.
- 492- مرقس 43/9.
- 493- متی 33/11.
- 494- رساله 2 / پطرس 4/2.
- 495- یوحنا 7/5، 29.
- 496- متی 31/25-35.
- 497- لوقا 24/13، برگرفته شده از: سیر تحول دینها 255.
- 498- ن. ک: جان ناس / تاریخ ادیان 320.
- 499- ن. ک: مدرسه سیار 25/2، اسلام و عقاید بشری 459.
- 500- ن. ک: همان، موازنه بین ادیان 88-90.
- 501- مشاهدات مؤلف در کلیسای سنت پطرس، رم.
- 502- ن. ک: اسلام و عقاید بشری 446.
- 503- فلیسین شاله / تاریخ مختصر ادیان بزرگ 403-405.
- 504- همان 406.
- 505- تاریخ ابوالفداء، 370.
- 506- براهین سابطیه 19.
- 507- ن. ک: تاریخ دو اقلیت 213.
- 508- ن. ک: بیرونی / آثار الباقیه 23.
- 509- ن. ک: تاریخ دو اقلیت 214.
- 510- ترابی / تاریخ ادیان 314-315، مقایسه کنید: مشکور / خلاصه الادیان 168.
- 511- ن. ک: مشکور / خلاصه الادیان 168.
- 512- همان.
- 513- همان.
- 514- همان.
- 515- همان، سیر تحول دینهای یهود و مسیح 218-219.

- 516- ن. ک: نوری / اسلام و عقاید بشری 453، شهرستانی / ترجمه ملل و نحل 318/1.
- 517- ن. ک: کتاب اعمال رسولان 36/4-37، 22/11-24.
- 518- مدرسه سیار 41-46، سیر تحول دینها 216.
- 519- ن. ک: وجدی / دایرة المعارف قرن بیستم 655/1، مسیح در قرآن 77، سیر تکامل دینها 216.
- 520- ن. ک: فلیسین شاله / همان 406-409، مدرسه سیار 132-137، معرفی کتب آسمانی 149.
- 521- همان، خلاصه الادیان 172-173، اسلام و عقاید بشری 447.
- 522- ن. ک: معرفی کتب آسمانی 219.
- 523- همان.
- 524- همان.
- 525- جان ناس / همان 409، اسلام و عقاید بشری 461-463.
- 526- همان، تاریخ دو اقلیت 219.
- 527- ن. ک: خلاصه الادیان 176، تایخ ادیان 322، فلیسین شاله 452، ترجمه ملل و نحل 323/1.
- 528- ن. ک: دو مذهب 14، فلیسین شاله 451-453، جان ناس 427، موازنه بین ادیان 111، اسلام و عقاید 461.
- 529- تاریخ تحولات اجتماعی 163/2.
- 530- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 428-427.
- 531- تاریخ روم 352.
- 532- سیر تحول دینهای یهود و مسیح 283.
- 533- ن. ک: سیر تحول 226-227.
- 534- ن. ک: کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان 290-293.
- 535- همان 446، 294.
- 536- ن. ک: خدمات متقابل اسلام و ایران 177، 182، 181.
- 537- ن. ک: ایران در زمان ساسانیان 510، خدمات متقابل 182.
- 538- ایران در زمان ساسانیان 512.
- 539- تاریخ تمدن ایران 190، تحول دینها 255-256.

- 540- ن. ک: تاریخ کلیسا 268، سیر تحول دینها 257.
- 541- همان 284، سیر تحول 361، تاریخ ایران قدیم 200.
- 542- سیر تکاملی دینها 363.
- 543- تاریخ کلیسا 298.
- 544- سیر تکامل 264.
- 545- ن. ک: تاریخ دو اقلیت 150 به نقل از لغت نامه دهخدا 1894/1.
- 546- تاریخ دو اقلیت 144: به نقل از دهخدا. حرف الف 1892-1894.
- 547- همان 146: به نقل از جغرافیای ایران 86.
- 548- تاریخ ارمنستان 4-12.
- 549- ن. ک: تاریخ بشر 20، تاریخ دو اقلیت 175، المنجد 24، ایران قدیم 28.
- 550- ن. ک: برهان قاطع 675/3، تاریخ بشر 30، فخر رازی / تفسیر 638/1، المنجد 442، تاریخ دو اقلیت 178-259.
- 551- ن. ک: سیاست و مذهب عصر صفوی.
- 552- تمام مطالب از: خلاصه الادیان 175، تاریخ جامع ادیان 425، موازنه بین ادیان 83، نقل شده است.
- 553- جان ناس / همان 422.
- 554- همان 426، موازنه بین ادیان 84.
- 555- ن. ک: موازنه بین ادیان 84.
- 556- ن. ک: سیر تحول 293، تاریخ بیزانس 49.
- 557- جان ناس / تاریخ جامع ادیان 421، 422، 423.
- 558- مشکور / خلاصه الادیان 180، دکتر ترابی / تاریخ ادیان 326.
- 559- ن. ک: تاریخ دو اقلیت 228.
- 560- ن. ک: خلاصه الادیان 178، تاریخ ادیان 324، جان ناس / همان 437.
- 561- پیشین، فلیسین شاله / پیشین 45، سیر تحول دینها 342.
- 562- ن. ک: جان نانس / پیشین 461.
- 563- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 456.
- 564- ن. ک: سیر تحول 301-303.
- 565- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 455-457.

- 566- ن. ک: تاریخ دو اقلیت 250، اصلاحات کلیسا 84-87.
- 567- همان.
- 568- ن. ک: ترجمه ملل و نحل 334.
- 569- ن. ک: تاریخ قرون جدید 131-137.
- 570- ن. ک: خلاصه الادیان 182-183.
- 571- ن. ک: ملل و نحل 330/1.
- 572- ن. ک: اسلام و عقاید بشری 17-19.
- 573- ن. ک: جان ناس / همان 454.
- 574- ن. ک: براهین سبابطیه 40-41.
- 575- ن. ک: فلیسین شاله / پیشین 457.
- 576- ن. ک: جان ناس / همن 457.
- 577- ن. ک: ملل و نحل 335-336/1، سیر تحول دینها... 352.
- 578- ن. ک: ملل و نحل 335/1.
- 579- ن. ک: ملل و نحل 335/1.
- 580- از: ذکر مشکور / خلاصه الادیان 190-220.
- 581- ن. ک: تاریخ پیامبران اولوالعزم 15-17، فرهنگ انجمن آرای ناصری 135، بستان السیاحه.
- 582- ن. ک: فرهنگ قصص قرآن 320-328.
- 583- ن. ک: تاریخ پیامبران اولوالعزم 41-43.
- 584- ن. ک: قرآن / ابراهیم 16-18.
- 585- قرآن / انبیا 62-64.
- 586- ن. ک: قرآن / بقره 260 و....
- 587- ن. ک: طبری 179/1-180.
- 588- قرآن / صافات 101-107.
- 589- ن. ک: تاریخ انبیا 203.
- 590- ن. ک: قرآن، بقره 125-129.
- 591- ن. ک: قصص قرآن 313-314.
- 592- ن. ک: معین / فرهنگ 6 جلدی فارسی 1156/5.

- 593- ن. ک: جامعه شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام 122-123.
- 594- ن. ک: بلوغ العرب 241/1.
- 595- خلاصة الاديان ص 264 تاريخ اسلام ص 12 و 13.
- 596- ن. ک: نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
- 597- محققان ایرانی هنوز خلق و خوی اسلاف شعوبی خود را از دست نداده اند.
- 598- ن. ک: خلاصة الاديان 264.
- 599- ن. ک: مسعودی / مروج الذهب 74/1.
- 600- ن. ک: خلاصة الاديان 283.
- 601- ن. ک: تاريخ اسلام 51، جامعه شناسی دینی 37-38، قرآن / آل عمران 95.
- 602- ن. ک: اسلام و عقاید بشری 396-400.
- 603- ن. ک: خلاصة الاديان 282-295.
- 604- ن. ک: اسلام و عقاید بشری 469-651.
- 605- ن. ک: قرآن، بقره 208.
- 606- ن. ک: جامعه شناسی دینی 127، بلوغ العرب 288/2.
- 607- ن. ک: یحیی نوری / اسلام و جاهلیت 605-611 با تلخیص و تغییراندک.
- 608- از: استاد یحیی نوری / اسلام و جاهلیت 500-581.

فهرست مطالب

2	دین مانی
2	مانی؟
6	آئین، کلیات
6	ترکیبی از دیگر معتقدات
7	الف: جهان بینی
9	ب: ایدئولوژی انسان
10	خدا
11	نتیجه
13	عقاید اصول اساسی
18	تعالیم و احکام
21	قلمرو و سیر تاریخی
22	آخرین نیایش مانی
23	دیدگاهها
26	آئین مزدک
26	مزدک در اشعار فردوسی
26	ظهور مزدک
26	زمینه های اجتماعی - اقتصادی قیام
26	مزدک در رابطه با مردم و قباد و تبیین نظام طبقاتی - اشرافی ساسانی
27	آغاز قیام، انقلاب اجتماعی، عصیان توده ها
27	تسخیر تیسفون
27	تسلیم شاه
27	شرح مظالم اشرافیت ساسانی و فقر و گرسنگی رعایای ایرانی

- 27..... قباد، به مصادره اندوخته های درباریان راضی می شود!
- 28..... پیروزی
- 28..... گشودن انبارها و دستکرت های اشراف ایرانی و درباریان ساسانی
- 28..... مصادره اموال شاه و درباریان
- 28..... جاسوسان خبر از مصادره اموال قباد دادند
- 28..... پاسخ مزدک به قباد
- 29..... تعالیم و فرامین مزدک: برابری، تقسیم عادلانه ثروت، عدالت اجتماعی
- 29..... عدالت اجتماعی مزدک و محو طبقات
- 30..... محو اشرافیت ساسانی؛ قباد، خود «مزدکی» شد!
- 30..... محبوبیت مردمی مزدک و قلمرو قیام او، نمایشی از پایگاه مردمی قیام
- هشدار مزدک به قباد در مورد فرزندش انوشه روان که آلت دست موبدان و اشراف ساسانی است.
- 30..... توصیه های مزدک به قباد: هر کس اقتصاد ندارد، اعتقاد ندارد.
- نگرانی شدید قباد از سرنوشت انوشیروان که در محاصره موبدان و اشراف ساسانی است
- 31..... قباد از مزدک می خواهد که توطئه را افشا کند. قباد فرزند را به دین مزدک دعوت می کند.
- 31..... آغاز توطئه علیه مزدک اتحادی از موبدان و فتودالها و اشراف ساسانی و انوشیروان
- 31..... اجتماع وفاداران به نظام طبقاتی طرح توطئه و تحریک قباد علیه مزدک
- 32..... مجلس مناظره و محاکمه مزدک، و تحریک شاه علیه وی
- 32..... اتهامنامه اشرافیت ساسانی علیه مزدک، دفاع از نظام ارزشی ساسان
- 32..... دگردیسی قباد و انفعال شاهانه
- 33..... فرمان قتل عام
- 33..... باغ سرخ مزدک نشان
- 34..... اعدام مزدک

34.....	زهر چشم شاهانه به ایرانیان
34.....	نظم گورستانی آرامش اشراف و روحانیون زرتشت
35.....	مزدک؟
40.....	قیام
40.....	زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی
46.....	قیام مزدک
48.....	انفجار توده ها
52.....	دیدگاهها
52.....	دیدگاه کریستن سن
55.....	مزدک در منابع عربی
60.....	قلع و قمع مزدکیان
62.....	قضاوت صحیح درباره مزدک
64.....	مزدک انقلابی قربانی مورخان مزدور تاریخ
66.....	ادیان مردم بین النهرین باستان
66.....	ساکنین بین النهرین و آئین ها و تمدن کهن آن اقوام
68.....	آئین ها و ادیان و خدایان مردم بین النهرین
70.....	شیطان از دیگاه سومریان و بابلیان عصر کهن
71.....	دوگانه پرستی و تثلیث
71.....	پیدایش دو موجود در آغاز از دیدگاه سومریان و اکادیان در بابل
72.....	پیدایش عنوان تثلیث در جهان کهن
73.....	تثلیث دوم
74.....	مردوک خدای خدایان، تکالیف دینی بابلیان و آشوریان
74.....	مردوک خدای بزرگ جهان در شهر بابل بود
75.....	چگونه مردوک خدای خدایان شد؟

76.....	تکالیف دینی و وظیفه مذهبی مردم بابل و آشور.....
77.....	زن دادن مردم به خدایان خود.....
78.....	ادیان و آئین های حتیان فروکیان و فنیقیان.....
78.....	آئین حتیان.....
78.....	و اما آئین فروکی.....
79.....	و اما آئین فنیقیان در اعصار گذشته.....
81.....	علم تشریح و اختر شناسی.....
83.....	موسی ؛ از آغاز تا آغاز.....
83.....	ولادت.....
85.....	روایت اول:.....
86.....	روایت دوم:.....
100.....	فلسطین در تاریخ.....
100.....	1- ساکنان اصلی:.....
103.....	2- فلسطین و یهود.....
105.....	3- عرب ها و فلسطین:.....
105.....	موسی ﷺ در تورات.....
108.....	ده فرمان.....
111.....	نجات بنی اسرائیل.....
114.....	اصول سیزده گانه یهود.....
115.....	خیمه یهود و صندوق تورات.....
118.....	تورات، و دیگر کتب مذهبی یهود.....
118.....	عهد عتیق و تاریخچه آن.....
121.....	بخشهای پنج گانه تورات.....
125.....	دیگر کتب مذهبی یهود.....

131.....	تحریف تورات
131.....	علل و شواهد تحریف
134.....	آدم و حوا در تورات
135.....	داستان پیامبران الهی در تورات
135.....	تورات و داستان نوح ؛
136.....	داستان لوط در تورات ؛
136.....	هارون در تورات ؛
137.....	سلیمان و داود در تورات ؛
137.....	یعقوب در تورات ؛
137.....	خداوند در تورات ؛
138.....	تورات و قتل عام نسلها و نابودی حرث ها
138.....	محققان و تورات
139.....	عقاید و احکام مذهبی یهود
139.....	نگاهی به عقاید قوم یهود
141.....	احکام جزائی تورات
146.....	قانون ازدواج و ارث
148.....	عبادات یهودیان
149.....	قربانیهای یهود:
150.....	اعیاد مذهبی یهود:
152.....	اخلاقیات دین یهود
154.....	جایگاه اعداد نزد یهودیان
157.....	یهود پس از مرگ موسی ﷺ، پیامبران، فرقه ها و ...
157.....	یهود پس از مرگ موسی ﷺ
157.....	اسباط دوازده گانه
158.....	رهبری یوشع بن نون

160.....	رهبری گروه داوران
162.....	حکومت عادلانه و نیرومند داود نبی
163.....	سلطنت بی نظیر سلیمان پیامبر
165.....	سرنوشت بنی اسرائیل پس از مرگ سلیمان
166.....	بخت النصر و قتل عام یهودیان
168.....	کوروش منجی قوم یهود
169.....	پیامبران بنی اسرائیل
169.....	پیامبران پس از مرگ موسی ﷺ
172.....	زنانی که در بنی اسرائیل به نبوت رسیدند
175.....	ذوالقرنین در منابع یهود
177.....	تمدن یهود
178.....	فرقه های یهود
187.....	یهود در ایران
188.....	آمار یهودیان ایران
191.....	پیدایش صهیونیسم (?)
195.....	دین عیسی ﷺ
195.....	عیسی از آغاز تا انجام
195.....	تولد و تبلیغ رسالت الهی
199.....	اقانیم ثلاثه
202.....	روایات تاریخی پیرامون تولد و نشو و نما ی عیسی ﷺ
205.....	عیسی در اناجیل
207.....	عیسی در عهد عتیق
208.....	عیسی در قرآن
208.....	کلمه چیست؟

209.....	ماجرای تعمید عیسی
210.....	آیا یحیی، عیسی را شناخته بود؟
210.....	حواریون، نبوت و تعلیمات عیسی ﷺ
210.....	حواریون عیسی؛
210.....	نبوت عیسی؛
211.....	تعلیمات عیسی؛
212.....	تعالیم اخلاقی عیسی
214.....	معجزات عیسی
214.....	ملکوت الهی در اناجیل
216.....	تعارض با یهود، مصلوب زنده
216.....	عیسی در تضاد با آئین یهود
217.....	موارد اختلاف دو آئین
220.....	عناوین عیسی در اناجیل
220.....	مرگ عیسی در تلقی مسیحیان
223.....	عیسای مصلوب زنده می شود
224.....	حواریون عیسی
224.....	دوازده رسول وفادار
227.....	تأسیس کلیسا
228.....	شرح حال پولس
234.....	مراسم عشاء ربانی
235.....	عقاید
235.....	1- عیسی پسر خدا
238.....	2- اعتقاد به وجود فرشتگان و شیطان
239.....	3- بهشت و جهنم
240.....	4- گناه نخستین آدم و قربانی شدن عیسی

241.....	خرید گناهان
242.....	اناجیل
242.....	معرفی اناجیل، رسائل و کتب مسیحیان
246.....	معرفی اناجیل اربعه؛
246.....	1- انجیل مرقس؛
247.....	2- انجیل متی؛
247.....	3- انجیل لوقا؛
247.....	4- انجیل یوحنا؛
248.....	5- انجیل برنابا؛
250.....	انجیل در قرآن کریم
250.....	اختلاف در اناجیل اربعه
251.....	تحریفات در اناجیل
253.....	نقش کلیسا در مسیحیت
253.....	کلیسا در ادوار مختلف تاریخ
254.....	روحانیت مسیح؛
254.....	پاپ چه صیغه ای است؟!
258.....	رهبانیت دین عیسی
260.....	گسترش مسیحیت در جهان
261.....	مسیحیت در ایران
261.....	تاریخچه نفوذ مسیحیت در ایران
265.....	فرقه نسطوری؟
266.....	ارمنیان ایران
267.....	آسوریان ایران
267.....	کلدانهای ایران
271.....	انشعاب در مسیحیت

271.....	فرقه ها
276.....	فرقه های سه گانه اصلی
276.....	مقدمه
277.....	1- مذهب کاتولیک
282.....	2- مذهب ارتودوکس
283.....	3- مذهب پروتستان
287.....	مارتین لوتر، رهبر و بنیانگذار فرقه پروتستان
289.....	ژان کالون
290.....	فرقه های فرعی مسیحیت:
290.....	1- فرقه های اسیونیها، مارکیونیها،
291.....	2- فرقه ژان کالون ؛
291.....	3- فرقه جان ویگلف ؛
291.....	4- فرقه ژان هوس ؛
291.....	5- فرقه پورتین ؛
292.....	6- فرقه یسوعیین ؛
292.....	7- فرقه نسطوری ؛
292.....	8- فرقه آریوس ؛
293.....	9- فرقه هوژنت ؛
293.....	10- فرقه مونوفیزیت ها؛
294.....	11- فرقه یعقوبیه ؛
294.....	12- فرقه آرتمون ؛
294.....	13- فرقه آپولی نادین ؛
294.....	14- فرقه ایکونو کلات ؛
295.....	15- فرقه سبتیه ؛
295.....	16- فرقه خواهران برادران ؛

- 17- فرقه ملکاتیه ؛ 295
- 18- فرقه مغتسله ؛ 295
- 19- فرقه روشن گرایان ؛ 295
- 20- فرقه مورمونها؛ 296
- 21- فرقه یکتا گرایان، 296
- 22- فرقه سالوتیه ؛ 296
- 23- فرقه اوتیشت ها؛ 296
- 24- فرقه بازپلیدس ؛ 296
- 25- فرقه والینسین ؛ 296
- 26- فرقه مارگیونیها؛ 296
- 27- فرقه باردیصانی ؛ 296
- 28- مورمون ها؛ 297
- 29- فرقه علوم گرایان ؛ 297
- 30- فرقه عقل گرایان ؛ 297
- 31- فرقه فرانس دامیز؛ 298
- 32- فرقه رهبانیون ؛ 298
- 33- فرقه آلهارت ؛ 298
- 34- فرقه اناباپتیست ؛ 298
- 35- فرقه واحدیون ؛ 299
- 36- فرقه اصلاح یافته گان ؛ 300
- 37- فرقه انگلی کن ها؛ 300
- 38- فرقه کویکرها؛ 301
- 39- فرقه ژزویت ها؛ 302
- 40- فرقه سیمورها؛ 302
- 41- فرقه آنسلم ؛ 302
- 42- فرقه بلیارسیه، 303

303.....	43- فرقه مقدانوسیه ؛
303.....	44- فرقه مرمن ؛
304.....	45- فرقه گواهان یهوه ؛
305.....	46- فرقه کویک؛
305.....	47- فرقه زهدگرایان ؛
305.....	عقیده به ظهور عیسی و مسیحیان قلابی
307.....	مدعیان دروغین نبوت عیسوی ؛
308.....	اندیشه های گنوسی در کلام و الهیات مسیحی
309.....	فرقه های گنوسی؛
309.....	1- مرقیون
311.....	2- دیصانیه
312.....	3- شمعونیّه
314.....	دین صابئین
314.....	پیدایش، پیشینه، اقوال محققان
317.....	عقاید و تعالیم صابئین
320.....	کتب مذهبی
321.....	طبقات صابئین
321.....	1- اصحاب روحانیت؛
322.....	2- اصحاب هیاکل؛
322.....	3- اصحاب اشخاص؛
323.....	دین حنیف حضرت ابراهیم علیّه السلام
323.....	ابراهیم از آغاز تا انجام
323.....	مقدمه ای کوتاه
323.....	زادگاه ابراهیم در روایات متاخر
324.....	قدمت تاریخی بابل در اسناد تاریخ و تمدن جهانی

328.....	ولادت و کودکی ابراهیم عليه السلام
330.....	«ابراهیم» بت شکن تاریخ:
332.....	آذر بت تراش کیست؟
334.....	فرزندان ابراهیم، بنای کعبه
334.....	ولادت اسماعیل
336.....	ذبح اسماعیل
337.....	بنای کعبه
337.....	فرزندان ابراهیم
338.....	زبان ابراهیم
339.....	بیت العتیق
341.....	قوم عرب
341.....	تقسیم بندی قوم عرب
342.....	عمالقه
345.....	قبیله قریش
346.....	عقاید قوم عرب
346.....	عقاید اعراب جزیره العرب در آستانه ظهور اسلام
347.....	حنفاء جامعه جاهلی
350.....	شعائر دین حنیف
351.....	عقاید عرب قبل از اسلام
355.....	تاریخچه بت پرستی، جاهلیت و عقاید عرب جاهلی
355.....	آغاز بت پرستی در جهان
356.....	بت های معروف عرب عبارت بودند از:
365.....	اماکن مقدسه جاهلیت
367.....	ازلام جاهلی
369.....	عقاید عامه جاهلیت

371.....	مناسک حج در دوره جاهلی
374.....	اوهام، خرافات و اساطیر جاهلیت عربی
379.....	انحطاط اخلاقی اعراب جاهلی
384.....	زننده به گور کردن دختران
388.....	پی نوشت ها :
413.....	فهرست مطالب